مجلۂ دوماهه علمی - ادبی تحقیقی

ارگان نشراتی وزارت اطلاعات و کلتور

فهرست مندرجات این شماره

مرام ما

پژوهش های دامنهٔ دار اخیر ، مبین این حقیقت است که معیار های مردم شناسی ومعیار ها ی نژاد شناسی ، برپایه پی اندیشهٔ فرهنگی وتجربه های زنده گی فرهنگی اجتماعیات بشری استوار بوده وهمین شناخت هاست که‌راه رابرای وصول به‌شناخت فرهنگ ملت هاهموار می‌سازد .

«لسلی وایت » راعقیده براین است که شناخت فرهنگ هابر نماد متکی بوده وبدون وجود نماد فرهنگی زاده نمیشود واستفاده از نماد است که فرهنگ راجاویدانه می‌سازد برای آنکه فرهنگ مافوق انسان است وپیش ازتولد یک انسان وجود داشته وبعداز مرگ اوهم وجود خواهد داشت و این افراد یک اجتماعی‌هستند که‌درون هستی فرهنگی پرورش‌می یابند وشکل می گیرند .

برمبنا ی این استشهاد ، بیدریغ می‌توان گفت ، فرهنگ یکی ازعلت‌های اساسی معنوی ادمیان بااجتاعیات بشریست که‌ازلحاظ کلی‌حکم خمیرمایه رادارد. بابه‌افادهٔ دیگر ، فرهنگ چون‌درخت تنو مندیست که انشعابات وشاخ وبرگ های آن‌هریک پایگاهی برای یک پدیدهٔ معنویست .

به همین اساس‌که فرهنگ همیشه دراجتماع جلوه می کند وبا اجتماع حمل می‌شودوهیچ فردی قادر به‌فهم ودانستن تمام خصوصیات آن‌نخواهدبود باوصف‌آنکه جامعه مردم است وفرهنگ . شیوه های اعمال آنهاست .

دانشمندی اظهار عقیده می‌کند که: فرهنگ از لحاظ شناخت وتعبیر اشخاص کاملاً یک سان نیست. فرهنگی که مردم شناس از آن سخن می گوید با فرهنگی که مد نظر یک فیلسوف و یا یک هنرمند است و فرهنگی که دستگاههای اداری برای آن طراحی ها می دارند به ظاهر فرق بسیار زیاد دارد و هدف هریک از آنها، نما یاندن جنبه های خاصی از زنده گی اجتماعی انسان بوده، هریک در تحمیل تعریف خود از فرهنگ، می کوشد و تمایل به قبول تعریف دیگری ندارد. به نظر یک مردم شناس، جامعه انسانی بدون فرهنگ وجود ندارد و انسان بودن مترادف فرهنگ داشتن است. درحالیکه فیلسوف رسیدن به حد نهائی پرورش روانی را دارا بودن فرهنگ می داند ودستگاههای اداری تو سعهٔ آنچه را که قابل عرضه باشد فرهنگ می خوانند.

مختصر اینکه، باهمه گونه تعابیر و تعریفات خود فرهنگ، سیمایی واقعی زنده گی جوامع بشری است، قسمتی از محیطیست که سازندهٔ آن انسان است که در ازای نهاد های اجتماعی و باروری ها تحت تاثیر قرار گرفته است.

با در نظر داشت آنچه که گفته آمد در پادی همین مطالب، ما مجلهٔ را زیر عنوان فرهنگ در دست چاپ داریم که آرزوست این مجله، تکیه به صبغاتی داشته باشد که بازتابی از فرهنگ جامعهٔ پراز غنای فرهنگی ما باشد.

ما به این باور استیم که جا نشین کردن کلمات وآوردن ترکیبات پراز تعقیدات وغوامض در یک مقالهٔ فرهنگی، به هیچ وجه اعتباری به مقاله نمیدهد آنچه درخور تامل و تعمق است همانا مایه ها نیست، بیرون از شیوه ها وقالب های مدرسه یی که روبهمرفته جامع، تحقیقی، علمی وبحث انگیز باشد.

التجائی ما از فرهنگیان آگاه ، در زمینهٔ فرهنگ به ناز خفتهٔ ما این است که در یادی امکان ها و اولویت‌ها ما را یاری برسانند.

در غیر صورت هر قدر که ما در برنامه ریزی و طرح مسایل فرهنگی موفق و پربار باشیم به دلیل توقع روز افزون و بیش از حدی که معلول پیشرفت های کشور و اعتقاد مردم به توانستن هاست، قدراست نخواهیم بود .

ما میدانیم که راه دشوار وصعب العبوری پیش روی داریم .
ما در بحر پیکرانهٔ فرهنگ ملی ، به روی قایق نیمه شکسته و بی سکانی قرار داریم که با وجود این ، باید در این بحر بی پهنه راه خود را باز کنیم ، بپوئیم و بجوئیم وحاصل آنرا به‌عنوان دست آورد فرهنگی به جامعه بسپاریم به طوری که ایجاب‌صلاار ودست آورد ، نزد اهل خردو دانش و فرهنگ ، نازل ، کم سطح وبی بها جلوه نکند .

ولی ما این راه دشوار را در پرتو دانایی و آگاهی فرهنگیان می‌پوئیم . سکان ماقلم های خامه بدستان توانا و اهل خرد دانش است .

ما اطمینان داریم اگر این نیروهای عظیم و فرهنگیان فرهیختهٔ کشور، ما را نیرو دهند و یاری رسانند از ژورفای این بحرعظیم و پیکرانه، داشته ها و دست آورد هایی خواهیم داشت سرشار از نکته سنجی های لطیف‌وظریف وعمیق‌ولالای خواهد بود گوارا که فرهنگ به نازخفتهٔ کشور ما را، با مهارت واستادی ازخواب‌ناز بیدار کنند وچهره فروغنده وتابان آن را از پرده استتار برون کشند به طریقی که از یک طرف چشم جهانیان درآن خیره بماند واز جانب دیگر، در نوبه‌ی این فراخ‌راه ما را از اقصا رو سرافگنده گی در امان دارد،

فروغ فرهنگ

استاد احمد علی کهزاد

خاك افغانستان از نظر موقعیت جغرافیایی در دل آسیا افتا
و نویسنده گان اروپایی غالباً حقیقت را با صفت «چهار راه آسـ
تعبیر کرده اند .

شبهه یی نیست که جریانهای فکری که از شرق و غرب و
شمال وجنوب از اینجا گذشته و از ین جا بهم تماس کرده و
برخورد بایکدیگر وبا آنچه از خود این سرزمین بوده جرقه ه
تولید شده که گاه بگاه تابش آن از سرز های ما گذشته وتا دو
ها رفته است .

در صفحه یی که بعد این میاید کوشش شده تاجایی که مقد
باشد خطوط بزرگ این جریانهای فکری و مدنی را بصورت ای
ترسیم کنیم واز پیرایه های سیاسی وتعصبات منفی وجدل های لف
ومناقشه های نظامی بکلی دوری جوییم . باشد که فروغ آن ج
های فرهنگ این سرزمین که نسال باتعلقاتی که روز گاران باسا
بامدنیت های خاك های همجوار داشته روشن تر شود .

* * *

تاین بی :- مورخ معروف معاصر انگلیسی که اینجا در د
ما هم آمده وسخنرانی ها کرده و کتابی هم در مورد افغانستان

عنوان (بین اکسوس و جمنا) نوشته و در تحلیل مطالب تاریخی نظر خاصی دارد. به نظر این مورخ معمر انگلیسی تاریخ فقط همان تحول ذهنی وفرهنگی و مدنی بشر یست که در اثر آن وضع فرد و جامعه و سرزمین ازمرحلهٔ به مرحلهٔ بهتری میگراید. فرانسوی ها سلسله یی مفصل از تاریخ جهانی دارند که زیر عنوان عمومی (ارتقای بشریت) نشر شده و در ذیل آن برای هر ملت و کشوری جلدهای وضع کرده و هرجلدرا یک یاد ویا چندنفر دانشمند به نام آن سرزمین نوشته و روی همرفته علاوه بر ذکر وقایع تاریخی که شکل تحلیلی دارد هدف نهایی این‌دورهٔ تاریخی معرف نقش فرهنگی وسهم مدنی و اجتماعی هر ملتی است درخانوادهٔ بشری که همه یکسان از آن مستفید میشوند.

*   *   *

آیا میشود ماهم ولوبصورت ابتدایی باشد خطوط عمومی جلوه های مدنی وفرهنگی وهنری وادبی سرزمین های دیار خود را در روزگاران باستان(این مطالعه تحلیلی محدود بـه دورهٔ پیش از اسلام است) رسم کنیم؟ این کار هر قدر مختصر هم باشد، خالی از اشکال نیست و اسنادی که سخنان ما بدان تکیه کند، بسیار محدود اند وآنهم در اکثر موارد فقط از روی پژوهشهای باستان شناسی و کاوش های کم وبیش، بدست آمده میتوانند.

*   *   *

درین کوه ها درین غارها، در کرانه های این رود خانه ها درین تپه ها ودشتها درین دره‌ها وبیشه هاووادی ها که پیرامون همه ما گسترش یافته چه‌وقت مراتب شعوری بشری آغاز وچه سان تحول یافته است؟

سوالی است که ازوضع حاضر هیچکس‌بدان پاسخ گفته نمتیوانند درآق کپر که‌ودربرخی دیگراز دامنه‌های کوهها،درواخان،وبدخشان

و پامیر، در نزد یکی‌های دره صوف و در (قره کمر) در نزد یکی سمنگا
باستان شناسان امریکایی مانند (لوی دیوپری) (کارلتن کون
در تپه‌های (سرخ داغ) و (سفید داغ) «زرنج قدیم هیرمند سفلی
علمای فرانسوی (گیرشمن) و (هاکن) و در حوزه ارغنداب در (د
مراسی غندی) (مندیگک) و (شمشیرغار) باستان شناسان امریکا
و فرانسوی (فیر سرویس) (لوی دیوپری) و (ژان هاری کزال
کاوش ها کردند این چندجای در شمال و جنوب و جنوب غرب کشو
بیش از چند نقطه‌یی نیست و بدان میماند که در صدها جریب زمین دو
ضربه کلند زده شود متأسفانه چاره نیست جزانیکه عجالتاً به هم
چندضرب کلند که به زمین خورده اکتفا شود و از حاصل آن نتیجه
به دست آید.

* * *

دانشمندانی که ذکر کردم، در جاهایی که یاد آوری نمو
میخواستند مراتب اولی و قدم‌های اولیه زنده گانی شعوری بش
را تعیین کنند و در تجلیات بسیار ضعیف آن ایش پای خود را به پ
قرار یکه در تمام جهان دیده شده جرقه های اولی از پا
های سنگ چقماق پدیده و دیدهٔ بشر را روشن کرده. اگر به اف
های اختراع آتش گوش دهیم یا قصه های ساختن افزار سنگی
بخوانیم همه جا سر آغاز داستان از دوره قدیم سنگ یا دوره حجر شر
میشود. پیش از اینکه انسان، با شعور خود سنگ را بشکند و از آن ب
تولید آتش و یا برای بدست آوردن آله و افزار کار بگیرد خود طبیعت
شکستانده و پارچه های لبه دار و برنده و تیز نوک ساخته
در (آق کپرک) و نقاط دیگری از دامنه های کهسار طبیعت
کار را کرده و انسان باشعور ابتدایی از آن افزار طبیعی،
بریدن و سوراخ کردن کار گرفته آنسانیکه در غارهای طبیعی
آق کپرک یا در غار قره کمر سمنگان یا در شمشیر غار در نزدیکی قند

قند‌ها ر بین ۵۰ و ۳۰ هزار سال قبل زند ه گی میکرد ند (صرف نظر از مراتب اولی آق کپرك که طبیعت با عوامل طبیعی خود هزارن پارچه سنگ را تر کانده و تاریخ تخمینی آن به دوره‌های طبقات الارضی میرسد) دوراه زنده گانی شعوری قدم های اول را به همین منوال برداشتند وازافزار سنگی طبیعی استفاده کرده اند

غارنشینان هندو کش تاحدی که از روی شواهد باقی مانده ایشان در(قره کمر) معلوم میشود مردمانی بودند شکاری ،آتش را می شناختند و حتی بازدن پارچه های سنگ چقماق به هم آتش میافروختند .افزار آنها پارچه های سنگ غیر صیقلی بوده و محتملا با تیر های خشن سنگی حیوانات وحشی ، بیشتر قوچ های کوهی را میکشتند واین چند جمله بسیار کوتاه شرح حال بسیار محدود زنده گانی آنهم زنده گانی ،شعوری غارنشینان هندو کش است که بیشتر درپناه گاهای طبیعی سلاسل جبال افغانستان زنده گانی مینمودند.

* * *

انسان بعد از هزاران سال درك کرد که سنگ را به سنگ دیگر بمالد و صیقلی کند. همین کار بسیار کوچك که امروز پیش پا افتاده معلوم میشود ، مبداء یك دورهٔ جدید ارتقای فکر بشری شد که آنرا در تمام جهان دورهٔ (نیولی تیك) یادورهٔ جدید حجر یادورهٔ سنگ صیقلی می نامند .

به مجردی که انسان دارای افزار سنگی صیقلی میشود (کارد و تبر و پیکان دار نشوار هسنگی وغیره) ازغار ها بیرون شده و درکرانه‌های رود خانه‌های بزرگ به خصوص رودخانه‌های که سواحل آن آب وهوای ملایم داشت مستقر میگردد. اهلی ساختن حیوانات و آغاز کشت زمین دو عامل مشخص این دوره است ما نطوریکه قره کمر مراتب زنده گی قدیم بورا به ما معرفی میکند ، دمند یگلك که در ۵۰ کیلومتری شمال غرب قندهار وادی ارغنداب و هیرمند مدارج تحول زنده گانی جدید حجر را

و پامیر، در نزد یکی‌های دره صوف و در (قره کمر) در نزد یکی سمنگان
باستان شناسان امریکایی مانند (لوی دیوپری) (کارلتن کون)
در تپه‌های (سرخ داغ) و (سفید داغ) «زرنج قدیم هیرمند سفلی)
علمای فرانسوی (گیرشمن) و (هاکن) ودر حوزه ارغنداب در (ده
مراسی غندی) (مندیگلك) و (ششمیرغار) باستان شناسان امریکایی
و فرانسوی (فیر سرویس) (لوی دیوپری) و (ژان هاری کزال)
کاوش ها کرده اند این چندجای در شمال وجنوب وجنوب غرب کشور
بیش از چند نقطه یی نیست وبدان میماند که در صدها جریب زمین دو صد
ضرب کلند زده شود مسعد الك چاره نیست جز اینکه عبادت به زمین
چندضرب کلند که به زمین خورده اکتفا شود و از حاصل آن نتیجه یی
به دست آید »

* * *

دانشمندانی که ذکر کردم، در جاهایی که یاد آوری نمودم
میخواستند مراتب اولی و قدم‌های اولیه زندگانی شعوری بشری
را تعیین کنند ودر تجلیات بسیار ضعیف آن ایش های خود را به بینند
قراریکه در تمام جهان دیده شده جرقه های اولی از پارچه
های سنگ چقماق پدیده ودیدهٔ بشر را روشن کرده . اگر به افسانه
های اختراع آتش گوش دهیم یا قصه های ساختن افزار سنگی را
بخوانیم همه جا سر آغاز داستان از دوره قدیم سنگ یا دوره حجر شروع
میشود. پیش از اینکه انسان، با شعور خود سنگ را بشکند و از آن برای
تولید آتش و یا برای بدست آوردن آله و افزار کار بگیرد خود طبیعت آنرا
شکسته اند و پارچه های لبه دار و برنده و تیز نوك ساخته است
در (آق کپرك) ونقاط دیگری ازدامنه های کهسار طبیعت این
کار را کرده و انسان با شعور ابتدایی از آن افزار طبیعی ، برای
بریدن و سوراخ کردن کار گرفته آنانیکه در غارهای طبیعی در
آق کپرك یادر غار قره کمر سمنگان یا در شمشیر غار در نزدیکی پنجوایی

قندها ر بین ۵و۳هزار سال قبل زنده گی میکرد ند (صرف نظر از مراتب اولی آق کپرك که طبعیت با عوامل طبعیی خود هزارن پارچه سنگ را ترکانده و تاریخ تخمینی آن به دوره های طبقات الا رضی میرسد) درراه زنده گانی شعوری قدم های اول را به همین منوال برداشتند و ازافزار سنگی طبیعی استفاده کرده اند

غار نشینان هندو کش تاحدی که از روی شواهد باقی مانده ایشان در(قره کمر) معلوم میشود مرد مانی بود ند شکاری ، آتش را می شنا ختند و حتی بازدن پارچه های سنگ چقماق به هم آتش می افروختند ، افزار آنها پارچه های سنگ غیر صیقلی بوده ومحتملا با تیر های خشن سنگی حیوانات وحشی ، بیشتر قوچ های کوهسی را میکشتند واین چند جمله بسیار کوتاه شرح حال بسیا رمحدود زنده گانی آنهم زنده گانی ، شعوری غار نیشنان هندو کش است که بیشتر در پناه گاهای طبیعی سلاسل جبال افغا نستان زنده گا نی مینمود ند.

* * *

انسان بعداز هزا ران سال در ک کرد که سنگ را به سنگ دیگر بمالد وصیقلی کند. همین کار بسیا ر کوچک که امروز پیش پا افتاده معلوم میشود ، مبداء یک دورۀ جد ید ارتقای فکر بشری شد که آنرا در تمام جهان دورۀ (نیولی تیک) یادورۀ جد ید حجر یادورۀ سنگ صیقلی می نامند .

به مجردی که انسان دارای افزارسنگی صیقلی میشود (کارد و تبر وپیکان ونشوار ۀ سنگی وغیره) ازغار هامی برآمده و درکرا نه های رو خانه های بزرگ به خصوص رود خا نه های که سواحل آن آب وهوای ملایم داشت مستقر میگردد. اهلی ساختن حیوانات وآغاز کشت زمین دو عامل مشخص این دوره است همانطوریکه قره کمرمراتب زنده گی قدیم حجررا به ما معرفی میکند ، دمند یگک که در ۰ ه کیلو متری شمال غرب قند هار بین وادی ارغنداب و هیرمند مدارج تحول زنده گانی جدید حجر را

مراتب مختلفه آن طی دوره (کلکو لی تیک) ، (دورهٔ ایست از دوره های حجر که طی آن افزار سنگی صیقلی وظروف سفالینی یکجا مورد استعمال قرارداشت) دورهٔ برونز یا مفرغ راد رحد ود سه هزار سال ق . م. آشکارا میسازد .

اینجا سند یگلگک را صفت (تپه) یاد کردم . در حقیقت اینجا کدام تپه بی طبیعی نبوده بلکه آنچه که شکل تپه را بخود گرفته نتیجه ترا کم گل وخاك وخشت وسنگ تسلسل آبادی‌ها و یرانی‌ها است که اقلاً در طی ۳ هزار سال ق. م. و ه هزار سال قبل از امروز سیزده مرتبه تکرار شده است .

اگر تسلسل آبادی و ویرانی (سند یگلگک) وتپه های سرخ وداغ و (سفید داغ) زرنج را در حاشیه سیستان شمالی برای نشان دادن مراتب تحول دوره جدید حجر در تمام افغانستان بگیریم عملی به گزافه نکرده ایم بلکه ساحه تطبیق آن از چوکات مرزی افغانستان کنونی وسیعتر است زیرا عین همین تحول زنده گانی که در حوزه ارغنداب و هیرمند نمودار شده در ماحول خاك‌های افغانستان چه در حوزه (اندوس) سند چه درحوزه (اکسوس) (تپه‌ها و تورگان های سواحل راست آمو دریا درخاك از بکستان وتاجکستان شوروی) وچه در تپه های ایران (سیالك) و (جیان) مشاهده شده است ودانشمندان ازین تشابهات چنین استنتاج کرده اند که یك موج مدنی وسیعی سراسر خاك‌های افغانستان و ایران وهند وپاکستان وماوراالنهرو خوارزم را فرا گرفته بود وعین این تحول ترا ریك خود دیدم درماورای گوبی در ماحول پیکن درخاك های بهنا ورچین هم مشهود است .

* * *

سندیگلگه :- بما نشان میدهد که باشنده گان پنج هزار سال قبل از امروز که حیوانات اهلی در اختیار خود داشتند وبه کرانه های رودخانه‌های بزرگ چون (اندوس) و (اکسوس) مجمله هیں

سند که (نیل افغانستان) است ودر قسمت های وسطی وسفلای خود هوای معتدل دارد ، فرود آمده وبه گله داری مشغول بودند واز مالداری و زمین داری وشکار امرار حیات میکردند ایشان هنوز ساختن سرپناه را از گل وخشت بلد نبودند بلکه درچپری هایی در شب ازساقه وشاخسار درختان زنده گی میکردند ، ساقه های درختان را به اصطلاح امروز سازند چپری در نقاطی دایره شکل در زمین گور میکردند ونوك های سرساقه های درختان را بهم باشاخه های دیگرمی بستند وروی آن خس وخاشاك وبرگ و بوته انبار میکردند وبدین ترتیب چپری بدست می آمد که سرپناه ومنزل آنها بود در آغاز هزاره سوم ق م خانه سازی با گل بخصوص درسند یکباك شروع شدو شبهه یی نیست که درمرز (ایران) ودرجلگه بین النهرین (عراق مراتب ساختن سرپناه از گل وحتی خشت خام قدامت دارد وبه ۴-۵ هزار سال ق م میرسد) یکنوع ظروف گلی بسیار ساده و کلفت وخشن ایجاد کردند از حوالی دونیم هزارسال ق.م. در مرحله سوم اشغال تپه آبادی با خشت خام که در آفتاب خشك میکردند شروع شدد یوار های خشتی نمودار گردید ، ظروف گلی نازك ترو خمیره آن بهترشد ادوات وافزار سنگ صیقلی بخصوص سرهای پیکان دندان دار بسیار ظریف از پاچه های سنگ چقماق که در کوه های (شاه مقصود) و(کشک نخود) به رنگ های قشنگ زرد وسرخ موجود است میسا ختند با این سرهای پیکان دندانه دار سنگی صیقلی شده که بسر تیر های نیی وچوبی می بستند بسهولت حیوانات و مرغ های دشتی وپرنده گان راشکار میکردند

درهمین وقت افزار مفرغی هم نمود ارشد ونمونه های آن مانند کارد ، چاقو، درفش ، تبر ، جوالدوز (استخوانی) هویدا گردید به نحوی که در مرحله سوم اشغال سند یکباك به بعد تامرحله سیزده ام در تمام طبقات زنده گانی آثار و شواهد مشهود است و

میتوان گفت که دوره برونز (مفرغ) درافغانستان بسیار طولانی ودرحدر سه‌هزار سال‌دوام کرده‌است

ازمرحله چهارم آبادی به بعدازاستخوان توسط دست وپاو قبرغه حیوانات برای افزار سنگی‌ومفرغی خود دسته می‌ساختند که

* * *

ازنظر معماری هنری‌در جریان هزاره دوم وهزاره‌اول ق.م درزنده گانی‌مردم درواد‌ی‌های ارغنداب وهیرمند تحول شایسته‌یی نمو دررشد.

ازنظر معماری یک‌آبادی نسبتا بزرگ ویک دست بافیل پایه نماهاظاهرشده است. از نظر ساختن ظروف سفالی مراتب را پیمودند که چگونه گسی مهارت ایشان در اشکال قشنگ آب خوره ها قدح ها و ذوق هنری آنهادر نقوش‌نباتی وحیوانی نمود ارست. تبارزالهام ازمحیطه طبیعی رادرآثار حیرت‌انگیز. (مار لیک) روی فیلمی درکنگرهٔ ایران شناسی در تهران دیدم

(مار لیک) تپه ییست درجنوب غرب سواحل‌خزرد ر استان گیلان. (درمیان آثار مکشوفه غیراز ظروف سفالی نفیس، اشیای طلایی زیبایی هم‌موجود است که به هزارهٔ اول ق،م. مربوط میباشد) روح الهام ازطبیعت درنقوش وتزئینات‌ظروف‌سفالی «مند یگلک» بکمال وضاحت منعکس گردیده است. درقندهار امروز بته‌های گل‌پیچک درهرباغ و کنار هرجویبار ی دیده میشود. اشکال برگهاوبیاره‌های‌قشنگ این گل‌وبرگ‌روی قدح‌هاو آب خوره های مند یگلک با کمال زیبایی ترسیم شده که‌معرف ذوق هنریست. هکذا روی جدار این آب‌خوره ها، اشکال یکنوع قوچ کوهی؟ یاد شتی ؟بابدن نسبتا طویل وشاخ های بزرگ ویکنوع مرغ دشتی شبیه فیل مرغ وحشی یااهلی نقش گردیده اند. نسل این

حیوانات وپرندگان امروز در وادی ارغنداب وهیرمند از میان رفته ولی در دورهٔ برونز (مغرغ بکثرت دیده میشد و مردم آنها را شکار میکردند، میگیر فتند و تربیه میکردند. (روی ظروف سفالی تپه های سیالك، جیان «ایران» عین نقوش برگهای پیچک و قوچ به سبک واستیل مند یگانگ دیده میشود)

مقصد از تذکار این مطالب مصر فی قریحه هنری مردمان دوره مغرغ در وادی هیرمند وارغنداب است واسناد تذکره نشان میدهد که مردمان این زمان در وادی های رود خانه های بزرگ افغانستان چه در شرق وچه در غرب چه در شمال چی در جنوب علاوه به مهارت در شکار و تربیه حیوانات ورمه داری و گله داری و کشت و کار و زمین داری از نظر قریحه وذوق هنری هم مراتبی خوبی را پیموده بودند وهمان طوری که پیش اشاره کردم، دامنهٔ این مدنیت در ساحه های بسیار وسیعی در شرق گسترش داشت وشباهت های نزدیکه تر آن را در شرق وغرب فلات ایران مشاهده میکینم از اتاق قبل التاریخ موزه کابل سرا نسالی حجاری شده در سنگ (مکشوف از مند یگانگ) دیده میشود که علی العجا له اند قدیم ترین نمونهٔ پیکر سازی در افغانستان پنداشته میتوانیم. این اثر ثابت میسازد که باشنده گان حوزه ارغنداب در طی سه ونیم یا سه هزار سال قبل از امروز نه تنها در نقاشی بلکه در هیکل تراشی و حجاری هم مهارت حاصل نموده بودند

در (ده موراسی غندی) که تپه ییست در (پنجوایی جنوب قندهار) هیکل کوچکی از گل پخته پیدا شده است. البته پیدا شدن این پیکره (که اصلارب النوع زمین وحاصل خیزی را نشان میدهد و آن را الههٔ مادر، یاد بخ بانو « یا «انا هیتا» یا ناهید» وهمچنان به نام های دیگر میخوانند)از نقاط مختلف آسیا از ما-

ما ورای صحرای گوبی تاسو احل بحیره روم از همه جا چه از هند
به از پاکستان چه از افغانستان وچه از ایران وچه عراق و بین-
النهرو چه از شام ولبنان وجزیره قبرس پیدا شده و چیزی متعارف
ست و نشان دهمزده قسمتی از تشابه معتقلات مردمان این ساحه
مع در روزگاران قبل التاریخ پیدا شد. و لی وجود آن در
افغانستان بخصوص در وادی ارغنداب (عین نمونه آن در وادی
سند از مو هنجودید و هرپه پروا به بلوچستان از نال وچاله وان
پیدا شده) نمایان می سازد که زراعت و کشت و کار وزمین داری
ر غنداب وهیرمند که اراضی آن تا امروز نهایت حاصل خیز است
موب متمد اول شده بود وازهالی مندیگک وده مسو راسی غندی
باشنده گان سرخ داغ وسفید داغ (زرنج قدیم) از وادی های
ین دو رود خانه در طی سه هزار سال ق. م علاوه از مالداری
ه زمین داری و کشت وزا رعت تو جه پیدا کرد اشتند و حاصل
مین داری ومال داری ایشان را نسبتا آسوده ساخته بود ودر
ور ه مفرغ ذوق قریحهٔ هنری بخوبی پیدا کردند.

تا پهلو یی که تا اینجا رسم کردم متکی بر اسناد باستان
شناسیت که در اتاق قبل التاریخ در موزه کابل جمع شده نتایج
بررسی ها به صورت رسایل وکتب در دیار غرب انتشار یافته است
ر پهلوی اسناد متذکره ادبیات شفاهی نیمه داستانی هم
اریم البته مقصودم عبارت از سرود های ویدی و اوستایست
که مدتی شکل شفاهی داشت و بعد هم شکل تحریری بخود گرفت
لی چه شفاهی و چه تحریری فرق بار زو محسوس میکنند. چنجرف
جز شعر وجز داستان نشانه های مادیی که ثابت کنندهٔ آن همه
سخن باشد تا حال از جایی دستگیری نکرده یعنی ذره یی ازآنچه
سرود ویدی واوستایی میگویند عملا از دل خاک ما وخاک های-

کشور های مجاور ما کشف نشده . منتها در بعضی از جا ها یا در ایران یا در ماورالنهر یا در نیم قارهٔ هند و پاکستان بعضی لجا م دهنهٔ مفرغی اسپ یا استخوان بندی اسپ یا برخی چیزهای دیگر را یافته و استناد میکنند که این اسپها را آریاها اهلی کرده اند و باخود آورده اند البته تا جایی در این سخنها حقایقی هست ولی مقصودم اینجا از آریا های عصر ویدی و اوستایی و داستان ها ست که در ادب این دو دوره و دو منبع بچشم میخورد و بگوش میرسد. پیش از اینکه آریاها از «ارانوج» یعنی شمالی آمودریا از حوالی فرغانه بر ساحه وسیعی بین سردریا ودریای مازندران (خوارزم به معنی وسیع) پراگنده شوند وبه خاک های کنونی افغانستان ایران پایان شوند چه در وادی سند و چه در کرانه های جنوبی جزیرهٔ نمای مدنیت های عالی و پیشرفته وجود داشت که مدنیت «موهنجو دارو» و «هره په» از یکسو و مدنیت های «سیالک» و «جیانی» از سوی دیگر و مدنیت «منده یگک» در نفس افغانستان مراتب آنرا نشان میدهند وآثار تپه های «مارلیک» و «چراغعلی» و «کلار دشت» در روز گاران نز دیکتر در حوالی یازده قرن تا هزار ق . م . کمال ذوق ونفاست هنری پیش از ظهور قبایل «اماری» و «پارسوا» رادر ن حدود ظاهر میسازد .

متاسفانه مقارن ظهور قبایل آریایی درافغانستان نظیر آنچه ز تپه های «مارلیک» و «چراغعلی» از گیلان ومازندران و کلار شت نزدیک چالوس پیدا شده هنوز ظاهر نگردیده پس عجالتا از مام آنچه سرود های ویدا و اوستا بشکل داستان از روز گاران دیم آریا ها نقل میکنند ، میگذریم و بدان نمی پیچیم .

شکی نیست که پیش از «ماد ها» و «پارسه ها» بعضی ازعناصر دیگر ریای در غرب ایران ظهور کرده که شرح جزئیات آن ، کار این ختصر نیست. هگذا به اوایل ظهور قبایل «مادی» و «پارسه» ...

حواشی جنوب غربی بحیره خزر و برخورد آنها بطرف غرب با عناصر سامی کاری نداریم.

* * *

درحوالی قرنهای ۷ - ۶ ق . م . قبایل آریایی «ماد» «پارسه» درغرب ایران روی صحنه می آیند وبقدرت میرسند . قلمرو سلطنت ماد هادر نیمه غربی خاك ایران کنونی محدود می ماند ، ولی قلمروی دولت «پارسه» (هخامنشی) از خاك ایران کنونی و از آنچه که در اصطلاح جغرافیای طبیعی فلات ایران گویند، هم وسیع تر میشود و از سیحون وجیحون تادانیوب ونیل در سه قاره آسیاو اروپاو افریقا گسترش پیدا میکند و طوریکه درصفحه های بعد مختصراً خواهیم دید درطی دوصد سال (قرنهای ۵ و ۶ ق م) تحول اوضاع فرهنگی وهنری وادبی خاك های افغانستان باخاك ایران پیوست ومربوط است.

مقصود من اینجا نشاندادن ساحه ووسعت قلمرو وامپراتوری هخامنشی نیست بلکه باروش که در این اثر تعقیب میکنیم، شرح تحولیست که در زندگانی بشری بخصوص درمحیط خود ماد رپرتو فرهنگ وهنر به عمل می آید

امپراتوری هخامنشی ها مدت دوصدسال دوام کرد . دراین مدت طولانی درمراکز وایالات باختر بیش (باختر به مفهوم تمام صفحات شمال هندو کش) ها ریوه(حوزه هری رود) هاراوتی (حوزه ارغنداب وترنك (زرنکا حوزه سفلای هیرمندوسیستان) گندارا (ننگرهار به معنای وسیع کلمه که از کابل تا تا کزیلا تمام دره رود کابل رادربرمیگرفت) تا تا کوش یا «وثت کوش» یا کوهساران مرکزی افغانستان قامه های بزرگ باپاره وبروج برای رهایش «خشترپاون» یا «شهربان » یا «استان بان» یا نایب الحکومه که یونیان «هاساتراپ» میگفتند، به شیوه معماری هخامنشی پادپورها کنگره دار وسرتهداری که

ه های در «پرسه» تخت جمشید دیده میشود ساخته شده بود
ب خشت خام و سنگ تراشیده ولی پایه های حجاری شده در
شهود است. شبهه یی نیست که هخامنشی ها، رسم الخط را نه از بابلی
ا گرفتند ولی اصلاحات فراوانی در آن کردند و بجای صدها
میخی و «ایدوا گرام» الفبا ی ساده یی فقطبا ۳۶ حرف برای
ارش فارسی باستان اختراع کرده بودند معذالک
بوان ودفتر و سراود و مکاتبه مورد استعمال
اشت بیشتر در کتیبه های آبدات وعمرانات بکار
ت وزبان اداری ودفتری ومکاتبه زبان ورسم الخط ارامی بود
رپایتخت هخامنشی ودرافکار قلمروی مربوطه، بحیث زبان
ووسطه مفاهمه بین الاقوامی بشمار میرفت وچون این زبان
بزرگ در فرهنگ افغانستان بازی کرده و کتیبه های
زبان ازدیار ما پیدا شده، زآن مفصل ترصحبت میکنیم.

* * *

«آرام ها» قومی بودند سامی نژاد که خویشاوندی قریب با
ها داشتند. ایشان مانند اغلب اقوام سامی نژاد دراواسط
دوم ق.م. ازصحرای عربستان شمال برخاسته به شمال سوریه
نجا به خاک های بین النهرین پرا کنده شدند وبعدازیک سلسله
ها با کلدانی ها وآسوری ها وغیره درحوالی قرن دهم ق.م.
وج قدرت رسیدند وبعضی مراکز سیاسی هم پیدا کردند وی
ان قدرتهای بزرگ بابلی وآسوری کسب سیادت نتوانستندو
ز م - ه قرن (از حوالی قرن ۱۳ ق م تا ۸ ق م) همه جا استقلال
ی خویش را ازدست دادند امادرساحه یی که پرا کنده شده بودند
ورسم الخط ایشان موجودیت خودراحفظ کرد و تقریباً هزار
دیگر دوام نمود که زبان ورسم الخط عربی جانشین آن شد.
زبان آرامی مانند زبان آسوری و بابلی وفنیقی وعبرانی وعربی

نزدیکتر است. مبداء اصلی رسم الخط آرامی به فنیقی ها میرسد
که در حوالی هزارهٔ دوم ق. م. که الفبای ۲۲ حرفی را اختراع
کردند وآرامی ها فوری آنرا اتخاذ نمودند و چندحرف علت بدان
افزودند. وباز هم از حروف الفبای زبان خود آنرا اصلاح
و تکمیل نمودند ودراواخر قرن ۸. ق. م.

رسم الخط ایشان برتری خویش رابه رسم الخط های میخی آشوری
وغیره ثابت کرد وبعلت سهولت طوری درمعاملات دفتری وداد
وستد بازرگانی وارد شد که دراواخر قرن ۷ق.م. شکل زبان
سیاسی بین المللی را بخود گرفت وقتیکه «کوروش» مؤسس سلالهٔ
هخامنشی بابل وخاک های طلارا متصرف شد زبان آرامی در
دستگاه اداری ایرانی وارد شد وبا روی کار شدن داریوش اول
(۴۸۵ و ۵۲۱ ق م) در قلمرو وسیعی بین نیل وسند گسترش یافت
چون امپراتوری هخامنشی مرکب از خاك های گوناگون ایالات
متعدد واقوام وملل متمایز بود و زبان های مختلفی در آن به
کار میرفتند. برای استقرار روابط باهمی احتیاج به زبان ورسم
الخط واحدی احساس می‌شدوزبان ورسم الخط آرامی این احتیاج
رارفع کرد. هخامنشی ها در تمام ایالات مربوط حتی در داخل
پایتخت خود از منشی‌های آرامی کارمیگرفتند وبدین ترتیب آرامی
زبان بین الاقوام وبین الملل داخل قلمروی ایشان شدچنانی که
انگلیسی امروز زبان مشترك «کامن ولث» است.

زبان ورسم الخط آرامی طی قرن های ۵، ۴ ق م در تمام افغانستان
از شرق تاغرب واز شمال تا جنوب معمول شد و کتیبه های که از
«درونته» ولایت ننگرهار واز «سرپوزه» قندهار کشف شده و
احکام اخلاقی «آشوکا» امپراتور بزرگ موریای هند رادرنیمهٔ
اول قرن سوم ق.م. به مردم گوشزد میکنند به زبان ورسم الخط
آرامی نوشته شده نشانه هنده آنست که این زبان و رسم الخط

که ارمغان ادبی عصر هخامنشی بشمار میرود، در دوره های یونانی وموریایی باقی بوده ودوام داشته و با انتشار زبان ورسم الخط یونانی (بعد از فتوحات اسکندر در ۳۳۰ ق م) کماکان در پهلوی آن موجودیت خود را حفظ کرد. این زبان واین دو رسم الخط طوریکه بعدها خواهیم دید قرنهای دیگر باقی میمانند و از آرامی رسم الخط دیگری در افغانستان بمیان می آید که بنام «خروشتی» شهرت دارد ودر جایش از آن صحبت خواهیم نمود و خود رسم الخط آرامی علی العموم تا ظهور رسم الخط عربی دوام میکند.
عصر هخامنشی (قرنهای ۶ - ۴ ق م) از دوره های بزرگ تاریخ ایران و افغانستان است مایه های مدنی و فرهنگی آن میراث مشترک این دو کشور و دو سرزمین است. یکی از افتخارات این دوره کشیده شدن راههای سراسری شرقیست که از دروازه های بحیره روم «شوش» «پاسارگاد» «پرسه» (تخت جمشید) را بهم وصل میکرد و از طریق «هگمتانه» (همدان پایتخت قدیم مادها) و «ری» و گرگان بکشور ما میرسید و بعد از هرات (مرکز هرایوه) شاخه شمالی بطرف مرکز باختریش (بلخ) میرفت، شاخه جنوب به «زرنکا» (زرنج قدیم مرکز سیستان) واز آنجا به مرکز هرواوتی حوزهٔ ارغنداب (محتملاً به شهر قندهار) وصل میشد وسپس بطرف «گندارا» ولایت ننگرهار امروز و «پاراشاپورا» یعنی پشاور و «تاکزیلا» میرفت به حوزهٔ سند وصل میشد

این شاهراه کاروان رو در ارتباط ایالات مختلف قلمرو هخامنشی در ارتباط سواحل دریای مدیترانه به سرزمینهای افسانه یی هندوستان نقش مهمی داشت و داریوش کبیر یکنفر از ملاحان یونانی موسوم به «سیلاکس» را مامور ساخته بود تا از طریق همین راه به گندارا رفته مصب رودخانه ی اندوس (سند) وراه رسیدن به دریای هند را کشف کند درامتداد این راه منزلگاهها ساخته شده بودو

سواران بسته رسان منزل به منزل باعوض کردن اسپاین فاصله های دو رو در از راطی میکردند و پیام های رسمی وسرکاری راازیک نقطه به نقط دیگر می بردند وراه سرابودات تجارتی وبازرگانی در خشکه همین راه بود

شبهه یی نیست که قبل از هخامنشی ها در مجمع الجزایر یونان قدیم ودر سواحل آسیایی در «لیدیا» سکهٔ ایجاد شده بود وقارون و کنج او که قصه هایش سر زبانها است همان« کره سوس » پادشاهی ثروتمند«لیدی» است . در شهرهای مختلف یونان قدیم مثل«آتن» «ل سی»، «اکانت»، جزایره اژه وجزیرهٔ قبرس سکه های زیبایی با نموش قشنگک ضرب میزدند .

هخامنشی ها ضرب مسکوکات راازلیدی ها تقلید کردندهم سکه های طلایی داشتند وهم نقره یی مسکوکات طلایی آنها را «دوری »و سکه های نقره ئی ایشان را «سیکل» میگفتند و ۲۰ سکه نقره یی معادل یك سکهٔ طلایی میشد سکه های آنها فقط در یک روی خود نقش داشتند و شخصی را نشان میداد که یك زا نوی خود را به زمین زده و تیری را در چلهٔ کمان گذاشته است چون مسکوکات خود هخامنشی‌ها برای دادوستد ومعاملات با زرگانی وسیعی امپراتوری کفایت نمیکردقهرآ مسکوکات قدیم ترازعصر خودومعاصر خودرا که درشهرهای یونان‌وجزایر حوزهٔ شرقی‌دریای مدیترانه و خاك های غربی آسیا بضرب رسیده بودند ، متداول ساختند .

البته مسکوکات یونان و هخامنشی از نقاط مختلف آسیای صغیر واز خاك های ایران (ملایر نزدیک نهاوند) و از خود تخت جمشید کشف شده ولی گنجینهٔ مسکوکات کول چمن حضوری که در سال ۱۹۳۳ از حصص شرقی شهر کابل بدست آمده روشنی بزرگی به‌وضع مسکوکات اصیل هخامنشی‌ومسکوکاتی که درعصر ایشان

در داد وستد رایج بودند، می اندازد. از روی تناسب تعداد مثلاً در
مقابل (۳۶) سکه یونان قدیم قرن ۶-۵ ق م موجود فقط ۸ عدد سکه نقره یی
هخامنشی ناچیز است . یکسال بعد از انکشاف گنجینه کابل از ملایر
نزدیک نهاوند (ایران) مجموعه پیدا شده که فقط (۳۰۶) عدد آن
به موزه ایران باستان رسیده و تقریباً همه آنها مسکوکات یونانی است.
بین محتویات مجموعه کابل و ملایر شباهت هایی موجود است
وقسمت اعظم مسکوکات هر دو مجموعه به قرن ۵ و ۶ ق م به ضرب
رسیده از افغانستان مجموعه دیگری مسکوکات با عدهٔ زیادی زیور-
آلات از کرانه های آمو دریا در حوالی ۱۸۸۰ الی ۱۸۸۱ پیدا شده که بنام
گنجینه (اکسوس) شهرت دارد از روی مجموعه مسکوکات افغانستان
وایران وآسیای صغیر معلوم میشود که در عصر هخامنشی مسکوکات
ضرب خاک های غربی آسیا و شهرهای مختلف یونان بکثرت وجود
داشت . در میان مسکوکات کولچمن حضوری کابل روی یک
پارچه کوچک نقره دو سه حرف میخی دیده میشود که به اساس
نظریه «موسیو ابات» ارتباط به الفبای میخی فلامی دارد . گنجینه
مسکوکات افغانستان بقلم « کوریل » و « شلوم برژه » (چاپ
۱۹۵۳ پاریس) البته در مجموعه مسکوکات کولچمن حضوری
کابل عده یی از مسکوکات محلی هم است که عموماً عبارت از
مقطوعات نقره‌ی دراز رخ و مدور نما میباشند وبریک روی آن
اشکال برگ وگل های مختلف نقش است ازین نوع مسکوکات بتعداد
زیاد از گردیز (مجموعهٔ مسکوکات میرزکه مکشوفه سال ۱۹۳۷)
وبسیاری هم از تاکزیلا پیدا شده در اوایل این نوع سکه هارا
«هندی» میخواندند ، ولی ازروی محل پیدایش (کابل - گردیز
- تا کزیلا) شلوم برژه معتقد است که باید جزء مسکوکات محلی
ایالات شرقی هخامنشی محسوب شوند

* * *

مقصد اساسی درینجا شرح چگونگی خود مسکوکات نیست بلکه یاد آوری مطلبی است که در عصر هخامنشی مسکوکات خود آنها کمتر و مسکوکات یونانی قدیم و سکه های غرب آسیا بیشتر طی قرن‌های ۶-۵ ق.م در معاملات بازرگانی دخیل بود و در سایه امنیت آن عصر در امتداد راهای کاروان رو که بدان اشاره کردیم، روابط تجارتی بین ممالک های غرب آسیا و خاکهای کشور ما ادامه داشت.

روی همین راههای کاروان رو محصولات نباتی و معدنی از گوشه یی به گوشهٔ دیگر آسیا میرفت و در داخل خاکهای ما بین باختریش (بلخ) و (گندهارا) کابل و ننگرهار و «هاریوه» (هرات) و حوزهٔ هری رود و (هاروویتی) وادی ارغنداب و (زرنکا) وادی هیرمند وسیستان و (تاتاگوش) کوهستانهای سرحدی مراودهٔ اموال و اجناس قایم بود و کاروان‌های اشتر بخدی (اشتر بلخی) از یك سو به سوی دیگر بین کرانه های دریای مدیترانه و قلب آسیا حرکت میکردند و در بازار های داخلی مسکوکات محلی چلند داشتند و ما نمونه هایی از آنها را که در کابل و ننگرهار و پکتیا بضرب رسیده اند، می شناسیم.

در تعمیر و تزئین عمارات سلطنتی تخت جمشید چوبهای درختان سرو ولایت ننگرهار و عاج ولایت ارغنداب و لاجورد بدخشان بکار رفته و یك سر زیبا که مثل سبك پیکر سازی هخامنشی است و از لاجورد ساخته شده از خرابه های تخت جمشید بدست آمده است. این مواد و مصالح علی العموم ذریعهٔ کاروان های بزرگ اشتر دو کوهانه یا اشتر بلخی حمل و نقل میشد. این اشتر نیرومند و قوی که در اروپا به صفت «اشتر بکتریان» شهرت دارد، از روزگاران باستان که تعیین مراتب قدامت آن آسان نیست در حوزهٔ آکسوس (آمودریا) وعلی الخصوص در (باختریش)

معروف بود ودر سایر ولایات غربی جنوب غربی از حوزهٔ هری رود گرفته تا حوزهٔ ارغنداب بکثرت دیده میشد .

در پلکان کاخ «اپادانا» یا کاخ بار یابی و تشریفاتی تخت جمشید هئیت های نماینده گی این نقاط یعنی بلخی ها، هراتی ها وقندهاری های قرن ۵ ـ ۶ ق م صحرا که شتر دو کوهانه بلخی با خود دارند به استثنای اهالی «زرنکا» (حوزهٔ سفلی هیرمند و سیستان) و گندارا (ولایت ننگرهار موجود ، که به معنی و سعتر) با خود هر دسته گاوی آورده اند و این گاو ها هم بین خود فرق دارند چنانچه گاو سیستان کوهان بزرگ دارد و گاو گندارا را دارای شاخ های بلند می باشد .

* * *

مردم دیار ما در قرن های ۵ ـ ۶ ق م علی العموم لباسهای شبیه بهم می پوشیدند که از هم تفاوت زیاد نداشت قبای بلخی ها هراتی ها ، قندهاری ها ، زرنجی ها گنداری ها وهاوئت گوس ها تقریباً شبیه بهم بود ندو تا سرزانو یا کمی پایان تر از آن می آمد تا آزاد تر حرکت بتوانند . علی العموم کمربند می بستند قبای اهالی گندهارا ی (ننگرهار) کوتاه تر بود . همه شلوار می پوشیدند وشلوار بعضی نقاط مثل بلخ (باختریش) کشاد تر می نمود .

کلاه و عمامه در هیچ جا مرسوم نبود چون موهای سر را علی العموم دراز بعضی اوقات تا به شانه میگذاشتند برای اینکه پریشان نشود بدور سر خود یکنوع (پتی) یا نوار می بستند چون موضوع مطالعهٔ چگونه گی لباس مسئله ایست بسیار مهم و خوشبختانه در میان نماینده گان ملل در تخت جمشید دیگر های اهالی نقاط مختلف وطن خویش را مشاهده میکنم چه بهتر که مختصر جزئیات هر کدام را شرح دهم .

هراتی‌ها قبایی می‌پوشیدند که با کمربند به بدن می‌چسپید پاچه‌
های شلوار نسبتاً گشاد بود و نوك پاچه را داخل پاپوش میکردند
بدور سر نوارمی پیچیدند که قسمی ازبغل روی‌وزنخ را دره
می‌پوشانید واحیاناً درمقابل باد گوش ها را محافظه میکرد .

باشنده گان حوزهٔ رغنداب قبایی داشتند کمربنددار، شلوار
آنهاچاك داشت ولبهٔ آن داخل موزه میشد آنها ازپاپوش ها
اهالی هری رود بلند تربود وپنجهٔ موزه مانند چموس رو به با
برگشته معلوم میشد. بهٔ عبارت دیگربه‌چموس‌های ازبکی‌شباهت زیا
داشت . بدور سرخود نواری می پیچیدند و کوسی یاچپن نمد
معمول بود که دراین‌دو نیم‌هزارسال کماکان باقی‌مانده اهالی
گندارا (ننگرهار) طبعاً به علت گرمی‌هوا قبای کوتاهتری‌پوشید
باآستین‌های نیمه‌ولی کمر بندآنها پهن‌تربود . روی قبا یکنوع بالا
درازی‌داشتند وپاپوش‌آنهاچپلی بود که هنوز هم متداول است

بلخی‌ها یاباختری‌ها قبای کمربنددار وشلوار گشاد می‌پوشید
موزه‌نیم‌ساق‌به پا میکردند گوشواره‌های درازوبه‌گوش‌ها‌می‌زد
برای جمع نگه داشتن موبه دور سرپتی می‌بستند که انتهای آ
درسمت راست سرمحکم‌میشد.

اهالی‌زرنج وسیستان قبایی داشتند کمربنددار باآستین ها
دراز روی قبایکنوع شال نازك حمایل میکردند که در منتهای
خود پوپك داشت و به‌شانه چپ می‌افتد ونوار ساده به‌سرمی‌بست

این‌لباس هاعلی العموم از پارچه های‌پنبه یی وپشمی ساخ
میشدند که درخود محل می بافتند ومی دوختند نگاهی به صف
پکمان کاخ «اپارانا» درتخت‌جمشید وصفوف هیئت های نماینده

نقاط مختلف در حالیکه مهار اشتر های خویش را در دست دارند ویا گاو های خود را همراهی میکنند یا بعضی ظرف های تحایف واسلحه را حمل میکنند مانند سپر های مدور ونیزه‌های بلند اهالی سستان همه چون فیلمی درنظر میگذرد واهالی دونیم هزار سال قبل وطن را یکایک به ما معرفی میکنند.

* * *

افغانستان درعصرهخامنشی آباد و اهالی درستتهای آراسی و سعادت بسرمی بردند . زمین آباد وباغ بسیار بود . باغ های شکار که آنرا «فردوس» میگفتند درجاهای مختلف وجودداشت وسیستم آبیاری باجوی ها و کاریز ها اکثرزمین هارا سبز وخرم ساخته وزیر کشت وزراعت آورده بود وشهرهای چندد ر شمال وجنوب وشرق وغرب بصورت دژهای مستحکم بادیوارهای بلندوباره وبروج ننگره دار جلب نظرمیکردند واز آنجلمه یکی شهر «ارته کانا» بود که «کاخ بلند» معنی داشت درحوزه هری رود ومحتملا درحوالی همین جائی واقع بود که قلعه اختیار الدین درنفس هرات موجود ه اشغال کرده است .

این قلعه حتماً درعصر هخامنشی آباد شده وحتماً قرارگاه «خشترا پاون» یاساتراپ یا (استان بان) یا حکمران زمان بریکی از بلندی های آن اعمار شده بود متاسفانه ازین قلعه میشدو شهر مستحکم آن اثری موجود نیست و اگرهم باشد زیرآبادی های هرات موجود ومدفون است وجزنام که ازمنابع یونانی بمارسیده خبرد یگر از آن نداریم . مثل این قلعه واین شهر قلعه وشهرهای دیگری هم داشتیم چه دربلخ مانند «ازیاسپه» چه در حوزه فراه رود مانند

«فرود»چه درحوزه سفلی هیرمند مانند «درنکه» یاد رنج چه در-
گندارا چه در حوزه ارغنداب که شاید روزی مانند شهر یونانی
«آی‌خانم» سروصدای آن از زیرخاک وآوازها برآید و بلند شود .

در تعمیر و پلان این قلعه ها وشهرها حتماً سبک وروش معماری
و هنری هخامنشی مراعات میشد. همین قسم درحجاری و پیکرسازی
تاحال ازخاک های افغانستان ازقلعه ها وشهرهایی که درعصر
هخامنشی ها آباد شده نشانی بدست نیامده . تاحال در دو جا یکی
درشمال در«آی‌خانم» درمحل تلاقی دو کچه و آمودریا ودیگری
درجنوب غرب دریای کوه«قیطول» درشهر کهنه قندهار سواجه
باقایای شهرهایی هستیم که حتماً در جریان قرن سوم ق.م آباد
بوده یا اقلاً پی گذاری شده . درصورتیکه اسکندر خود آی‌خانم
را بعنوان «اسکندریه اوکسیان» یا «اسکندریه آمودریا» بنا نهاده
باشد تاریخ بنای آن به‌سال‌های ۳۲۹ تا ۳۲۸ ق‌م تصادف میکند.

درشهر کهنه قندهار کتیبه‌هایی به‌دوزبان (آرامی) و(یونانی)
داریم که درعصر «اشوکا» پادشاه موریای هندی مقارن ۲۵۰ ق‌م
در سنگ حک شده . میان تاریخ احتمالی بنای شهر (آی‌خانم) و
تاریخ احتمالی قرین به حقیقت کتیبه اشوکا هشتاد سال فاصله
است. آیا در این دو شهر احتمال پیدا شدن آثار آبادی عصر هخامنشی
نمیرود؟ جواب این سوال را عجالتاً درقید احتیاط نگه میدارم در
آی‌خانم بعضی پارچه سنگ‌های تراشیده شده مکرر درآبادی را
استعمال شده ولی احتمال دارد تمام مراتب تکرار مربوط به‌دوره
های مختلف یونانی باشد که اززمان بودن خود اسکندر درباختر
تا حوالی ۱۴۰ یا ۱۳۰ ق‌م (سقوط دولت یونانی باختری درشمال هند
وکشت بدست اسکائی‌ها) رادربرمیگیرد چون حفریات این شهر تازه
آغاز شده و اقلاً ۲۰ یا ۳۰ سال دوام خواهد کرد انتظار باید کشید

ثاری مقدم بر دوره یونانی از آن پیدا میشود یانی . بهرحال
ه روش معماری هخامنشی که شکل سنت محلی بخود گرفته بود ،
ط ، باطرز معماری یونانی در آنجا ثابت است.
اب شهر کهنه قندهار هم جو اب عجالتاً در قیداحتیاط است
ترین نشانه یی که در دست داریم همان طور که گفتیم، کتیبه
کاه است که درحوالی ۲۰۰ ق م به دو زبان (یونانی) و
ی) نقرشده است .
درست است که زبان ورسم لخط (آرامی) چنان که گفته آمد)
رهخامنشی هادرحوزه ارغنداب ودرسائر نقاط افغانستان معمول
و وقتیکه اشوکا کتیبه خودرا به زبان و به رسم الخط یونانی
بان و به رسم الخط «آرامی» می نویسد معلوم میشود که مردمان
کنهه قندهار هم (آرامی) وهم (یونانی) یعنی زبان های رامی
بتدومیخوانند که در دوره هخامنشی و یونانی (سلوسی) (در
۳۰ ق م بین سلوکوس اول یونانی شامی و «چندرا گوپتا» موریا
سلاله موریای هندی بعد از تصادمی در کرانه های «اندوس»
ن قرار دادی عقدشد) وسطابق آن جنوب هندوکش تاحوالی
ندا ب وهیرمند بدست موریا ها افتاد و محتملا این نفوذ پنجاه
وام کرد . بهر حال بر شهر کهنه قندهار هم عجالتاً شواهد
مادیی در دست نیست که مارا ده به آبادی های عصر هخامنشی
نی کند. آنچه تاحال مسلم معلوم میشود آبادی هایست که
بر موریا در آنجا صورت گرفته است . سال ها انتظار کشید
آیك شهر یونانی ای خانم در شمال کشور کشف شد شایدسا
ا سال های دیگربگذرد تا گوشه یی شهرعصر هخامنشی منکشف
ایالت شرقی قلمرد مخامنشی آباد بوده روزی شواهد آبادی
ری آن راهم خواهیم دید.

مقدمه

در مورد سید جمال الدین افغانی کتب ورسایل زیادی تا کنون نوشته شده است. شاید نوشتن اثر جدیدی در این باره عاری از مشکلات نباشد . با این معنی که ممکن اثر جدید تکرار مطالب گذشته باشد و یا فاقد مطالب جدید تلقی گردد اما از اینکه هر نویسنده ومؤلف در مورد زنده گی و کارنامه های سید ، برداشت بخصوص دارد ، بناء هر اثر جدید ، ولو فاقد مطالب تازه یی هم باشد . شاید لااقل برداشت نویسنده دران سراغ شده بتواند وچنین برداشتها بدون شك برای ارباب که یکی برای شناخت بیشتر او باشد من در ین رساله کوشش کرده ام که این روش را تعقیب کنم ودر ابراز کار نامه های سید قسماء وظیفه یك کار نو نیست را انجام دهم و مطالب ذکر شده در کتب و اثار را ، در قالب دیگری ویا تعبیری دیگر عرضه دارم وضمناً درباره بعضی کار نامه های علامه افغان برداشتها یی داشته باشیم که یعنی سوالهای مطروحه را در مورد شخصیت سید ، بطور غیر مستقیم جواب گفته باشم . بطورمثال برخی از نویسنده گان نظر به تماهای سید با بعضی محافل غربی، اورا شخصیت مرموزی میدانند . لیکن من درین مقاله که گنجایش جرو بحث بیشتر را ندارد ، بدون اینکه باصل موضوع اشاره کرده باشم . این مطلب را تبارز داده ام که زنده گی و کار نامه های سید روشن . هدفمند بوده . غبار چنین اتهامات انرا نمیتوانند کافیست بگویم که سید پیرنبود و هرگز چنین اد عا یی نداشته است اما بدون شك شکوه وجلال وی در برابر مستبدان معروف تاریخ به شکوه و جلال یکه پیرمیماند امید وارم این تلاش ناچیزم راجع به معرفی سید مورد توجه خوانندهگان محترم واقع شود .

محمدشفیق وجدان

کابل — ۱۳۶۷

چهره فرهنگی و سیاسی سید جمال الدین افغانی

شفیق وجدان

در معرفی شخصیت های بزرگ ودانشمندان معروف ، بااین کهدانش شان بهمه انسانها تعلق میگیرد ودانش مرزو سرحدی انمی‌شناسد ، به نخستین سوال یاسوالها، طبق اصول ژورنالیزم، پاسخ داده میشود :

ماوقتی از سیدجمال الدین افغانی نام می بریم کسی که او را خوب نمی شناسد بیدرنگ می پرسد که او پسر کی و ازکجا بود ؟

نگارندهٔ این سطور، که خود عضو مطبوعات کشور خود هستم، درمعرفی دانشمند وعلامه بزرگ کشور وجهان شرق سید جمال الدین افغانی، درآغاز باین پرسشها پاسخ میدهم :

سید جمال الدین افغانی پسرسیدصفدر(۱) است که درد هم شعبان سال ۱۲۵۴ ، دیسمبر ۱۸۳۸ ، در ده کدهٔ شیر گر یا اسد آباد کنر افغانستان بدنیاآمده است .

---

(۱) سید صفدر نوادهٔ میان مصطفی پسر سیدعلی ترمزی (پیربابای بنیری) متوفای ۹۹۱ وهمعصر همایون پسربابر بود که ازکندز به هند رفته بود .

از رسالهٔ « تلاشهای سیاسی سیدجمال الدین » نوشتهٔ دکتور طبیبی به نقل ازکتاب « حیات سید جمال الدین اسد آبادی » تالیف محمد حسن خوگیانی ۱۳۱۸ .

او بنابر نوشته اکثر تذکره نویسان و مورخان از ذکاوت سرشاری برخوردار بوده وعلوم مروج آن وقت رااز استادان داخلی وخارجی فرا گرفته بود .

سیدجمال الدین افغانی به حیث یک عالم دین :

سید جمال الدین افغانی درخانواده پرورده شده بود که از دانش دینی برخوردار بود . در عصر سید به خصوص درمنطقه کنر وقریه اسد آباد مکتبی ، به مفهوم امروزی ، وجود نداشت . مردان دانشمند و علم پرور ، معمولاً ، فرزندان خود را نزد امامان مساجد میفرستادند تادانش رااز قاعده بغدادی وپنج سوره آغاز وبا ختم قرآن کریم به فرا گیری علوم فقه ، صرف ونحو و منطق بپردازند . این دانش آموزان در پهلوی آن علوم ، به آموختن خط وانشاء نیز مـی پرداختند . ایـن نوع آموزش در مساجد کشور مجانی بود . وپسران دارا ونادار یکسان ازآن بهره میگرفتند .

اما خانواده های ثروتمند ودود و مقتدر دانشدوستان روستا ها بدین نوع آموزش اکتفا ء ننموده ، جهت تعلیم وتربیهٔ فرزندان شان نزد استادان خصوصی استخدام میکردند .

بدون شک سید جمال الدین افغانی ازهمین نوع فرزندانی بود که دانش مروج را نزد علمای جید وقت ، فرا گرفت ودر سن هجده ساله گی اجازهٔ تدریس این علوم را ، طبق معمول آنزمان ، حاصل کرد .

سید جمال الدین بعداز فرا گرفتن علوم مروج در کشورش سفرهایی به هند ، حجاز وایران نمودودرین سفر هااز دانشمندان بزرگ اسلامی استفاده نموده بردانش وتجارب خود افزود .

دربازگشت به وطن ، درجلال آباد باامیر دوست محمد خان ملاقات نمود وامیرازصحبتش دریافت که وی استاد ومربی خوبی برای فرزندان امیر شده میتواند . سید به حیث یک عالم ودانشمند ازلا

فرصت واز ین تماس باحلقه قدرت ، استفاده برد و موقف خودش را تثبیت نمود .

یک عالم دین درجامعه اسلامی ، طبق اصول واساسهای شریعت اسلام ، چی خصوصیات ومشخصاتی رادارا است ؟

یک عالم دین درجامعهٔ اسلام باید دارای اخلاق وسجایایی باشد که پیامبر اسلام ازآن برخوردار بود . زیراخود پیامبر این دانشمندان را ورثهٔ انبیاء گفته‌است : « العلما ورثة الانبیاء »

روی این اصل ، یک عالم دین در پهلوی دانش عمیق دینی ، باید ازعقیدهٔ راسخ ، شجاعت کافی ، صراحت لهجه ، تقوی ، گذشت آسان گیری ، مدارا ، تواضع ، افق نظر و سیع و غنای نفس برخوردار باشد تا بتواند رسالت دینی خود رادر فضای عاری از تعصب بی ضرورت ، وآزادی کامل انجام دهد .

این صفات شاید ، برای هرانسان دانشمند ، ضرور باشد ، اماذکرآن به طور مشخص دراینجا بخاطر بست که در دین اسلام بر آن تاکید به عمل امده است .

یک دانشمند دین اگر نیاز های خود را هنگام ضرورت ، زیرپاه کرده نتواند وقدرت رهایی از برده گی نیاز را نداشته باشد از اظهار حق ، مخصوصاً ه دربرابر ستمگران عاجز میماند اگر صراحت لهجه و شجاعت نداشته باشد ، حق گفتن بروی دشوار میگردد .

اگرعالم دین تعصب را کنارنگذاشته وازسبکسری نپرهیزد ، ازعقیدهٔ خود و حقایق دفاع کرده نمیتواند . بههمین منوال وجود صفات دیگری نیز در ادای رسالتش نقش سازنده دارد .

علاوه برآن ، یک دانشمند دین باید ، در کنار اندوخته های دینی خویش بادانش عصر آشنایی پیدا کنند و واقعیت های

شوار یهای مسایل روز را درك نمایند تا بتوانند ، باد یگران
یک جا درعصر خود زنده گی کنند .

سید جمال الدین افغانی ، بحیث یک دانشمند دینی ، ازین
بجا یا کاملا برخوردار بود . او به دین اسلام عقیدهٔ راسخ داشت و تطبیق
ساسات آن را بدون تردد باعث سعادت مسلمانان وبشر میدانست .

او میگفت : که دین اسلام ، در کنار ادیان دیگر ، برصفای
عقل وخرد تاکید میکند واوهام وخرافات را مانع انکشاف وصفادی
فرد میدانست او عقیده بروحدانیت خداوند وتوانایی عالم شمول آن
ات تسوا نا راد رصیقل کردن عقل ورهایی آن از بند خرافات فوق العاده
ؤثر میدانست که او عقیدهٔ راسخ براین داشت اسلام به شرافت و کرامت
برا نسان احترام دارد .

در حالی که در دین برهمنی وعقاید گذشته یهودی درجامعه
ه بعضی از فرقه ها و گروه ها استهزا تی قایل بودند وهمچنان در
ردین مسیحی همه چیز در انحصار علمای دین مسیح و کلیسا قرار
اشت واین چیز درجوامع مذکور باعث رکود فکرو تاریکی ذهن
ر یك مرحله گردید تااین که مصلحین در زمینه قدعلم کردند
این انحصار رادردین یهود ومسیح درهم شکستند .

از نوشته های سید برمی آید که وی از عقیده راسخ درین
که شایسته یك مسلمان دانشمند است ، برخوردار بود .

شجاعت وصراحت لهجه یی سید جمال الدین افغانی بحیث یک عالم دین
ر تلیه آثاری که راجع به او نوشته شده ، ذکر گردیده است . او از
ظهار حقیقت دربرابر بزرگترین مستبدان معاصرخود چون ناصرالدین
شاه درایران ، تزارروس وسلطان عبدالحمید درترکیه هراسی به خود
راه نداد واز شرکت مردم ، درقدرت دولت ، بااو نصاصحیتها کرد (۱)

---

(۱) «تلاش های » جمال الدین دکتور طبیبی
«صحیفه جمال الدین افغانی » ابوریه .

زیرا او از جد بزرگوارش میدانست که «بزرگترین گناه ترس است.»
تقوا و غنای نفسی او را میتوان در رویداد های زندگی او
جستجو نمود او بزرگترین مناصب را در رد ور ی از وطن رد کرد.
بمال ناموس کسی دست درازی ننمود. وحتی از گرفتن پول های
کمکی بعضی اشخاص نیز ابا ورزید وبالاخره در مسایل اساسی
دین به مخالفت و تعصب متهم نیست اما جهان بینی سید ودانش
معاصرش همیشه مورد حمله متعصبان و تنگ نظران قرار گرفته است
او دوستانی از هر کیش و آیین در شرق و غرب ، داشت و برای ادای
رسالت خود آن را ضروری میدانست .

مباحثه های شفاهی و کتبی هستند. لوی با دانشمندان غرب بر
دانش وافق نظروی دلالت دارند . او در هند، ایران، مصر ، ترکیه
و کشورهای غربی، با تعصب بیجای مذهبی مردمان مبارزه کرد رنجها
وآلامی را درین راه تحمل نمود .

او از بی خبری مسلمانان بخصوص در کشورخودش رنج می برد
وتاجایی که در توانش بود ، با رکود ذهنی و بی خبری از اسلام
با زبان و قلمش وبا هر وسیله مشروع مبارزه میکرد و د را مر بالمعروف
وا لنهی المنکر که خاصه ووجیبه دانشمندان مسلمان است، کوتاهی
ننمود .

اینها همه ، گواه بر آن است که سیدجمال الدین افغانی بحیث
یك عالم دین از اخلاق وسجایای بیا مبرا ن بهره داشت و به حق
یکی از وارثان پیامبران است که در ادای رسالت دینی خود
جانفشانی ها نمود .

سیدجمال الدین بحیث یك مبارز دلیر در برابر استبداد واستعمار

سیدجمال الدین افغانی روزی که مسوولیت تعلیم پسران
میر دوست محمد خان را بنابر توصیه او ، به دوش گرفت بداین
اندیشه افتاد که جامعهٔ اسلامی چه در افغانستان وچه در جوامع

بگر، باامراض مزمن بی‌خبری، رکود ذهنی وعدم اعتماد به خود
گرفتارا است و در برابر استبداد و استعمار درمانده‌شده است وباید
از ان رهائی یابد. او به حیث یك دانشمند رسالتمند وظیفه
خود میدانست تا به مقتضای ارشادات قرآن بحیث
یك تن از وارثان انبیای کرام (ع) جنبشی را برای
ایمن این هدف راه اندازد طوری که از فعالیتها پیش‌بر میاید
را بتداء بااین فکر بود که این کاررا ازراه‌اصلاحات دردستگاه ویا
دستگاه‌های‌سیاسی وقدرت‌ها که انجام دهد ویك کشور وجامعهٔ
نمونه‌را به‌وجودآورد واز راه ایجاد.جاز بهٔ این کشور وجامعه
جنبش خود را در سایر جوامع اسلامی گسترش وسازمان دهدوبه
ین وسیله درکشور های اسلامی‌وحتی شرقی‌به استعمار ونادانی
خاتمه دهد.

نخست این برو گرام را در کشورخود آغاز کرد واز خلال
تجربه درسی و تماس با شاگردانش دریافت که محمد اعظم‌خان
جسوروبا شهامت، در میان‌پسران امیر، شایسته آن است که بعد
ازمرگ پدر جانشین‌وی گردد، ولی‌این کار صورت نگرفت‌وامیر
شیر علیخان جانشین پدرشد. باز‌هم سید امیدوار‌بود که روزی
محمداعظم خان به کمك عبدالرحمان خان‌برادرزاده دلیرش زمام
امور را بدست گیرد. سید بعدازین واقعه، از افغانستان
بیرون رفت وبه سفر مکه وعراق مصروف بود که خبر شکست امیر
شیر علیخان و به قدرت رسیدن امیر محمد افضل خان را شنید
وخودرا با خود را به شهر هرات رسانید واز آن جا به کندهار، نزد
محمد اعظم خان رفت.

در سال محمد افضل خان در گذشت و امیر محمد اعظم
خان زمام قدرت را به دست گرفت. وی مردی‌بود که سید به گفتهٔ
دکتور طبیبی میخواست چون ارسطو، از او اسکندری بسازد وبر

نامه جنبش خود را در سایه قدرت او به پیش برد ولی امیر محمد اعظم خان بیشتر از یکسال دوام نکرد و در اثر رقابت پسران دوست محمد خان برای کسب قدرت و دسایس انگلیس سلطنت او خاتمه یافت.

سید با نوعی از نا امیدی از نقشه ها و آرزو های دامنه دار ش وطن را ترک گفت تا محیط مناسبی را برای دوام مبارزه خویش دریابد. دانش و تجربه بشری نشان میدهند که یك شخصیت مبارز باید دارای چنان اوصافی باشد که بار گران مبارزه را در دشوار ترین لحظات آن به دوش کشیده بتواند. یك مرد مبارز قبل از همه باید به قدسیت هدفهای مبارزهٔ خود ایمان قوی داشته باشد، در برابر زور گویان تا جایی که ایجاب میکند، شجاع باشد. از دانش معاصر وبخصوص از دانش مربوط به مبارزه بر خور دار باشد از تاریخ فرهنگ و تمایلات فکری جامعه باخبر باشد، وسایل مبارزه را تشخیص داده بتواند و بلاخره از تقوای سیاسی واجتماعی بهرهٔ کافی داشته باشد.

سید جمال الدین افغانی این همه اوصاف را داشت و به حیث یك مرد مبارز در برابر بزر گترین مستبدان معاصر خود و برضد نیرومند ترین قدرت های استعمار گر و توسعه طلب ودر دشوار ترین دوره های تاریخ جهان به مبارزه پرداخت وسادر سطور آینده نمونه یی از مبارزهٔ مسالمت آمیز یك شخصیت آواره ولی مجهز با دانش معاصر و هنر سیاست را که هر لحظه با مرگ اهانت، آزار و تبعید دست به گریبان بود بررسی خواهیم کرد.

سید در نخستین روز های مبارزهٔ خود با دسایس دربار داران فرزندان امیر دوست محمد خان روبرو گردید. چنانکه قبلاً ذکر نمودیم او برای تأسیس یك دولت نمونه یی اسلامی برنامه یی داشت و میخواست در سایه قدرت امیر محمد اعظم به تطبیق این برنامه بپردازد. اما شکست محمد اعظم خان و به قدرت رسیدن امیر شیرعلی-

خان ، موانعی در برابر این برنامه ایجاد کرد ودر باریان حسود وتنگ نظرورقابتهای مبنی بر تقرب به دربار، که غالباً باشیوه های زشت صورت میگرفت ، این موانع را قوت بخشید وهمکاری نزدیک سید با امیر محمد اعظم خان کافی بود که روابط او را با امیرشیرعلیخان به تیره گی کشاند. این کارد رجوامع عقب مانده وبی خبر از تعلیم ودانش امر بست طبیعی ، و لازم دیده نمیشود ، در مورد همچو قضایاء دلایل بیشتری ارائه گردد .

با اینهم سید جمال الدین افغانی باشجاعتی که داشت ، به خاطر امانت علم ووفا داریش بوطن وجامعه این برنامه را به امیرشیرعلیخان ارائه داشت (١) اما حاسدان درباروورقبای قدرت طلب این راه را نیزسد کردند وسید باذکاوت درک عمیقش بود باش خویش رادر کشور باخطر همراه دید . لذا تصمیم گرفت که وطن عزیز خویش را بامرارت وناامیدی ترک گوید. این مرارت وتأثر سیددر کلمات نامه یی روشنتر منعکس شده است که عنوانی ریاض پاشای مصری از پورت سعید فرستاده است :

«اگر به ملک خود برگردم باچشمان پراز اشک، صدای پراز شکایت وقلب پراز سوزوآتش است .در انجا مسلمانی پیدا نمیشود که به مصیبت من دلخون شود ، زیرا مسلمانان در برابر استبداد مقابله نمی کنندو به حال مظلومان وقعی نمی گذارند .ازین باعث ست که من بدون دارایی دینا بسر زمینهای سردمی میروم که فکر مالم گوش شنوا ودل پر از عاطفه دارند و میتوانم بایشان شرح هم که در شرق باانسان هاچه نوع معامله را روا میدارند. پس

---

(١) (حیات سیدجمال الدین افغانی تألیف امین خوگیانی) ص ١٣ .

از شرح حال واتش درد ومصیبتی که در وجود من شعله وراست یقین دارم که بارسنگین من سبك خواهد گردید»(۱)

سید باوصف این که مثل هروطندوست کشور خود را دوست داشت . اما هدف ، مفکوره وآرزوی خویش را که عبارت از اتحاد کشورهای اسلامی ، ایجاد یك کشور نمونهٔ اسلامی که درآن اسلام حقیقی حکمفرما باشد و مبارزه در برابر استعمار بود ، چون دل جان دوست داشت .

سید برای رسیدن باین هدف ، در دشوارترین شرایط ، دلیرانه وسرسختانه مبارزه کرده ، از کلیه وسایل که برای مبارزه درین راه ضروری بود ، استفاده نمود . رهنمای او درین راه نبوغ ، دانش وتجارب او از سفرهایش وتماس وی بامحافل وحلقه های بادانش جوامع دیگر بود .

او به هندوستان سفر کرد و از بسا مناطق نیم قارهٔ دیدن نمود و با دانشمندان آن جا تماسهایی داشت . بعد در سال درموسم حج به مکه معظمه مسافرت کرد . سید درین سفرها با حلقه های مختلف این جوامع از قبیل دانشمندان ، آزادیخواهان ، سیاستمداران ودیگر اقشار صحبت ها کرد و این یکی ازان تجارب ووسایلی است که یك انسان مبارز و صاحب مبدا ، برای تحقق اهداف ومبارزهٔ خود ازان استفاده می کند .

نا گفته نماند که مبارزهٔ فردی در هر عصر وزمان یك مبارزهٔ فوق العاده دشوار است ونمیتوان یك عقیده ویك مبدا رابه تنهائی باآسانی در جوامع رسوخ داد

بناء سید راجع به یك وسیله فوق العاده موثر دیگرمبارزه که عبارت از تشکیل جمعیت و حزب است فکر کرد . نخستین جمعیتی

(۱) تلاشهای سید جمال الدین تألیف دکتور طبیبی ص ۳۸

ه سید به تأسیس آن پرداخت، در مکه مکرمه بنام «ام القری» بود. وجود
ن جمعیت در مکه معظمه، از نظر سید فوق العاده باارزش بود. زیرا
ای اعضای این جمعیت مؤثر بود که همه ساله باهزاران تن از
جاج تماس گرفته افکار و اهداف خود را از راه ایشان به مسلمانان
هان برسانند. سید چنین جمعیتها و احزاب را در کشور های هند
یران، مصر و ترکیه نیز بطور مستقیم وغیرمستقیم بنیاد گذاشت که
نش آنهاد ربخش دعوت سید و قضایایی سیاسی وملی آن کشورها فوق-
عاده باارزش بود ودر بیداری مسلمانان سهم بر ازنده یی داشت.

سید برای پیروزی مبارزهٔ سیاسی ونشر افکار خود به تأسیس
رایدو روز نامه ها نیز پرداخت واین کار را برای پیروزی
بارزه و بسیج افکار عامه ونشر دعوت واندیشه ها موثر تشخیص
اده بود سید عملا ازین وسیله درشرق وغرب به صورت اعظمی
ستفاده میکرد ووجود مقاله ها ونوشته های او درجراید وروز
امه های شرق وغرب وبخصوص درجریده «عروة الوسقی» شاهد این مدعا
ست سید از راه این وسایل، منا برقهوه خانه ها حلقه، های تدریس
سخنرانیها، در برابر استبداد واستعمار تاآخرین رمق زنده گی
ود به مبارزه پرداخت. حقایق را پوست کنده وباصراحت لهجه
در حضور بزرگترین مستبدان زمان خود بیان داشته است ودرین
راه هراسی را به خود راه نمیداد. من دراین زمینه بچند مثال از
جرأت وصراحت سید که در اکثر نوشته های مربوط بحیات وی ذکر
گردیده است، اکتفا میکنم و قبل ازان لازم به تذکر میدانم
که سید باین کار وقتی مبادرت ورزیده است که از اهل و دنیا
خود دور بود و یار و یا وری به جز ایمان وخدای خود در کنـ
خود نمیدید و ازهمین لحاظ میتوان جرائت وصراحت او را واقـ
پنداشت زیرا او در ان لحظات دور از هر نوع حمایتی بود و به

خدا، حقیقت جویی وضمیر زنده خود ، بهیچ کس و هیچ چیز اتکاء نداشت.

" سید هنگامی که وطن را با نوعی تلخکامی و نا میدی ترک گفت وارد هند بر یتا نیا یی شد ودر آن جا خلاف انتظار ش با پذیرایی گرم رسمی روبه رو گشت ودر اثر اصرار ما موران هند بریتانیایی نا گزیر به مهمانخانه دولتی رفت . درآ نجا ر فت وآمد مردم زیا د شد این آ مدو شد های شخصیتهای بزرگ زیر مراقبت ما مو رین انگلیس قرار داشت . در جمله این اشخاص کسانی هم بود ند که حکومت آنها را از رفتن نزد سید منع شده نسبت او ا نسمت واز تجر بات چنین ملاقاتها عاجز نبود ند . بنا حکو مت و قت یکنفر ما مور عالی رتبه را نزدوی فر ستاد تاا و را قبل از موعد معین که دو ماه بود به ترک هند مجبور سازد

این ما مور هنگامی نزد سید آمد که عده یی از راجه هاو دانشمندان هند درمجلس او نشسته بود ند . مامور مذ کور به وی گفت : «حکومت هند به شما اجازه داده تاد وماه درا ین جا اقامت نما یید اما حالا مجبور گردید به شما بگوید که اوضاع جاری اجازه نمید هد شما بیش از ین در هند بمانید.»

این تهدید واخطار ما مور مذ کور حاضران مجلس را برا فروخت و خو استند احتجاج نمایند. اما سید میان مامورو آنان حایل گردیده از آنان خواهش نمود که سا کت باشند .

سید در پاسخ به مامور گفت :

« من برای این به هند نیا آمده ام که حکومت بریتا نیای بزرگ تهدید نمایم یا مردم را به ضد آنان تحریك نمایم و یا بر کارهای آن انتقاد کنم . لیکن از مسافر وسیاحی چون من ترسیدن وحتی بر رفت سیاحان ضعیفتر از من قیدو شرط گذاشتن برسستی عزم حکومت و ضعف شوکت ، بی عدالتی و باور نداشتن بر اداره آن

الست میکنند ودر تاریخ حکومت بریتانیا ثبت میشود واین حقیقت
به اثبات میرساند که قدرت حکومت در خاک پهناور هند نسبت به
درت مردم این سرزمین به مراتب کمتر است»

بعد خطاب به حاضران اظهار داشت «ای مردم هند!
عـزت وعدالت خداوند قسم که اگر شما در حالی که تعداد تا
را به ملیونها شما ر میکنید مکس می بودید و برضد صاحبان
نگلیسها) وآن در زندان خود که تعداد آنان از ده هزار نفر تجاوز
می کند وآ زادی شما را با زور شمشیر از بین می‌
برند وثروت تا نرا به بیرون میفرستند . قیام میکردید بعکس شما
سوشهای بریتانیا را کرمیکرد ونیروی شنوایی رهبر بزرگ آن
گلاد ستون) رااز میان می برد .
ویا اگرخداوند شما را مسخ میکرد وبه قالب سنگ پشت در
ی آورد وشما از راه بحروارد جزیره بریتانیا میشدید حتماً
بتوانستید آن جزیره را در آب غرق کنید و خود آزاد وا پس برگردید»
سید هنوز کلمات خود را پایان نداده بود که گریه وفغان
ردم بلند شد. در این هنگام سید به آواز بلند گفت :
«گریه خصلت زنان است . سلطان محمود غزنوی با گریه به
ند نیامده بود ، بلکه با شمشیر به هند داخل گردید . شما باید
دانید ، قومی زنده گفته نمیشود که در راه آزادی خود باسینه
راخ به استقبال مرگ نروند. »
بعد سید با سرعت برخاست تا به هر جایی که ما مور خواسته
اشد برود . ما مور گفت « کنون صبر کنید . فردا خواهید رفت.)
ید. گفت : شما چی میخواهید به کجا بروم ؟
او پاسخ داد «بعد از این که از هند بیرون میشوید ، بهرجایی
که خواسته باشید میتوانید بروید».

کلمات اتشین سید قبل از هرچیز برجرأت بی نظیر وی بحیث یك انسان مبارز دلالت دارد .ومیرساند که اویك انسان عادی نبود وبا نبوغ وذکای خود درك میکرد که درچی مقامی چی نوع تعبیر را به کار برد.

اودر پی تحقق مبدا ء وتأ مین اهداف عالی خود ، دراین اندیشه نبود که مسافر است ودوراز وطن ، بدون یارویاور زنده گی می کنند . اوهرجاکه پامیگذاشت ، ازانسان مظلوم دفاع میکرد واستبدادواستعمار راشدید آبه باد انتقاد میگرفت.

سید این کار را ازراه جراید ، منابر ومجالس درشرق وغرب انجام میداد وازهمین لحاظ مستبدان واستعمار گران آنزمان در صددآن بودند کهدربرابر زبان ، قلم وتدبیر سید بهوسایلی دست زنند .

انگلیس ها بارها خواستند او را مصروف سازند زقلمروهای استعماری انان جنبشهای ضد استعماری رابنیاد گذارد . ازاین رو دائماً سایه دنبالش میکردند . ودرهرجا کهازوی احساس خطرمیکردند، اورا ازآنجا بیرون میراندند . زمانی خواستند اورا پادشاه سودان بسازند تا جلو فعالیت های ضداستعماری اورا باین وسیله بگیرند ، اماسید که هیچ گاه در پی جاه و جلال نبود ، این پیشنهاد رابا لهجهٔ بی آمیخته باخشونت ، رد کردو به لارد سالزبری گفت :

«این تکلیف عجیبست ! ویك غلطی وبیخبری دیگرسیاست شما رامیرساند . اجازه بدهید ازشما بپرسم آیاسودان سرزمین شماست که میخواهید پادشاهی رابه آنجا بفرستید ؟ » انگلیسها که دراین راه موفق نشدند ونتوانستند سید را مصروف سازند تااز مبارزه دست کشد ، خواستند او را بهچنگك یکی ازمستبدان شرق

زیر نفوذ بریتانیا پیدا نکنند ودرین تلاش خود موفق نیز شدند .

سید در سال ۱۸۸۲ میلادی پاریس بود که تلگرامی از ناصرالدین شاه پادشاه ایران بدست آورد . ناصر الدین شاه اورا به تهران

دعوت کرد . سید این دعوت را پذیرفت و در آن جا با اعزاز واکرام استقبال شد و بحیث وزیر دفاع مقرر گردید . اما دیری نگذشت که سید طرحهای اصلاحی خود را با ناصرالدین شاه در میان گذاشت نه اساس آنرا بیداری مردم وشرکت آنان در قدرت تشکیل میداد . ازطرف دیگر نفوذ سید در میان رجال دولت ، دانشمندان وسرشناسان رسوخ پیدا کرد وآنان همه طرفدار آن بود ند که سید به سرعت مفکوره های اصلاحی خود را تطبیق نماید .

اما سید به آنان میگفت که چنین اصلاحات باید بتدریج صورت گیرد اماچون ناصرالدین شاه از ین برنامهٔ سید که مردم در قدرت شریك شونا ،دل خوشی نداشت ،وضع او دربرابر سید تغیر کرد . سید حساسیت شا رادرك کرده ازوی اجازهٔ سفر خواست .

اواین پیشنهاد را قبول نمود. سید از ایران جانب روسیه رفت ا مردم در انجا ازشهرت سید درجامعه بین المللی آگاهی داشتند . بنا ازوی پذیرایی گرمی به عمل آوردند وقیصر روسی نیز اورا به حضو پذیرفت وبه طور مفصل باوی صحبت نمود ودرخلال آن ازوی پرسه که مخالفت او با ناصرالدین شا هچی بود .

سید راجع بهحکومت مشروطه باوی صحبت نمود وبه ضرورت آ اشاره کرد وافزود که ناصر الدین شاه ازین نوع حکومت نفر داشت .

قیصر به وی گفت : .

« من شاه را حق به جانب میدانم زیرا هیچ یك از شاهان ا هنوز راضی نیستند که دهقان کشورش بروی حاکم باشد .

سید باصراحت و جرأت تمام جواب داد : « اعلیحضرت قیصر ! عقیده دارم نه برای بقاودوام تخت و تاج بهتراست که سیلو نها زارع کشورش دوستان ومخلصان اوبا شند نه دشمنان او نه بادلهای پراز کینه در انتظار فرصت انتقام بنشینند . »

آنگاه درسیمای قیصر آثار غضب هو یدا گشت وصحبت را باوی قطع کرد با سردی باوی خدا حافظی نمود وبلا فاصله به پولیس خود دستورداد تاهرچه زودتر او رااز خاک روسیه بیرون کنند.

حال میرویم بـه در بار یکی از مستبدان دیگر تاریخ آنزمان ومیبینم که سید در برابر این مستبد یعنی سلطان عبدالحمید ترکی در مبارزه بود وچطور بیهراس او را در برابر حقایق قرار میداد؟

سلطان عبدالحمیدمیدانست که سید درهر گوشه و کنار جهان بر ضداستبداد واستعمار مبارزه میکند ودرضمن نوشته های خود، درروز نامه هاوجراید به اصطلاح هیچ کس رازیر سر نمیگذارد . و همچنان از مخالفت سید با ناصر الدین شاه پادشاه ایران بیخبر نبود .

براین اساس ، سلطان عبدالحمید میکوشید که سید را ازراه لطف به ترکیه فرا خوانده ودر قفس طلائـی نگاهش کند ! سلطان ترک این کارا کرد واورا بااصرار ازاروپا فراخواند واز وی استقبال گرمی به عمل اورد نزدیک قصر یولدوز منزلی برای او تهیه دید ومعاش خوبی برایش تعیین نمود وحتی خواست دختر را به نکاحش درآورد، اما سید که برنامه یی را برای وحدت مسلمانان درپیش داشت و میخواست این شیوه را به استعمارچیان پایان بخشد و با طرح نظام مشروطه بـه استبداد جامعهٔ مسلمانان پایان دهـد گـاهـی ایـن امید رادر وجود سردار محمداعظم خان میپرورید، گاهی درچوکات امپرا طوری ایران (ناصرالدینشاه) وزمانی در خلافت سلطان عبدالحمید زمامدار ترک وخلیفهٔ مسلمانان . اما این آرزوی وی در آن وقت براورده نشد ، ولی این جنبش

فکری که معقولیت آن در آن زمان، قابل مناقشه نبود، زنده ماند وپیهم از طرف شاگردان وروشنفکران دیار اسلام دنبال گردید. وبالاخره به استعمار خاتمه داده شد و نظامهای مشروطه در سرزمین هایی که سید آرزو داشت جای نظامهای استبدادی را گرفت درواقع مبارزهٔ سید ادامه دارد وتا هنگامی که استثمار انسان توسط انسان تاحد ممکن، محدود گردد، آزادی های مدنی وحیاتی انسانها تامین شود، ادامه خواهد داشت ودر هرمرحله روح بزرگ سید شاد خواهد گشت سید همان گونه که استبداد را در قلمرو ناصرالدین شاه مجسم میدید، برنامه یی مبنی براصلاحات اساسی درآن جا طرح کرد وبا صراحت به شاه ایران گفت که وجود دهقان، کارگر وپیشه ور سودمند تر از عظمت او ودربار یانش است، سلطان عبدالحمید را نیز به چنین اصلاحات تشویق میکرد. اما استبداد در هرجا استبداد است و مرض قدرت طلبی بیچون و چرا در همه جاو هر زمان همان است وهمان.

برخی از دانشمندان میگویند که مستبدان با این که در قیافهٔ دلیران زندگی میکنند در حقیقت بزدلان اند، زیرا اگر مستبد نترسد، کسی را بیموجب بندی نمیکند، شکنجه و آزار نمیدهد و نمی کشد. سید با این که این حقیقت را میدانست با جرئت بی نظیر بزدلان را در برابر حقایق قرار میداد و از مستبدان نمی هراسید، بلکه مستبدان بودند که از وی هراس داشتند ثبوت این ادعا در آن است که سلطان عبدالحمید نامه یی از ناصرالدین شاه به دست آورده تا سید را از بدگویی بازدارد. سلطان از وی خواهش کرد این آرزوی شاه ایران را برآورده سازد ولی سید در جواب گفت میخواستم اورا روانه قبرستان کنم اما حالا به خاطر شما اورا عفو میکنم. سلطان گفت:

نا مو، قعاً از شما بسیار هراس دارد.

سلطان عبدالحمید با این که سیدرا مورد هرنوع نوازش
رار میداد ولی این نوازشها برای آن نبود که سید انسانی بسیار
درشناس بود، به مکلفیتهای دینی و بشری خود بسیار پابندی داشت
هیچ چیز او را ازین راه منحرف ساخته نمیتوانست یك وقت او در مورد
کی از دوستان مصری خود به سلطان عبدالحمید سفارش نمود و او
عده داد که آن کار را انجام خواهد داد لیکن مدتی گذشت و امر سلطان
ر آن مورد صادر نشد. او بار دوم موضوع را طی نامه بی یاد اوری
مود ولی باز هم آن کار صورت نگرفت. این وضع سید را برآشفت و به وی
عصبیدست داد که سلطان چرا به وعده خود وفا نمیکند.

آنوقت از سلطان درخواست ملاقات نمود (این اولین بار بود
که از سلطان وعدهٔ ملاقات خواسته بود) و او این درخواست را
پذیرفت و به وی اجازه ملاقات داد. سید درین اثنا فوق العاده قهر
بود و بیم آن میرفت که مناسباتش در یك مساله کوچك با سلطان
رهم خورد. سلطان به هنگام ملاقاتش همیش با گرمی از وی
ستقبال می کرد و گفت «خیر باشد، چی پیش آمده است؟»

سید جواب داد: چیزی واقع نشده است فقط میخواهم باجازه
سلطان بیعت خود را پس بگیرم و من از بیعت خود با شما پشیمان استم

سلطان از شنیدن این سخن تکان خورد و گفت: «سید، سیدانی
ی میگویی سید گفت بلی، من به شما بیعت کردم و سلطان را
شایسته نیست که به وعدهٔ خود وفا نکند... چند روز قبل من
ر مورد شخصی سفارشی کرده بودم و شما وعده کرده بودید که آن
کار را انجام میدهید اما بوعدهٔ خود وفا نکردید».

سلطان درین اثنا حالت طبیعی خود را بازیافت و گفت: شما بر
سر این چنین موضوعات کوچك میخواهید بیعت را نقض کنید؟ لازم

بود با فضل خود موقف و مصر و فتنه های مزبور درک میکرد بلی . ممکن است من بعضی چیزها را فراموش کنم . شما باید به من باز هم تذکر میداد بد آن گاه سلطان امر کرد تا آن کار انجام شود و بعد با خوش طبعی با سید صحبت نمود و سید نیز بنوبهٔ خود اعتراف کرد : حقیقت این است که من اشتباه و عجله کرده ام و لطف شما مرا به این امر وا داشت .

سید جمال الدین بدون هراس بارها به سلطان میگفت که ماحول خود را از خاینان و ظالمان پاک کند و با مردم آمیزش نماید تا خواسته های آنان را از نزد یک ببیند از جد خود سلطان محمود پیروی کند . اجل انسان یک لحظه به به تأخیر نمی افتد . سلطان عبدالحمید معنای کلمات سید را خود درک میکرد ولی میگفت که اصلاحات باید بتدریج صورت گیرد و وقتی باید به آن مبادرت شود که خطر دسایس کشورهای اروپایی برطرف شده باشد .

سید با این جرءت و بی نیازی بخاطر وحدت و آزادی مسلمانان به دوریک مرکز مبارزه کرد و این مرکز را بعد از این که در دربار سردار محمد اعظم خان و ناصرالدین شاه بدشواریهایی مواجه گردید ، در دربار سلطان عبدالحمید جستجو کرد . ولی در زنده گی خود به این آرزوی نرسید . اما بعد از مرگ او کلیم ستم آهسته آهسته برچیده شد و این مبارزه باز هم در شرق ادامه یافت .

سید به حیث یک ژورنالیست

گرچه سید جمال الدین افغانی را «ژورنالیست» پنداشتن و در این راه او را یک شخصیت ژورنالیستیک حرفه یی گفتن تعبیری است که شاید دقیق نباشد ، اما چون او عملاً در این ساحه فعالیت داشته و به تأسیس جراید به طور مستقیم و غیر مستقیم پرداخته و

مقالاتی را به نشر سپرد ، لذا او را «ژورنالیست» گفتن بیمورد نخواهد بود . علاوه بر آن او خود را «ژورنالیست» گفته است . لذا در انتساب او به «خانوادهٔ ژورنالیستان» تردیدی وجود ندارد یك وقت دانشمندی از شام بنام شیخ حسین جسر راجع به با موضوع مطبوعاتی از وی پرسش نمود وخواهش کرد که درباره جواب صدای خود را بلند نکنند تا دیگران احساس نکنند که ژورنالیست هستم سید با تعجب پرسید که چرا از انتساب به ساحه ژورنالیزم اجتناب میورزد و افزود :

«این یك شغل شریف است . من خود ژورنالیست هستم د پاریس جریده یی داشتم ودر ان می نوشتم . »(مقصدش جریده العروة الوثقی است) .

به هرحال، انتساب سید به خانوادهٔ ژورنالیستان از عظمت دانش او چیزی را کم نمیکند . حقیقت این است که دانش او عمیقتر از دانش یك ژورنالیست بود وشکوه وجلال او بیشتر یك علامه وفیلسوف میماند تا به یك ژورنالیست .

سید جمال الدین افغانی مردی بود رسالتمند ویکی ازوسایلی که توسط آن این رسالت را انجام میداد ، مطبوعات بود سید با تشخیص این راه در هر جایی که قدم گذاشته باجراید و روز نامه ها سرو کار داشته به طور مستقیم وغیر مستقیم درتاسیس جراید سهم گرفته است . در این سلسله جرایده العروة الوثقی جریده یی است که خود آنرا تاسیس نمود واز راه نوشتن مقالات در آن شورو هیجانی درجوامع انروز بخصوص کشور های اسلامی ایجاد کرد . اما جرایدی همدرآن زمان وجود داشت که سید به طور غیرمستقیم درتاسیس آنها سهم داشت . جریدهٔ «کابل »، «شمس النهار» در زمان امیر شیرعلیخان ، جریدهٔ «ام القری» در مکهٔ معظمه که ارگان جمعیت «ام لقری» بشمار میرفت، جرایده«ابو نظاره»«مصری»

: الشرق» و« التجارة» هم در مصر به کوشش سید تاسیس شدند
ن حساب ، سیدجمال الدین افغانی پدر مطبوعات مصر پنداشته
د . شاگردان مخلص او چون یعقوب بن صنوع ، ابرا هیم
، عبدالله ندیم ، ادیب اسحاق ، سلیم العنوری وغیره ، همه در
مطبوعات آن وقت مصر به رهنمایی او درخشیدند . بناء سید
ها ژور نالیستی بود که به نوشتن مقالات می پرداخت بلکه
، چنان که در بالا به آن اشاره شد ، در انکشاف ژور نالیزم
بهم خود را ادا کرده است . او برای این کار کشور بخصوص
، نگزید ، بلکه این خدمت را در هر جایی که میزیست ، انجام
د . او در فرانسه جریدهٔ تاسیس نمود ، در کشور خود افغانستان
به این کار مبادرت کرد وبالاخر این خدمت را در هند و
نیز انجام داد .

ید علاوه بر جرایدی که خود به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم در تاسیس
سهم داشت در سایر جراید و روزنامه های کشور ها نیز مقالاتی
، سیاسی ، اجتماعی و فلسفی می نوشت و به نشر افکار خود
پرداخت و با ژور نالیستان ، نویسنده گان ، سیاستمداران و ا
شمندان کشور های جهان سرو کار داشت . بناء با این تجربهٔ
طولانی در ساحهٔ مطبوعات ، در پهلوی دانش عمیق فلسفی ،
بی ، دینی ، وغیره ، از دانش ژور نالیستیک نیز برخوردار بود
ه من با همین نوع بررسی او را در این رساله به حیث ژور نا لیست هم
اد کرده ام .

سیدجمال الدین به حیث یک اندیشمند و سیاستمدار

سیدجمال الدین با فرا گیری علوم مروج زمان خود ، از استادان
نامور وقت ، ادر پرتو استعداد و نبوغ فطری خود را ارتقا میداد ، نشمندان
کشورهای جهان به حیث یک اندیشمند زمان خود معرفی و نمود کرد

ودر بارهٔ بسا از مسایل حاد زمان اظهار نظر نمود . دانشمندان ، ناموران وسیاستمداران معاصرش بداین مقام وی اعتراف داشته اند. اوبا بررسی اوضاع مسلمانان وشرقیان ، بصورت عموم که در آن زمان در زیر سلطهٔ مستقیم ویا غیرمستقیم استعمار قرار داشتند ، نظریات خورا دربارهٔ کلیه مسایل مهم سطر وحه ، در طول قرن نوزدهٔ عیسوی، تاروزوفاتش (۹ مارچ ۱۸۹۷) ابراز نظر کرده است.

سیددربارهٔ ادیان واتحاد اهل ادیان ، دربارهٔ الحاد وملحدان، دربارهٔ دولت ، وظیفهٔ علما ، انحطاط مسلمانان ، تعصب احزاب سیاسی ، شرق وشرقیان سوسیالیزم، ربا ، ازدواج ، حجاب وحقوق زنان، استعمار، تربیه ، اصلاح وضع مسلمان ، زبان و غیره نظریاتی مشخص دارد که شرح وتفصیل آن در این رسالهٔ کوچك گنجایش ندارد .

علاوه برآن سید دراداى رسالت خود بحیث یك سیاستمدار نیز قید علم کرد ، زیرا سید شخصیتی بود رسالتمند و مردی بود مبارزواین دوچیز بدون دانش واندیشهٔ سیاسی میسرشده نمیتوانند. لب ولباب مبارزهٔ او این بود که کشور های اسلامی وجوامع شرقی باسلاح دانش مجهزشوند ودرپرتو اتحاد واتفاق، خویشتن را ازبند استعمار رهایی بخشند تایك نمونهٔ عالی دولت اسلامی به میان آید و دیگر مسلمانان ازآن پیروی نمایند . اوبرای این کار مستبدان را دعوت مینمود تا اکثریت جامعه رادر قدرت شریك سازند وسطح دانش رادرجوامع خود گسترش دهند . این نوع مبارزه قبل ازهر چیزبه دانش وبصیرت سیاسی نیاز داشت وسید از این صفات برخوردار بود .

پروفیسر برون مولف کتاب «تاریخ انقلاب معاصر ایران» میگوید : « . . . سید ازسال دنیا بجز زبان و قلم فصیح وعلم وسعت

اروفـهم سیاسـی واقـف ازوضاع وعشق خالصانه وپرشور برای
لام چیز دیگری نـداشت . . . پادشاهان را روی تخت شان به
زه دراورده ونقشه های دول ارو پایی رابهم زدو قو تها ی
معلومی رابکار انداخت . . . »

سیدبعد ازاینکه ازراه مسافر تهابه کشور های جهان تماسهای
رد باشخصیتها ی سیاسی واجتماعی ومحافـل بین المللی وازراه
شتن مقاله هابعالم مطبوعات معرفی گردید شهرتی اکتسب نمود
مردم جهان اورا شناختند ، به نفع اهداف ومقاصد سیاسی خود که
صورت عمومی بهدور جنبش ازاد یخواهی در کشور های اسلامی
شرقـی وایـجاد اصلاحات سیاسـی ، اجتماعـی وفر هـنگی د رآن
میچر خیـد ، به یك سلسلـــه فعالیتهای سیا سی پرد اخت اودرین
عالیتهای خود بادر ك این مقوله که « سیاست هنر بررسی امکانات
ست» ، به تاکتکهای خاص دست میزد و بمنظور تحقق اهداف خود
دوست ودشمن کنارمی امد .

به طورمثال اوبادانش، تجربه و درك سیاسی به این نتیجه رسیده
د که قدرتهای بزرگ استعماری وقت ، باوصف این که درمیان
ود شان برسرمستعمرات وتاءین مصا لح استعمار ی رقابت دارند ،
گاهـی درمورد مصالح مشترك خودسازش مینماید . بناء کوشش
ی کرد که ازیك طرف درمورد کشورهای اسلامی وشرقی جلوسازش
نهارا بگیرد وازطرف دیگرر قابتهاردرمیان انان دامن زند .
ابه جان همدیگرافتاده نیروهای نظامی واقتصادی اتان به تحلیل
ود تا کشور های اسلامی وشرقی بتوانند مبارزات ضداستعماری
ودرا شدت بخشند وفرصتی برای اصلاحا ت پیدا کنند . بناء سید
وی این تشخیص گاهی باانگلیس گا هی بافرانسه گاهی باالمان
گاهی باروسیهٔ تزاری کنار میامدوازاین راه اهداف سیاسی خود
اتاجایی که میسر بود برآورده مینمود .

درخلال سالهای نیمهٔ دوم قرن ۱۹ عیسوی، دو قدرت استعماری بیعنی انگلیس وروسیهٔ تزاری برسر تقسیم مستعمرات ورا‌ه‌های رتی شرق و غربی در رقابت بود ند بعد تر فرانسه والمان وارد نه شدند . چون کشورهای شرق بیشتر تحت اسارت دو قدرت اولی ر داشتند سید درپی ازادی این کشورها واتحاد مسلمانان تلاش کرد . لذا پیهم ازین رقابت ها به سود جنبش و مبارزهٔ خود استفاده مود . اما بعضی اوقات کشور های رقیب برا ی حفظ مصالح و صدمه زدن به مصالح رقیب دیگر با یکی ازرقبا ی خود کنار آمدند وسازش میکردند . چنان که وقتی انگلیسها وروسها برسر ین سرحدات میان افغانستان ورو سیهٔ تزاری در قسمت دهنهٔ الفقار مروو پنجده اختلاف پیدا کردند ، انگلیسها ازالمان اضای حکمیت کردند . درست درفرصتیکه انگلیسها و روسها یبات جنگ را گرفته بودند ، وآرزوی سید نیز همین بود . که ن این دو کشور برخوردی صورت گیرد . المان برخلاف توقع طرفدارجنگ میان این دو کشور برسرموضوع سرحدات مذکور د (۱) همچنان سید تلاش داشت که انگلیس ازمصر دست بردار د و به ترکیه نزدیك شود . وتوقع داشت المان ازین طرح پشتیبانی نماید. اما المان برخلاف توقع اومایل نبود انگلیسها را ترك گویند و فرانسه رابعد ازاین که تونس رااشغال کرده درافریقا یکه تازمیدان بسازند . بدینوسیله نگذارند توازن به نفع فرانسه برهم خورد . سیدبساد رك این نوع سازشها ن قدرتهای استعماری تلاش داشت ازراه تماس باد انشمندان متمداران و قت فرانسه ازقدرت فرانسه که با انگلیس والمان در بت بود استفاده کند . چنانچه جریدهٔ « عروه الوثقی» را به همین

(۱) تلاشهای سیاسی سیدجمال الدین افغانی تالیف دکتورطبیبی

منظور در پاریس تاسیس ونشر نمود . ولی بدبختانه که فرانسه نیز از بر نامهٔ «اتحاد اسلامی» سیدد ل خوشی نداشت . زیرا این کار با مصالح آن، در کشورهای مسلمان شمال افریقا ضدیت داشت (۲) .

خلاصه، سید به حیث یک سیاستمدار زیرک وبادرک، به منظور رسیدن به دو هدف عمده (آزادی کشورهای شرقی و اتحاد مسلمانان) از قدرت دوستان ودشمنان هردو استفاده میکرد ویگانه کوشش او چنان نه قبلا تذکار یافت این بود که جلو سازش کشورهای توسعه طلب را در مورد کشورهای شرقی ومسلمان بگیرد . ونظریه ایجاب از یکی از این قدرتها برضد دیگر آن استفاده کند . او برای همین منظور دوستانی در انگلستان ، روسیه ، فرانسه وسایر کشورها داشت که عندالضرورت از این اشخاص که برخی ژورنالیست و ادیب وبرخی دیگر دانشمندان فیلسوف و سیاستمدار بودند. با مسئولان امور آن کشورها تماس برقرار میکرد . وازینجمله می توان ولفرد بلنت سیاستمدار انگلیس ارنست رنان فیلسوف فرانسوی وکتکوف ژورنالیست روسی را نام برد . سید در کشور های شرقی نیز دوستان زیادی داشت که در وقت ضرورت اورا یاری میکردند . این شیوهٔ کار سید تاملاً شیوهٔ کار یک سیاستمدار زیرک بی تعصب ، بردبار ، صاحب نظر وسیع وفرصت شناس است . اگر سیاستمداری چنین اوصاف را نداشته باشد ، بسیار امکان دارد که در راه تامین اهداف سیاسی خود با ناکامی مواجه گردد .

سید به حیث سفیر سیار وغیر رسمی کشورها

وظیفهٔ یک سفیر و دیپلومات چوکات ومحدودی دارد که میتواند در آن محدوده به فعالیتهای دیپلوماتیک خود بپردازد . این وظیفه قبل از همه بدور این نقطه میچرخد که مناسبات کشورش را با

(۲) منبع قبلی. تألیف دکتور طبیبی

کشوری که دران وظیفه اجرا میکند ، با نظر داشت مصالح ملی خود ، بهبودی بخشد وسمبول خوبی برای کشورش باشد. ازوظایف مهم دیگر یك سفیر این است که امکانات تجارتی اقتصادی وفرهنگی طرف استفادهٔ کشورش رادر کشوری که کار میکند مطالعه کندو برعکس چنین امکانات رادر کشور خود نیز بررسی نماید . تا بدین وسیله بتوانند روابط تجارتی ، اقتصادی وفرهنگی رابه نفع مردمان هردو کشور بهبود بخشده وگسترش دهد .

روی این اساس سید روزی که ازروی مجبوریت کشورش را ترک گفت ، درپهلوی دیگروظایف برای کشور عزیزخود بحیث یك سفیرغیررسمی وسیار عمل میکرد . چون او یك شخصیت نمونهٔ کشورش بود ، شکی وجود ندارد که احترام به شخصیت سید در ساحهٔ جهانی درحقیقت احترام به کشور وهمو طنانش است .

گویند« که نحاس پاشا در مراسم تاج پوشی جارج ششم به سفیر کبیر افغانستان در لندن این مطلب را یاد آورشده بود که مصر مدیون افغانستان است، زیرا افغانستان جمال الدین را وسیدجمال-الدین، سعدزغلول رابه مصر بخشیده است. واوبود که به مصرآزادی بخشید . » (۱)

ایا بالا ترازین افتخاری هست که آزادی مصرمرهون اندیشه وتلاش سید جمال الدین باشد؟

او نه تنها مصر راآزاد کرد ، بلکه مکتب فکری وشاگردان اودرآزادی هند واکثر کشورهای شرقی سهم برازنده داشتند .

وقتی سید تلاش میکرد که مسلمانان متحد گردند وبه پای خود بایستند ، قبل ازهمه درفکر کشورش بودو آنرا جز این اتحاد فکر میکرد . هنگامی که موضوع سرحدات کشورش میان کشورهای

---

(۱) مجلهٔ کابل جدی ۱۳۱۸ .

امپریالیستی وقت مطرح میگردید ، سید بلاو قفه دست بکار میشد تا تعین سرحدات به نفع کشورش انجام شود ودراین راه چنان که قبلاً گفته شد ، گاهی باروسیهٔ تزاری در تماس میشدو گاهی با المان وفرانسه وانگلیس . هنگامی که سید شنید اینها سردار محمد ایوب خان فاتح میوند را تسلیم انگلیس مینمایند ، فورا (۱۲ اگست ۱۸۸۷) در «نیوتایمز» و «مسکو گزیت» چاپ روسیه حکومت ایران را نکوهش کرد و از روسیه تقاضا نمود نگذارد این شخصیت ملی افغانستان ، که دشمن سرسخت انگلیس است ، به انگلیسها سپرده شود .

علاوه برآن سید نقاط قوت وضعف انگلیس را تشخیص داده بود وهروقت که سیاستمدران انگلیس روی قضیه یی باوی کنار نمی آمدند ، ایشان را تهدید میکرد که با افغانستان خواهد رفت و مشکلاتی برای شان خلق خواهد کرد .

گذشته ازین ، سید در نامه های خویش درمورد اتحاد اسلام به سلطان عبدالعزیز وسلطان عبدالحمید تاکید کرده بود که افغانستان مرکز مبارزه بااستعمار واتکای خلافت میباشد . بلی او همیش به افغانستان ودلیرانش ومردم افغانستان وبه دانشش افتخار داشته اند وتاابد بروی افتخار خواهند داشت . ازهمین لحاظ است که امروز بنای مرقدش ، چون فکرو قامت رسای خودش در کانون دانش یعنی پوهنتون کابل قدبرافراشته است .

آری ، مردم ما به شخصیت وی، براندیشهٔ والای وی، بردانش واحاطهٔ علمی وی ، برصراحت لهجه ودلیری وی ، برمبارزهٔ وی و بالاخره برسفارت وی می بالند ، زیرا او بود که به حیث سفیر سیار وغیررسمی کشور ومردم ما در هرجا و هرنقطهٔ دنیا ازمنافع افغانستان نیک دفاع کرده است .

د پښتو متن څېړنې تاریخي پس منظر او پرمختیایي بهیرونه

معاون سرمحقق زلمی هېوادمل

کله چې موږ د تحقیقي متن اصطلاح کاروو، نو د اخبره باید ضرور ورسره وښیو، چې په دې څېړنه کې زموږ کار له هغو متونو سره دی، چې په تحقیقي ډول د پوهانو له خوا برابر شوي دي، او بیا په داخل او خارج کې د علمي مؤسسو او نورو خپرونکو ټولنو له خوا چاپ او خپاره شوي دي.

دا خبره هم د هېرولو نه ده چې د پښتو په زیاته پیمانه متون د کتابونو د تاجرانو له خوا هم چاپ شوي دي، مګر موږ هغه ډول متون په دې لړ کې نه شو حسابولای، او دا ځکه چې دا ډول متون زیاتره د یوې واحدې نسخې له مخې پرته له کومه اهتمامه او علمي ذمه وارۍ یوازې د کسبي او تجارتي مقاصدو په بنا تهیه، چاپ او خپاره شوي دي. ځینې متن پوهان دا ډول متون بازاري متون هم بولي، خو کله چې موږ د تحقیقي متن نوم واخیست، نو بیا په دې صورت کې دغه بازاري متون زموږ د مطالعې له ساحې وځي، او موږ کولای شو، یوازې پر هغو متونو خبرې وکړو، چې د یوې واحدې او څو نسخو له مخې معاصرې متن څېړنې له اساساتو سره برابر تهیه شوي دي

پردی مشخصه موضوع د تحقیق په سهال بلیدسوو د رخبره هم هیره نه کړو، چی زسوږ مقصد پدی برخه کی برسیره پردی چی یا زاری متون نه دی، د معاصرو شاعرانو او لیکوالو د ایجاد یا تو مجموعی هم نه دی. سره لدی چی د متن د تعریف له مخی (۱) وروستی کتنی کوری آثار و ته هم متن ویل کیږی، خو د لته مقصد یو ازی هغه زاړه متون دی، چی په تحقیقی ډول تهیه شوی دی.

کله چی سړی په پښتو کی د زړو متونو د تحقیق پرمسایلو او د متن څیړنی پر بیلو بیلو بحث کوی، په عام ډول د ری مسایلو سړی ته د مخی کیږی.

۱ـ د پښتو متونو تحقیقی څیړنه او پلټنه کله پیل شوه؟ چا پیل کړه؟ څنګه پیل شوه او څه ډول یی د پرمختیا پړاوونه و وهل او د راچار په کومه طریقه ترننه راو رسیده؟

۲ـ متونو په تحقیق او هم چاپ ته د یو قدیم متن په برابر ولو کی زموږ مشرانو او یا معاصرانو د تصحیح له کومو روشونو څخه کتنه اخیستی ده؟

۳ـ د پښتو متن څیړنی عام پرابلمونه کوم دی.

د څو د ری پوښتنو ته په یا سلرنه سړی کولای شی په عام ډول په پښتو کی متن څیړنه و څیړی او کره کتنه پری وکړی.

دلته د یوی بلی خبری یادونه هم لازمه ایسی، چی په د غسی څیړ نو کی د برابر شوو متونو پر تیروتنو او ناسمو بحث نه کیږی، بلکه پښتو متن څیړنی پر روشو انتقادی بحث بیا یی وشی.

د پښتو متن څیړنی د پرمختیا یی بهیر و نود څیړنی لپاره چی ما لوړ کوم د ری عنوانه وټاکل د هر عنوان د یو ی څا نګړی مقالی د لیکنی ایجاب کوی، او په یوه مقاله کی ارتولوسو ضوعا تو بحث او د یوی او د مجلی او مقالی له حوصلی د باندی وبحی، نو ځکه زه د دی څیړنی لومړنی مقاله د پښتو متن څیړنی له تاریخ ... پیل کوم:

کله چې موږ د موضوع پر پس منظر خبرې کوو، نو ترټولو لومړۍ
پوښتنه دا پوښتنه رامخته کيږي، چې د پښتو تحقيقي متونو ترتيب
ټارونه کله پيل شول؟ څنګه يې پراختيا او پرمختياو موندله؟

ما چې کله په ۱۳۰۹ هش کال کې د اسماء الحسنی د متن په توګه
ږدي متن کومه سريزه کښلې وه، نو مې په دې سريزه کې د همغه
کار له شرايطو سره سم د پښتو تحقيقي متونو پر پس منظر هم څه خبرې
کړې وې (۲) او هم مې د (په پښتونخوا کې د علمي او ادبي څېړنو
پرمختيائي بهير) نومې رساله او له مقاله کې په اجمالي ډول د پښتو
نخوا د سيمو د متن څېړنو پر کارونو لنډې لنډې خبرې کړې دي (۳)
حاضره ليکنه له هغو دواړو ليکنو سره اړتيا طه نه لري، او
څېړنې د روش او پر موضوع د اختو اله امله له هغو ياد شو بود
پرنو څخه توپير لري، او دا بوه بله څېړنه ده، چې زموږ د متن
پوهنې د بهيرونو تابو بومکمل جاج اخلي.

زه چې په دې څېړنه کې د پښتو متن څېړنو تاريخي پس منظر
کار کوم، نو يې په عام ډول په ساحو ويشم، او د ساحوي ويش له
مخې موږ د متن څېړنې کارونه په درېو فرهنګي ساحو کې مطالعه
کولای شو:

۱ د ختيځ پوهانو ساحه ۲ افغانستان ۳ پښتونخوا.

اوس به زه د متن څېړنې په برخه کې د دې هرې ساحې کارونه
بېل بېل درو څېړم.

د ختيځ پوهانو ساحه:

کله چې موږ د پښتو متن څېړنې پر تاريخي پس منظر خبرې کوو نو
په دې لړ کې د ختيځ پوهانو کارونه تر هر څه د مخه مخې ته
ځي.

لسمې پېړۍ د لومړۍ نيمايي په وروستو لسيزو کې ختيځ
پوهانو خپل ته توجه وکړه. په دې لړ کې اکادميک پرنهاد

دورن (۱۸۰۰-۱۸۸۱ م) ترټولو د مخه دی. خوا ته مخه کړه، او په ۱۸۴۵ ع کال کې یې د پښتو آثارو یوه منتخبه مجموعه تهیه کړه، چې لومړی یې د سنت پترزبورګ د امپراتورۍ اکاډمۍ په علمي بولتن (۴) کې نشر کړه او بیا یې دغه نګړي مجموعې په دوول هم ترتیب کړه او له یوې کوچنۍ آلماني مقدمې سره د اروپا فرهنګي حلقو ته وړاندې کړه (۵).

دې مجموعې (وړې خرستوماتي) ترنشر وروسته نو موري دورن (پښتو لویه لویه خرستوماتي) بشپړه کړه متون یې یوکې متنوع او ډیر کړل. د مجموعې په پای کې یې (پښتو انګریزي) فرهنګ هم ورسره مل کړ، او په انګریزي ژبه یې یوه مقدمه هم ورسره راوړه. دا مجموعه په ۱۸۴۷ ع کال په سنت پترزبورګ کې چاپ شوه، او په ۱۳۰۶ هش کال د وهم ځل په کابل کې د پښتو ټولنې له خوا چاپ شوه او مقدمه یې کاندید اکادمیسین روهي په پښتو ترجمه کړه. پروفیسور دورن د متنونو په انتخاب، ترتیب او اوډلو کې تر توانه هڅه چې له یوه ختیځ پوهه توقع کیدی شي زیار ایستلی دی. د رحمان بابا د یوان منتخبات یې د دوو نسخو له مخې تهیه کړي دي او د متن اختلافي برخې یې په لمن لیکنو کې هم ښودلي دي. (۶)

تر برنهارد دورن وروسته بل ختیځ پوه چې د پښتو متونو نشرته یې توجه کړې ده هغه هانري جارج راورټي (۱۸۲۵-۱۹۰۶ م) دی. ده د ګلشن روه په نامه د پښتو منظومو او منثورو آثارو یوه مجموعه تهیه کړه، چې لومړی ځل په ۱۸۶۰ ع کال دوهم ځل په ۱۸۶۲ ع کال په لندن کې او دریم ځل د فاضل استاد اکاډمیسین رشاد په زیار په کابل کې چاپ شوه.

تر میجر هانري جارج راورټي وروسته ډاکټر بیلو د خوشحال د کلیات یوه نسخه چاپ ته آماده کړه، چې په دوو برخو کې تهیه

شوی ده، لومړی برخه یی ۸۹ مخه په ۱۸۶۹ ع کال او د و همه برخه یی ٦۰٦ مخه په ۱۸۷۰ ع کال د پېنور د جیل په مطبعه کی د سلطان بخش داروغه په اهتمام چاپ شوی ، اود واړی برخی یی په یوه مجله کی صحافی او نشر شوی دی .

په ۱۸۷۲ ع کال پادری هیوز د افغانی غنیمت مجموعه په لاهور کی چاپ کړه، او په ۱۸۹۳ ع کال کی دوهم ځل بیا په لاهور کی او په ۱۳۵٦ هـ ش کال دریم ځل لپاره په کابل کی چاپ شوه، چی سرمحقق عبدالله بختانی پری تعلیقات واېکل.

په ۱۸۸۸ ع کال جیمزدارمستتر (۱۸۳۸- ۱۸۹۳ع) د پښتو د اولس ادبیاتو پیلا پیل ضبط کړی متون سره ر اوړل او (د پښتونخوا دهار و بهار) مجموعه یی په پاریس کی چاپ کړه، چی په ۱۳۵٦ هـ ش کال د دریم ځل لپاره په کابل کی چاپ شوه .

سی . بډلف په ۱۸۹۰ ع کال د خوشحال منتخبا ت لــه انګریزی ترجمی او ګرامری څرګندو نو سره په لندن کی چاپ کړل (۷) .

تر بډلف وروسته هاول او کیرو ، د خو شحال د اشعارو منتخبات له انګر یزی ترجمی ، سریزی ، او نور تو لو سره چاپ ته آما ده کړل ، او په ۱۹٦۳ ع کال د پېنور د پښتو ا کادیمی له خوا چاپ شول ، ددی منتخب په یوبخ کی پښتو متن او پــه بــل مخ کی ا نګریزی ترجمه راغلی ده . (۸).

په معا صره دوره کی جــو نزا نولد ــن د خو شحال د کلام څه بر خی له د نمار کی تر جمی سره (۹) اود عبدا لرحمن با با سو منډ پنځوس غزلی یی له انګر یزی تر جمه سره چاپ کړی دی (۱۰) او اوس اوس د لیننګراد د ختیځ پوهنی دا نستیتوت علمی کار کوونکی ولا د یمیر واسلو ویچ کوشیف دعلی ا کبر ورکزی د ګلشن افغان پښتو متن چاپ ته آماده ته کړی دی د ختیځ پوها نود متن څیړنی په کار ــ ونو کی ما یوزی هغه کار و نه یاد کړل ، چی د پښتو اد بیاتو

زاړه متون یې چاپ ته یکې آماده کړي دي ، او دلته یا هغه مذهبي متون او نور متون یاد نه کړل ، چې د دنو لسمي پیړۍ له دوهمي لسیزې را پدې خوا د ځینو ختیځ پوهانو له خوا په پښتو ترجمه شوي ، او د عیسوي مذهبي تولنو له خوا په آسیا او اروپا کې چاپ شوي دي ، لکه د ژبو توررات ، انجیل ، او د نور آسماني صحیفو ترجمې یکې شاملې دي ، چې د انجیل په ترجمو کې تر ټولو قدیمه چاپ شوې ترجمه د د لتر جان لیډن (۱۷۸۰ـ ۱۸۲۱ ع) ده چې په ۱۸۱۸ ع کال (د خدای تمامې خبرې) (۱۱) په نامه د هندوستان په سیرا مپور کې چاپ شوې ده .

دغه رنګه دها نري چارج را ورټي له ترجمه شوي (د ایسپ حکیم قصې) د ۱۸۷۱ ع کال د لندن چاپ او نور ترجمه شوي آثار لکه : سیرا لسا لکین او نور د ختیځ پوهانو له خوا د پښتو ترجمو یکاره نمونې دي . که څه هم دغه آثار متون دي ، خوسا د متن څېړنې په پس منظر کې ونه څوول او تش مې یاد کړل .

د دغسې ترجمو ترڅنګه د پښتو د ځینو آثارو متفرقې ترجمې هم ځینو اروپايي لیکوالو کړې دي ، چې په هغو کې د الفنستون (۱۷۷۹ـ۱۸۵۹ ع) د خوشحال د ځینو پښتو نو ترجمې کا پو ، ۱۸۰ لمنه سابقه لري (۱۶) په ۱۸۳۳ هـ ش کال منشي موهن لال په خپل کتاب د پنجاب ، افغانستان او ... روز نامچه کې د رحمان بابا له دیوان څخه یوه غزله چاپ کړې ده ، او ورسره یې انګریزي ترجمه هم وړاندې کړې ده (۱۳) دغه رنګه په ۱۸۳۶ ع کال د کتر برنهارډ د ورن د رحمان باباغزلې له آلمان ترجمې سره د امپریالو اکاډیمي په علمي یو لتن کې چاپ کړې ، او هم په ۱۸۳۹ ع کال کې د میجرلیچ له خوا د رحمان بابا د غزلي ضبط او ترجمه د

د ترجمو د لړی ښکلی بېلګې دی .

خو د متن څېړنی په باب د شېخ بوهانو اساسی کارو نه هغه دی، چې ما د دی لیکنی په لومړیو برخو کی یاد کړل ، ترجمو اجمالی بحث سی به دی اساس په دی ځای کی راوړو ، چې ځینی ښا غلی و ښه وایی چې د متن څېړنی له اساسی کارونه د سخه ځینو ر هم شته ،چې ځینی بی د متونو له ساحی و تلی نه شی ، خو په اساسی بحث کی نه شی د ر ځلیدای .

که د شېخ بوهانو د متن څېړنی کارونه ارزښتناک دی، باید وو ، بو چې په تولسمه پېړی کی د شېخ بوهانو په حلقاتو کی د پښتو متونو د نشر خوا ته توجه زیاته لیدل کیږی ، په شلمه پېړی کی بی سره له دی چې پرمختیا نه ده کړی ، مخ په ځوړ ، روان شوی دی.

د شېخ بوهانو د نولسمی پېړی د متن څېړنی کارو نه په زړه پوری دی ، په خاص ډول هغه ځلور مجموعی ، لکه : پښتو منتخبات ګلبد افغانی ، ګلشن روه، او د پښتو نثر او نظم خواد شعرها روبهار خوره مهمی دی . هغه وخت چې زموږ مشرانو فرهنګیانو پرپښتو اد بیاتو تحقیقات پیل کړل ، نو د زیاتو ماخذو د نشتوالی له امله پی له دی مجموعو څخه زیاته ګټه اوچته کړه . نه څه هم د هغه مجموعی او د شېخ بوهانو د ی ساحی نور کارونه متنی غلطی ضرور لری ،خو د ا چې د پښتو ځینی د ېر کران بیه آثار پی خوندی کړی دی ، نو ځکه د پښتو ادبیاتو لپاره د یوی منبع ارزښت لرلای شی ، او موږ د قدر په ستر که ور ته ګورو.

افغانستان:

په افغانستا ن کی د پښتو کلاسیکو متونو د نشر لړی په ۱۳۱۰ هـ ق کال پیل شوی ده ، اولو مړنی پښتو زوړ متن په کابل کی چاپ شوی دی ، هغه د عبدالقادر خان ختك یوسف ذلیخا ده ، چې په همغه لومړی یاد شوی کال د کابل د دربار اسلطنتی په مطبعه کی چاپ شوه .

اما زموږ په هیواد کی متن څېړنه په اوسنی علمی معنی د روالی ټمسي

څور لسمې پېړۍ په دوهمه لسیزه کې په کندهار کې د لوی استاد
مرحوم علامه عبدالحی حبیبي له خوا پیل شوه. لوی استاد په ۱۳۱۷
هش کال خوشحال مرغلرې ادبي مفصلې مقدمې سره چاپ کړې،
چې متن یې له څلورو خطي او یوې چاپي نسخې له مخې تهیه شوی و
(۱۴) په ۱۳۲۸ هش کال نوموړي لوی استاد، د عبدالقادر خان
دیوان چاپ ته آماده او له څه مودې وروسته یې چاپ کړ. د دې متن
استاد د دوو نسخو له مخې تهیه کړی و (۱۵) دا دوره تحقیقي متنه
د کندهار د طلوع افغان په مطبعه کې چاپ شوه.

په ۱۳۱۶ هش کال په کابل کې د پښتو ټولنې تاسیس له څو نو
متونو د تحقیق او نشر لپاره زمینه مساعده کړه. په ۱۳۱۹ هش
کال لوی استاد مرحوم حبیبي د پښتو ټولنې مشر شو، استاد د پښتو
ژبې او ادبیاتو په باب د نورو اساسي تحقیقي کارونو و د متن
څېړنې هغه کار چې یې په کندهار کې پیل کړی و، د لسې یې پسې
تعقیب کړ، او په همدې ۱۳۱۹ هش کال کې یې د لوی احمد شاه بابا
(۱۱۶۰ - ۱۱۸۶ هق) دیوان له پلنو علمي څېړنو سره چاپ کړ،
چې متن یې د درېو خطي نسخو له مخې برابر شوی و (۱۶) استاد حبیبي
په ۱۳۲۳ هش کال د پښتو ادبیاتو څوره تذکره پټه خزانه په
تحقیقي ډول چاپ کړه، او د متن څېړنې کارونه په دې ډول د استاد حبیبي
له خوا پیل شول، د پښتو او د ادبیاتو نورو استادانو یې تعقیب کړه.

مرحوم استاد بېنوا (۱۲۹۲ - ۱۳۶۳ هش) په دې لړ کې ګټور
کارونه وکړل، په ۱۳۲۵ هش کال کې یې د پیر محمد کاکړ
دیوان د درېو خطي او یوې زړې چاپي نسخې له مخې (۱۷) او په
۱۳۲۸ هش کال کې یې د رحمان بابا دیوان د درېو نسخو له مخې
(۱۸) په ۱۳۳۱ هش کال کې یې د شیدا (۱۱۹۳ هق) دیوان د
درېو خطي نسخو له مخې آماده (۱۹) او د پښتو ټولنې له لوري
چاپ کړل.

ترڅو استاد بېنوا او روسته د استاد رښتین د پښتو ټولنې
د مشرۍ په دوره کې د پښتو متونو د نشر په لړ کې ښه کارونه
وشول، په دې لړ کې دده خپل کارونه د یادونې وړ دي.
ده په ۱۳۳۰ هش کال د عبدالحمید مومند دیوان، په ۱۳۳۲ هش کال
د خوشحال بازنامه چاپ ته آماده کړل، او د ملا څېړنو سره پښتو
ټولنې چاپ کړل، استاد رښتین د پښتو ټولنې د مشرۍ په لومړۍ
دوره کې د شمس الدین کاکړ (۱۲۳۸ هق کال ژوندی) دیوان
هم پښتو ټولنې چاپ کړ، چې یوه تحقیقي سریزه پرې ښاغلي واصفي
لیکلې ده. د استاد رښتین د تصدي په دوهمه دوره کې پښتو ټولنې
دیرمتون نشر کړل، چې ځینې د استاد رښتین په خپل زیار تهیه شوي
دي، او ځینې ددې موسسې د ادبیاتو د څانګې د علمي غړو له خوا برابر
شوي دي، خو استاد رښتین کتلي او سریزې یې هم پرې لیکلې دي. ددې
دورې نشر شوي متون دا دي: پښتو عروض، دستار نامه، طب نامه، د
خوشحال رباعیات او نیرنګ عشق. یاد شوي متون کره په تحقیقي
ډول چاپ ته آماده شوي دي.

د استاد رښتین د تصدي د دواړو دورو ترمنځ استاد الفت
(۱۲۸۸ - ۱۳۵٦ هش) د پښتو ټولنې مشرو. په دې دوره کې د
پښتو متونو نشرته چندان توجه نه ده شوې، او یوازې د میرزا
عبدالحنان بارکزي دیوان د غفه مهال چاپ شوی دی. په ۱۳۵۲
هش په پښتو ټولنه کې تحول راغی، ددې تحول په نتیجه کې د
پښتو متن څېړنې کارونو ته هم توجه وشوه. د خوشحال د کلیات د
تهیې په کار کې چټکتیا راغله. په ۱۳۵۳ هش کال د دولت دیوان
او د واصل عوشعر ونه چاپ شول، په ۱۳۵۴ هش کال د میرزا
دیوان په ۱۳۵۵ هش کال روښاني رساله، په ۱۳۵٦ هش کال د
رحمان بابا دیوان او د قلندر دیوان چاپ شول. ددې دورې کره
متون په تحقیقي ډول یا په کره کتنې ډول او یا د یوه یا دوو ګنو

علمي څرو په سرسته تهیه شوي او چاپ شوي دي.

د پښتو ټولنې په دې دوره کې د او پوهاوو شوو متونو د چا
ترڅنګه د لیکوالو روښتونو د تهیې او ترتیب لپاره مهم اساسي کارو
پیل شول، او ډیر هغه متون چې له ۱۳۰۷ هـ ش کال را وروسته
د دې موسسې له خوا چاپ شوي دي، زیاتره د پښتو ټولنې د ۱۳۵۲
۱۳۵۶ هـ ش کلونو په دوران کې تهیه شوي دي.

په ۱۳۰۷ هـ ش کال د افغانستان د علومو اکاډیمۍ جوړه شوه
او پښتو ټولنه یې د یو ځانګړي علمي واحد په توګه د ژبو او ادبیاتو
د مرکز په چوکاټ کې پاتې شوه، چې د همدې پښتو ټولنې د اد
بیاتو د څانګې له خوا د ۱۳۵۷ هـ ش کال نه تر اوسه د دغه لاندې
متون چاپ شوي دي: د سر مهره کلونه، د سکندر لیلی ومجنون،
د صدیق دیوان، سواتنامه، د خوشحال کلیات لومړی ټوک، د کامګار
دیوان، د رحمت لیلی ومجنون، د حاجي جمعه بارکزي دیوان،
د حبیب الله دیوان، تذکرة الاولیا د خانګل خلیل څو شعر و نه حسن
ودل، د عبد الحمید مومند دیوان، د واصل دیوان، د مست منتخبات،
ګلزار روه، د سکندر شمایل نامه او پند نامه د خوشحال باز نامه د علم
رساله او د ملا لتاړ دیوان. د دغه رنګه له لوړو چاپ شوو متونو
سربیره د اکاډمۍ د ژبو او ادبیاتو مرکز د پښتو ادبیاتو په
دپیار تمدت کې ځینې نور متون هم چاپ ته آماده شول، چې ځینې یې
چاپ ته آماده او ځینې یې تر چاپ لاندې دي، لکه: د عبدالقادر
خان خټک کلیات (دیوان، ګلدسته او یوسف زلیخا) د خوشحال
کلیات دوهم ټوک، د خوشحال دستار نامه، فضل نامه، طب نامه
او سواتنامه بیا چاپ ته آماده شوي دي. د جانان قدوري کلیات،
د جدید توخي دیوان، او د عبد النبي بیټني دیوان چاپ ته آماده
کړي.

د اکاډمۍ له نورو مراکزو هغه د پښتو څېړنو پورې اړه لري

مرکز هم دوه متنه په آفیستی ډول چاپ کړی دی ، چی یو یې د احمد شاه بابا څورچاپ ، او بل شرعة الاسلام دی ، د اد وه متنه ځینی څیړنی هم لری .

په افغانستان کی پهٔ مرکزچی د پښتو متونو د نشر خوا ته ښی توجه کړی ده ، هغه د کابل پوهنتون د ژبو او ادبیاتو پوهنځی دی . د هغه پوهنځی د غه لاندی متن چاپ کړی دی : د شمس الدین غلجی سخلا صة المرید ین ، د بایزید روښان خیر البیان ، د میا فقیر الله اسماء الحسنی او نور یه فقیرالله ، د خوشحال خان قرآفنامه او نور ... د افغانستان داطلاعاتو او کلتور دوزارت د سرحدونو مسائلو او بیا سو رو ستهٔ لهٔ د غه وزارت څخه دجوړ وشو یو ټولنه خو د غه لاندی متون چاپ دی : پښتو مثنوی ، د احمد شاه بابا داشعارو پښتو شرح ، معرفة الافغانی ، د یونس خیبری د یوان ، د رحمان بابا دیوان ، د نورمحمد غلجی نافع المسلمین او نور ... په ۱۳۴۶ ه ش کال د سرحدونو چارو وزارت د نشر اتو له لیاری د هبجری منتخبات چاپ شول ، او سږ کال د اسلامی پوهنتون له لیاری د ځینو متونو د چاپ خوا ته توجه وشوه ، چی د دی موسسی چاپ کړی متو نو څخه یاقوت السیر او کیمیای سعادت د توجه وړ دی . اوس د دی موسسی په څوپښتنه دحاجی زبردست روضة النعیم او د دوست محمدخټک بر العلوم هم چاپ ته اماده لیږی .

په افغانستان کی د متن څیړنی په لړ کی د ا کادمیسین استاد رشاد کارونه د توجه وړدی . ده د خپلی پوهاندی لپاره په کلاشن روه کی د بابو جان منتخبات تنقیح او چاپ ته آماده کړل ، او له دی سره یوه دد وی تر نظر لاندی پوهنمل محمد حسن د نور لکه عشق اعتقادی متن او بیا غلی جلال الدین د شامو کدام متن تیار کړل ، د غه رنګه استاد رشاد خپله د مخزن الاسلام پیلابیل رسایل په تحقیقی ډول چاپ ته آماده کړی دی ، چی تر اوسه لانه دی چاپ شوی .

همد ادول د انشمند حبیب الله رفیع د رحمت داوی او عبدالرحیم هوتك منتخبی غزلی د اخوند احمد بیلابیل رسایل، ورك زوی لمنګه پیدا او د زوی قربانی، دواصل الغنا مي، د خوشحال خان فال نامه، سعرالله الافغانی او نور چاپ ته آماده کړی دی، چې د کابل مجلې او نور نشر بوله لیاری چاپ شوی دی. زموږ په هیواد کې وروستی تهیه شوی متن د محمد رسول د دیوان دی، چې ښاغلي سهیم د خپلې ماسټری تیزس لپاره تهیه کړی دی.

زموږ په هیواد کې چې پښتو متن څېړنه په کوم شوق او ذوق شروع شوې وه، ځکه کله نا کله یې بازار لږ سوړ شوی دی. خو اوس یې پرمختیا یې بون په دمز ی مخ په بره روان دی. اما د احتیاط او د متن ـ صحت لپاره د هاند وهڅې له پلوه د متن څېړنې لومړنی د روی په زړه پوری. دی زموږ مشرانو، لکه: استاد حبیبی، استاد رشاد او استاد رښتین په دی برخو کې دیر زیار وته کاللی دی. د سر محقق دوست شینواری او ځینو نورو کارونه هم په زړه پوری دی، اما په اوسني دوره کې ځینې متن څیړونکي د متونو په صحت کې ډیر دقت نه کوی.

زموږ د متن څېړنې په دې پنځوس کلنه دوره کې ډیر په زړه پوری متون هم چاپ شول، چې ځینی یې بیا هم زموږ د ادبي تاریخ لپاره د ستنو ارزښت لری.

پښتو نخوا:

په پښتو نخوا د متونو چاپ کار پر نیم سل کلنه سابقه لری او د لومړنیو متون پښتو نخوا د کتابونو تجارانو هم چاپ وي. موږ دلته پری بحث نه کوو، او له هدف سره سم اصلي موضوع ته ورد اخلو او په پښتو نخوا کې د متن څېړنی کار د مولوي احمد (۱۲۶۱ ـ ۱۳۰۰ هق).

د ګلی دی. د عبدالرحمان بابا دیوان د څو نسخو له مخې تهیه کړی دی.

د امتن یادری هیوز به ۱۸۷۷ ع په لاهور کې خپور شو. (۲۰) اوله
لومړی چاپ نه سل کاله وروسته په ۱۹۷۷ ع کال د سید رسول رسا له
۷۸ مخ زیاتې مقدمې سره د ربو نورستي بك ایجنسۍ له خوا بیا چاپ شو. له
دوهم د امتن د خو نسخو له مخې تیار شوی دی، خود نسخو وربانتو
نه یې پکې د نه دی ښوولي.

تر ټولو لوی احمد وروسته یل سرتېجی کار نه یې مور په متن حمزه
نې د رسطا لعې لاندې نیولای شو هغه مرحوم قاضي عبدالسلام زدا رتی دی.
ده د علی خان او حافظ المورې د دوا نو نه چاپ ته آماده کړې، شروح
یې پری لیکلی او چاپ کړې دی.

د متن څېړنې له د غو لومړ نو کارو نو چې شرنو د پښتو ټولنه په
شمال مغربي سرحدي صوبه (پښتو ټولنه) کې د متن څېړنې اساسي کار
ونه د روانې عسوی کړې د دوهمې زمانې په لومړ نو کالو کې پېل
سوی دی او په دوو مشخصو ساحو کې يې انکشاف کړی دی چې یوه
یې د منفرد واشخاصو کار ساحه ده او بله د دی سیمې د رسمي اودا دا
دمې د کار ساحه ده. د متن څېړنې د غه کارو نه په دی سیمه کې
لومړی . اشخاصو له خوا پیل شول او لومړنی شخص چې په دی لار کې
یې اسوار اومتن کار سونداو چې کړل هغه مرحوم استاد دوست محمد
خان کامل (۱۹۸۱ ع مړ) و. ده په ۱۹۵۲ ع کال د خوشحال کلیات چاپ
کړل. چې متن یې د ربو نسخو له مخې تیار شوی و. د ا کلیات بې دوهم
ځل به ۱۹۶۰ ع کال بیاچاپ شو. په ۱۹۵۲ ع کال کې یې د سکندر دیوان
چاپ ته آماده کړ، او د ادارهٔ اشاعت سرحد له خوا خپور شو. دوهم ځل
بیاهم چاپ شو. د استاد کامل د متن څېړنې تر ټولو مهم کار د تاریخ
مرصع ترتیب او چاپ ته آماده کول دی. چې د امتن یې د سېرو نسخو
له مخې چاپ ته آماده کړی و. او په ۱۹۷۳ ع کال یو نیور سټي بك
ایجنسۍ له خوا چاپ شو. د لومړی استاد کامل د متن څېړنې وروستی
کار د رحمان بابا د کلیات چاپ ته تیاورل وو، چې د استاد قلندر مومند

اوسر حوم نا ناجی صنو برحسیـن بهسر سته یی تهیه کړی ، اودده ترهپرینی و روسته چاپ شو.

دمتن شیرنی پهلړی ئی په همدی دوران کی دمرحوم نصرالله خان نصر ناروبهد یادونه بی وړدی. د دمعرفة القرآن (۲،) د جها ندار قصه اود عبد العظم رانیزی د یوان چاپ ته آماده کـړل. د مرحوم نصراو استاد ناسل په لار ښوونه اوسرسته د متونو د نشراو تحقیق په لړ کی دیاد ونی وړ نارونه ښاغلی همیش خلیل کړی دی. ددمرزا دیوان، دهجری دیوان ، دعبد القادر د یوان ، د شیدا دیوان، دمعید دیوان، دمعزالله دیوان، د بیدل دیوان ، د رحمت داوی د یوان، د قنبر علی دیوان، د حسین دیوان، شاه و ګدا، خوشحال بازنامه، طب نامه، سواتنامه، فرقنامه اوخوشحال ته منسو به اخلاقنامه، او د ګدا دیوان چاپ ته آماده کړی اوچاپ کړی دی، اوورسره یی دور ئی خزانی په د وارو تو کی هم دیر متون خوندی کړی دی.

د استاد ناسل د نارونو سره سوازی په ۱۹۵۲ ع کال کی د پښور موزیم د هغه و خت منتظم محمد عبدالشکور د خوشحال دستار نامه، او فضل نامه چاپ ته آماده کړل اوهماغه کال د ادارهٔ اشاعت سرحد پښور له خوا چاپ شول.

د محمد ایوب له خواد محمد بیاض ګدانه دد یوان ترتیب په دی سیمه کی ددی لړی بل ناردی. د دا کتر انور الحق له خوا د عبد القادر، عبدالحمیداو شیدادد یوانو ترتیب اوچاپ ته سپارل ، هم ددی سیمی د متن شیرنی په نارو نو کی نه شی هیریدای. د پرو فیسور تقویم الحق نا نا خیل له خـواد علی خان دد یوان ترتیب اود خو شحال د طب نامی چاپ ته آماده کول او هم د تسنیم الحق نا کا خیل له خوا د نا مکار دد یوان ترتیب، اود سید رسول رسا له خواد ارمغان خو شحال ترتیب د پښتو نخوا په سیمو کی د متـن شیرنی په عمومی بیهر کی د استاد قلندر مومندد متن شیرنی کارونو د پښتو نخواد شیرنی

شاعرانو ته خاص رنګ ور کړی دی. د ه د محمدی دیوان، د ابوالقاسم
دیوان او د بایزید خیرالبیان په تحقیقی ډول چاپ ته آماده کړی،
چې په وروستیو کلنو کې د چاپځی له لیاری چاپ شوی دی.

د ښاغلی قاسم ښوی له خوا د خیرالبیان دیوی برخی، د میرزا د
یوان، د عبدالحمد د دیوان او د علی خان دیوان له چاپ ولو څوروڼو
څخه هم نه شو کولای د دی لړی په شاعرانو کی ستر ځی پټوی. پرو.
د متن خپرنی د مفرد و شاعرانو پل شارد پیر محمد ع الله د دیوان چاپ ته
آماده کول دی، چې ښاغلی اقبال فنادا شا ر شړی دی. او د امتن د ه
۱۹۸۶ ع کال چاپ شوی دی .

د مفردو اشخاصو تر څنګه په پښتو نخوا کی د متونو تحقیق په
لاره کی منظم کار له ۱۹۵۵ ع کال د پیښور د پښتو اکډیمی له تا
سیس سره د دی اکاډیمی د علمی کارونګو له خوا پیل شو. د دی اکاډمی
له خوا د غه لاندی متون چاپ شوی دی: خیرالبیان، مخزن، تواریخ
حافظ رحمت خانی، د خوشحال منتخبات، د عبدالرحمن موسند دیوان،
د مسری خان، د نجیب د دیوان، د احمد شاه بابا د دیوان، احمدشاهی
شاهنامه، د خواجه محمد بنګښ د دیوان، د کریمداد د دیوان، د معزالله
دیوان، دل و صنو بر، بهرام ګلندامه، آدم خان درخانی، د لیلی او
مجنون، ګلدسته، مناقب جمیل بیګ، مسدس حالی، د میانعیم متی زی
دیوان، د شاد محمد خان دیوان، او همدا رنګه د دغی اکاډیمی
د خوشحال ریسرچ سل له لیاری، د خوشحال طب نامه، بازنامه،
فالنامه او نور چاپ شوی دی . په دغو لو رو یادو شویو متونو کی
تو موړی اکا ډیمی ځینی متون بیا چا پ کړی دی، لکه خیرالبیان
، مخزن ، د عبدالرحمن دیوان تواریخ حافظ رحمت خانی، آدم درخانی ، بهرام ګلندامه، ګلدسته او ګل و صنوبر.

د پښتو پښتو اکاډیمۍ د متونو د تحقیق په برخه کې سرمحوم مولانا عبدالقادر، پروفیسور تقویم الحق، پروفیسور عبدالقدوس قاسمي، پروفیسور محمد نواز طاير، پروفیسور پریشان خټک، د اشرف خیال بخاري د ښتررا ج ولي شاه خټک او نورو برخه اخیستې ده.

د پښتو نخوا په بلوچستان (کوټه) کې د متونو نشراو تحقیق ته چندان توجه نه ده شوې، بیا هم چې نشر شوي دي متن نه ماته معلوم دي، لکه: خیرالدوام د کوټې پښتو اکاډیمۍ له خوا، د علامه عبدالعلي شاخ ګل، د ګلستان د مجلې دادارې له خوا، او د حافظ خان محمد دیوان دده د زوی له خوا.

له چیرې د پښتونخوا په سیمو کې موجود متن خپرنې او د تحقیقي متونو د براولو او چاپولو بهیرته یوه کتنه وکړو، نور اشکاره به شي چې په شمال مغربي سرحدي صوبه کې د غه کار مخ په وړاندې روان وي خو پښتونخوا په بلوچستان (کوټه) کې یې چندان د متونو د نشر خیال نه دی ساتلی په دې نشر کړو متونو کې ځینې ډیر نایاب متون هم دي، چې زموږ ادبي محققین تری هیڅ خبر نه وو، لکه: مسري دیوان، د یونان، د بیدل دیوان، د معبد دیوان، د قنبر علي دیوان (۲۲) د محمدي دیوان او ځینې نور. خو دلته د تکرار ی متونو د چاپ او بر همغود کارادو لوښه کمې هم ټکي نشته.

ددې سیمې د متن خیړنې د کارونو په باب بله عمده خبره دا ده، چې ځینو مخدود و کسانو، لکه: استاد کامل، پروفیسور تقویم الحق، قلندر او یو ځو نورو د متن خیړنې له روښونو سره سم کارونه کړي دي. د نورو کارونه زیاتره د معاصري متن خیړنې له روښونو سره سمون لري.

ماخذونه

۱- هیواد مل، زلمی، فرهنګ ادبیات پښتو جلد سوم، کمیته دولتي طبع و نشر، کابل مطبعه دولتي، ۱۳۶۶ هش ص ۱۸۰.

۱۵ ـ حبیبي، پوهاند عبدالحی، دعبدالقادر ختك دیوان، د طلوع افغان اداره، کندهار د طلوع مطبعه ۱۳۱۸ هش ۱ ۱ مخ

۱٦ ـ حبیبي، پوهاند عبدالحی، لوی احمدشاه بابا، پښتو ټولنه کابل، عمومي مطبعه ، ۱۳۱۹ هش، ص ـ ف مخونه .

۱۷ ـ بېنوا، عبدالروف، د پیرمحمد کاکړ دیوان، پښتو ټولنه، کابل، عمومي مطبعه، ۱۳۲۰ هش ۲ مخ، ۱۳۱ مخ

۱۸ ـ بېنوا، عبدالروف، د رحمان بابا دیوان پښتو ټولنه، کابل، عمومي مطبعه، ۱۳۲۸ هش، ط مخ.

۱۹ ـ بېنوا، عبدالروف، د شیدا دیوان، پښتو ټولنه، کابل، عمومي مطبعه ، ۱۳۳۱ هش رمخ.

۲۰ ـ میکنزي، د بریتانیا پښتو خطي نسخو فهرست ، لندن، ۱۹٦۵، ۷۳ مخ

۲۱ ـ ماداسماالحسني د متن لاربنورد ، په (ف) مخ کې د هر فتح القرآن د شاغلي همیش په کارونو کې شمیرلی دی ، د یوه تیروتنه ده، د کاربايد د مرحوم نصر په کارونو کې حساب شي .

۲۲ ـ د قنبر علي خان اورکزي (۱۲۰۷ ه ق سر) یو بل اثر اشك قنبر د سید حسین نوسي په زیار په ۱۷۱ مخو نوکې په ۱۹٦۳ ع کال په پېښور کې چاپ شوی ، چې د متن څېړنې په بهیر کې يي یاد ضروري دی.

نگاهی به شیوهٔ تاریخ نگاری طبری و مسعودی

نیلاب رحیمی

تاریخ بیان روشنی از کارکرد های انسان پویا و شونده در روند تکامل هستی است و وثیقه بر ارجیست که انسان و دستاورد ها یش را برای آینده گان معرفی میکند و ایشان را برای شدن در مسیر حرکت جهان هستی تنویر و تشویق مینماید . نظر به همین ویژه گی های سازنده است که هر جامعه در هر حالتی که بوده از داشتن و شناختن ، نگرش و نگارش تاریخ ،خود را ناگزیر یافته است .چون تاریخ نقش آموز گاری را مادام در سر نوشت جوامع بشری روشن ساخته است بنا بران اقرار بشر بویژه کسانی که کار برد های شان در سر نوشت یک جامعه تعیین کننده بود ، برای فرا گیری شیوهٔ بیشر شدن امور اعم از فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به تاریخ استناد کرده اند . (۱)

نگارش تاریخ در حلقه های علمی جوامع انسانی پیشینه چشمگیری دارد و این شیوه در قدیم ترین جامعه کار برد مثبت داشته است. در اوراق کشف شده سومری و مصری و الواح بابل و آشور تاریخ نگاری به روشنی دیده میشود .هیرودت را پدر تاریخ میگویند و این بدان سبب است که وی به تالیف تاریخ مدون درباره مراکز متمدن روز گارش توفیق یافت .در عرب پیش از روم نوعی صنعت

تاریخ نگاری بنام «ایام العرب» موجود بود، بگفتهٔ اشپولرجز ثبات واقعی بزودی میان دو یا چند قبیله و اقدامات قهرمانانه رهبران شان در آن توصیف می شد (۲). در دورهٔ اسلامی تاریخ نگاری به نحوهٔ بهتر و تکامل یافته تری طرف توجه قرار گرفت. قرآنکریم ملاک روشنی برای شناخت ارزشهای تاریخ نگاری میباشد که بخاطر تحکیم بخشیدن و مستند گردانیدن رسالت حضرت پیغمبر بزرگوار اسلام (صلعم) از تاریخ، استفادهٔ مزید صورت گرفته است.

دورهٔ حیات پیامبر اسلام و خلفای راشدین تابناکترین و درخشانترین دورهٔ اسلام است اما هرقدر که روزگار حضرت پیامبر برحق اسلام و یاران یا کباز و پاک نهادش زمان فاصله میگرفت به همان پیمانه به شناختن اوضاع و احوال آن زمان و نحوهٔ مبارزهٔ پیغمبر وجانبازی وفداکاری یارانش احساس ضرورت مبرم می شد. زیرا در دوران خلافت اموی به همه ارزشهای اخلاقی و اجتماعی خلافت اسلامی پشت پا زده شد و طرح های نوین حکومت داری که بر داشتی از نحوهٔ سلطنت با رس و روم بود، پی ریزی گردید، این بدعت ها سبب پرورش تعداد زیادی از دانشوران و عاقبت نگران گردیده وآنان را به سیما نگاری زمان حضرت پیامبر و یارانش وا داشت. همان بود که عدهٔ از آگاهان و بینایان دست به نگارش سیره حضرت پیغمبراسلام واصحابش یازیدند و بدین وسیله عصیان خود راعلیه خلافت بدعت گذار اموی اظهار نمودند. چون اسلام نبرد میان حق وباطل است وهمیشه از مستضعفین در برابر مستکبرین حمایت میکند، لذا گروهی از رسالتمندان هوشمند برای تحقق بخشیدن اهداف اسلام، دست اندر کار مبارزه شدند و تعدادی از مهم ترین افراد جامعه را به پیروی از پرتامهٔ سازنده و مشئ انسانی خود کشانیدند، رهروان را ستین راه حضرت پیغمبر

نیز مدارانه آن روش را که محتوای رسالت حضرت رسول اکرم را
تشکیل میداد در عمل پیاده کردند و در توفیق یابی آن از دل
وجان کوشیدند. بخاطر جلوگیری از تغییر راه و رسم اسلامی و
نادیده گرفتن آداب و رسوم صدر اسلام، هدفمندانه برای پیدا
کردن مردم تلاش کردند و به سیما نگاری زمان حضرت پیغمبر و
یارانش پرداختند. از کسانیکه درین راه جسورانه گام برداشتند
و دلیرانه بجلو رفتند. ابان بن عثمان بن عفان (متوفی ۸۶ه) -
عروه بن زبیر بن عوام (متوفی ۹۳ ه) - وهب بن منبه
(متوفی سال ۱۱۰ه) و محمد بن اسحاق (متوفی سال ۱۵۲ ه)
میباشند. (۲) ایشان قلمزنان باشهامت روزگار خویش اند زیرا
حقایقی را در آثار خویش روشن کردند که پذیرش آنان برای خلفای
اموی وعباسی سخت دشوار بود. ایشان در نبشتن سیره ومغازی
کمال همت به خرج داده راه را برای مورخان بعد از خویش هموار
نمودند. موسی بن عقبه بن ابی العیاش که به لقب امام المغازی
شهرت دارد کتاب خود را در اواخر خلافت اموی نبشت. (۳) نظر
به ارزیابی نقادانه دانشمندان، اثروی در سیره و مغازی متکی بر
حقایق میباشد.

پس از اینکه قلمرو اسلام وسعت پیدا کرد و اعراب بر سر
زمین های زرخیز خراسان و هند و پارس و روم و مصر دست یافتند
و وقایع در اثر بروز حوادث و رویداد های نظامی و سیاسی و
فرهنگی روز تا روز افزونی گرفت، جنگهای بزرگ و جنبشهای
سترگ زد و بند ملل را افزایش داد و دگرگونیهای قابل توجهی
را سبب گردید همهٔ این رویداد ها منجر به بروز تحولات عظیم سیاسی
و اجتماعی شد و مورخان هوشمند پژوهشگری را به کاوش و نگارش
تاریخ در تمدن اسلامی برانگیخت و مورخان بزرگی چون
محمد بن سائب الکلبی (متوفی ۱۴۶ه) - عوانه بن الحکم (متوفی

۱۴۷ه) ـ ابومخنف (متوفی ۱۵۷ ه) ـ سیف بن عمر اسدی (متوفی ۱۷۰ه) قاضی ابویوسف (متوفی ۱۸۲ه) ـ هشام بن محمد بن سائب الکلبی (متوفی ۲۰۶ه) ـ محمد بن عمر الواقدی (متوفی ۲۰۷ه) ـ ابومحمد عبدالملک بن هشام (متوفی ۲۱۳ یا ۲۱۸ه) ـ ابوالحسن علی بن محمد عبدالله المدائنی (متوفی ۲۲۵ه) ـ ابومحمد عبدالله بن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶ه) احمد بن یحیی بلاذری (متوفی ۲۷۹ه) ابو حنیفه احمد بن داوود دینوری (متوفی ۲۸۲ه) وده‌ها نویسنده دیگر با تالیفات گرانقدری در نگارش تاریخ چهره‌نمایی کردند و نام نامی خویش را در تاریخ فرهنگ و دانش اسلامی مسجل و مخلد گردانیدند.

هر قدر یکه عمر خلافت عباسی طول کشید به همان پیمانه رویداد ها و حوادث، گسترده‌تر و خونین‌تر گردید. ضعف روزافزون خلفا روز تا روز از وسعت قلمرو خلافت میکاست و ساحهٔ آن را بیشتر از پیش محدود تر میگردانند تا اینکه قرن سوم هجری فرارسید و این زمانی بود که سیل حوادث در بنیان خلافت عباسی رخنه کرد و مردمان در بدست گرفتن سر رشته امور خویش کوشیدند. دودمان طاهریان که اوضاع خراسان را بصورت کجدار و مریز به نفع حاکمیت بغداد حفظ کرده بود از حکومت خراسان کنار رفت و ابر مرد شمشیر و سیاست یعقوب لیث صفار مرد مردانه ایکه در پرتو شهامت ودرایت خود از اوج به کاخ رسید، نخستین ضربت نیرومندانه را بر پیکر خلافت عباس وارد آورد. وروی همرفته دراثر کاربرد های خودسرانه ورقابت های دژخیم منشانه ترکان تسلط بر امور سیاسی واداری خلافت از هم سوپاشید و ارزش و حیثیت خلفا که دست نشانده گان همین ترکان بود نه بصورت چشمگیری کاسته میشد.

تاسیس دولت مستقل صفاری به سال ۲۵۴ه در سیستان وخراسان و ایجاد حکومت سامانی بسال ۲۰۳ه در ماوراءالنهر، ظهور دولت

ل پاوند در طبرستان تحکیم یافتن حکومت قرامطه بسال ۲۸۱ هـ در
رین ـ اساس گرفتن دولت فاطمی بسال ۲۹۷ هـ در شمال افریقا
تقرار حکومت نیم‌طولون بسال ۲۵۴ هـ در مصر و دیگر و دمان
ای مستقل که ذکر کلیه آنها به تطویل کلام می‌افزاید(۵) از یک
ف در تضعیف خلافت عباسی نقش فعالانه بازی کرد و از جانب دیگر
ردها، شورشها، تاخت وتازها، تاجگذاری ها، خلع شدن از مقا
ها، کشتارها و به شهادت رساندن ها و زندانی کردن ها، میل کشید
ها، تاراج کردن ها ودهها حادثه خونین دیگر را در سرتاسر سرزمین
ی خلافت شرقی، مصر و عراق و شبه جزیره عربستان و آسیای صغیر
سب گردید. قیام پانزده ساله بردگان در نواحی خلیج فارس به
ادت صاحب الزنج، قیام حسن بن زید در طبرستان ازجمله وقایع
اصل همین قرن است (۶) این گیرودارها و زد و بندها و تجزیه
ن‌ها، همه و همه انگیزه‌های نیرومندی در نوشتن تاریخ‌های طولانی
بزرگ که بود ند که طبری و مسعودی از لما بنده گان باصلاحیت این
صنعت به شمار میروند و ما در این مقاله میکوشیم که به شیوه تاریخ
کاری هردو مورخ بزرگ نگاهی گذرا بیافکنیم و ثار قیمت دار
شان را در پویه فرهنگ و تمدن اسلامی مورد ارزیابی قرار دهیم
ویژه گی‌های کار آنان را تا حدی قد ور نمایان سازیم.

ابوجعفر محمد بن جریر طبری بدون هرگونه تردیدی از دانشمندان
ها و مورخان فراوان مایه و بزرگ فرهنگ و تمدن اسلامی است، به آنچه
گفته سمعانی او متجر واقعی بود و هیچ یک از معاصر نش وسعت دامنی
را دارا نبود. این بزرگمرد تاریخ فرهنگ و اندیشه بسال ۲۲۴ هـ
ر آمل از توابع طبرستان بر بساط هستی پا نهاد و علوم متداول روز
گارش را فرا گرفت، قرآن را حفظ کرد و در قرائت و تفسیر استاد
کامل زمان خویش شد. در علم حدیث چیره دستی خود را در فراموما ر
ان خویش روشن کرد، احادیث را برطبق مواضع آنها تصنیف نمود

او شخصیت پرتلاش داشت و در راه فرا گیری دانش مساعی حیرت انگیز بخرج داد (۷) آنگاه که باوج شهرت علمی رسید، وارد بغداد شد و در آنجا به تدریس علوم بویژه فقه و حدیث پرداخت. و در فقه تا حد اجتهاد و تاسیس مذهب همت گماشت. ابن ندیم هفده اثر را در رشته‌های تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ و فنون ادبی به وی نسبت میدهد و او را علامهٔ با عمل و امام عصر و دوران میخواند. (۸) او پس از هشتاد و هفت سال کار و پیکار در عرصهٔ دانش و فرهنگ اسلامی و قلم فرسایی در علوم مختلف روزگار ش به روز پنجشنبه ۲۶ شوال سال ۳۱۰ هجری از جهان فرو بست و بمجاورین تان پیوست. (۹)

طبری از دانشمندان بزرگ در علوم متداول زمان است، حوادث خونین بغداد، از یک طرف و روشن کردن پیشینه بشریت از جانب دیگر وی را بر آن داشت که به نگارش تاریخ دست یازیده و نام هیرودت اسلام را برای خود کمایی نماید و بدون تردید سزاوار شهرت است که کسب کرده است تاریخ بزرگ او ما را آزجستار بیشتر در شخصیت علمی اش بی نیاز میسازد. فضایل و کمالات جهان شمول طبری در قرن سوم و (چهارم) هجری سر تاسر خراسان را فرا گرفت و تا آنجا گسترش پیدا کرد که پادشاه دانش پرور و فرهنگ دوست سامانی ابو صالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد (۳۵۰ - ۳۶۵ ه) را، که چون اصیل اریائی در عروق و شرائینش جریان داشت، بدان داشت که تاریخ بزرگ او را بزبان دری ترجمه نماید چنانکه در مقدمه ترجمه تاریخ طبری در باره این جریان چنین میخوانیم:

«بدانکه این تاریخنامهٔ بزرگی است که گرد آورده ابی جعفر محمد بن جریر طبری رحمت الله که در شهر خراسان ابو صالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش ابوعلی محمد بن محمد البلعمی را که این تاریخ نامه را که ازان پسر جریر است پارسی گردان هرچه نیکو تر چنانکه اندر [illegible]

کردم وپدیدم اندروی علمهای بسیار وحجتهاوآیتهای قرآن وشعور های نیکوو امثال خوب وسرگذشتهای پیغمبران وملوک ماضی ودارای فوائد بسیار. »(۱۰) مهم ترین اثر طبری که نفوذ شخصیت اورادر حلقه های علمی افزایش داد کتاب «تاریخ الامم والملوک» است که بنام های «اخبارالرسل والملوک» - «تاریخ جعفری» و«تاریخ طبری» هم شهرت دارد. «این کتاب از امهات کتب تاریخی به شمار است ومنبع گرانبهای برای مورخان همه اعصار وقرون بعدازوی بوداست مخصوصا ابوعلی ابن مسکویه و ابن اثیر بیشترین استفاده راازین شاهکار هیرودت اسلام در آثار خود برده اند. این کتاب دربر گیرنده رخداد هاو وقایع جهان ازخلقت آدم تاسال ۳۰۲ ه میباشد. محتوای کتاب شاهد روشنی از اطلاعات وسیع ومعلومات گسترده وآگاهی های مبسوط وسعی بلیغ وتلاشی مثمر ابن جریر درگرد آوری وضبط وقایع وحوادث تاریخی میباشد. طبری پاسدار سنن فکری وعلمی اسلام ومورخ با بصیرتی است که رسالت خود را با نگارش تاریخ بزرگش در برابر آیند گان ادا کرده است ومسعودی مورخ بزرگ دیگری که در همین مقاله روی شخصیت علمی و اثر بزرگ تاریخی اش سخن خواهیم زد، آنجا که ازمورخان پیش از خود نام میبرد وآثار شان را نقادانه مورداز یابی قرار میدهد درباره ابوجعفر طبری چنین میگوید: «تاریخ ابوجعفر محمدبن جریرطبری از همه کتابهاو تالیفات دیگرسر است که اقسام حوادث وسرگذشتهای گوناگون رافراهم آورده و ازعلوم مختلف سخن دارد و کتابی بسیار سودمند ونافع است وچرا نباشد که که مولف آن فقیه عصر وزاهد دهر بود که فقیهان بلادودانایان سنت واخبار، علم ازاو گرفتند.» (۱۱) پژوهنده گان اتحادشوروی باین باور اند که طبری در تاریخ خویش از بسیاری منابع اصیل ودست اول و ازآن جمله آثار مدائینی وهم چنین تاریخ بغداد

که در قرن نهم میلادی بزبان عربی بقلم مردی از خراسان بنام احمدبن ابوطاهر طیفور نوشته شده و کتب فراوان دیگر که ازآن ازدست رفته وبه ما نرسیده ، استفاده کرد است . طبری بدون تغییر وتحریف اطلاعات فراوان ومهمی را که در منابع مفقودوجود داشته در آثار خویش با کمال امانت نقل کرده است وی معمولا این اطلاعات را با کمال بیغرضی بدون اینکه تغییری در آن بدهدو حتی دررفع تناقض میان منابع دست اول بکوشد نقل کرده است. اثرطبری ازلحاظفراوانی مطالب ودقت آنها بخصوص شرح تاریخ داخلی بعضی از نواحی ، درمیان تاریخهای عربی آغاز قرون وسطی نظیر ندارد وازلحاظ تاریخ اسلام منبع مهمی شمرده میشود » (۱۲) در باره شخصیت علمی وتوانمندی اودرعلوم متداول روزگارش همه مفسران علوم ونقادان وتذکره نگاران یکسان نظرتائیدی دارند

مورخ دیگریکه بدون هرگونه تردید بعدازطبری مقام والای رادر زمره مورخان بزرگ اسلام داراست ،مسعودی میباشد مسعودی درآغاز التنبیه والاشراف وپایان کتاب مروج الذهب، نام وکنیه خود راچنین یاد آوری میشود : «ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی » (۱۳) این مورخ بزرگ که اوراازجها نگردان معروف نیزبه حساب آورده اند،در عرصه های مختلف علوم روز گارش ،بویژه تاریخ وارد گردیده واز ازهر نگاه آن موفق وسرافراز بیرون شده است.وی به منظوراندوختن معلومات وشناخت قلمرو اسلام، به پهگردی در کشورهای اسلامی مبادرت کرد . ازایران،سوریه مصروعربستان وهندوستان بدن نمود .اوسیروسفر خود رادر قارهٔ آسیا تا سیلون ودرافریقا تاسواحل شرقی آن ادامه داد مطالب سودمندی درجریان این سیروسفرا بچنگ آورد. وی نسبت به مورخان روزگارش دوامتیاز ویژه دارابود ، یکی وسعت معلومات او در بارهٔ تاریخ وجغرافیای کشورهای زمانش بود ودیگر زیادتی قابلیات درعلوم

فنون مختلف آن روز گار. از ۳۸ اثروی آثار خود ش و تا لیفات دیگران ذ کرشده، است

مرحوم سعید نفیسی روی را با مسعودی مروزی اولین شاهنامه سرا در تاریخ حماسه سرایی خراسان اشتباه کرده است. وی ابیاتی را که مطهر بن طاهر مقدسی در آغاز پادشاهی کیومرث و پایان سلاله ساسانی در اثر خود البدء والتاریخ آورد از مسعودی صاحب مروج الذهب دانسته است (۱۴) در حالیکه نظر به جستار ذبیح الله صفا اشعار مذکور از مسعودی مروزی میباشد (۱۵) و این نظر درست مینماید زیرا مسعودی مورخ عرب گمان نمی اورد که بزبان دری تا حد سرایش شعر تسلط میداشت.

مسعودی کتاب مروج الذهب را از خلقت جهان آغاز میکند و تا سال ۳۳۶ هـ میرساند و چنین میگوید : «و هم چنان تا سال سیصد و سی و پنج عمر بن حسن با مردم حج میکرد و هم اکنون که جمادی الاخری سال سیصد و سی و ششم است عهده دار قضای مکه است و قضای مصر و ولایتهای دیگر نیز با او است.» (۱۶) پروفیسور بارتولد این کتاب مسعودی را به نظر قدر نگریسته و از ان به نیکی یاد کرده میگوید: «فهرست اسامی مورخان عرب را در دائره المعارف مشهور مسعودی مروج الذهب میتوان یافت. مسعودی نامهای چندی را که در الفهرست ابن ندیم وجود ندارد بدست میدهد.» (۱۷) مسعودی خود را از اعقاب عبدالله بن مسعود (رض) صحابه بزرگ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم معرفی مینماید و به همین منظور تخلص مسعودی را انتخاب کرده است.

مسعودی این مورخ پر تلاش پس از سپری کردن عمری بارور و ثمر بخش در جمادی الاخر سال ۳٤٥ هـ از بساط هستی پا کشید. وی در تاریخ نگاری زچهره دستان روز به حساب میآید و اولین نویسنده و مورخی است که آثار مورخان پیش از خود را نقادانه ارزیابی

میثماید و نحوهٔ کار کرد آنان را ژرفنگرانه به بررسی میگیرد . این شیوه کار را فقط در روزگار ما مستشرقان . بویژه دانشمند بزرگ و پر مایه پروفسیور بارتولد در ترکستان نامه عالمانه و آگاهانه رعایت کرده است . اما سعودی نخستین مورخیست که با این کار را چه بست بازیدو ژرف نگری و تعمق کافی را در این مورد بکار برد .

این بود مختصر مروری بر ترجمه حال هر دو مورخ نامدار همه سده ها و اعصار فرهنگ و تمدن اسلامی پیش از انکه به ویژه گی های شیوه تاریخ نگاری طبری و مسعودی به پرد ازیم لازم است که گفته یکی از

دانشمندان صاحب نظر و آگاه از رموز علوم اجتماعی معاصر را بیاوریم که در بارهٔ شیوهٔ تاریخ نگاری ابراز نمود و میگوید: «تاریخ شعریست که مورخ می سراید ، نه واقعیتی در خارج که آنرا کشف کند لذا من بگونه ی میسر ایم و دیگری بگونه ای دیگر . هر کس آنچنا نکه بخواهد و بتواند .» شبیه این حرف را رومن رولان بطورجدی ترمیگوید: «تاریخ عبارت است از کوهستانی که من مانند هر کس دیگر ، برای بنای ساختمانی که طرحش را با خود دارم در ان به سنگ تراشی می پردازم ، یعنی به گذشته میروم و هر چه دلم خواست و به هر شکلی که میل داشتم ازان انتخاب میکنم و برمیدارم و بعد میتراشم و تغییرش میدهم . پس این قطعات انتخاب شده و تراشیده را در یک بنای تاریخی ، که خود بانی و معمار آنم و نیز طراح شکل و استیل بکار میبرم .» از نظرات عالمانه بالا این نتیجه بدست میاید که سبک نگارش تاریخ پیوند بلافصلی به چگونگی برداشت مورخ از قضایا وحوادث دارد .

در شیوه تاریخ نویسی مسلمین مخصوصا مورخان مطمح نظر ما دو شرط عمدهٔ همیشه رعایت گردیده که آن عدالت و ضبط است (۸) طوریکه از یک طرف از جانبداری و گرایش یک جانبه

رد داری میکند و از سوی دیگر همه وقایع و رویداد ها و روایات
با حوصله مندی هرچه فراختر ضبط مینماید . در سبک تاریخ
اری طبری از این نحوه کار بیشتر از مسعودی رعایت شده است
و کلمان در تحقیقی که در بارهٔ رابطه این اثر و طبری بعمل
رده با ین نتیجه دست یافته است که هدف طبری گرد آوری
امه اطلاعات اعراب در تألیفش بوده است وی غالباً به نقل مطالب
ابع خویش اکتفا کرده و از نقد و ارزیابی روایات خود داری
وده است (۱۹) اما برعکس مسعودی در گرد آوری مطالب شیوه
نتقاد را مرعی داشته و حتی مدارک دست داشته اش را نیز
دانه بررسی نموده است .چنانکه طبری در بارهٔ خلقت وهبوط
رت آدم همه روایاتی را که بدست آورده بدون داوری ضبط
ده و در صحت وسقم آنها هیچگونه نظری ابراز نکرده است . اما
مودی مطالب فراهم شدهٔ اثر طبری را مورد مداقه قرار داده
عده اینکه ثقه تر به نظرش رسیده اقتباس نموده در تألیفش درج
رده است . طوریکه طبری نامهای «قین قاسین وقاین» را برای
یل پسرآدم (ع) آورده است که ازجمله فقط مسعودی به ضبط قاین
تفا نموده است .

چون طبری مردی فقیه ، مجتهد و صاحب مکتب است ، ازانرو در
د روایات جانب احتیاط را بیشتر مراعات مینماید او به این باور است .
شناخت اخبار گذشته گان برای کسی که زمان آنها را درک
ده است . جز ازراه نقل و خبر ممکن نیست. چنانکه ازراه فکر و
نباط نمی توان به شناخت اخبار گذشته دست یافت او خاطر
ن میکند که منشای تاریخ روایات است و بخاطر آنکه در صحت
یات تردیدی باقی نماند به شیوه محدثان سیگراید نحوهٔ کار
آنان را مبنای تالیف خویش قرار میدهد و به پیروی از راویان حدیث
ن تاریخ خویش را بیرزی مینماید و یک حادثه و یا رویداد تاریخی

را از زبان چندرا وی میاورد و به تاریخ خود ارزش تشریحی میدهد .
تاریخ طبری در برگیرنده جزئیات مطالب در بارهٔ وقایع و حوادث است او در تبیین رویداد های که در قید زمان و مکان مبنی به قوانین هستی در ساختار پیوند های جوامع انسانی با پدیده های طبیعی اثر داشته اند ، کوتاهی نکرده است معیار های که در نظر طبری اعتبار بیشتر دارند قران کریم و حدیث حضرت پغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم است . چنانکه میگوید : « گفتار درست به نزد ما این است که خدای تعالی... (۲۰)
ودر جای دیگر باور خود را در این باره ، روشنتر میسازد و میگوید : « گفتار درست به نزد ما همانست که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت کردیم . » این شیوه طبری ما را به یاد گفته اند از گیبون نگارنده « تاریخ سقوط و انحطاط امپراطوری روم » می اندازد که نحوه نگارش چنین می نماید : « سعی کرده ام همیشه آب را از سر چشمه بردارم حسی کنجکاوی وهم چنین احساس وظیفه من همواره مرا وا داشته است که آثار اصلی را مطالعه کنم. »
(۲۲) مطالعه آثار اصلی در نزد طبری منابع اصیل دینی است و مسعودی نیز در نگارش تاریخ خویش به عقاید و ادیان بیشتر توجه مبذول کرده است . » (۲۳) طبری در تاریخ خویش سلسله روایات را به طریق علمای حدیث دنبال ودر شرح وقایع توالی سنین را رعایت نموده وحوادث را که از آغاز آفرینش تا پایان تالیفش برحسب سنین متوالی ذکر کرده است . اما مسعودی وقایع تاریخی را به مبنای دوره ها بیان داشته است ، مثل عهد ساسانی عهد اموی و عباسی و غیره و سعت معلومات مسعودی در باره ملل جهان محصول پیکردی ها و مسافرت های بود که به نقاط مختلف به عمل آورد و اندوخته های فراوانی را در زمینه های تاریخی ،جغرافیای ،اقتصادی نژاد شناسی از جوامع بشری کسب نمود و به تاریخ پیروان ادیان

یهودی ، مسیحی وهندی توجه وافرمبذول کرد (۲۴) مسعودی در تدوین تاریخ خویش بویژه مروج الذهب که بیشتر جستارهای تاریخی نگارنده گان ازان مایه میگیرد . در باره دوره اشکانیان وساسانیان ازمآخذی چون آیین نامک وگاهنامک بابه عقیده برستن مستی ، فهرست رجال ساسانی . بهره برده است و راجع به آئیین نامک که ابن مقفع از پهلوی به عربی ترجمه کرده بود چنین میگوید : «این کتاب در حدب ازچند هزار صفحه بوده، نسخه کامل آنجزد ر نزدمو بدان وسایر اشخاص صاحب قدرت بدست نمی آید.»(۲۵) ازین گفته بخوبی پیداست که وی در متون پهلوی که به عربی برگردانده شده بودند ، مطالعات مبسوطی داشته است .

حقیقتی را که باید بدون ترد ید بپذیریم این است که هردانشمندی درنمادی سده ها مادام بدسه امر بزرگ زنده گی که عبارتنداز حقیقت یابی حق طلبی ورستگاری از روز گار و کسب فضیلت و سعادت توجه عمیق مبذول کرده است . هرانسان آگاه پیرو هر مذهب ومشرب وهرمکتب وفلسفه ایکه بوده کوشیده است که در نوشتار و گفتارش این سه امربزرگ رابه مثابه مبنا ومحورهمه خواستها و آرمانهایش تبارز دهد . طبری ومسعودی که مردان آگاه و هدفمند فرهنگ و تمدن اسلامی اند درین راه وبخاطری اداي دین بزرگ ورسالت سترگ انسانی که آگاهی جامعه از گذشته وحال بشریت اند دست اندر کار نبشتن تاریخ شدند و کارمایه های شان برای قلمزنان بعدازآنان تاحدما زنده گی پرارج وتعیین کننده است .آنان ازفرهیخته مردان روزگار خودوبعد ازخود شان به حساب اند ، آنهردو بروفق این حدیث پیغمبر بزرگوار اسلام عمل کردند که گفته «علم رابه نوشتن مهار کنید .» (۲۶) دیگر

ایشان از پیش روان این ره پرخم و پیچ و دشوار نمی بودند امروز ما از آن همه روایات و نظرات و از آن همه رویداد ها و حوادث آنچه نا-آگاه میبودیم . این است که چراغ پرفروغ زندگی پربار هردو مورخ تا رستاخیز فرا راه دانش پژوهان قرار خواهد داشت و در دانش و بینش تاریخ راه ایشان را روشن خواهد گردانید. و فرت روایات در تاریخ طبری و نقد آن ها در اثر مسعودی مورخ روزگار ما را اگر بخو-اهد تاریخ بشریت را مبنی بر مناسبات اجتماعی بنگارد یاری مینماید . زیرا هر دو مورخ بمثابهٔ درختان کهن بیخی اند که نه تنها میوه بلکه سایه و شاخ و برگ آنان نیز رهروان راه تحقیق و پژوهش را در مواقع لازم به کار میاید .

در واپسین بخش این مقالت یک بار دیگر میگوییم که شیوه تاریخ نگاری طبری به شیوهٔ محدثان بود و همه روایات تاریخی را از زبان اشخاص ثقه گردآوری کرده و بدون آنکه سره و ناسره آنرا تفکیک نماید برای خوانند عرضه میدارد و زمینه را برای داوری خواننده مساعد می سازد و حوادث و قضایا را در هرسالیکه واقع شده اند بیان میدارد مسعودی قضایا را نقادانه ارزیابی میکند و آن چه را که صحتش بیشتر طرف تأیدش قرار میگرد در تاریخ خویش ضبط مینماید . شیوهٔ تاریخ نویسی مسعودی بنابر نقد ارزشها به سبک نگاران روزگار ما نزدیک تر است نسبت به شیوهٔ طبری اما تاریخ طبری از لحاظ داشتن مواد از غنی ترین آثاری است که تاحال در فرهنگ تمدن اسلامی عرض وجود کرده اند. و روی همرفته اثر هردو مورخ از آثار شایسته و برازنده تاریخ اند و در نزد اهل فرهنگ و دانش برای همیش مقام و ارزش برازنده شان محفوظ خواهد بود .

۱- داکتر زرین کوب ،تاریخ در ترازو ،طبع تهران ، سال ۱۳۵۴ ش ، ص ۶۶

۲ - شپولر ، تکامل تاریخ نگاری در ایران ، مجله سخن ، شماره دوم دی ماه سال ۱۲۵۲ ، ص ۲۱۲

۳- داکتر مشکور - مقدمه ترجمه تاریخ طبری ، طبع تهران سال ۱۳۳۷ ش ، ص اول

۴- مجله دانش ، سال اول ،شماره پنجم، مرداد ماه ۱۳۳۸ ش ص ۲۷۷

۵- بوسورث - سلسله های اسلامی ، ترجمه فریدون بدره ای طبع تهران سال ۱۳۴۹ ش ،ص ۷۶ تا ۱۶۲

۶ - سوفورسکی ، ایران درسده یا نزد هم - نشریه دانشکده ادبیات تبریز . تابستان سال ۱۳۵۱ش

۷ - مجله دانش - شماره، ۸ سال ۱۳۲۸ هـ طبع تهران

۸ - ابن ندیم، الفهرست- ترجمه رضا تجدد ،طبع تهران ص۳۲۴

۹- مجله دانش ، شماره ۹ ،سال ۱۳۲۸ ش ،ص ۴۹۶

۱۰ -طوری ، ترجمه تاریخ الرسل والملوک ،مترجم ابو علی محمد بلعمی ، باهتمام داکتر مشکور ، طبع تهران سال ۱۳۳۷ ش ،ص ۲-۳

۱۱ - مسعودی ، مروج الذهب ، ترجمه ابوالقاسم پاینده طبع تهران سال ۱۳۴۴ ش ج ۱ص ۶

۱۲ - تعدادی ازنویسنده گان- تاریخ ایران از اوان باستان تاسده هژده- ترجمه کریم کشاورز طبع تهران سال ۱۳۴۹ ش ج ۱ ،ص ۱۵۵ - ۱۶۶ .

۱۳ - مسعودی ، مروج الذهب ، ترجمه ابوالقاسم پاینده طبع تهران سال ۱۳۴۷ ش ،ص ۷۲ - التنبیه والاشراف

۱۴ - مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره اول، مهرماه ۱۳۳۷ ش، ص ۲

۱۵ - داکتر صفا، تاریخ ادبیات ایران. چاپ هفتم تهران سال ۱۳۶۶ ش، ج ۱، ص ۳۶۹

۱۶ - رک، مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۷۱

۱۷ - بارتولد - ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، طبع تهران سال ۱۳۵۲ ش، ج ۱، ص ۴.

۱۸ - رک، تاریخ در ترازو ص ۶۸

۱۹ - رک، ترکستان‌نامه ج ۱ ص ۳۶-۳۷

۲۰ - تاریخ طبری ج ۱، ص ۴۹

۲۱ - رک، تاریخ در ترازو، ص ۶۲

۲۲ - رک، تاریخ ایران، از نویسندگان شوروی، ج ۱ ص ۱۰۸، ۱۰۹

امیر خسرو بلخی فرزند امیر سیف الدین بلخی

به قلم: د . ر . ف

امیر خسرو بلخی شاعر بزرگ زبان دری بحساب شمسی ۷۲ سال زیست ، مگر این مدت دراز را در کسب ادب ، نگارش ، شعر سرایی ، اطاعت به مادر ، ادای خدمت رسمی ، وپابندی به عرفان وارادت به مرشد، واستادی وتوجه به حال فرزندان وخانوادهٔ خود ، وخدمت خدای وخلق خدای سپری کرد .

وی در گلزار سخن وادب چون باغبانی بود ، که تحمل وشکیبایی مرد خار کشی را داشت ، وهرگز به تن پروری گردن ننهاد ، واین بیت مصداق حال خود اوست :

زان تن ناهل نه گل نازک است　　　خار کش سوخته صد بار به

یمین الدین امیرخسرو ، که در ۷۲ سال زنده گی او ، سال و ماهی بیهوده گذشته نمی یابیم ، این صفات نیکو را ، از جد مادری خویش عماد الملک (یکی از سران سپاه دربار دهلی) وپدر خویش ، امیرسیف الدین محمود لاچین ، به میراث گرفته بود . پدرش به شهادت «هفت اقلیم» (اثر امین احمد رازی) وشهادت «گلزار ابراهیم» ، و«سفینة الاولیاء» دارا شکوه ، و«خزانهٔ عامره» آزاد بلگرامی از اهل بلخ بود ، وبرای رهایی ازحملات چنگیزیان ، ازخراسان به

ند پناه برده بود . دولتشاه سمرقندی ، در «تذکرة الشعراء» و
وی‌او، لطفعلی آذر ، در «آتشکده» پدر او را از اهل کیش ماوراء
النهر میداند .
ملاعبد النبی قزوینی ، صاحب تذکره میخانه (۱۰۲۸ هق) با
اله به کتابی که اکنون ناشناس است (بنام «مخزن الاخبار»)
گارد که تولد امیر خسرو ، بعداز مهاجرت پدرش ازشمال ، در
هند که ازاعمال تابل است واقع شده‌است ، اما حقیقت را امیر
رو خود در «نه سپهر» که یکی ازمثنویهای اوست بعدازوصف
گفته است :
«هست مرامولد وماوای ووطن» (سپهر سوم). البته دیگر نکات
من تذکرهٔ میخانه قابل توجه و شایستهٔ قبول است مینگارد که
شاعر امیرمحمود ازحدود قرشی به‌ولایت بلخ آمده در «سان‌چارک»
نکه‌چارک امروزی) اقامت اختیار کرده بود ، وازآنجا باقبیلهٔ
د کوچ نموده درخور هند توطن کرد وبعد ازحملهٔ چنگیز خان
ی هند رفت .
استاد محمد وحید میرزا ، دانشمند هندی صاحب تحقیقات‌عمده
نده گانی وآثارو عصرتاریخی امیرخسرو واظهار عقیده میکنند که
ش ازاهل‌بلخ بود. وشایدجداو از کیش‌به قرشی وازقرشی به بلخ
ده‌بود وازآنجا به هند سفر کرده است و امیر خسرو در هند به
ان آمد . درین مختصر ، سنه‌ها رابه هجری قمری آورده ایم تا
ابق ذهن خوانندهٔ امروزیها شد .

نخستین ثمرهٔ شاعری .

امیر خسرو بتاریخ ۶۵۱ ق (مطابق ۱۲۵۳ م) در پتیالی بجهان
ده است وآن از توابع «آگره» در ناحیتی بود که نام مؤمن
اد را نیز داشته واز کرانهٔ رود گنگه دور نبود.

پدرش سابقا در خدمت سلطان شمس الدین التتمش بود و از
ی نام سلطان لقب وشهرت شمسی‌وسلطانی را نیز گرفت. در سپاه
م بر گزیده داشت. مردد لاور وجوانمرد بود. وی خود، ازادب
مردری، بهره‌یی نداشت بلکه امی بود (رجوع به مقدمهٔ «غرة
مال») . مگرقدر دانش وهنررا میدانست، و کودك را به‌مکتب
تاد. مادر امیر خسرو «دولت ناز» دختریکی از بزرگان هند
اب عمادالملك بود که مقام «راوت عرض» رداشت (مانند
ر سپاه) وصاحب ثروت وسکنت وسخاوت بود. ازاینرو، مادر
ر خسرو، درخانوادهٔ یکی از اهل دانش تربیت شده ازآداب
ر بیگانه نبود، وامیر خسرونقش او رادرتربیت خویش میسرود
ه پابوسی او خود راسرفراز میدانست.
امیر خسرو، درهفت سالگی، از پدر یتیم ماند. تربیت اوراجد
درش به عهده گرفتند(سنه ۶۰۸ ه). درین زمان، برتخت‌دهلی،
ر الدین محمود (فرزند رکن الدین فیروز شاه) نشسته بود
مرد مهربان وپارسامنش وشایق خط خوش وشعردری (مگرفاقد
به وضبط وربط) بود. درزمان او غیاث الدین بلبن (الغ قتلغ
ن) عهده‌دار همه امور کشور بود، بعدی که، بعد ازوفات
ر الدین (۶۶۴ه) غیاث الدین بلبن برتخت دهلی نشست. این
لان دهلی، باهیبت وشایق عظمت، وزرق وبرق بود، بعدیکه
وانان میستانی پیشاپیش مو کب او باشمشیر برهنه‌میرفتند!
امیر خسرو، ازآغاز کودکی، شوقمند شعر بود. چنان بنظر
سد که ازآغاز، نظامی گنجوی (متوفی در حدود ۶۰۲ه) را
ع گذاشته، خمسه او را بارها خوانده واشعار آنرا ازبر کرده
ت. درین زمان غزلیات سعدی شیرازی (متولد ۶۰۰الی۶۱۰ه)
دست بدست استادان ودیبا وآموزنده گان شعر بود ومعلوم
بود که امیر خسرو آنرا دوست میداشت چنانکه تا ثیر آن‌در

اولین دیوان شعر او مشهود است . امیر خسرو ، اشعار خاقانی (متوفی ۵۹۰ ه) وظهیر فاریابی (متوفی ۵۹۸ ه) را نیز خوانده بود چنانکه ازاینها ذکر کرده است . بعدها امیرخسرو از اشعار فردوسی (متوفی ۴۱۶ ه) وسنائی (متوفی ۵۳۵ ه) نیز ذکر میکند. رویهمرفته از نبشته های امیرخسرو آشکار میشود که درغزل از سعدی، در مثنوی از نظامی ،ودرقصاید از رضی الدین نیشاپوری (متوفی ۵۹۸ه) ودر مواعظوحکم ازسنائی وخاقانی پیروی میکند این همه دراشعار سالیان ما بعدزندگی او آشکارمیگردد . هیچکسی ،درتاریخ ادب دری ،قدرت جمع آوردن همهٔ این تاثیرات را در شعر خویش نداشته است . شعرامیرخسرو ملتقای محاسن همه اشعار گذشتگان شعرای زبان دری است .

دوازده سالـه بـود کـه استادش خواجه اسدالدین اشعارش پسند آمد ،خواجه اسد الدین (یا سعدالدین یاعلاءالدین چنان که در نسخه های خطی آمده است) ادیب وخطاطبود وبا سربلندی، شاگرد خود را در مجالس بزرگان به اهل ادب معرفیمیکرد .امیرـ خسرو درمقدمهٔ اولین دیوان خود «تحفة الصغر» حکایت میکند ،

که روزی استادش خواجه اسدالدین او را برای نوشتن نامه یی نزد خواجه اصیل احضار کرده بود . آنجا، خواجه عزالدین نیز حاضربود و کتاب شعر به دست داشت .خواجه اسدالدین باو گفت کتاب شعر را به کودك بدهد ،تابخواند . کودك آنرا با فصاحت خواند . خواجه اسدالدین گفت :شاگردم ،شعر نیز میگوید ،و حاضر است امتحان بگذراند .خواجه عزالدین از روی تفنن و تاب باوری گفت : یك رباعی بگوی که در آن نام زلف و تخم مرغ وخربزه وتیر همه بیاید ! کودك قلم برداشت وپس از ساعتی این شعر را تقدیم کرد :

هر موی که دردوزلفهٔ آن صنم است
صد بیضهٔ عنبرین برآن موی ضم است
چون تیر، مدان راست دلش را، زیرا
چون خربزه، دندانش میان شکم است !

حاضران متعجب شدند، و استاد اوسر افرازگردید. پرسیدند: نامت چیست؟ گفت خسرو. پرسیدند: پدرت کیست؟ گفت مرحوم امیر-سیف الدین سلطانی شمسی. گفتند: تخلص تو هم سلطانی باشد (ودر آغاز تخلص اوچنین بود).

امیرخسرو گرچه زبان عربی، وشعر عربی، وصرف ونحو آموخت مگرهمیشه اعتراف میکرد که اوزان وبحرهای شعررا از روی علم نمی‌شناخت میگوید که‌چون تحصیل‌علوم رامیکرد، ذهن او قافیه می‌سنجید.

مینویسد که‌شانزده ساله بود و مفتی‌شمس الدین غریفی هنوز زنده بود. امیرخسرو این‌بیت را به پیروی کمال اصفهانی سروده به‌مفتی‌داد. وی‌بسی پسندید:

درخنده چوچشم مست تو ناز کند
ازروی توگل ریختن آغاز کند:

یکی‌از دوستان مخلص‌وی تاج‌الدین‌زاهد، پیوسته‌اصرارمیکرد تاامیرخسرو، اوراق اشعارخود راگرد آورد واز مجموع آن دیوانی بسازد.

دربیست سالگی‌دریافت که‌مجموع اشعارش کتابی شده‌است. (شایدبه پیروی ازسعدی)، خواست اولین کتاب را بشکل دیوان شمردورهٔ صغارت بسازد. این کار رااجرا کرد. ونام آنرا «تحفة-الصغر» نهادو درآن‌اشعار ۱۶ تا ۱۹ سالگی‌را جمع کرد. (تحقیق علمی‌نشان میدهد بعضی‌از اشعاربعدخودرا نیزدر همین دیوان اول‌خود شامل کرده است).

دراینجا غزلی را از «تحفة الصغر» نمونه می‌آریم، تا خوانده از روی آن برنخستین اشعار او حکم بکند:

شمع فلک برآمد، با آتشین زبانه
ساقی نامسلمان، درده می مغانه!
کشتی من روان کن، مانا کناره یابم
دریای غم ندارد، چون هیچ جا کرانه
نی نی که از رخ خود، بیهوش کن که باری
یکدم خلاص یابم، از محنت زمانه
رو تا رویم بیرون، دستم بگردن تو
تو بیخود صبوحی، من بیهش زمانه.
ای مه غلام حسنت، چون در خمار باشی
نی روی خواب شسته، نه موی کرده شانه
مطرب، برود خود زن، دستی با پریاران
وین زهد خشک ما را، ترکن بیك ترانه
خسرو خراب مطرب، تو مست نازو سرخوش
هان در چنین نشاطی، یك رقص عاشقانه

این پارچه غزل مشهور سعدی را از بخش «طیبات» او بخاطر میدهد که امیر خسرو از آن پیروی کرده است:

برمی زند ز مشرق، شمع فلك زبانه
ای ساقی صبوحی، درده می شبانه!

امیرخسرو خود گفته بود:

جلد سخنم دارد، شیرازهٔ شیرازی!

۲- آغاز جوانی تا سی سالگی

امیرخسرو، در دیباچهٔ «غرة الکمال» می‌نگارد، که چون خود بیست ساله بود، جدش عماد الملك (در صد و سیزده سالگی) از جهان

ت. امیرخسرو نزد یکی از اعیان، یعنی برادرزادهٔ سلطان دهلی ه
مخان معظم کیشلو خان (یا کیشلی خان) ، معروف به چهجو (بضم
وجیم) مقرب شد، ودوسال شاعر و ندیم او بود (چنانکه قصایدی در
ح او سروده است). میگویند که در خانهٔ خان معظم، مجلس
ود (البته مخفی از سلطان پارسا منش) برپا بود وشاهزادهٔ خورد
اخان (ابن عم خان معظم) نیز (نهان از پدر) آمده بود. درآن
لس هوش وبا نبساط ، دو ادیب بزرگ آنزمان ، شمس الدین دبیرو
نی اثیر (هردو دوستان مهربان امیرخسرو) نیزحاضر بودند. امیر
رو، اشعار خودرا بخواند، وهمه را پسند آمد. شهزاده بغرا
ان (که مهمان بود)، بهوی یك طبق سکه سیم بخشش داد. امیر
روهونکارد که خان در مزاج به غایت غیور بود، ودر سیمای
اثر رنجش نمایان گشت، و پس از آن شب، امیرخسرو را در خانهٔ خویش
نداد. امیرخسرو ترسید از کشلوخان آسیب دیگری بوی برسد، وعازم
مارساماته (واقع تا حیهٔ ملتان) شد و بخدمت شهزاده بغرا خان
(که به امر پدر در آنجا سپر حملهٔ همه ساله مغولان بعدی
ملاف چنگز شده بود) رسید.

واقعه دیگر سبب حوادث نوین در زندگانی امیر خسرو شد. در
رق قلمرو هند، والی بنگال پرچم استقلال بلند کرد، وخود را به نام
غیث الدین ملقب ساخت (۶۷۶ه) . سلطان خود، از دهلی برای
و شمالی ووباسپاه گران رفت، وشهزاده بغراخان فرزند خودرا
زاز ساماته طلب کرد.

امیر خسرو، جوان ۲۶ ساله در رکاب شهزاده بغراخان، عازم
نگال شد از آن سفر، و دشواری گذشتن از آبهای بنگال حکایت .
یکند . سلطان ، طغرل را شکست داد. طغرل در جنگ کشته شد .
لطان، بجای وی ، فرزند خود بغراخان را والی بنگال مقرر کرد.
ه این گونه ، امیرخسرو در محضر بغراخان، مدتی مقیم سرزمین بنگال

شد. یاران او، ملک شمس الدین دبیر و قاضی اثیر، اصرار داشتند تا آنکه در چنگال ایشان بماند. مگر امیرخسرو را (چنانکه خود می نویسد) «فراق عزیزان» گریبانگیر بود، رخصت گرفت، و به دهلی سفر کرد. یکی از این عزیزان، مادرش بود: «دولت ناز» دختر مرحوم عماد الملک. دو برادر او را نیز از روی آثار امیر خسرو می شناسیم: یکی برادر بزرگ او که جانشین پدرخود، بنام عزالدین علیشاه، و دیگر امیر حسام الدین قتلغ مبارک، برادر کهتر او که در سپاه مقامی یافت. از آثار امیرخسرو در نیافته ایم که از این سالهای بیست و شش و بیست و هفت سالگی، زوجه یی (یا زوجه‌ها) و کودکانی داشت یا نداشت تا فراق ایشان نیز او را گریبان گیر باشد!

وصال «عزیزان» بسیار دوام نکرد، زیرا، امیرخسرو در خدمت سلطانزادهٔ بزرگ که محمد قاآن، به ملتان رفت. سلطان غیاث الدین بلبن، ولیعهد خود محمد قاآن را به ملتان فرستاده بود، تا تنظیم امور را بکف گرفته، سلطنت را از حملات پیهم مغولان، یعنی اخلاف چنگیز نگهبان شود. در محضر شاهزاده محمد قاآن در ملتان، شاعران و ادبا بسیار بودند. محمد قاآن یک رساله جنگ (مجموعه) اشعاردری شامل بیست هزار بیت داشت. شاعرانی چند نجم الدین حسن سجزی (که نامش را معمولا سنجری نوشته اند) یار و دوست امیرخسرو، نیز آنجا بود. خسرو «مصحف‌دار» و حسن «دواتدار» سلطانزاده بود این دو عنوان لقب های اهل دیوان و انشاء و امور دبیری بود.

این اقامت ملتان چهارسال دوام کرد. امیر خسرو، در رکاب سلطانزاده محمد قاآن، در آن حوالی، و بسوی پنجاب، سفرها کرد. در این گشت و گذار دستیهای افغانان را، که در قلعه ها جایگزین بوده سلطنت هند را از حملات مغولان پاسبانی میکردند، ملاقی گردید.

آنان که از روی گمان، ملاقات سعدی شیرازی و امیرخسرو را ممکن شمرده اند (بشمول جامی هروی و دولتشاه سمرقندی، و لطفعلی

آذرد ر «آتشکده» وصاحب جواهرالاسرار) باید ، این ملاقات را در این عهد قرار دهند. در این صورت عمر سعدی شیرازی ، در حدود هفتاد سال بازیاده میشد. اماچنانکه استاد وحید میرزا ، بعد از تحقیق تاریخی شرح میدهد، وقوع این ملاقات صحت تاریخی ندارد ، امیرخسرو ، سرتاسر زندگی از سعدی تمجید کرد مگر او که وقایع کوچک رادرج میکرد گاهی ننوشته است که بدیدار سعدی رسیده است در اواخر ۶۸۳ ه، حمله مغولان ، از جانب خراسان تکرار شد. ایشان ، از نیم قرن به آنسو بلخ، بدخشان ، بادغیس غور، هری، بامیان غزنین و کابل را بدست داشتند، جنگ بزرگ که در نزد یکی آب لاهور واقع شد در آغاز سپاه مغول غلبه نکرد . مگر در اثر یک تصادم ناگهانی وغیر مترقب سلطان زاده محمد قاآن، بشهادت رسید. امیرخسرو که در رکاب شاهزاده بود ، بدست دشمن اسیر شد . در طی راه ، پاسبان مغلی او، که او را در اسارت مسی داشت، در اثر زبانه تابش شدید خورشید و تشنگی وناگهان آب یافتن وزیاد نوشیدن ، مرد. امیرخسرو، باهمه عطش اندکی لب تر کرد و ننوشید زنده ماند وفرار کرد. (این حکایه را بعدها در مثنوی خضرخانی »آورده است) شاعر جوان که از هلاک نجات یافته بود ، بدیدار عزیزان بدهلی و پتیالی بر گشت.

این ایام گوشه نشینی را، برای گردآوردن دیوان دوم غنیمت شمرده باشد، چنانکه در ۶۸۳ه یا ۶۸۴ه یعنی (۳۰ سالگی) دیوان خود را به نام «وسط الحیاة» جمع کرد. اینک از آن دیوان، که دارای دیباچه و مقدمه، حمد و نعت و قصیده هاست ، چند بیتی را از یک شعر آن می گزینیم ، تانمونه اندیشه از ین زمان جوانی اوخوانده شود و درک گردد که متاید روچون خردمند ان جهان دیده موسپید بود :

اهل خرد که از همه عالم بریده اند

دانند خرد که از چه بگنج آرمیده اند

دانندگان که وقت جهان خوش بدیده اند
خوش وقتشان که گوشهٔ عزلت گزیده اند

برتر جهان جمازه همت که کاهلند
آن بختیان که سدره وطوبی چریده اند

جان نیز نیست با دگران زین گروه را
کز بهر عزم عالم وحدت جریده اند

نارفته ، ره رونده به جای نمی رسد
ناچار رفته اند ره ، آنکه رسیده اند

وان جان کنان که در غم مالست جا نشان
جان داده اند و پارهٔ خاکی خریده اند

خسرو مگوی بد که درین گنبد از صدا
خلق آنچه گفته اند همان راشنیده اند

اینک نمونهٔ دیگر از ین دیوان :

ماو عشق یار اگر درقبله ودر میکده
عاشقان دوست را با کفر وایمان کار نیست

یکقدم برجان خود نه یکقدم بردو جهان
زین نکوتر، رهروان عشق را رفتار نیست

۳ کمال جوانی تا چهل سالگی

آغاز مثنوی نگاری

شهادت سلطان زاده محمد قاآن سبب اندوه بیکران سلطان غیاث الدین بلبن گردید . خسرو بسیار سالخورده بود نوارده خسرو ، پسر سلطان زاده شهید را ولیعهد ساخت (زنده بود) بیگر خسرو بغرا خان والی بنگال را که با ملوک وسلاطین باعث آزردگی او شده بود .

در ۶۸۵ه سلطان وفات یافت. ملک الامرا که در دربار قدرت
داشت وصیت سلطان را رعایت نکرد و کیقباد پسر بغرا خان
نواده شاه متوفی را بر تخت دهلی نشانید وی جوانی ۱۸ ساله و
عیاش بود. در عهد او مردم ناقابل اعتماد در دربار دهلی غلبه
یافتند. امیر خسرو بدیدار عزیزان خود در دهلی و پتیالی رسیده بود
سلطان او را بدربار خود خواست مگر وی شانه خالی کرد و به
خدمت ملک اختیار الدین علی بن ایبک ملقب به حاتم خان رفت
که سرجاندار بود.

بغراخان در بنگال چون از وفات پدر و از جلوس پسر نوجوان
بی تجربه و تن پرور خویش باخبر شد قیام کرد. وی خود را وارث پدر
می شمرد.

سپاه پدر از بنگال و سپاه پسر از دهلی بحرکت افتاد. هردو
سپاه در کنار رود گهاگره (از معاونان رود گنگ) باهم روبرو
شدند. مگر پدر و پسر از جنگ دست کشیده، مصالحه، و موافقه نمودند
که پسر در دهلی و پدر مستقل در بنگال بر تخت حکمروائی برقرار
باشند. شمس الدین دبیر از همراهان بغرا خان بود و در
عملی شدن این موافقت مصالحت آمیز کوشش سودمند کرد امیرخسرو
بمعیت حاتم خان جز سپاه دهلی بود. و با کمال شادمانی دوستان
مهربان و ادیب خود ملک شمس الدین دبیر و قاضی اثیر را در جمله
همراهان بغراخان دریافت این آشتی را نزدیکی دو اختر نیک
یعنی «قران السعدین» نامیدند.

امیر خسرو بعد از این مصالحت در خدمت حاتم خان بود.
در «اوده» (بفتح الف و سکون دال و ها متصل هندی تلفظ
شود) چون فراق عزیزان دامنگیر او گردید از حضور حاتم خان
رخصت خواست و رهسپار دهلی شد. در آنجا بعد از دیدار عزیزان
احضار عهد سلطان از وی خواهش کرد تا حکایه ملاقی شدن و مصالحه

خودش و پدرش را بنظم بیارد امیر خسرو با خشنودی پذیرفت زیرا کیقباد (با همه عشرت طلبی) جوان باسواد و متمدن و ادب و شعر بود امیر خسرو از چند گاهی به آنسو آرزو داشت مجموعهٔ اشعار در وصف همه چیز که نیکوست به نام «مجمع الاوصاف» تصنیف کند این فرصت را گرامی شمرد تا مثنوی شامل واقعه مصالحت پدر و پسر و نیز توصیف همه چیز بنگارد یعنی سفینه شعر که شامل هردو مطلب باشد چنین بود که در سال ۶۸۸ه (یعنی در ۳۶ سالگی) کتابی را که اکثر اهل نظر شاهکارش می شمارند یعنی قران السعدین را سرود اینک در اینجا چند بیت از آن شرح آشتی پدر و پسر و لحظه دیدار می آریم:

یکدگر آورد ، به آغوش تنگ

هردو نمودند زمانی درنگ

از پس دیری که به خویش آمدند

هر دو گرازنده در به پیش آمدند

گفت پسر با پدر اینک سریر

جای تو من بنده فرمان پذیر

باز پدر گفت که این ظن مبر

کز پسر افسر بر باید پدر

چنانکه دیده می شود ، امیرخسرو در این مثنوی ، پیرو استاد گنجه است و این اشعار او ، ابیات «مخزن الاسرار» نظامی را به خاطر می دهد و امیرخسرو از این پیروی نظامی ، اظهار سرافرازی میکند .

عهد سلطنت معز الدین کیقباد کوتاه بود در ۶۸۹ه فیروز شاه جلال الدین مؤسس سلطنت خلجی بر تخت نشست . وی پیرمرد هفتاد ساله مهربان دل و روشناس مقام خود بود امیرخسرو همچنان در دربار مقام عمده داشت ، و «مصحف دار سلطان» یعنی متکفل امور دبیری و

نگارش واسناد واوراق» بود. سالانه دوازده هزار «تنگه» مواجب داشت.

امیرخسرو، دوسال پس از تألیف «قران السعدین» درسال ۶۹۰ھ (یعنی ۳۸ سالگی) مثنوی بسیار کوتاهتر از «قران السعدین» بنام «مفتاح الفتوح» سرود چون تعداد اندك اوراق آن را شایسته شیرازه بندی بحیث کتاب جداگانه نیافت، مثنوی را شامل سومین دیوان خود «غرة الکمال» نمود. در «مفتاح الفتوح» شرح قیام ملك چهجو کیشلی خان (برادرزاده سلطان بلبن وفتح جهاین) نزد یك رنتهمبور آمده است کیشلی خان مغلوب سلطان گردید، که او را عفو کرد ووالی ملتان ساخت.

دیوان «غرة الکمال» درسال ۶۹۳ھ، یعنی درچهل سالگی جمع کرد. بران دیباچه مفصل وغرایی به نثر نوشت که منشای معلومات ارزشمند راجع به زنده گی وی ووضع شعروادب دری در آن زمان ونظر او درین زمینه میباشد. این دیباچه را محققان بحیث یك اثر مستقل ارج می نهند

اینك سطری چند از دیباچه غرة الکمال که نمونه نثر او درین عهد است: «ازتاریخ سنه خمس ثمانین وستمائه، که سی وچهار ساله بودم تاغایت هرچه برسر این دیوان جمع آمده بود همه درین دفتر ثبت افتاد. وبعد از ین هرچه جمع گردد درین کار خانه خرج شود. ان شاءالله بزرگانی که من گدا، این خرده چندرا از دریوزه درهای یشان یافته ام ایشان اند... وایشان اند که این نقد را نیکو شناسند وهر ناقدری نشناسد...»

یکی ازایشان مولانا شهاب الدین والحق، شهاب ثاقب که در لطافت طبع آتش پاره آب است ودردل شب روشن روش ورا انوار

عجیب خبرآرد . . دوم قاضی سراج السلطنة که نور سراج ممتی از زبان او بطاق فلک‌سر کشیده است . . . سوم برادر تاج‌الدین زاهد ، که میان پادشاهان سخن ، آن‌سرآمده را فرق مسلم‌است. . . چهارم برادر علاءالدین علی . . دوستی موافق وواقف ومنصف که نه روی من نگهدارد ، و نه پشت به انصاف کند ، زآنجا که‌راستی قلم اوست ، در صحیفه من کذاب جز قلم را ستی نکند ! زهی علی ! صدق زبانش از خلق محمدی حکایت می کند ! !

ازین کلمات به تواضع وفروتنی امیرخسرو ، به محبت او به دوستان و یاران (که ایشان رادرین اثر «برادر» نامیده‌است) به نیکویی می‌توان پی برد .

البته علاءالدین یاعزالدین علی شاه برادر واقعی او بود قصاید،غزلیات، رباعیات، و ترجیع بند، غرة‌الکمال قابل توجه و نمونه اشعار زیبای امیرخسرود رکمال جوانی است

واینک چندبیت را اینجانمونه می‌آریم تابشعر سرایی او درین عهد کمال نظری افگنیم

بهار، بی رخ گلرنگ توچه کارآید
مرا یک آمدنت به که‌ده بهارآید

مراچوموی سرت ساخت چشم‌جادویت
که موی سرزبی جادویی به کارآید

هزار کشته بفتراک گیسوآویزان
همی رود چوسواری که ازشکارآید

غم توبار گران است لیک چون ازتست
دلم گران نشود گرهزاربارآید

تو بی مراد دل و کی بود زآمدنت
مرادخسرو بیچاره درکنارآید

۳- پایان جوانی وآغاز پیری

عهدمثنوی های خمسه

درین سالها ، جنگ های علاوالدین (داماد و برادرزادهٔ سلطان) در «دیو گیری» ، (۶۹۱ه) و حمله ارغو خان مغول (۶۹۲) جالب توجه بود . علاء الدین از «دیو گوری» گنج وغنیمت آورد ودر قلعهٔ «کره» جاداد . در سال ما بعد ، ارغو خان ، مغلوب سلطان دهلی گرد یدند . وی با سپاهیان خود مسلمان شده همه ساکن غیاث پور گرد یدند . بتاریخ ۲۳ ذی الحجه ۶۹۵ ه علاء الدین هم خود سلطان را بـه قلعه « کره » دعوت کرده از بیگاران اند و ستمگرانه بقتل رسانیده و سپس دهلی را گرفته برتخت نشست .

در اشعار امیر خسرو ، ذکر بعضی این وقایع در ضمن اشعار مدح وغیره آمده است .

عهد سلطان علاء الدین محمد شاه خلجی ، با حمله دیگر مغول از سوی خراسان وغزنین بسوی هند ، آغاز شد .

الماس خان ، ملقب به الغ خان ، برادر سلطان ایشان را مغلوب کرد ۶۹۷-۶۹۸ه ، سلطان ، خود در جنگ و فتح گجرات اشتراك كرد . در همانسال ، حمله شدید مغول واقع شد ، که دهلی را دو ماه محاصره کردند . از درآمدن ایشان درپایتخت چیزی نمانده بود ، اما ناگهان ، محاصره را قطع کرده به خراسان برگشتند . مردم این واقعه را نتیجهٔ کرامات پاکان و نیکان (واز آنجملهٔ نظام الدین اولیاء) دانستند .

قابل توجه است ، که در عهد سلطان علاء الدین محمد خلجی امیر خسرو (بجز چند مدح در دیوان «بقیهٔ نقیه» ودر آغاز مثنوی های خمسه) مثنوی یا کتاب نثر خاصی ، در شرح فتوحات ننوشته است . آیا سلوك سلطان راطوری دانسته است ، که نگارش وقایع

آن سالها را شاید شعر سرایی خود نشمرده است؟ شاید این حالت فکری بود که شاعر را در سن ۳۷ سالگی، آرزومند ومتوجه داستانسرایی، وتألیف مثنوی‌های خمسه (درجواب خمسهٔ نظامی) کرد.

استاد گنجه، مثنوی های خمسه را به فواصل، ودر عرصهٔ بسیار طویل تقریباً نیم قرن سروده بود (مخزن الاسرار ۵۵۲ هـ - خسرو وشیرین از ۵۷۳ هـ تا ۵۷٦ هـ - لیلی و مجنون ۵۸۵ هـ - هفت پیکر ۵۹۳ هـ - شرفنامه در حدود ۵۹۹هـ - اقبالنامه درحدود ۵۹۹ هـ) اما امیرخسرو، در مدت اندک، کمتر از سه سال، خمسهٔ خویش را تالیف کرد (مطلع الانوار - خسرو وشیرین ومجنون ولیلی هرسه مثنوی در ۶۹۸ هـ آئینه سکندری در ۶۹۹ وهشت بهشت در ۷۰۱هـ)

در یکی از ین مثنویها، (مجنون ولیلی) شاعر از مشاغل رسمی خود شکایت کرده است که مانع و قف شدن فکر و اوقات او به شاعری و ادب می شد نخست از نظامی گنجوی ذکر می کند:

آن گنج فشان گنجه پرورد	بود ست بدین متاع درخورد
وانکه زجهان فراغ جسته	وز شغل زمانه دست شسته
یاری نه بدل، مگر همین بار	کاری نه‌دگر مگر همین کار
گنجی و دلی زمحنت آزاد	آسوده گی تمام بنیاد
از هر ملکی و نیک نامی	اسباب معاش را نظامی
مسکین من ممتمند بی‌توش	ازسوختگی چودیگ درجوش
شب تاسحر و زصبح تاشام	در گوشه غم نگیرم آرام
باشم، زبرای نفس خود رای	پیش چوخودی، ستاده برپای
گرازپس هفته‌یی، زمانی	یابم ز فراغ دل نشانی
سهل است به فرصتی چنان تنگ	کاونده چه زربرا رد ازسنگ؟
باا ینهمه، هر که بیند این گنج	معلوم کند حد سخن سنج

امیرخسرو، اگرچه باری گفته است که شعراو «زلزله در گور نظامی فکنده»، اما این مصرع را بمعنی مقابله با نظامی

نگفته است . در چند بن جا به استادی نظامی ، و به پیروی خود از وی اعتراف می کند . اگر صعوبت های زندگی رسمی و کار دولتی در بار سلاطین دهلی را در نظر بگیریم ، در می یابیم که تالیف خمسه ،دراین عرصهٔ ضیق زمان، قابل قدر بوده است(چنانکه این مطلب را نورالدین عبدالرحمان جامی ،دو قرن پس ازامیرخسرو در هفت اورنگ تصدیق می کند .)

امیر خسرو (به پیروی نظامی) باآوردن مدح وذکر بعضی وقایع زمان و نصیحت به فرزند ، و مرثیه ها ، در اثنه ارخمسه، ما را از رویدادهای زندگانی‌شخصی خوددراین عهد باخبرمی سازد .چنانکه در می یابیم فرزند او عین الدین خضر ، در ۲۴ سالگی او متولد گردیده ، ودر سالهای دشوار جنگهای گجرات و حملهٔ مغول (۶۹۸)مادر و برادر کهترش حسام الدین مبارک قتلغ (که مرد سپاهی بود) از جهان رفته‌اند . وفات مادر مهربان، که‌امیرخسرو دست بوسی‌اورا پیوسته مایهٔ بختیاری میشمارد ، شاعر ۴۶ ساله رابه‌ابتلای اندوه گران کرد . اشعاروی دروصف مقام‌مادرقابل توجه است. بعداً در۴۶سالگی تولد دخترش «عفیفه» سبب شادمانی او گردید. اگرچه امیر خسرو درآن‌عهد، غزلهای زیبا سروده مادراین بخش مقاله ازهر یك ازمثنوی های خمسهٔ امیرخسرو ،چند بیت رامی اریم تاخوانده ، نمونهٔ اشعاراو را دراین عهدزندگانی قدردانی کند :

ازمطلع الانوار (۶۹۸ھ) این چند بیت‌را در علومقام انسان نمونه می‌آریم :

ای‌ز ازل گوهرپاك آمده	گو هر تو زیور خاك آمده
خود زپدر گرچه کنون‌آمدی	با پدر ازجمله برون آمدی
نور توهنگامهٔ انجم‌شکست	دست تو تسبیح ملایك گسست
جان‌وجهان همه عالم تویی	وانچه نگنجدبه‌جهان‌هم تویی
گنج خدارا تو کلیدامدی	نه زپی باز بچه پدید آمدی

هیچکس رەسوی بالا نیافت
تاقدم از همت والا نساخت

برتروی یکقدم ازجای خویش
تانشهی بردو جهان پای خویش

ژ مەثنوی شیرین وخسرو (٥٦٩٨) چەند بیت ژ دڕعشرت کردن
خسرو وشیرین می‌آریم :

گهی سر پیش یکدیگر نهادند
گهی درپای یکدیگر فتادند

گه او در زلف این شبگیر کردی
بگردن زلف راز نجیر کردی

گهی این جعد اوبگشادی ازناز
دل‌در مانده ژ کردی گره باز

گه آن جعدی ژ زوخون دل تنگه
بدین‌دعوی زدی دردامنش چنگه

گه ان، با این عتاب‌اندیشه گشتی
شفاعت خواه جرم خویش گشتی

که این افسانهای ناز گفتی
زهجران سرگذشتی باز گفتی

درآن مجلس که‌بود ازعشق بازار
خرد در خواب بود وفتنه بیدار

زبس عشرت همه‌شب تاسحرگاه
بهشت این جهانی بودی خرگاه

ژ مەثنوی «هشت بهت» (٥٧٠١) اینك چەندبیت‌ژ که ئاندرزوه
دختەرش «عفیفە» است می‌آریم :

ای زعفت فگنده برقع نور
هم‌عفیفه بنام وهم مستور

ای تنت را بجان من پیوند
که همم مادری وهم فرزند

از عروسی شوی چو در خور تخت
عصمتت خواهم اول آنگه بخت

از صفت آنچه اولین پند است
جهد بر طاعت خداوند است

پاك تن باش همچو آب سپهر
بلکه پاکیزه تر از چشمۀ مهر

گرچه زر با شدت فراخ بچنگ
تا ندا ری زدوك وسوزن ننگ

دوك و سوزن گذاشتن نه فن است
آلت پرده پوشی بدن است

ذات بی جفت بایدت بنهفت
با همه طاق باش جز با جفت

با وفا با حلال یاری کن
نعمتش را حلال خواری کن

از عروسان خزینه داری به
راست گویی و راستکاری به

مرد اگر یك قراضه کار کند
زن ، به کدبانویی ، هزار کند

چون ز شو خرج زن فزون باشد
حال سامان خانه چون باشد ؟!

در پایان هشت بهشت از ختم مثنوی های خمسه ذکر کرده ،
جواب خرده گیران بیخرد را از زبان سزاوار ایشان میدهد ، اما به
استادی مولانا شهاب الدین دانشمند و ادیب بزرگ عصر خویش
با کمال فروتنی اعتراف می کند :

شکر حق را که از خزاین غیب
ریخت چندان جواهرم در جیب
که از آن نقد قیمتی به سه سال
کردم این پنج گنج مالامال
یک یک این پنج نامه تا پایان
عرضه کردم به چشم دانایان
هر کسی را چنانکه روی نمود
در بد و نیک گفت و گوی نمود
زینهمه ناقدان نکته شناس
هر کسی زد دمی به وهم و قیاس
لیک، آنکاندرین خزاین پر
مهرهٔ قلب دور کرد ز در
نیست الا نه آن جهان علوم
که شدش هرچه در جهان معلوم
بسکه در علم راست تدبیر است
راستی هم شهاب و هم تیر است
راستی سازش اندرو به صواب
چون الف راست در میان شهاب
او شهاب و دل و تنش زاختیار
تیر بین مشارق الانوار
من بدو عرضه کرده نامهٔ خویش
او، باصلاح رانده خامهٔ خویش
دیده هر بیت را رقم به رقم
رنج بر خود نهاده و منت هم
شمع من یافته ضیاء از وی
مس من گشته کیمیا از وی!

اکادمیسین داکتر جاوید

نقش افغانیان در تلفیق ، ترکیب فرهنگ التقاطی ومختلط هند

افغانستان امروز یاآریانای باستان نظر به وضع جغرافیایی و طبیعت خاص خود ، همواره گذرگاه کاروانهای تجارتی ، تجلیگاه اندیشه های ملل مختلف ، نقطهٔ تلاقی فرهنگ ها و ثقافت های گوناگون بوده است .

این کشور کهنسال بااستعداد ، خصوصیت وظرفیت ویژه یی که داشته دراین کشاکش ها ، باآنهمه مظاهر مدنیت ، و حضارت را درخود حل ومزج کرده وبا جوهر مایه آنهمه تهذیب هارا باآیین وفرهنگ محلی درآمیخته ودر طول روزگارها بدآن رنگ وآهنگ تازه داده است .

سایه روشن های ازافکار وعقائد بودایی ، برهمنی ، مانوی ، زردشتی و نظائرآنها ، آثار و معابد هخامنشی ، کوشانی ، سکایی ساسانی ، یونانی ، هندی وامثال آن در هر گوشه و کنار مملکت شاهد زنده مدعای ماست .

مقارن ظهور اسلام که مسلمانان تبلیغ ونشر دین مبین اسلام راوجهٔ همت خود قرار داده بودند توجه بسوی هند زرخیز وپرنعمت بیش ازپیش معطوف گشت . موازی بدآن عصارهٔ این فرهنگ نو بم وقدیم با پردازو اندازی از آداب وشعائر اسلام ، عرفان عمیق و

پرحرارت آن از مجرای تنگه ها و معبر های افغانستان توسط جهان گشایان ، تاجران ، مهاجران ، و عارفان وارد هند کبیر (هند و پاکستان) شد و به سرور شعشه آن به اطراف و اکناف این سامان پرتو افگند . در تمام این ادوار از آغاز تا انجام ، حامل، سفیر ومبشر این پیام و رسالت زبان سحر آفرین فارسی دری بوده است .
زبان شیرین پارسی که هنوز تازه رو به بالنده گی و شگوفایی گذاشته بود در قلمرو هند از وجاهت و مقام والایی برخورداری یافت. جامعه هند این زبان را ، نه بعنوان زبان غالب و فاتح پذیرا آمدند بلکه آنرا بعنوان یگانه زبان پر حلاوت ولطافت ، ساده وآسان استقبال کردند ودرپی تحصیل و گسترش آن بر آمدند . براثر توجه وعلاقمندی باین زبان، نخستین بار شهرلاهور ملجا و ملاذ شعرا وعلما گردید. دیری نگذشت که سخن سرایان نامداری از میان هندیان اعم ازمسلمان وهند و برخاستند که تاامروز مایهٔ نازش و بالش فارسی گوهران است
شعر و ادب دری که گرانبار از اندیشه وعواطف والای انسانی بود باطبع ملایم واعتدال پسند هند برابر افتادو درنتیجهٔ آمیزش باسنن، ثقافت و تهذیب ملی ومحلی هند غنی تر و پرمایه ترشد . یکی ازعناصریکه درغنا و گسترش این فرهنگ نقش عمده واساسی داشته فروغ جان پرور وانسان ساز معارف ومعالم اسلامی است . زبان دری باالهام ازین سرچشمه زلال ومنبع پرفیض ولایزال خودرا برای بیان هرگونه فکر وذکر ، تصویر و خیال آماده ساخت ودراندک زمان براثر همت دانشمندان وحمایت بسی ازشاهان وامراقدرو رونق به سزا یافت ودامنهٔ پخش وإشاعهٔ آن وسیع ترشد .
زبان ، ادب و فرهنگ ما که پیامی از صلح و صفا، مهر و وفا ، برادری وبرابری کمال روحانی و انسان دوستی و بالاخره شناخت حقیقت ومحبت بخدا داشت ذهن هندیان را به حیات اجتماعی، فکری و قیام معنوی معطوف ساخت و اسباب وموجبات پیتگی عمیق و

همبستگی درونی دسته ها را ارائه کرد . به عبارت دیگر زبان فارسی چون فریادی بیداری در بدن یخ بسته هندیا اعجاز مسیحایی خود روح نو دمید و چون شمامه بهاری هوای تازه بار مغان آورد مقصود از زبان دری بحث در باره سر گذشت یك زبان نیست معرفی یك فرهنگ و تهذیب متعالی یك مکتب گرانقدر انسان دوستی وحدیث عرفان روح و اشراق دل است.

صوفیان اسلام وعرفای بیدار دل ما که مصلحان وسلطان روحانی بوده اند این زبان را که اغلب زبان مادری شان بود بهترین و آسانترین کلید وسیله برای بیان افکار وعقاید، تعالیم و آداب خود تشخیص داده اند وآنرا به منظور تربیت مغز ودماغ مردم بکار بسته اند بسا که خود شاعر بوده اند و ازسرذوق واستعداد طبع آزمایی می کردند. در تمام احوال نقش صوفیان در ترویج و تعمیم این زبان به مقصد آموزش وپرورش روحانی، تزکیه نفس وصفای قلب بسیار پرارزش، مهم وپوبا بوده است از اینکه این روشن ضمیران در بین مردم بسر می بردند بزبان عامه سخن می گفتند ساده وروشن می نوشتند در نتیجه ذوق سلیم وسلیقه مستقیم آنان ودیگر سخن سرایان زبان دری پاکیزه تر ولطیف ترشد. افاضات وارشادات، معارف وحکم مکتوبات و ملفوظات صوفیان بسا این زبان نزاهت و ظرافت، توانمندی و معنویت بیشتر بخشید. چون گفتارشان سرشار ازسوز عشق ودرد وگداز بود بیشتر به دلهامی نشست و در ازهان و نفوس اثرو نفوذ می کرد باین ترتیب طرز فکر، نحوه اندیشه وسبك اطوار ومعاشرت خراسانیان آزاده در ذهن و دماغ هند که خود مجموعه کثیر المذاهب بود راه یافت ومبادی تصوف اسلامی که چاشنی از قند پارسی داشت بامذاق هندیان ساز گار افتاد.

تاثیر اعجاب آمیز زبان دری از لحاظ لغات ها، مفردات، تعبیرات، ضرب الامثال، نحوه بیان وانواع کلام در تمام زبانهای هند تاملاحه

وشن ومشهود است. رشد و نمو «برج باشا» زبان محلی دهلی ومرقه تولد
بان شیرین ریخته یا اردو، ثمرهٔ تماس یا نتیجهٔ اثربخشی زبان فارسی و ترکی
با سنسکریت یا پراکریت است از آنجا که رونق عروج و ارتقای ادب و فرهنگ
اردو از همین مجرا و منبع پرفیض صورت گرفته میتوان گفت که پیشرفت و
وانمندی زبان اردو که وارث بحق زبان فارسی است مستقیما مربوط و منوط
به کیفیت و مقدار استفاده و برداشت از زبان فارسی و غور و غوص
در دریای بیکران ادب آنست. خلاصه زبان دری با نماد یکه از فضا
ئل و مکارم انسانی داشته در این برههٔ خاص زمانی مدار و مایه ئی
برای فرهنگ و تهذیب سراسری هند گردید و با اختلاط با بینش و دانش
هندی در همبستگی ملی و فرهنگی هند، یکدلی و یک جهتی ملل مختلف آن
طرح همزیستی مسالمت آمیز این شبه قاره نقش عظیم داشته است
چنانچه در نتیجه همین اثرپذیری ها و تماس های مستمر و مستدام یک
ترکیب اجتماعی نوینی بوجود آمد.

زبان و ادب فارسی دری در طی بیش از نه صد سال نفوذ و سیطره خود
در مرز و بوم هند از شان و وجاهت، اقبال و مقام خاصی برخوردار بوده
معمول تهذیب، نشانه تشخیص و اعتبار و مظهر اشرافیت بشمار میرفته
است. خواص و عوام به آن یکنوع قدسیت قائل بودند. برای روشنفکر-
ان مقبول ترین و محبوب ترین زبان و یگانه وسیله تحصیل علم و کمال
و نیل بر منصب و مال بود. امرا و اعیان بداشتن نسخه های مرغوب و
معتبر افتخار میکردند و به نوازش و پرورش شعرا و علما می پرداختند.
یکی علل و عوامل هبوط این ستارهٔ رخشان در افق هند آنست که پس
از تسلط انگلیس دیگر این زبان نردبانی برای ترقی و تعالی و وسیله-
ئی برای ثروت اندوزی، امرار معاش و شرط ورود به خدمات دولتی
نبوده است. تنها کسانیکه به امر تحقیق در تاریخ و فرهنگ هند اشتغال
دارند خود را نیازمند تحصیل این زبان میدانند. حقا که مطالعه و
بررسی اسناد، آثار و مآخذ پارسی برای درک و شناخت اصالت و ما-
هیت زنده کالبد جامعه و گذشته هند امر عمده و اساسی است.

تاثیر مستقابل نشانند وسروده های کهن و بیدایی، هندی وسنسکریت
دب وسیع و پربار آنها اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی اساطیر،
ستانها و افسانه های آنان خواه مستقیم و یا توسط ترجمه ها به ثروت و
ی زبان دری افزود . هندیان با نحوهٔ تفکر ژرف، آرام اندیشی
متعدادی خاصی که داشتند به این زبان آب و تابی دادند که یکی
تجلیات آن ظهور سبک معروف هندی است که برای سه قرن بر ادب
ی سایه افگنده بود . این دبستان با طرز و اسلوب خاص خود از
ل تلازم معنوی الفاظ وجواز بکاربرد کلمات، تعبیرات و اصطلاحات
ها افتاده وعامیانه، سوج دقیقه یابی، نکته پردازی، خیالبافی
شکافی، باریک اندیشی، تازه جویی، نازک سخنی و مضمون
بنی را باوج رساند و تار و پود آن در نسج ادب مادوید . شاه فرد ـ
بیت الغزلهای این شیوه که در سوارد مقتضی ایراد میشده قهراً
ربیت وتهذیب افراد و میزان تاثیر جوش و جذبه کلام گوینده
یسنده اثر شگفت وستایش انگیز دارد .

قول و غزل فارسی علاوه بر محافل بزم و دربار در خانقاها و مجا ـ
ماع طریقت چشتیه که مشرب مسلط و ممتد اول روز بود باموسیقی
اهشد، ترانه و تصنیف آن با ساز و آواز مطربان و رامشگران هم
گ گشت . شعرا که خود اهل ذوق وشور بودند بموسیقی با کلام
ه خاص داشتند وحتی کسانی چون امیرخسرو صاحب نظر و تألیف
ن زمینه بوده است چنانچه ابدعاتی مانند قوالی و اختراع سه تار
نیز نقل میکنند . امیرخسرو باسرودن نه سپهر خواسته تا پیوند
ی برشته مؤدت هند و خراسان بدهد و باب تازه ای برای علاـ
ان بگشاید .

نجا که درگاه صوفیان برروی هر صنف و قشر گشاده بود موسیقی
انی باموسیقی محلی هند دمساز و همنوا گشت و از آمیزش این
ه درواقع دو فرع ازیک اصل بوده اند موسیقی هند رونق

تازه ونوین یافت. آلات وسازهای جدید، نغمه‌ها وسرودهای بدیع بظهور آمد وکتابهای در این زمینه ها نگاشته شد.

رقص پرجلال وتجمل هندی با تنوع وطنازی که داشته همواره هویت واصالت خود را حفظ کرده است. این رقص اغلب درمعابد باموسیقی توام بوده باحرکات، کرشمه، ناز، اشارات وکنایات خاص خودش ودقائق وظرائفی را بامهارت و هنرمندی بیان میکند که اعجاب انگیزاست. چرخش نرم وملایم اندامها، چم وخم بدنهای نقش آفرینندگان این هنر که گویی نمایش تا مه ای را ترسیم میکند بیننده را محوحرکات، ضربات وسرعت باهامی سازد. آهنگهاو پاکوبی های که از ارامرزها بااین عنصر درآمیخته قابل تحقیق است.

درقسمت بنا و ساختمان باید گفت که سلاطین غور وممالیک آنان نخستین کسانی بودندکه هنرمعماری وحجاری خراسان نزمین را بهند معرفی کردند. طرح، نقشه، گچ بری ها، کتیبه نویسی و اسلیمی های قطب منار ونقش ونگارهای دلفریب آن که همطرزو همطراز منارجام است ره آورد همین تماس‌ها وارتباطهاست.

آرامگاه التمش از لحاظ گنبد سازی، مقرنس کاری و گلدسته بندی زاده وبادگار همین اختلاط و امتزاج دو فرهنگ کهن وریشه دار است. درواز ه علایی که خود انگیز ه وآمیز ه ای از هنر ایرانزمین وهند دارد از لحاظ نفاست عمرانی بعنوان کمال نمونه و مثل اعلا در دوره های بعد مورد پیروی وتقلید قرار گرفته است درعهد آل بابر فن معماری باریزه کاریها وظرافت های هنر هندی آمیزش بیشتریافت وبا نقوشی ازگل نیلوفر، صلیب شکسته، چرخهٔ زندگی ولانهٔ عنکبوت ترکیب بدیعی بوجود آورد. شاهان این سلسله که اغلب ذوق لطیف وسلیقه نفیس داشتند برزیب وزینت این عروس افزودند وباابن سهار تنها، مفاهیم ومعنویت تازه به‌آن بخشیدند. دردورهٔ زرین این حکمروایان درتمام ابواب هنروصنعت

بشمول نقاشی ، مینیاتور ، رنگ آمیزی ، چهره پردازی ، خاتم کاری
خوشنویسی ، تذهیب ، ترصیع جلد سازی پیشرفت های چشمگیری
بنظر میرسد . بناها و کاخهای آراسته وپیراسته این دودمان درمیان
باغهای مزین ومنظم ، باخیابانها ، جویها ، فواره ها وسنگ فرشهای
متناسب وتناظر آن جلوه دلکش ونازنین دارد . درین زمان تـزیناتی
ازقبیل نقش گل وبرگ ، شبکه کاریهای دقیق وظریف برروی چوب
وعاج ، منبت کاری وجواهر سازی رواج واقبال بیشتر یافت . فن
سنگ تراشی ، پیکرهسازی ، نگاره پردازی نقر خطوط و نقوش بر
الواح وپارچه های مرمرین ، کاشی سازی نشانهٔ دیگر همین
تعلقات ثقافتی وروابط باهمی است . اثر ونفوذ طرحهای نساجی ،
زری دوزی وبالاخره قالیبافی خراسانیان درین سر زمین مشهود
است . ادب دوستی ، شاعرنوازی وهنرپردازی سلاطین وامرای افغانی ،
تیموری ، نوابان وراجه های هندی ودربارهای پرابهت وشکوه
شان ازیکطرف ، بیم حمله چنگیز خونریز وهراس ازتـرکتازی
تیموریی مهراز طرف دیگر وهمچنین کساد بازارآن ازایران سبب
شد تاعده ای از دانشمندان ، هنروران وصنعتگران از خراسان ،
عراق وماوراءالنهر به مرز وبوم پر نعمت وثروت یابعبارتدیگر
به دارالامان هند بصورت متداوم و مستمر روآورند و مشعل این
نهضت وتعالی را فروزانتر سازند . خلاصه یکی از عناصر یکه حاوی
تمام ارزش ها ووجوه وابعاد مختلف و مشترک مدنیت ها بشمول
تمدن فنی وصنعتی بوده در ایجاد و تکوین ثقافت مختلط هند که
ترکیب آمیخته ای ازچنان رویداد ها وپدیده هاست نقش ارزنده
وپرارزنده داشته زبان ، ادب وفرهنگ فارسی دری است که باید
آنرا به نظرقدر وتکریم ، سپاس وستایش نگریست و از آن حمایت و
پاسداری شایسته نمود .

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت		آری باتفاق جهان میتوان گرفت

بنا بر پیشنهاد کشورهای عضو در کنفرانس جهانی، پالیسی های فرهنگی در سال ۱۹۸۲ در شهر مکسیکو به اساس مصوبه و اعلامیه اسامبله عمومی ملل متحد بتاریخ ۸ دسامبر ۱۹۸۶، تصویب شد که دهه جهانی انکشاف فرهنگی از سال ۱۹۸۸ رسماً آغاز و تا سال ۱۹۹۷ قبل از هزار سوم میلادی انجام پذیرد.

چهل سال بعد از اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و به وجود آمدن سازمان ملل متحد خصوصاً سازمان فرهنگی علمی و تربیتی (یونسکو)، جامعهٔ بین المللی در تکاپوی اهداف و تمایلات تازهٔ برآمده است که این اهداف و تمایلات با سرعت رشد متداوم اخیراً در رأس مسایلی قرار گرفته که در استراتیژی انکشاف فرهنگ دنبال میشوند.

در نتیجه دو دههٔ انکشافی ملل متحد و پیشرفت های کار در این زمینه محدودیت ها و خلاهای طرز تفکر پیرامون انکشاف که بر مبنای نظریات اصل تقدم کمیت و افزایش مواد استوار بود آشکار گردید. بعد از سالهای ۱۹۷۰ نظریات خلاق و انتقادیی تازه یی بر دیدگاه فوق وارد آمد که این نظریات در کنفرانس بین المللی پالیسی های فرهنگی در شهر مکسیکو وسیعاً انعکاس یافت در این کنفرانس بعد از تبادل نظریات و بررسی همه جانبهٔ موضوع، چنین فیصلهٔ بعمل آمد:

فرهنگ بخش اساسی زنده گی هر فرد و جامعه بوده و آرزوی نیل به انکشاف در نزد هر انسانی که دارای زمینه های فرهنگی میباشد تمرکز یافته است. بناءً آرزو های با این خصوصیات عالی، تحقق

امه های معین وفعالیت های همگانـی را به مقیاس ملی و بیـن-
المللی ایجاب مینماید.

امروز سرعت اهنگ رشد اقتصاد، ساینس و تکنولوژی مسایل
به و مبرم دیگری را در برابر بشریت تبارز داده است که بارزتر از
، انها، درك مشکــلا تیست کــه جهـان معاصـر و بشریت با انها
اجه است از قبیل عدم موجودیت توازن بین کشورهای صنعتی و کشور
ی رو به انکشاف، خطرات تازهٔ تبعیض نژادی، تخریب محیط زیست
ایش نا برابری ها، معیاری شدن سبك زنده گی، تخریب و زوال
یت عدهٔ از فـرهنگ ها وغیره . همچنان نظریات و خـواسته های
زه ئی پیرامـون رفاهـیت، پیشرفـت وخو شبختی عمومی که انها
صورت تصادفی به اساس پلان های قبلا تنظیم شده و یا نمونه های
اری زمینه های شان بـوجـود امده نمیتوانند بروز نموده است. در
بخصوص تجارب زنده گی وانمود ساخته که هیچ پروژهٔ انکشافی
مد ر عرصه های فوق نمیتوانداز مشخصات اساسی محیطی، زمینه
ی فرهنگ ، نیازمندی ها، علایق وارزشهای مردمی که پروژه های
روحه به انها تعلق میگیرد جدا بماند.

روی این اصل است که اندیشهٔ انکشاف عمیقا برعلایق زنده گی
هنگی استوار میشود وبدون ابهام وتردید ملاحظه میشود که
ده گی فرهنگی جامعه از طریق و نحوهٔ زیست، راه های آموزش وخود
رزی، نمونه های سلوك ،سیستم ارزش ها و عقاید انسانی مایه
گیرد .درجای که انکشاف دوام دارد بلاتردید تاثیرات و مظاهر
اصر فرهنگ درآن جلوه مینماید .

اگر زمینه های مختلف، هر پروژه انکشافی ایکه تاسنوفق
رده مورد بحث و بررسی قرار گیرد دیده میشود که کاستی های
حیط طبیعی و فرهنگی جامعهٔ مربوطه در تصور آن نقش مهمی داشته
ست. در این بیان عمیقا ریشه های اساسی استراتیژی پیشنهاد شده

از طرف شرکت کننده کان کنفرانس مکسیکو در خصوص دهه جهانی برای انکشاف فرهنگی نهفته است. بدا ین اساس اندیشه آن اقدامات که به امر رشد و انکشاف فرهنگی ارتباط میابد، در میان دول و حکومات در سطوح ملی، منطقوی و بین المللی قوتبارز یافت.

در واقع ازاواسط سالهای ۱۹۶۰ بد ینسو بسیاری از کشورهای عضو یونسکو تصمیم گرفتند تا منحیث وظیفه دولتی بخش فرهنگی را در کشورها یشان بشکل وزارتها یاد یپارتمنت های فرهنگی بنیا نگذاری نمایند. اما این انکشاف بد هیچوجه صرف فا سهم فرهنگی را در پالیسی پروژه های انکشافی تضمین نمیتوانسته بنا در بسیاری از نقاط جهان تعداد ی از انجمن ها، سازمان های دولتی وغیر دولتی، محققان و سایر دست اندرکاران این عرصه برابعد فرهنگی انکشاف تاکید بیشتر به عمل میاورند و یونسکو باعرصهٔ کار فرهنگی اشد رمراکز این سازمان ها و مباحث قرار میگیرد.

یونسکو با طرح اسناد موافق با رای همگانی، کسب تجارب از دهه های انکشافی گذشته و جمع بندی نظریات اعضای شرکت کننده در کنفرانس های پالیسی های فرهنگی، نقش فرهنگ را در امر انکشاف برجسته ساخته و با لاثر تصویب واعلام دههٔ جهانی انکشاف فرهنگی، اهداف ورهنمودهای کارهای عملی را برای همه آنهای که در تمام سطوح بخش های فرهنگی بشمول عرصه های کار های سازمان یافته یاغیر سازمان یافته قرار دارند و یا ماده گی هایی را برای انجام فعالیت های دهه اتخاذ کرده اند یا ترکیب نموده وبودجه خاصی را به منظور تحقق برنامه ها و پروژه های پیشبینی شده شان تدارک دیده است.

ازاسناد یونسکو در این زمینه برمیاید که اهداف اساسی دههٔ انکشاف فرهنگی بصورت عمومی عبارت است از:

اول ـ تاکید وسیع برابعاد فرهنگی در عملیهٔ انکشاف ، تحرک خلاقیت ماهران وزنده گی فرهنگی درمجموع .

دوم ـ انعکاس مسوولیت مشترک جهانی که مشخصهٔ قرن ۲۱ را تشکیل خواهد داد.

بخاطر اینکه اهداف فوق جنبه عملی پیدا کند وتطبیق گردد (یونسکو) به اثرتقاضای بیست وسومین کنفرانس عمومی یک سلسله مشوره هایی را با کشور های عضوو موسسات بین المللی دولتی درمیان گذاشت که در نتیجهٔ این مشوره ها برنامه کار برای دهه ترتیب گردید . این برنامه هم جدی است وهم انعطاف پذیر ، هم میتواند درعملی شدن پروژه ها کمک کندوهم اهداف تازه را مطرح سازد برنامهٔ دهه همچنان یک دستورالعمل است جهت تحرک فعالیت های دوامدار ، بسیار وسود مندی که برچهارموضوع مهم ذیل بصورت عام تمرکزیافته است :

الف ـ آگاهی بربعد فرهنگ درپروسهٔ انکشاف.

ب ـ تثبیت وبرجسته ساختن مشخصات فرهنگی.

ج ـ توسعهٔ سهم گیری درزنده گی فرهنگی .

د ـ انکشاف همکاری های فرهنگی بین المللی.

همچنان برنامهٔ کار دهه برازادی عمل همه اعضای شرکت کننده تاکید میورزد وبهیچ صورت چیز مشخصی رابرای کشور های عضو پیشنهاد نمیکند واعضای اشتراک کننده میتوانندطی این دهه فعالیت های غیرمحدودی راطرح وعملی نمایند.

یونسکو به منظور انجام برنامه های دهه ازلحاظ منابع مالی انواع فعالیت های ذیل را پیشبینی مینماید .

ـ فعالیت های شامل برنامه دوساله یونسکو کهدر کنفرانس عمومی به تصویب رسید ومشترکاً ازجانب کشورهای عضو پذیرفته شده ازطریق ریگولر پروگرام تمویل میشوند .

- فعالیت های که هم از جانب یک کشور عضو و یا یک دسته از کشورهای عضو، نمایندگی های سازمان ملل متحد ویا سازمان های دولتی که با کمک مالی یونسکو براه می افتند دربعضی حالات بصورت مشترک تمویل میشوند.

- فعالیت های که از جانب خود کشور های عضو بصورت جداگانه یا مشترک اما بدون کمک مالی یونسکو براه میافتند.

در زمینه های مالی برعلاوه مساعدت های سازمان های بین المللی کشور های عضو نیز باید فوندهای ملی را که از اشتراک، حمایت وتضمین مردم برخوردار باشد بنیانگذاری نموده ومنابع مختلفی را با متود های خاصی سراغ نمایند.

جهت عملی شدن پروژه های شامل دهه، سعی همه جانبه وهدفمند بخرج داده شود تا به اثر تحقق آن به سوالاتی که بشریت در امر انکشاف با آن مواجه است پاسخ گفته شود ازقبیل: برنامه ریزی در زمینه تاکید بربعد فرهنگ در مرکز عملیه انکشاف و در نظر داشت ساینس وتکنولوژی بحیث یک فکتور انکشاف وفرهنگ تعریف وارج گذاری به هویت فرهنگی، حفاظت دارایی های فرهنگی عنعنات وعملیه بازسازی، انکشاف وتوسعه سهم گیری درزنده گی فرهنگی، توضیح بیشتراشکال بیان هنری، مناسبات فرهنگی بخاطر اشکال تازه همبستگی وغیره.

موفقیت دهه، قبل از همه وابسته است به مکلفیت های دول عضو وآنهای که ابتکاراتی را در زمینه های مختلف برنامهٔ این دهه براه میاندازند و همچنان مشخصات معین فعالیت های دههٔ انکشاف فرهنگی بمثابهٔ یک فکتور تحول، نه تنها صرف باچها راحل شده کره بلکه بایست باانواع فعالیت های پیشنهاد شده دراسناد یونسکو هماهنگ گردد. مثال های زیادی ازفعالیت های ممکنه دراین

خصوص نیزدر اسناد ورهنمای کار های عملی برای دهه که از طرف یونسکو ترتیب شده توضیح گردیده است . انواع فعالیت هایی که میتوانند باخواسته ها واهداف دهه هماهنگ گردد متنوع بوده شامل پروژه های عملیاتی، تربیوی، معلوماتی ، تحقیقاتی وغیره که محدودیت ندارند، میگردد .

طرح واجرای فعالیت ها و پروژه ها دراین دهه ازمرحله جمع بندی نظریات، مطالعات وجمع آوری نتایج ،مشوره ها با بهره برد اران پروژه ها مردم ذیعلاقه ، نمایندگان انجمن ها وجنبش ها اغاز میگردد و کمیته های ملی میتوانند با بکارانداختن امکانات مالی به سطح ملی، منطقوی وبین المللی، جلب کمک های سازمان ملل متحد، استفاده ازوسایل وقوای بشری، ماهران وهمچنان ازطریق هماهنگ ساختن عرصه های فرهنگی که با تعلیم و تربیه، کمونیکیشن ، ساینس و تکنولوژی ارتباط میابند فعالیت های دهه راسازماندهی نمایند.

دراین صورت به کمیته های ملی لازم میافتد تا فعالیت هاو پیشرفت های پروژه های کشورها، سازمان ها وسایرمراجع ذیعلاقه راازطریق وسایل اطلاعات جمعی، مواد سمعی وبصری، پوسترها، تکت های پستی وغیره بهآگاهی دیگران برسانندو همواره به اثر تماس هاو تبادل نظریات باسکرتریت دهه که وابسته به یونسکو میباشدد رحل پروبلم های خویش مساعی بخرج دهند .

سکرتریت دایمی بحیث یك کانون مرکزی دهه در یونسکوبه منظور تامین انسجام فعالیت هاوتدارك برنامه ها وایجاد تحرك جهت تحقق آنها، مساعی همه جانبه مبذول داشته وعلاوتا ازطریق مختلف برای کشورهای عضوسازمان ملل متحدودیگر سازمانهای ملی وبین المللی دولتی همکاری های لازم ومشوری را انجام میدهد .

با در نظر داشت اهداف واستراتیژی دههٔ انکشاف فرهنگی امکانات مالی و مشوره های متود یك که در رهنمود کارهای عملی ازجانب یونسکو توضیح شده ازتمام موسسات، سازمان های دولتی وغیر دولتی کشورهائیکه مشاغلی فرهنگی وتربیتی دارندو همچنان ازتمام دانشمندان، فرهنگیان، هنرمندان ودست اندرکاران عرصهٔ فرهنگ درمجموع، توقع برانست تاباستفاده ازاین فرصت درطرح و تحقق پروژه های انکشاف فرهنگی وسهم گیری درفعالیت ها ی این دهه دست به کار شوند.

این سهم گیری بایست باابتکارات تازه بروفق رهنمود های یونسکودر خصوص طرح پروژه ها پیشنهادی، هرچه زودتر ازطریق کمیتهٔ ملی، سازماندهی گردد. زیراسهم گیری فعال کشورما، به حیث یك عضو وفادار متعهد به پرنسیپ هاو خواسته های یونسکو دربرنامهٔ فعالیت های این دهه، بنابرغنامندی وسیع فرهنگی مانه تنها ازلحاظ انکشاف فرهنگی وحفظ میراث های گران قیمت مادی ومعنوی فرهنگ باستانی کشورما، بلکه درشرایط کنونی انکشاف اقتصادی تخنیکی و تربیوی برطبق استراتیژی دهه، درهمه عرصه ها دست آورد های عظیم وبرتری رابه سطح ملی وبین المللی ببارخواهدآورد.

د بیدار یاد

عبدالله بختانی

«اخلاص» د ننګرهار د لوړو غرونو ښه ووسه ده
«بیدار» او «ملنګ جان» ښه آهنګونه خوښوي (۱)

* * *

«بیدار» به ویده تمام شي په نغمو د بلبلانو
بالله د ننګرهار کښې شاعران مونږه لرو (۲)

پام په ۱۳۳۰ ه ش کال کښې ویل شوي بیتونه دي .

د بیدار صاحب سره زما پېژند ګلوي د بېنا صاحب په ذریعه د نن نه پوره څلورویشت کاله د مخه شوې ده هروخت به سره کښېناستلو. د پښتو مندرو نه به مو خوند واخیست شعرونه به مو ویل او شاعري به مو کولې .

وروستې لس کلونه د فراق او هجران تېر شوه . زه به کابل کښې ایسار شوم بیدار صاحب پېښور ته ولاړ او همالته پاتې شو... ما، مرحوم سید طاهر بېنا ، ګران برکت الله کمین او ښاغلي نصرالله حافظ به سره کښېناستلو او د بیدار د دوستي او آشنايي ، هنر او شاعري کیسې به مو کولې او افسوس به مو کاوه چه کشکې هغه کابل ته راغلی وای چه مونږ ېې خدمت کړی وای .

پروسږ کال محترم غلام رحمان جرار له ننګرهاره کابل ته راغی . د دغې خبرو په ترڅ کښې هغه د «ننګرهار» ترعنوان لاندې څلوره بوللا را واوروله . دې بیت ته ورسېد :

زما ګیلې قیصې دې وښي چه . بې ګایه نه وي
به مونږ کښې څوک دې سال احوال چې د «بیدار» اخلي ؟

زه ورته ژړغونی شوم . دا بيت مې ترې رانقل کړ. درې
پښتونه مې ورپسې وليکل . بيا وروسته نورو ننګرهاري پښتو شاعرانو
پاغلو حافظ ، کمين او قتيل هم ورپسې نور پښتو نه وليکل او يوه
رنګينه پاڼه ترې جوړه شوه .

څو ورځې د مخه ، د ۱۳۶۷ د جدي په ۲۰ ـ ۸ ، پاغلي حافظ
په ژړغوني لهجه راته وويل چې د په همدې ورځو کې بېدار صاحب
په پېښور کښې وفات او هلته ښخ شو . «انا لله وانا اليه راجعون»

* * *

اوس نو ، د بېدار استاد د ادبي هنري او تعليمي خدمتونو په
نمانځنه زمونږ وظيفه ده چې يوځل بيا د قام او ولس په وړاندې د دې
خوږژبي شاعر ياد تازه کړو .

بېدار صاحب خو وفات شو، مګر خلک او ولس دې ژوندي وي او قو
مونو او ولسي او ملي شاعرانو ياد ، نوم او آثار تل ژوندي پاتې کېږي
په همدې هيله بېدار ياد او د هغه د ژوندانه هنر ، اصالت او خلاقيت په
باره کې څه وايو:

پاغلی سيدمحمد سلام بېدار د سيدمحمد اکبر زوی د ننګرهار د چپر-
هار د ميرانو د پاندې او سيدو کلي و د ده د معلوماتو له مخې دا په ۱۳۳۲ هش
کال په خپله يوه ليکنه کې دی څلوېښت کلن ښودلی و . (۳) هغه ليکنه بيا
استاد عبدالروف بېنوا هيئا په روسني ليکوال کې را خپره کې ده (۴)
مرحوم سيدمحمد طاهر بېنا په ۱۳۶۲ هش کال ليکلي دي چې بېدار
صاحب اتيا کاله پخوا زېږېدلی دی (٥) ما ته اوس د نورو قراينو او
معلوماتو له مخې د بېنا صاحب حساب نسبتاً سم ښکاري او په دې توګه
ويلای شو چې بېدار صاحب د ۸٥ عمر وفات شو

سيد محمد سلام د خپلې سيمې د هغه وخت د مشهور ديني عالم او-
د فارسي ادبياتو ناظم (معلم) مولانا کازالدين او څينو نورو استاد-
-انو ته د فقهي عربي صرف او نحو د فارسي ادبياتو او ليک لوست زده

ذیره کړی‌ده په پخوانی طب کښی یی هم‌ضروری معلومات ترلاسه کړی دی . تله چه یی له ماسره آشنا یی وشوه بیانودهغه دعلاقی اوغوښتنی له مخه ما الفاروق (٦) سیره النبی (٧) داسلام او د افغانستان د تاریخ‌اوپښتو ادبیاتو نور کتابونه ور ټول او هغه یی په شوق‌مطالعه کول. تر دی‌وروسته یی‌له جریدو ، مجلواو نو ر و کتابونو مطالعه جاری‌ساتله .

بیدار صاحب دمیرانو دستانه کور نی بودرونددپا اعتبار هغری د ژمکی اوجایداد خاوند‌دچهارا ر بوسعز زاوپه پنځوتنو کښی‌یادسړی‌و دخپلوزمکوواوسی یی کوله پخپله د یره کـی ناست واو د گلو نسو خدمت به یی کاوه ځوان طبیعته ، ښه‌مله پال گل دوسته گلپال‌شاعر و. گل‌باژان او گلیاران یی خوښ وو . په هرپسرلی کښی به یی نوی گلونه بوبول اوپه د یسره کـی یی‌هرو خت گلونو خندل او بلبلـو نغمی اورولـی .

د بیدارصاحب دځوانی په ذوره ددوی په سیمه کښی ښوونځی نه و.چیر ته به‌دد ینی‌علوموچورته به‌د نظم (فار سی‌متونو)ولیك اوست وچیر ته به‌ددو اړومدرسی وی. د نظم استاد‌به (ناظم) بلل کیده . بیدار صاحب به د یر تلونه په خپله د یره اوحجره کښی‌دخپل کلی اوشاوخوا کلیو شاگردانو اود نوروسیمو طالبانوته ،دخد اي په جات (٨) پرته له حق الز حمی‌د نظم‌ا وفقهی اوسوا‌ددرسونه ویل.

ښاغلی بیدار له‌ملی موسیقی سره‌علاقه درلود له . د پښتوموسیقی دآهنگونو په‌سور اوتال ښه‌پوهیده . دیر ښه رباب یې غږ اوه . د موسیقی اوسندرو په برخه کښی‌یی هم‌شاگردان روزل . هغو به دده شعرونه پادول اوپه محافلو کښی‌به‌یی اورول .دي اولسی شا عر د پښتوپه‌اولسی اهنگونو اولورسونو :رباعی گانو (مقامونو) ، غزلو چهار بیتو، داستا نونو ،لوبو او بگتیو په زرگونو پارچو شعرونه

وېلي او ر سندرغاړو ته سپارلي دي. دې سندرو سره د ختيځو ولايتو:
ننګرهار، لغمان او کونړونو، همدا رنګه د باجوړ، سوات او تيرا
د سيمو د ښاديو محفلونه تاوده شوي او اوازې يې تر پېښور او مردانه
پورې رسېدلي دي. ځينې د غه سندرې د کابل راډيو په سټډيو ګانو
کښې هم ثبت او وخت په وخت خپرې شوي دي. ښاغلي بېدار په خپلو
شعرونو کښې د پښتو د شفاهي سندرو عنعنه ساتلې، پراخه او بډايه
کړې ده. له پخوانو او موجودو شکلونو نه يې هم استفاده کړې
ده او پخپله يې هم پکښې ابتکارات کړي دي. د همدغو ايجاداتو
له امله، په هغه وخت کښې د ده شهرت د ده تر همعصرو اولسي شاعرانو
ملنګ جان، زرجان پښتا او نورو کم نه و.

نوموړي د ۱۳۱۰ هـ ش کال په شاوخوا په شعر ويلو پيل کړی
دی. لومړنيو شعرونو يې عشقي او کله اخلاقي محتوا لرله. په هغو
وختونو کښې به يې د شعرونو په کسر کښې، خپل نوم (محمدسلام)
يا تش (سلام) يادا وه. په ۱۳۲۵ هـ ش کال د ويښ زلميانو حزب
جوړ شو. دی پکښې شامل نه و مګر د دې نهضت ترا ـ بې ماثور لاندې نو
موړی محمدسلام، چه په (سلام جان باچا) يې هم شهرت درلود، په ملي
او وطني موضوعاتو د ښو ترانو په ويلو پيل وکړ. د بېدارۍ نغمې يې
غزولې او د (بېدار) تخلص يې هم ځانته غوره کړ. ده په همدغو و-
ختونو کښې، سربېره پر سندرغاړو، خپل ملي، اجتماعي او انتقادي
شعرونه، اتحاد مشرقي ته هم استول. د پښتو او پلو څو د اعيې
برخه کښې يې ترانې جوړې کړې. د علم او معارف د تشويق په باره
کښې يې څلوريځې مشهورې دي. د ننګرهار د طبيعت او د ميوو د ملي وياړ
نو په ستاينو يې سندرې وويلې. د ودونو په دودونو او بې ځايه لګښتونو پا
ندې يې انتقادي طنزي څلوريځه ډېره مشهوره شوه او د هغې د سر
کړۍ د متل په شان د هرچا په خوله کښې ولوېدله چه:

واده والا مجبور دی

د ننګرهار په څلور پېټه یې د ننګرهار (ننګرهار ، لغمان، کونړ) ښکلی سیمې او د را نه خلک ښه ستاینه دی. دا سندره د ننګرهار ی د زړه د خوښې سندره ده چې د سپین باداام په اواز څو ځوځله د ختیځو ولایاتو په د پروان هجرو کېږي او رول شوی او په کابل راډیو کښې ثبت شوی ده دا سې پیلیږي :

ای ښکلی ننګرهاره

را پاته سې لر پلاره

و رو ورو د ننګرهار له ښوو پښو زلمو شاعرانو لیکو الو سره یې روابط زیات شو. د پره او هجره بې سر پېره پرنوروِ د پوهانو استادانو شاعرانو لکه : استاد قیام الدین خادم، پوهاند صدیق الله رښتین، داود شاه لیوال، غلام حبیب توفان ، ګلشاه ساپی ،ظهورالله همدرد عبدالروف قتیل نصرالله حافظ، برکت الله کمین ،غلام رحمان جرارستاسوخره ، نګار بختانی او نورو ددی ځای شو.

د بیدار صاحب عادت وچه خپل شعرونه ولیکی او وی ساتی. ۱۳۰۰ هش کال په ژمي کښی د ګروال تا نیه د ار خا ن (۹) د رخصتی په تو که خوو رځی ننګرهار ته ولاړ . چه بیرته راغی ما ته یی وویل: بیدار استاد نا روغه و. په مرګ او ژوند اتها ر(. ۱) نشته. ژه به هره ورځ ور تلم او د سهار نه ترماښامه پوری په سې د هغه شعرو نه پا کنو یس کول. لته لس کتابچی سی د کی کړی اولور پاته شو.

د بیدار صاحب زامن ښاغلی سید محمد اسلم او ښاغلی سید محمد صادق خو باسواده کسان دی. د خپل پلار د شعرونو په ارزښت پوهیږی بویه چه خطی نسخی ، کتابونه او کتابچی یی په ځای پا ته وی ، تلف شوی نه وی او نه شی.

ما وادریدل چه د بیدار د شعرونو یوه مجموعه په پېښور کښی چاپ شوی ده . که د اسې وی مرحبا لاری ته ګورو چه د هغی په

لیدلو او کتلو موسېقي روښانه شي. د هیواد د ادب او فولکلور
د راټولولو، پاللو او خپرولو د مؤسسو دا وظیفه ده چه د سید محمد
سلام پېدار په شان اولسي شاعرانو آثار را ټول، خوندي او چاپ
کړي. د دغه آثار د نوسوري له کور ني، د مطبوعاتو له پاڼو، د سندر
غاړو له حافظو او د راډیو له ارشیف نه لاس ته راتلی او را ټولېدی
شي. کوم ځوان به وي چه د ټپې و ننغاړي او ورپسې و ګرځي او کوم
مشر پاموسپېده به وي چه د اسې خپرونکي پاڅونکي ځوانان په شاو
ټپوي او وې هڅوي؟ د دې ډول سندرو رمز و شعر و نو ریات ارزښت
په دې کښې دی چه په دې کښې سر بېره پر محتوا او ژبنۍ ذخیرې،
زموږ د ملي سندرو د راز راز آهنګونو، وزنونو، شکلونو، او نور
مونو سترې پانګه پرته ده چه باید تر لاسه شي او د بې پروا یي له
خاورو سره خاورې، د ناپوهۍ د اور ډېرې د کبراوهوا پاهوا او هوس
په هوا کښې بر باده او د بې پاکۍ په سیند کښې لاهو نه شي.

د لیکنې په دې برخه کښې ضروري ایسي چه ووایم: د پاندې
مېران ستانه روحاني کورنۍ پورې اړه لري چه ځانو ته دا خوند
موسی صاحب بټي کوټي اولاده ګڼي. د پېدار صاحب په دې عزیزانو
کښې دراسه سپین پیسرو، تکړه ځوانان او مستعد کسان واو،
شته او وې به. خدای دې بې لري. مګر پېدار صاحب
ته تر ټولو عزیز، دوست او زړه ته نژدې همزولی،
همغاړی، همکار، همدم، همقدم او هم قلم شخصي، ښاغلی
سید محمد طاهر پوهاوه. د دوره اولسي شاعران، د موسیقي په راګ
او تال پوه کسان، د کور، د ېری، حجرې او جوماتو، اولس او صحرا
ملګري د تره زامن وو چه پواږي د پولي او بټي، پول او افغاني
او درم او دینار په حساب د دوړو ترمنځ د زمکي او اسمان فرق واو پس
نور د دوی تعلقات د ومره سره نژدې و چه او د بې موړخان او تذکره
لیکونکي حق لري چه په دواړو باندې یو ځای وغږیږي. د اړ کار به

زه هم و کړم او پېښه دی ترڅ کښې د بېنا صاحب د یوې لیکنې څېړنې داسې برخې وړاندې کړم چه له هغو څخه د دوارو شاعرانو نژدې روابط هم څرگندیږي او د دوارو له ښې پېژندنې سره سرسته هم کوي. بناغلي بېنا د ۱۳۶۲ هش کال د جوزا په ۲۶ مه نېټه د بیدار صاحب په یاد په خپل یو یادداشت کښې لیکلي دي:

د .... محترم بیدار زما تره زوی او مانه نه لس کاله مشر دی ....

بیدار ما سره په یوه مدرسه کښې تحصیل کاوه او دواړو استاد مرحوم ملا رکاز الدین محمدی مودرس اخستلو. بیا زما او د بیدار په منځ کښې داسې دوستي او رفاقت وچه شپه ورځ به سره یو ځای و او هرطرف به چه تللو یو د بل نه نه بېلیدلو. بیدار زمونږ د هغان مشربه انسان او میلمه پال آشنا پرور انسان دی ...... زه کابل ته راغلم. نژدې څلور کاله وشول چه بیا د بیدار په دیدن مشرف شوی نه یم.

د جوزا په ۲۲مه نېټه محترم نصرالله حافظ د بیدار یوه پارچه شعر راته راوړه چه باید هغه د موسیقی په څپو کښې ثبت شي (۱۱) د اپارچه یې په خپل قلم لیکلې وه ما حافظ صاحب ته وویل چه د اخو د بیدار په قلم لیکل شوی ده. زه په بې د یو تاریخي یاد گار د پاره په خپل کتاب کښې وساتم (۱۲) ځکه مسرگ او سرگسې راپسې دی. نه شم ویلی چه زه به بیا هم په ژوندانه کښې خپل پلارنی تاتوبی ورشم او بیدار به ژوندی و گورم او که نه ؟ - مگر د لوی خدای په دې امرچه «و لاتقنطوا من رحمة الله» (۱۳) کلکه عقیده او ایمان لرم. نا امیده نه یم، ولې خبره دا ده چه په عمر څه اعتبار دی ؟ .... موانع چه نن سبا زمونږ ترمنځه پرتې دي د دې خبرې تضمین نه شم کولی چه به په ژوندانه کښې بیا د چپرها ربه جنتي هوا او خوږه ساحول کښې د ژوند شپې ورځې سبا او بیگا کړم او یا نه د پلارنۍ د برې او باغ به خوږه شاوړو هادر و څوړوم او پېرې وېدمې

شم . بیا به د پسرلي په شپو ورځو کښې د خپل کور کلي په ګلالي
منطقه کښې قدم ووهم . بیا به په لوړو چنارونو د تورو بلبلو اوازونه
واورم . بیا به د پاڼدي د چینو خوږې اوبه وڅکم . بیا به پرېښو د غونډۍ
په سر کښېنم . بیا به د پسرلي په شپو ورځو کښې د خپلو چملیو اوزو
کندکې د غرولو د پاره د رب ځا لسي باشګۍ ته بوزم . بیا به د جدي
زود لوی په میاشتو کښې د ماښام ته د لوګا تود ګلو نو
تو شپو ا بې رالښي . بیا به د تور و کندهار یو انګور ر و و پښکي
را و شکوم او بیا به د پاڼدي د ګلي په منځ کښې په خپله
میله کښې د تاکو په ونو کښې نا کوته کڅوري واچوم او په بې
همه او آزاد زړه به ویده شم . په هرصورت د لیکلو وړ یادګارونه
ډیر دي چه نن سبا زما په زړه لکه دلاله د ګل داغونه دي . بیا هم
د خدای رحم ډیر زیات دی . کولی شي چه د ستر ګو په رپ کښې
ستونزې او تیارې په رڼا بدلې شي او هغه څه چه نن ما ته
ناممکن ښکاري امکان پیدا کړي . په نتیجه کښې د حافظ صاحب
نه شکریه کوم چه د بیدار بوه نخبې یې را کړه او ماته یې د دغې
لنډې هرځې موقع مساعده کړه . د چپرهار او بیدار د بیا لیدلو په
امید . سید محمد طاهر بینا - ۱۳۶۲/۳/۲۶ (۱ م)

زه ډیر افسوس کوم چه د بینا صاحب هیله تر سره نه شوه "نه
یې بیدار ولیده او نې چپرهار هغه خوا یوه د تره زامن دا پید لواره
سره پیل پاتې شوو . ځکه چه د بینا صاحب زامنو د ثور تر انقلاب
وروسته په کابل کښې کار کاوه . هغه لا د مخه د هغو له خاطره
هغو سره کابل ته کډه کړې وه او دلته یې خپل ادبي او هنري
خدمت ته دوام ور کاوه . د بیدار صاحب زامن بیا پېښور ته تللي
وو بیدار په خپله ناچار ، زهیر ، کمزوری رنځور او سپین ږیری
و په چپرهار ناجلال آباد کښې یې کسه یوازې ژوندهم نه شوای
تیرولای ، د زامنو په اصرار د هغوی له خاطره هغو سره پېښور ته

ولاړ . پېښا او پېدار د ترو نو زامن وو ، مگر د مکه ورونو نه هم زيات خواږه ، يو بل ته گران او يو پر بل مهربان وو . د ترېگينى بوى په يوه ئبنى هم نه و. د پېښا ستر گو او پېدار ومغزو په برکت له دى بد مرض نه بېزاره هم وو . مگر د تاريخ د جبر کرشمه داسى راغله چه د ژوند د بڼه‌ېز و تـو پېرونـو د محمر کاتـو د فعل او انفعال په نتيجه ئبنى ، يو (پېښا) د پرى پښتو نخوا د لو ړو غرونو نظر ماتى ، د کابل په يوه لوړه غونډى د غـر نـى خاورى مهربان غېږى ته وسپارلى شواو بل (پېدار) د لرى پښتو نخوا د پښتني مېلمه پالى خاورى د گرا نى غېږى ابدى مېلمه شو . . .

د پېدار د تو لو دوستا نو اشنا يا نو د زړه ار مان دى . د تولو زړونه تو بونه وهى چه که د زمکي لارى د پېلتا نه غمازانو نهولى وى ، نو دوى پاس په هوا والوزى (۰ ۱) او د پېدار زيارت و کړى.

ونړ دعا داده چه دا لانجى دى خداى پا ک په خپل فضل او کرم ژر اوارى کړى دلارى تول خنډونه او بنديزونه دى ور ک شى . دملى روغى جوړى سوله ييز پرو گـرام دى ورو ستى مثبتى سوله ييزى نتيجى ته ورسيږى . زمونږ جگړه د پلى هيواد ته دى سوله او امنيت راشى . . . بيا به مونږ و کو لى شوو چه د پېدار صاحب مزارته د کابل د مرمرو اورخامو تعويزوو يسو. بيا به ورباندى شوو چه د پېدار په هديره د قرآن کريم ختم او تلاوت و کړو د گلو هادر پرى وغوړوو پښتو مشاعره وکړو اوکړسى او ښکلى پرى توبى کړو وهغو مره چه تربل پـه رلـى پـورى ، د ر حمان بابا د ر و ايتى مشـا عـرى تروختـه ، زمونږ په او ښکـو د مـلا عبـدا لـرحمـان اوسيدمحمد سلام پېدارپه خاو ره ر بدى گلو نه و غوړ پرى .

دلته اوهلته ، په کندهار او ننگرهار ، پېښا ريکا ر اوچېر هار، په کابل او پېښور ، په سپين غراواشنغر کښې د گورو گنوونو په سرونو ده ووه» بلبلان نارې ووهى :

سبحا ن الله

سبحا ن الله

گل په داما نو نه

ییا پسرلی را غی. . . .

جینکو د لښکرل پلوونه

گل په داما نو نه

ییا پسرلی راغی . . .

(او)

جینکی سر په صحرا لاري

قطار قطار شوې لکه زانی

گل په داما نو نه

هلته په تری د شهیدانو زیارتونه .

(تر)

نجونې ووتې باغچوته

پیداره خیردې وی غنچوته

گل په داما نونه

په شین چمن گدشوو دامره سره لمیسونه .

گل په داما نو نه

ییا پسرلی راغی . (۱۶)

یاداسې لوړې سندرې :

مقام

عاشقی کښی ناقرار کرم تا پخپله

دې مرض کښی گرفتار کرم تا پخپله

اوس لاوایې چه زړ گی تره رانه صبر

درست عالم کښې شرمسار کرم تا پخپله

ددې رنځ علاج سې نشته په جها ن کښې

درد دل باندې بیمار کړم تا پخپله
تاد ناز خندا کوله زه سین شوم
دخندا دې خریدار کړم تا پخپله
زه سلام د عاشقۍ نه خبر نه وم
له خوب‌ه خوبه بیدار کړم تا پخپله

غــزل

ستر ګې دی د کې د ژړا خندا ګیلې وروی
سینه دې راغاله زلزله د زړه ښکلی لرزوی
ما تا ته وې چه آرایش او خال دې نه ستا په مه
خدا یرو په شه لکه نښترپه زړه خنجر لګوی
ستاد لباس په یادوو مې زړ تسل نه نوی
ستا نزاکت او ادا ګانې مې مرض رغوی
سنه دې پرینبی او تبه نه د چه علاج یې و نړم
لکه دانه ده د سرطان په زړه پنجې خښوی
بیداره ښکلی خند وه جفا یې سه یاد ده
شفق د شوندو یې مزه تا چه پرېښنا جوړوی

لو بـه

تاله نه‌ښایي چه‌ مې آخلې ازار ونه
مه نوه ظلمونه
راشه د لیره زما
د زړ ګی سره زما
په حال خبره زما
ستا په یاری کښې مې اخستي تومتونه
مه کوه ظلمونه
په زړه مې اور لګوی
یارمې په زور لګوی
چه‌اشون پرې تور لګوی

د اسویلو سره راخیژی ترې دودونه

مه نوه ظلمونه

زخمی په دل شومه زه

سوی کوګل شومه زه

چه یار د ګل شومه زه

لکه پتنګ وهم په شمعې غورزنګونه

مه نوه ظلمونه

وایی بیدار جیبه

زما د رنځ طبیبه

وولی سې ساقریبه

درب د پاره یاره راوره دیدنونه

مه نوه ظلمونه

تاله نه ښایی چه سی اخلی ازارونه

مه وه ظلمونه

د تولو مینه والو له خوا، د مرحوم بیدار د خو ندورو آثارو د راتولولو اوخپرولو په هیله .

یادونې :

(۱) ـ د زړه راز ـ ۱۳۳۵ هـ ش کابل ـ ۹۵ ام مخ

(۲) ـ پورته ماخذ ـ ۶۶ ام مخ .

(۳) ـ عبدالله بختانی ـ محمد، سلام بیدار ـ کابل ، مجله ـ د ۱۳۳۲ هـ ش کال ۱۱ مه ګڼه .

(۴) ـ عبدالروف بینواـ اوسنی لیکوال ، دریم توک ـ کابل ۱۳۴۶ـ هـ ش ـ ۹ ـ ۱۱۶۶ مخونه

(۵) ـ سیدمحمد طاهر بنیا ـ ګل د مجموعې د خطي نسخې پا؛

کېږي لیکنه چه د بېناصاحب په لیک د. اود ۲۶ر۳ر۲ ۱۳۶ نیټه لری
د بېنا د کورني په مننه.

(۶) - علامه شبلي نعماني- د علیاجناب فارسي ترجمه - الفاروق
دهلي - ۱۳۱۱ هـ ش.

(۷)- علامه شبلي نعماني - د ور هان الدین کشکلي ترجمه -
سیرة النبي لومړی توک - کابل -۱۳۳۲ هـ ش

(۸) د خدای په جهت، د خدای لپاره، خدایې، وربا، بی اجوري.

(۹) -د باندې کلي په ختوبکه خوا، د چوبکیانو د کلي اوسېدونکی وطندوست اواولسپال پښتو شاعر.

(۱۰) - اعتبار.

(۱۱) څکه چه حافظه په دې وخت د راډیو تلویزون د اد بیاتو
څانګه کښې او بېنا د موسیقۍ په برخه کښې وظیفه او مسولیت درلود.

(۱۲) - هغه پارچه بېناصاحب په خپل کتاب دد «ګل» په نامه
د شعرونو مجموعه) کښې چاپ کړې د . هغه د بیدار په قلم غزل
دی . بېنا وربانډې لیکلي(شعرد محمد سلام بیدا ر -د فضل الرحمان
وحدت پهاواز) - حافظه لیکلي دی: و کتل شو. دبرچه شعر دی. د بو
خو رغوی - مدرغاری په آواز کښې د ې ثبت شي ۲۲ر۳ر۶۲ او بیا بېنا
صاحب لیکلي دی: دبرچه د محترم وحدت په آواز کښې په ثبت شي»
لوغرور په ثبت شوی وی . د دې غزل لومړی مصرع : ستر ګې دې د کې
د ژړا خندا ګیلې دروی .

(۱۳) یعني: او مه نا امید . کیږی د خدای له رحمت څخه.
(قرآن) د مبارکه آیت یوه برخه ده.

(۱۴) سیدمحمد طاهربېنا - ګل خطي نسخه.

(۱۵) - پاس په هوا راشه جانانه
دا کوزې لارې پلتانه نیولی د یده . (پښتو لنډۍ)

(۱۶) د لوېږ لپاره کتلې شوې :
پنځګرها ر بیله نه پسې ، د موټه د مباشتې کښه .

جان وعایشه مورد پسند مردم واقع شد ونقل مجالس گردید وتاروز-
گار ما دراست گردید یکی از وریشت های این سرود که نظر به
خصوصیت های فولکلوریکی قرین به اصل می نماید چنین است :-

بیا که بریم به مزار ملامحمد جان

سیل گل لاله زار واه واه دلبر جان

به در یار سخی جان گله دارم

یخن پاره ز دست تو نگیارم

اس از سر گم بیا نی در مزارم

صد اما دارد عادر انتظارم

بیا که بریم در مزار ....

به تن کردی گلم رخت سیاه را

کنم تعریف پیر پسی بفنا را

به دنیا من اگه غم خورنداروم

بیگیرم دامن شیر خدارا

بیا که بریم درمزار .....

بیا زیارت کنیم شیر خدا را

به چشم سائیم قلمفای طلا را

به دعا میکنم آمین بیکسویین

خدا کامیاب کند هر دوی ما را

سرود ملامحمد جان یك سرود لطیف عاشقانه وپر نشاطی است
که آرزوی پیوند همسری را دردل یك دختر جوان پرورش داده
این سرود بخاطر یکه ازدهان یك زن عاشق وارزومند سروده شده
لطف خاصی دارد لازم به تذکراست که مهم ترین عنصر این سرود
آرزوی سفر به مزار شریف ورفع مشکل هجر و محرومیت یك دختر
جوان عاشق را تبارزمیدهد درین سرود خطاب به ملا محمد جان
آرزوی تماشای گل لاله زار درمزار شده است سفر مزار شریف

درموقع نوروز غرق درشقایق سرخ وداغ بسته میگردد این نوعی از زیبایی را درصحرا ها ودشت ها بوجود می آورد خیابان هرات که نزدیک ترین محل سرایش این سرود بوده است همچنین از زیبائی ولطف بهار بر خوردار می شدند وشقایق نورسته وفرش زمرد ین سبزه های نوخاسته بهترین انگیزندهٔ احساسات عاشقانه انسان بوده میتوانست.

ترتیب سرود وترانه های آن بسیار منطقی وا ستوار است. از گله آغاز می یابد طبیعت زیبا بخاطر می آید سوی راه وچارهٔ پیدا می شود عاشق ومعشوقه به زیارت میروند قفل های طلا بسته را به دیده می مالند تا کشایش آنها مراد شان برآورده شود وانگاه برای پیروزی که گویا نزدیک است دعامیکنند ووقتی سرود بپایان می رسد چنان می آید که هردو دلداده بهم رسیدند و قصه عشق شان باد لخوشی ونتیجه دلخواه منتهی شده است.

یاد باغ ومزار شریف در ین سرود وافسانه منسوب به آن نمایان گرپیوند عمیق وگستردهٔ مردم هرات نسبت به آن ولا یت در قرن پانزد هم میلادی می باشد.

یکی از سرود های دیگر هرات که دران با بلخ پیوند دارد سرود رزمی وحماسی نصرو نصروجان است درسرود وافسانه نصروجان از سفر یک جوان هراتی به بلخ تذ کررفته است واز زیارت سخی جان شاه مردان در بلخ یاد آوری شده است تا جائیکه به بلخ و هزلی ونقاط دیگر نیز انتقال یافته وبه شهرت رسیده است.

از افسانه وسرود نصروجان دو وارینت بدست آ مده است در وارینت اول گفته شده است که نصرو جوان شجاع ود لا وری بود که درروستای پروانه واقع شمال کوه الله اکبرخیابان هرات زندگی میکرد. نصروبه توصیه وتمنای مادر پیرش با تفنگک دو میله اش به جنگک دزدان وقطاع الطریقان می رفت یکروز رئیس کاروانی که

تفنگ نصرو، دو میله داره نصرو به غیر ازین چیزی نداره

ا نگه دارا او باشد سخی جان

سرسر پشته دو اوغور داره یکدختر خوب سیرا و خورداره

از غم نصرو هستم پریشان

سرسر پشته تنها کو کشته تنها کو تلخه، نصرو به پلخه

ازمادر خود گشته گریزان

سرسر قلعه، صفا نداره دختر شهری و فاندا ره

آمد زمستان، شد برف و باران

مادر نصرو تنها و نالان

کاکل نصرو بیفدا نذر سخی جان وقتی نصرو جان، سوی امام جان

مادر لیپنه داغ نصروجان

در سرود مطالب فراوان قابل بحث وجود دارد که ازانجمله نفرت ازجدایی همه و دوری جوانان ازززاد گاهشان اززبان مادری که معمول وطن است وهمچنین ازرابطه توده ها با بلخ وزیارت حضرت علی (رض) درمزارشریف بخوبی انعکاس یافته است، ازروی قرینه های شرایش در سرود فوق، فاصله زمانی تقریبا چهارقرن نمایان است و این نشان گر است که پیوند دیرینه میان مردم هرات ومردم بلخ استوار مانده واین رابطه همچنان ادامه یافته است، البته آنچه گفتیم یاد بلخ و انعکاس آن دریکی ازژانر های فولکلور هرات یعنی سرود بود وپیوند های تاریخی، اقتصادی وفرهنگی خود موضوع جدا گانه است که درآثار مکتوب بجای مانده فراوان آمده است.

ارگان نشراتی وزارت اطلاعات و کلتور

مجلهٔ ادبی، تحقیقی، فرهنگی

فهرست مندرجات این شماره

که فرهنگ آرایش جان بود — ز گوهر سخن گفتن آسان بود
گهر بی هنر زار و خوار است و سست — به فرهنگ باشد روان تندرست
«فردوسی»

مرام ما

بی تردید می‌توان پذیرفت که فرهنگ، مانند همه نمود های زنده گی، از ضرورت و نیازمندی های اجتماعات بشری مایه می‌گیرد و به‌وجود می‌آید که عامل انگیزندهٔ این نیازمندی ها در واقع، اقتصاد، تمدن و سیاست است.

بر واضح است، برای پیش کشیدن چرخ زنده گی، انسان به اختیار پساچیزها قرار می‌گیرد که از پیش پا افتاده ترین رفتارها تا والا ترین آن، ترتیب سازنده و بحث انگیز داشته و انسان در رویا روی این تقابل و مقابله ها، نقشی از خود به‌جا می‌گذارد که در پهلوی بسیاری از مسایل سازندهٔ حیات اجتماعی پدیده ها و تراوش هایی ایجاد می‌کند که در واقع می توان آنها را هسته ها و یا نماد های فرهنگی گفت. ولی فرهنگی که بر مبنای ضرورت و نیازمندی های یک اجتماع، هستی پیدا می‌کند. در واقع نماد و نمود های اصیل و دست نا خورده اند که پیوند قوی با همان اجتماع داشته و دارد، بطوریکه برای اجتماعات دیگر به کلی بیگانه و نا آشنا خواهد بود که این موضوع مباحث بسیار دلچسپی را تحت عنوان ارزش ها در علوم اجتماعی و فرهنگ شناسی از دیر زمانی به اینسو مورد مداقه قرار داده است.

ازهمین جاست که تطبیق فرهنگ یک اجتماع به اجتماع دیگر نه کار علمی است و نه عملی، چنانچه آزاده مرد جهان شمر اندیشه می‌گوید:
شنیدم ز دانای فرهنگ دوست — زهی آنکه فرهنگ ملکش نکوست

اقتصاد و شرایط در کار هستی فرهنگ در یک اجتماعی و وابسته به نیازمندی ها ست متناسب، مثلاً داریم ازجنگ عمومی جهانی

در هنگامیکه جنگ جهانی دوم سایهٔ سیاه وحشیانه را برحیات انسانان گیتی گسترده بود «شولوخوف» یکی از نویسنده گان نامدار روسی کتابی تحت عنوان «علم کین» را نوشت که در آن احساس انتقام کشی پیوسته دامن زده میشد اما وقتی جنگ به پایان رسید همین «شولوخوف» کتاب دیگرش را در بارهٔ صلح ودوستی نوشت چون خواست زمان ونیاز مندی مردم به صلح بیشتر احساس میشد.

امروز در جهان پهناورما فرهنگ نوینی در حال پی ریزی و آبستن است وآن فرهنگ انسان گرایی جهانی است تا انسانهای گیتی از دشواری هایی که باآن گرفتار استند رها شوند.

امروز اجتماعات بشری بدون استثنا با افزایش جمعیت، آلوده گی محیط، کمبود مواد اولیهٔ زیست، سوء تغذی وجدال های تحمیلی مقابل بوده. وضع عموم ناهماهنگی، نابرابری وتبعیض نژادی مخصوصاً در افق کشور های جهان سوم وعقب مانده، افسر خوشبختی های آنان را مغشوش کرده است.

ما در این کشاکش گیتی، درحالیکه به فرهنگ وهنرمندی فرهنگ والای پیشین وگذشته های تابناک خویش مباهات وبالنده گی داریم به باور فرهنگی استیم که از نیاز های امروزی زنده گی اجتماعی ما مایه می گیرد. این فرهنگ بحث انگیز و سازنده که به حکم خواست جامعهٔ ما ونیاز مندی های مبرم مردم کشور، در افق زنده گی ما پدیدار میشود، اندیشهٔ خواست زمان ما را باز تاب میدهد و بنا به قانون هماهنگی، که قانون بزرگ و اساسی هستی ماست، ما را، جامعهٔ ما را، کشور ما را، وسرانجام هستی های فرهنگی وحیات فرهنگی ما را به سوی خواست زمان وتقاضای شرایط زنده گی وهماهنگی های زنده گانی میکشاند واین موضوع بسته گی به کار فرهنگیان واهل سخن دارد.

حاصل اینکه وظیفهٔ فرهنگی فرهنگیان، در شرایط کنونی، اینست که دست کم خشتی در بنای فرهنگی کشور ما بگذارند تا در روان اجتماع و ملت ما نقش شان توأم با فرهیخته گی وارجمندی باشد.

فروغ فرهنگ

استاد احمد علی کهزاد

بخش دوم

در سال (۳۳۰) ق م اسکندر مقدونی با ۳۰ الی ۴۰ هزار سوار و پیادهٔ یونانی وارد حوزهٔ هری رود شد.

از (فرادا) یا (پروفتازی) یعنی علاقهٔ فراه و از (زرنکا) یا (زریا) یا (دریا) یا علاقهٔ زرنج و هامون سیستان و (اراکوسی) (اراکوزی) حوزهٔ ارغنداب گذشت.

در اواخر خزان، به پای سالنگ رسیده و زمستان در درهٔ (پاروپامیزن) یا هندوکش یعنی سالنگ و کل بهار به عجلهٔ تمام بنای شهری را در (پروان) گذاشت.

در بهار سال ۳۲۹ ق م از (ادراپسه) یعنی اندراب گذشته و عازم (زریاسپه) یا (اذراسپه) یعنی شهر (اسپ آتشی) یا (اسپ طلائی) شد که مرکز ولایت (باختریش) بود. دو سال در صفحات شمال به جنگ و گریز اینطرف و آنطرف آموس (آمو دریا) علیه «بسوس» که اعلان پادشاهی نموده بود گذرانید.

در ظرف این دو سال و در طی حرکت های «لاینقطع» در امتداد آمو دریا نقاط مهم سوق الجیشی را درک کرده و سه شهر در امتداد مسیر رود خانهٔ مذکور بنا نهاد که یکی در حصهٔ علیا و دیگری در حصهٔ وسطی و سومی در حصهٔ سفلای جریان آب های آمو قرار داشت. اسکندر در سال ۳۲۷ ق م به اسکندریهٔ پروان برگشت و در سال ۳۲۳ ق م در

بترتیب [illegible] سی شبه‌جزیره هند و اراضی ماوراء تا جنوب ایران جان داد وخاك های کشور ما تحت نظارت (سلوکوس اول) یا (انتیوکوش) یونانی که در شام اعلان سلطنت نموده بود قرار گرفت.
(دیودوتس) نام حکمران باختر گردید و مقارن همین زمان خاندان بزرگ موریا های هندی را در اثر برخورد وموافقه با (سلوکوس) یا (انتیوکوش) یونانی در اثر معاهدهٔ ۳۰۵ ق م که بدان اشاره کردم برجنوب هندوکش تسلط یافت. سپس در حوالی ۲۵۰ ق م (دیودوتس) حکمران یونانی در بلخ اعلان استقلال نمود وسلطنت مستقل یونانو باختری در صفحه های شمال هندوکش بمیان آمد وبعد درحوالی (۱۳۰) یا (۱۲۵) ق م در اثر تهدید قبایل بادیه نشین (اسکائی) دولت یونانی باختری در صفحات شمال هندوکش سقوط کرد .
«هیلیوکلس» آخرین پادشاه یونانی است که در عصر او وبا خود او نفوذ سیاسی یونانی‌ها در شمال برچیده شده و به جنوب هندوکش منتقل میشود ودر یکرا م وبعد تر در گردیز شهزادگان یونانی یا بهتر بگویم احفاد یونانی‌های باختری امارت محلی داشتند واخرین ایشان که در دره کابل حکمروائی میکرد (هرمایوس) نام داشت .

مقصود من اینجا ذکر تاریخ دوصد یا دونیم صد سالهٔ یونانی ها در افغانستان نیست و هیچگاه ادعا نمیتوان کرد که دو صد سال تاریخ را در سه صفحه یکجا نیم این کار در ماخذ خارجی صورت گرفته وما هم در محیط خود تا حدی بدان پرداخته ایم اما شرح آبادی عمران و هنر و زبان وادبیات ورسم الخط یونانی مختصری از آن را تذکار میدهم.
غربی ها شیوهٔ خاصی که دارند فتوحات اسکندر مقدونی را در شرق یك مبدای نوین تاریخی میدانند . شکی نیست که در اثر این فتوحات شرق وغرب بهم تماس دایمی پیدا کرد ولی نا گفته نباید گذاشت که برخی از یونانی ها از قبول بعضی مهندسان و

ملاحان واطبا درعصر هخامنشی ها هم در دیار شرق ودر اقطار قلمرو امپراطوری هخامنشی وخاك های افغانستان امروز رفت و آمد داشتند . حتی اگر به اسطوره ها و داستان های یونانی گوش فرا داده شود . چنین معنماید که برخی از ارباب الانواع آنها مانند (دیونیزوس) رب النوع شراب ومستی انگور، قرن ها قبل به سر زمین بهترین انگور جهان آمده بوده وحتی شهری راهم به نام (دیونیزوپولس) یعنی شهردیونیزوس بوی نسبت میدادند که موقعیت آنرا بعضی ها درننگرهار، در نزدیکی های هده وبرخی دیگر در تاکستان های کاپیسا (کوهدامن) قرار میدهند .

باری فتوحات اسکندر در شرق آمد ورفتی پیش نبود ولی سلطهٔ سیاسی آنها ۲۰۰ سال از (۳۳۰ الی ۱۳۰ ق م) در شمال هندوکش و نزدیک یك قرن دیگر درجنوب دوام کرد که روی هم رفته قریب دونیم قرن میشود و این مدتیست طولانی ولی از آنهم طولانی تر وبا دوام تر وریشه دار ترفرهنگ یونانی است که تاثیر آن وبعدا مرور زمان ضعیف وشعاع آن کم رنگ شده قریب هزار سال دوام کرد .

اسکندر مقاومت هخامنشی را در خاك های ایران بسرعت شکست ولی مقاومت ولایات شرقی را که عبارت از افغانستان باشد به اسانی شکسته نتوانست بدین جهت درخاك ما از هرجا که میرود به بعد در هر نقطهٔ اساس قلعه مستحکم وبنای شهری را گذاشت که علی العموم همه را بنام (اسکندریه) یاد میکنند وعده یی به صفحات معین تشخص داشت و برخی هم محض دژ مستحکم بود و معروفتر ین آنها بدین قرار اند .

(۱) اسکندریه یا پو اسکندریهٔ هرات پیش از رسیدن یونانی‌ها دراینجا قلعه وشهر مستحکمی داشتیم که خود یونانی ها آنرا در

[illegible] پیدا کرده اند
اساس آن در عصر هخامنشی ها گذاشته شده بود و بقایای آن مستملاً
در زیر آبادی های شهر موجوده هرات مدفون خواهد بود .

(۲) اسکندریه پروفتازیا «فرادا» نام قلعه دیگری بود از
قلعه های دوره هخامنشی. کلمه «فراد ا تا» که (فرادا) معنی دارد
اسم خاص نام رود خانه بود که بصورت فرا رود تا حال باقی مانده
ما امروز هم شهر و علاقه ئی بنام (فراه) داریم ولی گمان نمیکنم که
(فرادا) هخامنشی در حوالی (فراه) موجوده بوده باشد.

زیرا (فرادا) مرکز سیستان بود و موقعیت آنرا باید در حوالی
هامون سیستان در کدام جای مستقل در پیرامون خرابه های (زرنج)
جستجو کرد .

اسکندر در همین جا اسکندریه دیگری پی ریزی نمود که در
تاریخ بنام (اسکندریه پروفتازی) شهرت دارد .

(۳) اسکندریه اراکوزی حتماً در حوزهٔ (آراکوتس) یعنی
ارغنداب در کدام جائی قرار داشت . باملومات بسیار
محدودی که ازین ناحیه دارم و باشواهدی که القا میکند
چنین تصور میکنم که محل این شهر در جائی بوده که حال
خرابه های شهر کهنه قندهار در دامنه های شرقی کوه قیطول
اشغال کرده است چون نام (هاراوتی) در جمله ولایات قلمرو
هخامنشی ها آمده حتماً (خشترپاون) یا نائب الحکومه ایشان
درین حوزه تصری داشته ولی چون بدون سند قاطع حکم نمیتوان
کرد گفته نمیتوانم که مرکز استان داری هخامنشی کجا بود؟
ولی با کتیبه های عصر اشوکا (نیمه اول قرن سوم ق . م)
بطور قطع ثابت است که در عصر موریا ها در اینجا آبادی باشد .
چون سنگ نبشته های اشوکا به زبان ورسم الخط یونانی از همین
خرابه های شهر کهنه قندهار پیدا شده که از آن مفصل تر بجا یش

بحث خواهم کرد واضح میشود که ها به تعداد زیاد یونانی در طی قرن سوم ق . م دوسر پوزه قند ها ر در پای نوه طول زنده گانی داشتند و این امرا قلا یکی از دلایل ایست که میتواند گفت اسکندریهٔ ارا کوزی درهمین جا پیدا شده چنانکه (ایسدورخارکسی) همین جارا بصفت (مترو پو لیس ارا کو زیاس) یعنی شهر عمدهٔ علاقه ارا کوزی میخوانند .

(۳) از روی عکاسی ها ی که از هوا برداشته شد باستان شناسان ایتالوی معتقدند که در پیرامون خرابه های غزنی موجوده هم آثار کدام شهر یونانی دیده میشود .

حقایق در تحقیقات آیندهٔ باستان شناسی روشن خواهد شد

(۵) اسکندریهٔ پروان که به صفت اسکندر یه قفقاز شهرت دارد یونانی ها میان سلسله قفقاز اصلی و هندو کش تمیز نمیتوانستند و آنها زا وهم در دامنه یك سلسله جبال تصور مینمودند منتها چون به هندی نزدیك شده بودند کوه بلند پر برف کشور ما را به صفت (قفقاز هند) یاد میکردند ودر یونان انرا (کاو کازوس آیند و کس) میگفتند و تصور میکنم که به همین صفت (آیندو کس) به مرور زمان زبان زد مردم (آیندو کس) و(هندو کش) شده باشد در اینجا اساس قلعهٔ گذاشته شد و چون داخل دره ها و معبرهای (هندو کش) را نگهبانی میکرد در استحکام آن توجه زیاد مبذول شد و عدهٔ بهتر جنگ آوران یونانی در اینجا اقامت داشتند .

(۶) در شمال هند و کش اسکندر اقلاً اساس سه شهر مستحکم را گذاشته که علی العموم در کرانه ها ی جریان مسیر اکسوس (آمو دریا) قرار داشت .

کاوش های پروفیسر فوشه در سال ۱۹۲۳ و اسناد علوم بر ژه در ۱۹۳۵ در خرابه ها ی شهر و بالا حصار بلخ ثابت ساخت که موقعیت شهر های یونانی [illegible]

درنقاط تقاطع یا ریزش معاون آن جستجو نمود. این اسکندریه ها در حصه های علیا و سطی و سفلای رود خانهٔ بزرگ در نقاط سوق الجیشی مهمی بنا یافته بود که در میان اسکندریه های شمال هندوکش یکی به صفت «اسکندریه او کسیانا» یا (اسکندریه اکسوس) یا اسکندریهٔ آمو دریا یاد شده که این اسکندریه عبارت از شهر یونانی است که خرابه های آن در (۵) سال اخیر در محل اندخوی رود خانه کوکچه به رود خانه پنج یا آمو دریا متصل دهکدهٔ (ای خانم) کشف شده است.

موقعیت آن از نظر سوق الجیشی بنهایت خوب انتخاب شده و در جریان کاوش‌ها وخاکبرداری‌های دو سال اخیر (۱۹۶۵-۱۹۶۶) شواهد معماری وفرهنگی و هنری وادبی خاص یونانی از آن منکشف گردیده که در جاهایش از هرکدام ذکری به عمل خواهد آمد.

(۷) اسکندریهٔ (بکترا) شهر دیگری است که اسکندر در امتداد (اکسوس) ودرقسمت های وسطی آن بنیاد گذاری نمود. که منابع یونانی یکی از شهر های قدیمی مارا در این نواحی بنام (زریاسپه) ویا (زراسپه) نام می برند. یک حصه این (اسپه) است یعنی (اسپ) که تا امروز در زبانهای ما مثل اول است حصه دومی این نام یا (زر) (طلا) یا (زرا) (زرد) یا (آذر) (آتش) بوده وبه این ترتیب نام شهر مذکور را (اسپ طلائی) (اسپ زرد) (اسپ آتشی) ترجمه میتوان نمود ناگفته نماند که کلمهٔ (زر) یا (زرا) در نام (زردشت) هم آمده که آنرا برخی ازعلمای غربی صاحب اشتر زرد ترجمه کرده اند.

بهر حال از احتمال بیرون نیست که شهر اسکندریهٔ (بکترا) بازهم درنزدیکی های بستر آمودریا در کدام جائی بوده باشد به گمان ناقص تصور میکنم دوجای برای بنای این اسکندریه می

ثابت نبود که یکی محل ریزش رودخانه قندوز به اموددریا که در آنجا بقایای خرابه های مهم (قلعهٔ زال) افتاده و دیگر ریزش بلخ آب به اموددریا .

نا گفته نماند که بلخ آب با تقسیمات هژده نهر امروز به اموددریا میرسد ولی دو نیم هزار سال قبل علتی برای رسیدن آن به جریان اکسوس بنظر نمیخورد .

(۸) چنین تصور میکنم که موقعیت اسکندریه یی که در حصص سفلای آب مرغاب یافته بود همان (اسکندریه مارجیان) یا اسکندریهٔ مرورود باشد که در کنار مرغاب در جائی ساخته شده بود که امروز بنام (مارو شاق) یا (مرو کوچک) یادمیشود وبقایای آن در اخرین حصهٔ که مرغاب خاك افغانی را ترك میگوید به شکل دایرهٔ عظیمی جلب نظر میکند برخطوط سرحدی حاکم می باشد .

(۹) در منابع یونانی یك اسکندریهٔ دیگر هم در صفحات شمال هندوکش در منتهای الیه شرقی یا شمال شرقی واقع بوده که آنرا به نام (اسکندریهٔ اسچاته) خوانده اند ودر بالاترین قسمت های اکسوس) اموددریا قرار داشت . در داخل خاك های امروزی افغانستان بالاترین نقطه ئی در مسیر اکسوس (اموددریا یا پنج) که برای بنای شهری مناسبت شایان داشت همین (ای خانم) است که تصور میکنم موقعیت (اسکندریهٔ اکسیانا) درانجا باشد .

از محل پیوست شدن کوکچه به دریای پنج بالاتر همه کوهستانیست و جایی مناسبی برای شهری متصور نیست . از امکان بعید نیست که (سکندریه اسچاته) یا (اسکندریه اقصی) درسواحل راست رود خانه پنج کدام جائی آن طرف سرحدات امروزی ما بوده باشد . بهر حال وجود هشت (اسکندریه) یا اقلا هشت شهر یونانی در افغانستان ثابت است وغیر از آنچه بر شمردم قلعه ها ودژ های دیگری

هم هست مانند (اورنس) در کرانه های (اندوس) (اپاسون) وقلعه های که موقعیت آنها در سار (اسکندریه) وبرج عبدالله حدس میزنند در «برج عبدالله» که پروفیسور گیرشمن درسال های اول جنگ دوم عمومی در یك ساحهٔ . متری کاوش نمود خشت هائی پیدا شد که روی آن بصورت علامهٔ بعضی حرف های الفبای یونانی نقش شده بود . برج عبدالله قلعهٔ مستحکمی بود مشرف برآب های مشترك چهار رودخانه خروشان (غوربند) (سالنگ) (شتل) و (پنجشیر) احتمال دارد که اسکندر در خزان سال ۳۰۰ ق م اینجا چند روزی توقف نمود و پیش از اینکه به (پروان) در مدخل دره هندوکش برسد واساس (اسکندریهٔ قفقاز) بگذارد همین جا در کرانه های آب چهار رودخانه که چشم انداز وسیع و زیبائی دارد در ته ان در افق مقابل هند و کش مانند پردهٔ سفید از دامنه های آسمان اویزان معلوم میشود متوقف شده و پیرامون عبور از ین سد عظیم پیش خود نقشه ها کشیده باشد.

برج عبدالله را پروفیسور رها کن (شهرشاهی) میخوانند و به مثابهٔ دژی مستحکم. سایهٔ کنکره های دیوارهای بلند آن در آب های رودخانه ها منعکس میشد راجع به برج عبدالله و پروان داستان های فولکلوری داریم که در اثر کوچکی بنام (بگرام) ودر کتاب (عرف و عادات افغانها) به زبان فرانسه پاره ئی از انها را شرح داده ام.

جای دیگر در کوهدامن داریم بنام (سار اسکندری) یا (حصار سکندری) ودر نزدیکی های سرای خواجه خرابه های آن روی تپه ئی منبسط است. شاید این نام مشتبه کننده باشد و حصار تعلقی نداشته باشد ولی در کوشانی بودن دژمذ کور ابداء اشتباهی نیست.

چرا در ین رشته مطالعات تحلیلی عصر یونانی در افغانستان انهم درصورتیکه هدف اساسی ما مسایل فرهنگی و مدنی است اول تر از همه به ذکر اسمائی بعضی شهرها و قلعه ها پرداختیم . این امر دلائل بسیار دارد یونانی ها بیشتر از دوصد سال در افغانستان ماندند. خود اسکندر و بعد از

در عصر شاهان خاندان (سلوسی) ودر دورهٔ سلطنت مستقل یونانی باختری شهرها و قلعه های ودژهای آباد شده یی یونانی ها که مردمانی (مدنی) وشهرنشین بودند در ترتیب پلان های شهرها نظر خاصی داشتند شهر های یونانی بیشتر به صورت مستطیل طرح میشد وا ساساً دوجاده در وسط شهر تقاطع میکرد وشهر را به چهار ناحیه تقسیم می نمود. یا اقلاً یك جاده سراسر طول شهر را عبور مینمود. این مفهوم در وجه تسمیهٔ (چار یکار) هم مشهور است اصلاً این کلمه (چارته کوارته) بوده که (چهار ناحیه) معنی دارد ودر مجاورت اینجاهم شهرهای یونانی که در (بگرام) وجود داشت در شهر یونانی (دیورا اروپا) که در خاك های سوریه (۳۰) سال قبل کشف شده وجاده اساسی شهر را به نحوی که ذکر کردم به نواحی چهار گانه تقسیم میکرد. یك سان است. در شهر یونان (ای خانم) که درین سال اخیر در کشور خودما مکشوف گردیده یك جاده اساسی از شمال شرق به جنوب غرب بطول ۱۷۰۰ متر شهر را بدو حصه تقسیم نموده بود که از یکطرف آن بالا حصار وارك ودر حصه دیگر در پایان حصار محله های بود و باش و (اگورا) (بازار در ما حول یك میدان مستطیل شکل که برنده و پایه های و نمان هائی رو به داخل داشت و در انجا خرید و فرش و نطق های اجتماعی و سیاسی میشد) وورزشگاه یا زورخانه که خود یونانی ها انرا (پلاسترو) میگفتند با تیاترها و کتاب خانه ها و غیره قرار داشت.

شهر های یونانی به نحوی که ذکر کردم دارای معابد مخصوص ارباب انواع و ورزشگاه ها، استودیوم ها، جمناز یوم ها، تیاترها ار تاره کشتی گیری، جاهای برای نطق وخطابه، حمام های عمومی وغیره بود و بدین ترتیب هرجا شهری بنا میشد.

تمام موسسات ومراکز دینی وفرهنگی و ثقافتی و تربیهٔ بدنی در آنجا عملا رسیگردید. این ملت مهذب که اساس تمدن مادی و معنوی اروپا تاحدزیاد از تخم های یاد اور فکری

وذهنی آنها بهمان آمده در داخل یونان یاخارج آن چه در خاک های افریقای (مصر و شمال) چه در خاک های غربی آسیائی (آسیای صغیر ـ شام ـ لبنان) چه در خاک های ایران وچه در شرق اقصی یونانی که مقصد از آن افغانستان کنونی باشد همه تمدن و فرهنگ خودرا منتقل نموده وموسساتی را که درزندگانی اجتماعی وفرهنگی و سیاسی و ادبی بدان نیاز داشتند بهمان آورده بودند در ترتیب شهر همانطوریکه عربها میگفتند (مدن) زندگانی (مدنی) را به تمام معنی ومفهوم آن ایجاب میکرد درزندگانی اجتماعی ومدنی یونانی شهر کانون همه فعالیت های بدنی وذهنی و فکری واجتماعی بود.
اسکندرچرا (۸ ـ ۹) اسکندر دهبه یونانا سوس (اندوس) پناه برد؟ سببهٔ پی نسبت به مقصداساسی اودراول وهله جنبهٔ نظامی داشت که اینجا بدان نمی پردازیم. سببهٔ ثانی نسبت که سپاهیان او از یونان دورشده رفته و انطوریکه افسانه ها میگویند در (ظلمات) طوری راه خود را گم کردند که بدون رهنمائی مخصوص از آن بدر آمده نمیتوانستند این ظلمات چیز جز مجهولات شرق آنهم شرق بعید آنوقت نبود که انتهایش را حواشی هند تشکیل میداد. در کوهپایه های افغانستان ودرخم وپیچ دره های عمیق وتنگ یونانی ها سرگیچ شده و تصور میکردند به آخر دنیا رسیده اند ایشان حق داشتند زیرا دنیای انوقت‌ها از قلمرو و امپراتوری هخامنشی و حواشی هندوستان و سغد چندان بیشتر تجاوز نمیکرد ماندن اسکندر وسپاهیان او ۳ ـ ۵ سال در کوهپایه های این سرزمین یونانیان وخود اسکندر وجنرال های او را به حیرت افگنده بود طوری که انعکاس آنرا باز در یکی ازداستان‌های فولکلوری وطن خود می یابیم که اوج و نتیجهٔ آنرا بصورت درامی نوشته‌ام که درمتن فارسی به نام (مردان پاروپامیزاد) و درمتن فرانسوی به اسم (اسکندر در افغانستان) از طرف انجمن تاریخ چاپ ونشر شده اسکندر هرچه دردل شرق پیش می‌آمد سپاهیان

اوعلاوه برجنگ ها درپیمودن راه های طولانی احساس خستگی ومریضی میکردند ووقت بوقت از پیشروی سرباز میزدند. مقاومت شدید اهالی هرات درشهر (ارته کوانه) و فتح آن وبغاوت مجدد اهالی درحالیکه خود سردار مقدونی تا حوالی سبز و ارباشن (دندانه شکن) کنونی نرسیده بود بوی فلسفهٔ نوینی را فهمانید که اگر میخواهد از عقب سر خود در امان باشد باید به تاسیس قلعه ها یا اسکندریه ها مبادرت کند.

روی این درس عملی درهرا یالتی به بنای شهری اقدام کرد ودرهر کدام ازین شهرها سپاهیان خسته ومریض وانهائی را که توان ادامه سفر را نداشتند با عده ئی از سپاهیان آزموده و هنرمندان و علما ونویسنده گان و فلاسفه را که با خود همراه داشت امر اقامت داد. نمیتوان گفت که درهرشهری مثل اسکندریهٔ هرات ـ فراه، قندهار پروان، بلخ ، سرو رود وآی خانم وغیره چه تعدادی از یونانیان خود را باقی گذاشت احتمال دارد روی همرفته در تمام نقاط بین دو رود خانهٔ بزرگ اکسوس و اندوس درحدود (۱۰) (۱۵) هزار یونانی توقف گزیده باشند. البته فتوحات اسکندر درشرق با همهٔ اهمیت آن ازنظر زمان امتدادی بیش نبود ولی یونانیان بیشتر ازهمه جادر دیار ما ماندند و متوطن شدند صاحب زمین و باغ گردیدند وکم کم در مردم محلی نقاط مختلف این سر زمین حل ومزج گردیده. قصهٔ ازدواج یونانیان بازنان مشرق زمین منتهی است که از طرف خود اسکندر باقی مانده است.

اسکندرخودش با یکی ازدختران شجیع و زیبای دیارما که به برخی روایات باشندهٔ درهٔ قشنگ پنجشیروبه بعضی روایات ازاهالی باختربود ازدواج کرد. این دختر (روشانه) نام داشت ودختر (اوکزیارتس) یکی ازنجبای این سر زمین بود . راجع به این ازدواج در فرهنگ عوام داستان های داریم: میگویند که درمیان کسانیکه ازخانه های خود بر آمده و در دامنه کوهی سخت علیه سردار مقدونی مقاومت میکردند

دو شیزه ئی هم بود که برخ نقاب زده و می جنگید و تا اخرین مرحله با خود اسکندر مقابله میکرد که نا گهان شمشیرش به بند نقاب بند شد ونقاب ازرخ او افتاد وانگاه اسکندر به رشادت او آفرین گفته ومایل به ازدواج با او گردید. مراسم عقد شان با عرف وعادات محلی بصورت بسیار ساده برگذار شد بدین معنی که اسکندر قرص نانی را با شمشیرش از هم دو نیم کرد نیمی را به (روښانه) داد ونیم دیگر را خودش. این روش ساده حاکی از این بود که زن وشوهر بحیث شریك زنده گانی اگر لقمه نانی‌هم داشته باشد با هم نصف کنند.

افغانستان مقارن باعصر هخامنشی وارد دورهٔ تاریخی شده بعد از آن یونانیان روی صفحه تاریخ ما آمده اند این دو دوره سه‌صد سال دوام میکند و سه قرن مقدم به آغاز عهد میلادی در بر میگیرد درین دورهٔ طولانی دو فرهنگ‌و دو تمدن بزرگ یکی بعد دیگری وهردو موازی هم ومشترك باهم‌آثاری پدیدآورده اند که مطالعه‌آن برای خودما و برای‌جهان‌خاورشناسی‌اهمیت‌زیادداردِ، بالا گفتیم که هنوز از شهر های هخامنشی اثری نیافته ایم ولی تاثیر مدنی وعمرانی وفرهنگی آن دوره نه تنها در عصر یونان بلکه قرنهابعد ترهم بچشم میخورد. (سرخ کوتل) از ۱۹۵۲ و(ای خانم) از ۱۹۶۳ به‌ما مدلل‌ساخته است که نه تنها درعصر یونانی بلکه دردوره کوشانی هاتاثیر روش معماری هخامنشی است که جزءروش معماری محلی شده بود، هنوز ادامه داشت. مانند تخت جمشیددر (ای خانم) ودر(سرخ کوتل) در ابادی شهر ها و دژها ومعابد خشت خام‌و سنگ تراشیده برای زیر ستون ها و فیل پایه بدنه های وسر ستون ها وتبه های زینه های‌بکار میرفت روش‌معماری هخامنشی تنهادراستعمال مصالهٔ تعمیر نیست‌بلکه درخود طرز ابادی هم مشهود میباشد. مانندکنگر هوتپه دار سر

دیوار ها و تور کش ها به شکل سر پیکان وغیره که نمونه های آن در
معبد کنشکا در سرخ کوتل اشکار گردیده است. یونانی ها در
شهر سازی و آبادی و عمران و پیکر تراشی و نقاشی و تخصص
معابد به آرباب الانواع علاقهٔ مفرط داشتند در شهر های مختلف کشور
ما به ذوق و روش خود آبادی هائی کردند که بعد از سال ها
انتظار اینک کم کم شواهد آن از (ای خانم) از زیر خاک برآمده میرود.

اگر بگوییم که مملکت ما از نظر پیکر سازی و هیکل تراش و
حجاری و نقاشی روزی از غنی ترین کشور های جهان بود سخنی
به گزاف نخواهد بود بست وسه هزار مجسمه که در سال ۱۹۶۳ از
جایگاه یک معبد (تپه کلان) هده از ده کیلومتری جنوب جلال آباد کشف
شد و صد ها هزار مجسمه دیگر از زیر خاک های تپه ها ست اولین
مجسمه بودا در حدود ۵۰ سال قبل از کاپل پیدا شد دانشمندان
مغرب زمین درین یک قرن و ثلث ان برای این مدارس و مکاتب
هنری نام ها وضع کرده اند که معروف ترین و قدیم ترین آن همان
صنعت (گریکوبودیک) یا (یونانوبودائی) است که واضع اولیه آن
پرو فیسر الفرد فوشه فرانسوی بود و در ین سال های اخیر مدعیانی
پیدا کرد.

یکی از افتخارات علوم پرژه سدیر سابق هیات باستان شناسی
فرانسوی در افغانستان پیدا کردن نظر یهٔ جدید است که منافشه های
ادبی را تحت الشعاع قرار داده شبهه ئی نیست که هخامنشی ها
ویونانی از کنارهٔ بحیره روم تا بحرای (اندوس) حاکمیت ونفوذ
داشتند درین ساحهٔ وسیع حجاری و پیکر سازی چهره ها و قیافه ها سبک
ها و روش های گوناگونی بخود گرفته و تعریف مشخص و منسجم
برای انها نیافته بودند.

تا اینکه شهر (دیورا اروپوس) دس سر زمین شام درسال ۱۹۲۲
کشف شده و در چهره های عجیب مجسمه های غرب اسیا مخصوصاً

(بالعمر) نفوذ دوجانبه ئی یافتند و پروفسر (میشل روستو فتذل)
آنرامدرسه (پارتی) یا (اشکانی) خواند.

کشف سرخ کوتل درسال ۱۹۵۲ عین نقش کشف (دیورا اروپوس) راباز ی کرد. واستاد شلوم برژه بامطالعات عمیق تاپسوی که اینجا جای ومحال شرح آن نیست ملاحظه نمود که متوجه بامدرسه هنری می باشد که اثر مکتب « کوشانی » نام نهاد. نظریات علمی استاد شلوم برژه عاری ازهر گونه پرایه علمی بوده بیزین ماده‌ی باشد.

بعدهمه نامبرده هنریونانی قدیم که قدیم بشتر شخال های ماحول مواحل بحیرهٔ روم شده بودو درطی قرن اول ق. م بدست رومی ها افتاد نام مدرسه (گریکوروسی) را بخود گرفت.

این مدرسه اخیرالذکر درحوالی قرن مسیحی در تجسیم افکار واسطوره های مسیحیت درآمد و از نگاه مدرسه هنری (مسیحیت قدیم) پا به وجود نهاد این مدارس هنری چه گریکو روسی و چه مسیحیت قدیم در ذیل مکتب یونانی بحرالرومی آمد.

هنر قدیم یونانی خارج ازحوزهٔ مدنی نرما درخاکهائی آسیائی ازشام تاهندهای درشکل مدارس هنری مختلفی دخالت دارد. چون درتمام ساحهٔ قلمرو هخامنشی ایرانی منبسط شده از امیزش آنها مکتب افاقی (ایرانو یونانی) بمیان آمده است. همچنین هنریونان در دوره تسلط دوصد ساله در افغانستان که آنرا ازچندسال باینطرف به صفت (هلاداسیائی) یاد کرده اند باعث ظهورمکتب (گریکوبکتریان) ویا (یونانو باختری) شده است.

افغانستان دردورهٔ دوصدسالهٔ یونانی از نظر فرهنگ وهنروادبیات یونانی خودش درقلب اسیا یونان دیگری شده بود (هلاداسیائی) که واقعیت آنرا باید شناخت وقبول کردوبدون این واقعیت مبدأ بسیار مسایل هنری وفرهنگی فهمیده نخواهدشد. اصلاً هنر یونانی هاهم ۲

جادر خاک های اسیا به قالب خشک روش های قدیم هنری شیوهٔ جدیدی بمیدان آمد و در پیکر تراشی نمایش نیم رخ را عوض کرد طوریکه در سکه (پرت) یا (اشکانی) به روش نمایش روبرو افراط نمود.

پیشتر گفتیم که کشف سرخ کوتل مانند کشف (دیوار روبوس) ذهنیت دانشمندان را در فهم مطالب هنری دیگر گردانید. کشف (ای خانم) که تازه سر و صدای آن بلند شده انقلابی در ذهنیت ها تولید خواهد نمود. شبهه ئی نیست که نام آن در عصر آریاها (ویدی) و (اوستائی) و هخامنشی و یونانی همیشه معروف بود و در تمام رشته ها منجمله هنری تا کنون مبهم باقی مسئله و تجارب منفی پروفسر فوشه کار را به جای کشانید که (بلخ) را به (سرابی) تشبیه کرده سرخ کوتل بحیث مقدمه وای خانم بصورت واضح و قاطع نشان داد که هنر و فرهنگ یونانی در افغانستان خوب و عمیق ریشه دوانیده بود و هنر و فرهنگ یونانی از همین (یونان آسیائی) به خاک های دوردست هندی و چینی انتشار میافت.

سهم مبدأی مدرسهٔ هنری کوشانی که تازه استاد شلوم برژه نام نهاده و یک نفر از دانشمندان امریکائی بنام (روزن فیلد) کتابی بعنوان (هنر کوشانی) نوشته، همین هنرا ساخته (یونانی باختری) است. کوشانی ها قوم بادیه نشین اما ی سر نـری صفت عالی داشتند که هر آنچه خوب و پسندیده بود میگرفتند و بدون تعصب هنر نـر لـبی (یونانی باختری) را گرفتند که امروز بنام خود آنها مسجل گردیده است. هنر کوشانی دو پهلوی عمده داشت پهلوی اقشالی (هنرشاهی) و پهلوی مذهبی مروج یا فلسفه دیانت بودائی که ساحهٔ هردوی آن از کرانه های آمو دریا تا سواحل جمنا انبساط داشت و بنام هاوسیك های باختری گندهاری - ماتورائی در عصر خود کوشانی ها از آن بحث خواهیم نمود

اکادمیسین دوکتور جاوید

ظهور و نفوذ و رواج زبان فارسی دری در هند با حملات سلطان محمود غزنوی قریب هزار سال پیش آغاز میشود . در عهد سلاطین غز- نوی که عمده ترک و پارسی گوی بودند همچنین در دورهٔ حکمروایی غوریان که تاجیک و دری زبان بودند این زبان در هند راه یافت و بصو- رت مستمر مورد توجه و اقبال قرار گرفت . از همان روزگار تا سال ۱۸۳۶ که چارلز تریویلیان زبان انگلیسی را بجای پارسی رسمیت بخشید و همچنین تا اعلام زبان اردو بعنوان زبان رسمی در سال ۱۸۴۴ این زبان یگانه زبان ارتباطی ، زبان تفاهم ، زبان تحصیل و کسب علوم بود . دولتمردان ، روشنفکران و دانشمندان آثار خود را با این زبان می نوشتند . مکاتبات رسمی بین دهلی و لندن ، لندن و کلکته وهم بین ایالت های مختلف هند توسط همین زبان صورت می گرفت. درین زمان زبان فارسی بمثابهٔ زبان بین المللی برای اکثر کشور های آسیای میانه یعنی ازروم شرقی تا اقصای هند بود . برای شبه قارهٔ هند این زبان بمثابه زبان ارتباط جمعی بود . سر زمین هند را در آن روزگار به سه بخش و نام یاد می کردند : هندوستان ، دکن وبنگال . لسان مراودت ، مکاتبات و مراسلات این سه ولایت و سایر ایالت های نواب و راجه نشین همین زبان فارسی دری بود . ازهمان جا نقش پارسی در پیوند و همبستگی فرهنگی ومای هند روشن و مبرز میگردد . هرچند این زبان که در طول روزگاران ریشه گرفته و بدلها

نشسته بود بصورت یکدم ازمیان نرفت اما باآمدن انگلیس ها شمع زوال آن روزبروز ازروشنایی افتاد ورو بخاموشی گذاشت . چون این زبان بیش از نه صدسال بعنوان زبان شعر وادب ، زبان شرین و شیوا طرف قبول واقبال عارف و عامی بود تاامروزه روزآنرا بمنزله یک زبان شایسته وفرهنگی یادواحترام می کنند .صوفیان اسلام خاصه آنانیکه ازسرزمین خراسان وارد هند شده بودند ودر پنجاب بسر می بردند این زبان را بهترین وسیله تبلیغ افکار وعقاید و تعلیم آیین وآداب خود قرار داده اند. اغلب آثار ، مکتوبات ، ملفوظات بزرگان صوفیه هند بدین نگاشته شده است برخی از عرفای هند که به لطافت وشرینی ، ساده گی وروانی این زبان از جان دلباخته اند پیشه و افاضات خود را بصورت منظوم باین زبان بیان کرده اند . این زبان شیوا ورسا یاد لنشینی وزیبایی که داشت عنوان خاصی را بخود گرفته بود . بزرگانی چون قطب الدین بختیار کاکی روشی دیوان مستقلی باین زبان دارد که اخیراً بچاپ رسیده است. دیوان اشعاری را به خواجه معین الدین چشتی نسبت میدهند گویند این بیت که برسر در آستانه درگاه حضرت علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی . معروف به داتا گنج بخش نقش است ازطبع آفتاب هند خواجه معین الدین چشتی است:

فیض بخش خلق عالم مظهر نور خدا

ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنما

کشف المحجوب اثر داتا گنج بخش قدیمترین تذکرة المعارف تصوف بزبان فارسی است که در آن دقائق عرفانی وآداب صوفیان بیان گردیده . مزار پر انوار این عارف بزرگوار تا امروز زیارتگاه اهل دل است . ارادتمندان از هر گوشه جهان بدرگاه اومی آیند و طلب فیض وفتوح میکنند . نقوش فارسی برالواح

بود رود بوار مزارات و قصور نشانهٔ دیگری از مقبولیت ورواج این زبان درین سرزمین است . ده سلسله از سلاطین مملوک وسلاله های افغانی از حامیان ومعشوقان زبان بوده اند . سلطان رکن الدین ، غیاث الدین بلبن وفرزندش محمد ازادب دوستان و صاحبدلان روزگار خود بودند . دربار شاه مجمع علما وملاذ شعرا بود . مجموعهٔ منتخبانی از شاهکارهای زبان دری بمالغ بربیست هزار بیت از آنان بیادگار مانده است .

شعرایی چون اوستی ، جمال الدین محمد و حمید الدین از زمرهٔ سخن سرایان دربار او بوده اند . در عصر جانشینی شمس الدین التمش (داماد قطب الدین ایبک) شعر وادب دری رنگ ورونق تازه یافت . آوازهٔ شعر دوستی وشاعر نوازی التتمش تا بدانجا کشید که عدهٔ زیادی از علما و شعرا از خراسان ، ماوراالنهر وسایر بلاد اسلام بهندرو آوردند مانند نظری از نشابور وامیر روحانی سمرقندی از بخارا . التتمش در پاداش قصائدی که شعرای دربار او بمناسبت فتح بهار ، راتنم بهور ومند پرسروده بودند صلات گرانبهایی بخشید . یکی ازشعرای نامی دربار او تاج الدین رضی است که درهند زاده شده بود . رگه ها وجرقه های از سبک هندی در اشعار این دوره بچشم میخورد . سلطان به تقلید از یمین الدوله محمود غزنوی در اسفار مغازی شعرا را باخود همراه می برد .

وقتی فیروز شاه برارایکه سلطنت تکیه زد این رسم دیرین را دنبال کرد . شهاب الدین محمره بدایونی که چون حضرت سنایی افکار عرفانی ودقائق صوفیانه را وارد شعر کرده بود باین دربار انتساب داشت . دارلامان دهلی در اثر عنایت ودرایت سکندر لودی زنده گی پرشکوه وجلال گذشتهٔ خود را بازیافت . عهد سکندر لودی قلهٔ اوج وعروج ادبیات دری خوانده شده چنانچه همین موج تا عهد تیموریه ادامه یافت . این عهد مصادف بود بادورهٔ

سلطنت تیموریان بر هرات، دورهٔ مشعشعیکه از لحاظ نهضت و پیشرفت درزمینه فنون ادبی، هنرنقاشی، صنعت معماری، تحسین خط وسایر مهارتهای بشری از ادوار بی نهایت پرجلال خراسان زمین بوده است وبحق میتوان آنرا رنسانس شرق خواند. درعهد تیموریان هرات دوتن یکی جامی ودیگری نوایی چون دوستاره فروزان در سه ار این نظام در خشش داشتند. دربار شاهان این سلسله چون شاهرخ وبایقرا ملجاوملاذ شاو هنرمندان بود. سلطان سکندرلودی که خود شاعر صاحب دیوان بود وگلرخی تخلص میکرد درغنسا، توسعه ورونق این زبان خدمات ارزنده وبرازنده ای انجام داده است. در عهداین سلسله زبان دری زبان رسمی، اداری ودرباری هند گشته بود و کافهٔ مردم به تحصیل این زبان رغبت می نمودند. بزرگترین شاعردربار لودیها مولانا جلال خان جمالی دوست دیرینه وارادتمند جامی بود اشعار روایج وساده این شاعر طرف توجه خنیا گران آهنگ سازان قرار گرفته وا شعر ابیات او را برای موسیقی وآواز برمی گزیدند ومیخواندند. غزلیات او رنگ وآهنگ خاصی دارد. مثنوی چهرونامش معروف است. کتابی درمناقب وترجمه احوال اهل دل بنام سیرالعارفین دارد. چون زبان فارسی، زبان رایج روزشد نیازمندی فراوان به کسب قاموس وفرهنگ پیدا گشت از از همین رهگذر درقرن پانزدهم کسب زیادی در فن لغت نگاشته شده است. در سال ۹۱۴ میلادی بدرالدین محمد کتاب اداتالفضلا را نوشت ودر ۸۳۸ ابراهیم قوام الدین فاروقی فرهنگ ابراهیمی را که بنام شرفنامه منیری نیز معروفست بیادگار استادخود شرف الدین منیری دربنگال تالیف کرد محمود بن ضیاء الدین محمد فرهنگ سکندری را که بنام فتوح سعادت یاد می شود تالیف نمود. درعهد ابراهیم لودی کتاب مؤیدالفضلاد رعلم لغت توسط شیخ محمد نگارش یافت.

سلاطین خلجی و والیان آنها این رسم خجسته را سامان بخشیدند و در مقام حمایت و تشویق از علم و ادب و تربیت و ترغیب علما و شعرا برآمدند.

جلال الدین فیروز شاه خلجی سرسلسله این خانواده انجمنی از شعرا را تاسیس کرده بود که شش تن آنان از سربرآوردگان زبان و ادب دری بوده اند. فرشته مورخ معروف اثر گرانبهای خود را درهمین عهد تالیف کرد. در روزگار علاء الدین محمد خلجی توجه به علم و ادب صنعت و هنر بیش از پیش مبذول گردید و بحق میتوان آنرا از لحاظ بالندگی و شکوفایی با عهد تیمور همسنگ و همطراز دانست. درهمین عصر عدهٔ زیادی از هنرمند، شاعر، عالم و صنعتگر از ایران بعزم هند برخاستند، و سرانجام دهلی را چون خانه دوم خود آراستند. امیرخسرو با خسرو شاعران هند که زمان و در بار چندین سلطان را دریافته و درک کرده بود تا هنوز مقبول و محبوب خاص و عام است.

حسن سجزی دوست خسرو در غزل سرایی بمرتبتی رسید که او را سعدی هند گفته و نوشته اند. مثنوی عشقنامه یا حکایت عاشق نا گوری که درسال ۷۰۶ منظوم شده از افسانه های دلپذیر و مردمی راجستان است. موسس سلسله تغلق، سلطان غیاث الدین از جمله روشنفکر ترین سلاطینی بود. که برهند حکمروایی نموده است. بدر الدین چاچ شاعر معروف و سراینده شاهنامهٔ بیست هزار بیتی بدر بار پسر فاضلش میزیسته، درین عهد کتب زیادی در مناقب صوفیان ترجمه حال و ... طبقات آنها نگاشته شده و اثر ملفوظات و مکتوبات آنها بما رسیده است.

شرف الدین یحیی منیری عنداری فاضل درهمین زمان به تالیف آثار گرانقدر خود پرداخته بود طوطی نامه ضیا الدین بخشی که بنیاد عرفانی دارد براساس مجموعه های سنسکریت تالیف و تدوین شد. فیروز شاه تغلق نیز از شاهان فضل پرور و ادب دوست بود. سلسله بهمنی دکن نیز از حامیان علم و فرهنگ، ادب و هنر بودند. ملک الشعرای

دربار آنها ملکهٔ آذری اسفراینی تاریخ این سلسله را تحت عنوان بهمن
نامه منظوم ساخته است. در سال ۱۳۹۸ میلادی، صدها شاعر و عالم
از بیم حملهٔ تیمور به دکن، گجرات و سایر ولایات رفتند. در جون-
پور مشعل شعر و ادب فروزان بود. سلطان ابراهیم شاه شرقی که خود
اهل فضل و بذل بود عدهٔ زیادی از هنرمندان و فضلا را دور خود جلب
و جذب کرده بود. از همان لحاظ جونپور را شیراز هند نامیده اند.

عهد آل بابر دورهٔ طلایی زبان و ادب فارسی بشمار می رود. ظهیر-
الدین بابر، شاه کابل، بنیان گذار این سلسله ذوق شعری داشت و
طبع آزمایی می کرد. ابیاتی از وی بزبان دری در دست هست. از همایون
و کامران دیوانهای یادگار مانده است. گلبدن بیگم دختر
بابر ظاهراً نخستین زنی است که کتابی ازو بما رسیده. چون سلاطین
صفوی در ایران چندان التفات و توجهی به شعر و ادب نداشتند شعرا
را هم با آنها اعتنایی نبود تنها اشعاری که در مدح ائمه کرام
در مصیبت کربلا و برای مراسم تعزیه داری سروده میشد طرف قبول
واقع می گشت اغلب شعرا، ایران را ازین لحاظ و ملاحظات دیگر
ترک کردند و وارد هند گشتند. بنا بر رقابت های که بین دربار
های دهلی و دکن و سایر ایالات و ولایات بود، هریک در پرورش و حمایت
شعرا که آنرا لازمهٔ جلال و شکوه دربار میدانستند به پیمانهٔ وسیع
می کوشیدند چنانچه دراثر همین همچشمی ها شعر فارسی مراحل ترقی
و کمال را پیمود و بمرور منقح تر و پاکیزه تر شد.

با بازگشت همایون از ایران و ورود بیرم خان بدربار بازار شعر
و ادب بر افروخته تر گردید. بیرم خان شاعر صاحب دیوان، دوست صدیق
همایون و استاد جلال الدین اکبر بود دربار پر عظمت جلال الدین
اکبر از لحاظ روشنگری و ادب شناسی و هنرپروری از دربار های پر
طنطنه و جلال مشرق زمین بود. درسال ۱۵۶۳ راجا تودرمل زبان
دری را زبان رسمی و اداری سراسر هند اعلان کرد. ذکر نام و شرح

حال شعرای این عهد در کتب تذکره وتاریخ آمده است عبدالرحیم
خان،خان ترک بابر را از ترکی چغتایی بزبان دری ترجمه کرده کتاب
مهابارا تا بنام رزمنامه توسط عده ای از علمای روز از سنسکریت
بزبان دری گزارش یافت همچنین کتاب رامایانا ، تاریخ کر
سناجی ،جوگ بششت بزبان فارسی درآمد فیضی دکنی قصه نل Nala
ودمنتی dimindti مهابارتا بنام نل ودمن منظوم ساخت گویند این قصه
به شعر فیضی بهتر از اصل پرداخته شده ابوالفضل برادر فیضی کتاب
بگویتا را بفارسی ترجمه نمود کتاب سنگهاسن Singhason
درسی ودو قصه اورنگ شاهی توسط چتور بهوج کاسته ترجمه گردید
بهاری مال کشاتری در عهد جهانگیر ، شرزن دامن و عهد شاهجهان نو
لشن داس ابسودیف درزمان اورنگ زیب این ... را بفارسی
ترجمه کردند .

عادلشاه بیجاپوری که خود نیز شاعر بود درد کن ، قطب شاه در
گلکنده ووال جاد رمدراس حامیان شعر و ادب بودند مناظراتی که
بین نورجهان وجهانگیر برسبیل بدیه ردو بدل شده نشانه ذوق و طبع
لطیف آنهاست. نمونه های آنرا صاحبان تذکره به آب و تاب نقل
کرده است . درعهد جهانگیر نوعی خبر شادی منظومه سوز و گداز را
سرود که نشانه اثر فرهنگ هند برادب دری است. درعهد شاهجهان
صائب تبریزی واستادش رکنای مسیح کاشی از صلات گرانهای شاه
های آن سلسله برخود داری داشتند زیب النسا دختر اورنگ زیب
نه تنها از علما پشتیبانی می کرد بلکه خود نیز صاحب طبع شعر بود .
دیوانش به تخلص مخفی در دست هست . دارا شکوه شاهزاده
دانشمند آل بابر دیوان شعر به تخلص قادری دو کتبی در ترجمه احوال
صوفیه دارد . سر اکبر او که ترجمه قسمتی از اوپنیشاد بسیار
معروف است.چندربهان برهمن ولکشمی سنها واین شفیق خوشگو از ادبا
وشعرای زبان دری بوده اند .

چهار شاعر بزرگ امیرخسرو، بیدل، اقبال وغالب ازجمله ستاره گان قدر اول زبان وادب فارسی بشمار میروند شیوه کلام و نحوهٔ بیان بیدل بیش از سه حصه درافغانستان وماوراالنهر سبک مقبول وطرف تقلید بوده است. هنوز زیبت آلغزالهای او بمقتضای حال ومقام خوانده وسروده میشود» بیدل درین نواحی ازشان ووجاهتی برخوردار بوده که نصیب کمتر شاعری شده است.

این نکته را باید در نظر داشت که آثار زبان فارسی پیش از اینکه درایران، افغانستان، ماوراالنهر بطبع برسد در هند چاپ ومنتشر شده. تنها «نول کشور» که روحش جاویدانه شاد باد بیش از پنج هزار عنوان کتاب را به زینت چاپ آراسته وبدین ترتیب خدمت بزرگی بزبان وادب دری انجام داده است وحق آنست که یکی از مؤسسات فرهنگی در ایران و افغانستان بپاس خدماتاو بنامش مسمی گردد.

نخستین جراید فارسی یکصد وشصت وشش سال پیش مراتالاخبار وجهان نما بهمت (راجارام موهن رای) بطبع ونشر رسیده که در تاریخ صحافت ومطبوعات ما اهمیت بسزا دارد.

خلاصه زبان وادب فارسی جزء میراث عظیم وفرهنگی هنداست ودر پیوند واستحکام بنیان فرهنگی اینشبه قاره تاثر بسزا داشته ومیزیبد که مردم هند به آن ببالند وافتخار کنند در پایاندو نکته را یادآور میشوم یکی اینکه سهم و نقش هندیان درزبانو ادب دری اگر از مجموع خدمات و حصه سائر دری زبانان کمتر نیست دیگر اینکه مطالعه تاریخ، ثقافت وفرهنگ هند بدون مراجعه به منابع زبان دری ومطالعه سرچشمه های زلال آن برای هندباستانی اهمیت بسزا دارد:

خوشتر آن باشد که سردلبران ـ گفته آید درحدیث دیگران

مولینا جلال الدین محمد بلخی را
در زمان و مکان او بیشتر شناخت.

ترجمه : شفیع رهگذر

چند کلمه از نویسنده بجای پیشگفتار

کتب و رسالاتی که تاکنون درباره مولینا جلال الدین، انسان بزرگ شرق، حکیم و شاعر توانا به زبان ما (ترکی) به نگارش درآمده جز مجموعهٔ نقل قول ها از همدگر، نیست. کتابهای بنیادی در زمینه مطالعه نشده و معلومات ارائه شده متکی بر ارزشهای تاریخی و انتقادی نبوده است. بیشتر روی آثار دست داشته اتکا بعمل آمده جهات فکری تحلیل نگردیده و ارزش کاروی در شرایط عصر او به مطالعه گرفته نه شده است.

لاجرم ما درین بحث برای انجام کاریکه صورت نه پذیرفته بود تلاش ورزیدیم و بمنظور شناسائی دقیقتر مولینا و سعئی که او به تحول داد بررسی، مأخذ و منابع ضروری و دادن خلاصه ئی ازین معلومات بنیادی را اهمال نکردیم

ما برای دریافت ژرفای اندیشهٔ مولینا هیچ منبع و مأخذی معتبر تر از آثار خود او تشخیص ندادیم. ازین نگاه در کتاب ما گوینده خود اوست با شنونده او حرف میزند و با خواننده صحبت میکند.

عبدالباقی گولپنارلی

موقف اناتولی در قرن سیزدهٔ میلادی(۱)

وضع سیاسی

قرن سیزده هم که مولانا در آن زنده گی کرد بدترین دوران سلاجقهٔ اناتولی بود. دورهٔ زمامداری سلطان عزالدین اول که پس از کشته شدن سلطان غیاث الدین اول بجای او نشست نیز با جنگ و کشتار بپایان رسید. اما دورهٔ علاء الدین کیقباد روزهای فراموش نشدنی سقوط امپراطوری را طوری در اثر سیلاب حملهٔ مغول بشمار میرود. درین دوره علاء-الدین قلاع، قونیه و سیواس را تعمیر کرد برای حمایت از خلیفه که معروض حملهٔ مغول بود به موصل سپاه فرستاد و با جلال الدین محمد خوار-زمشاه که از حملات مغول در امان نبود مصاف داد و با این کارها روبهمرفته تلاش ورزید امنیت و آرامش نسبی برای مردم فراهم آورد. چپاول یک کاروان بازرگانی مغول ها و قتل فرستاده خان ایشان از جانب خوارزمها سیل یورش قبایل مغول را که با تصرف مناطق شرق دور کارشان در آنجا پایان یافته بود بسوی غرب سرازیر کرد. پس از تصرف خوارزم خراسان و عراق اناتولی در برابر سپاه مغول گسترده بود. عبور دسته هایی از خوارزمیان به اناتولی گذاشتن جلال الدین محمد خوارزمشاه از این ساحه هجوم سربازان مغول را به اناتولی تسریع کرد.

سپاه مغول تا سیواس تاختند شهر را آتش زدند و هرچه را لازم دانستند بتاراج بردند. و قبل از آنکه سپاه سلجوقی ها در برابر شان قرار بگیرد، از اناتولی بیرون رفتند. سپاه سلجوق وقتی به مغول ها دست

(۱) منطقهٔ آسیائی ترکیه در متون قدیم با اناتولی ثبت گردیده است. (مترجم)

نیافتند قبایل «کرد» را که با مغولها سازش کرده بودند مورد تهاجم قرار داده سرزمین آنانرا با خاک یکسان کردند و گویا از مغولها انتقام گرفتند.

اتخاذ سیاست نادرست علیه خوارزمی ها که سقوط امپراطوری سلجوقیها را سرعت بخشید، سرآغاز این اشتباهات جبران ناپذیر بوده علاءالدین خوارزمی های ئی را که از برابر سیلاب مغول فراری شده بودند در «اخلاط» واقع ارض روم جابجا ساخت. مغول ها همینکه از جریان مطلع شدند بر آنها تاختند تعداد زیادی از آنانرا از دم تیغ کشیدند و بقیه بهاینسو و آنسو پراگنده گردیدند. سپاه مغول از ارض روم به «اخلاط» وارد گردید و پس از آنکه چندروزی بیرون از شهر سر را برده اقرا شدند آنجا را ترک دادند. «بیگ اخلاط» خوارزمی ها را که واقعا برای دولت دردسر شده و مناسبات مغولها را با دولت ترهسی کردند به «قیصریه» که مرکزیت داشت روانه کرد و اراضی واقع در ارزنجان «اماسیه و لارنده» را بطور مقاطعه به بیگ های آنان واگذار شد «۲» علاءالدین در حین اینکه به مسایل داخلی می پرداخت جهت خنثی گردانیدن حملات مصری ها در سال ۱۲۳۲ به سرزمین بیگ «هرپوت» که با مصریها متحد شده بود یورش برد و آن شهر را به تصرف درآورد تا امنیت و استقلال کشور را تامین کرده باشد.

در (۱۲۳۷م) پس از فوت علاء الدین سلطان غیاث الدین دوم که بجای او زمام امور را بدست گرفت با خوارزمیها بدرفتاری را آغاز کرد و یکی از بیگ های آنانرا بزندان افگند مرگ بیگ در بین خوارزمیها ایجاد وحشت کرد و بهرده و بر اینکه دست یافتند بصورت پراگنده مهاجرت کرده درنهایت، سپاهی را که به تعقیب

(۲) سیستم اجاره زمین های موقوفه که بعد از دوره سلجوقی در ترکیه معمول بود

ان روانه شده بود هزیمت دادند. بااین وصف، بخشی از آنان در اراضی حلب و شام متفرق گردیده بخشی دیگر به ارض روم وارد شدند. باین ترتیب خوارزمی ها برای دولت غیاث الدین دوم ماهیت یك عنصر استهلاکی و در عین حال در اثر ایجاد آثار [illegible] شی و حرکات اشتباه آمیز شان به شکل عامل جلب خطر خارجی را به منطقه بخود گرفته بودند.

در «۱۲۴۲م» یك سپاه سی هزار نفری مغول به فرماندهی «بایجو» به ارض روم آمد. مغولها شهر را متصرف شده مردم را از دم تیغ گذراندند. سپاه سلجوق را که به [illegible] «[illegible]» جا گزیده بودند از حرکت سپاه مغول بسوی «[illegible]» ارزنجان اطلاع یافت فرماندهان باتجربه عقیده داشتند که سپاه حالت تدافعی گرفته و بر لشکریان مغول حمله نبرند اما بی تجربه ها و یاران سرسپرده [illegible] شهوت جانبدار تاختن بر مغولان بودند غیاث الدین نیز هوا خواه گروه دومی بود به روز جمعه (۶ محرم ۶۴۱ هـ ۱۲۴۳م) سپاه سلجوق به [illegible] ([illegible]) حمله ور شدو جنگی [illegible] شب [illegible] طوری رابطور قطع [illegible] آغاز گردید. سپاه سلجوق به شکست [illegible] مواجه شد و غیاث الدین در میان سپاه درهم ریخته، هراسان و [illegible] ماند و بادادن تغییر قیافه و فرار به «توقات» توانست جان بدر ببرد. مغولها غنایم فراوانی را که در این مصاف بدست آورده بودند بین خود تقسیم و به «سیواس» آمدند. قاضی سیواس بنام «نجم الدین قیر شهری» که قبلاً در خوارزم بوده و اجازت نامهٔ «جان سلامتی» از مغولها در دست داشت از فرمانده سپاه مغول «بایجو» با هدایا و تحف فراوان پذیره شد و اجازت نامه‌ای را نیز ارائه کرد باین اساس مغولها به مردم امان دادند ولی [illegible] مدت سه روز از یغمای شهر دریغ نکردند وازآنجا به «قیصریه» رفتند [illegible] باخود

بردند ودر اثنای راه کسانی را که توان پیاده روی نداشتند نیز بقتل رساندند سلجوقیها که پی بردند نمیتوانند با مغولها برابری کنند به پرداخت مالیهٔ سنگین تن در داده صلح کردند و بدینسان سلجوقیهای اناتولی حالت یك مستملکهٔ مغولها را پذیرفتند.

در اثر این رو بداد مرکزیت بتمام معنی نابود شد و بعد از غیاث الدین، سرزمین اناتولی، در یك هرج قرار گرفت بیگ ها یکی بجان دیگر افتاده و آینجا و آنجا اغتشاش های دایمی رونماشد. (بایجو) سردار مغول در ین حص وبیص بار دیگر به اناتولی هجوم آورد. در ۱۲۵۶ م در جنگی که در حوالی «قونیه» رخداد مقاومت بقایای قشون سلجوقیها بار دیگر درهم شکست. سلطان غیاث الدین پسرش رکن الدین قلج ارسلان ششم را بجای خود براریکهٔ سلطنت نشاندو معین الدین سلیمان بمقام پروانکی«۱» گزیدند.

«بایجو» در قزل ویران» که در فاصلهٔ چهار ساعت راه در غرب قونیه واقع است اقامت گزید و رکن الدین را نیز با خود داشت. اینبار مغولها برای مدت طولانی در اناتولی باقیماندند و هنگام عزیمت از اناتولی تمام قلاع نظامی را به استثنای قلعه ئی که مزارشاهان سلجوقی در آن جا بود تخریب کردند.

پس از رفتن مغولها در اناتولی، زد وخورد برادرها آغاز گردید وعاقبت هنگامی که رکن الدین وعزالدین می خواستند ساحهٔ حکمروایی سلجوق را باهم تقسیم کنند معین الدین با مغولها تماس گرفت مغاولها با فرستادن مجدد سپاه برتری وحقوق رکن الدین را حفظ کردند وعزالدین به استانبول فرار کرد. از طرفی هم معین الدین تمام اختیارات دولتی را در قبضهٔ خود گرفته با

۱- پروانه لقب فرمانگزار بود وحیثیت وزیر را داشت.

ن الدین در صدد قتل وی برآمد ولی معین الدین که مورد حمایت
ولها بود در ۱۲۶۵ م ر ن الدین را به قتل رسانده بجای وی
طان غیاث الدین سوم فرزند او را که پنج یا شش سال عمر داشت
نام فرمانروائی مستقر کرد . در ۱۲۷۷ م معین الدین نیز توسط
ولها مقتول گردید و از آن به بعد درهم و برهمی به اوج خود
ید . غیاث الدین مسعود پسر عزالدین کیکاووس که در « کریم » بود
آنجا وارد « سینوپ » شد و از آنجا برای ابراز اطاعت از سردار
ل « اباقا » به « ارزنجان » رفت. پس از مرگ « اباقا » در (۱۲۸۲ م)
طان احمد که بجای وی برگزیده شده بود سرزمین سلجوق را بین
ث الدین مسعود و سلطان غیاث الدین سوم تقسیم کرد ولی
ث الدین سوم به این امر راضی نشد و پس از قتل وی در ارزنجان
م قلمرو سلجوقیها به غیاث الدین مسعود تعلق گرفت . غیاث
ین مسعود که در سال ۱۲۸۳ بر سریر سلطنت نشست مواجه
ورانی از آشفتگی و نابسامانی بود در ۱۲۹۵ م از طرف « قازان
ود خان » به همدان فرا خوانده شد و در ۱۲۹۸ علاء الدین
یاد سوم پسر برادرش را بجای او تعیین گردید .
بعدها علاء الدین نیز بین سالهای (۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ م) از طرف
لها به اصفهان برده شد و در آنجا بقتل رسید و پادشاهی بسار
ر به غیاث الدین مسعود منتقل گردید .
در ۱۳۰۸ م پس از آنکه وی وفات کرد سرنوشت امپراطوری
ریخ سپرده شد و در آن سرزمین تنها و رچندین بیگ نشین بوجود

وضع اجتماعی :

ر دوران تشتت و پراکندگی ناشی از هجوم مغول ها و
حکومت قادر به تامین وحدت سیاسی نمی شد تمام منطقه
لی گرفتار نوعی ناراحتی شده بود شاهان سلجوقی امپراطوری-

سلجوقیان که در سالهای آخر قرن ۱۳ حالت تابعیت از فرمانروـ
ایان منطقوی مغول را اختیار کرده بودند. برخی توسط مغولان
برکنار برخی مقتول و آنانکه تحت حمایت مغول ها هنوز قدرتی
در دست داشتند در تلاش رفع مشکلاتی بودند که در داخل خاندان
شان بروز میکرد. عزالدین کیکاووس و علاوالدین کیخسرو در
حلقهٔ اختلافات خانوادگی برادران سلجوقی در آناتولی، در راس
دیگران قرار داشتند در زمان واحد چندین پادشاه درمناطق مختلف

حکم میراندند، جنگ ها دست بدست میزدند. پادشاهان بنابر عدم احساس
امنیت وزراء را بی دلیل و با دلایل بقتل رسانده بخصوص اشخاصی را که
برای رسیدن به مقام سلطنت ایشان را یاری رسانده بودند، برای
آنکه زیر بار منت نباشند، زودتر از بین می بردند وهمچنان وجود
وزرائی که دراثر مال اندیشی درخفا بامغول ها همدست شده سر
به تمرد میزدند، مردم را دچار سراسیمگی و آشفته حالی کرده
بودند ونمیدانستند همدست وهمکار چه کسی بشوند؟

معین الدین پروانه ازوزرای کارشناسی که باوجود اینهمه
نابسامانی در دستگاه امرا طوری سلجوقی ها، سالیان زیاد توانست
امنیت نسبی راحفظ وبامغولان گذاره کند، عاقبت دراثر اختلافی
که بین او وسعدالدین کوبک روی اغراض شخصی اخیر الذکر پدید
شد بقتل رسید.

دراین گیرودار باید عناصری را که مردم بدور خود جمع کرده
وآرزوی رسیدن به مقام سلطنت رادردل داشتند نیز بخاطر داشت
این طغیانها بین مردم بیشتر ازجانب فرقهٔ از متعصبین دامن
زده میشد. جریان «باباییٔ ها» این حرکات راسمت دهی میکرد
بقول منابع معتبر باباسحق خلیفهٔ بابا الیاس که در زمان حمله
مغول ها از خراسان رخت سفر بسته ودرآناتولی در شهر اماـ

اقامت گزیده بود مدتی در خفا بسر برده بعداً مریدانی گرد خود جمع آورد ودر دهات «اماسیا» اشکار گردید.

بقول ماخذ ومنابع رسمی بابا اسحق یک شار لاتان بود که عده یی از دهاتان بیسواد و ترکمانهای ساده لوح را بگرد خودجمع میکردد که در اصطلاح رسمی این گروه «خارجی» خوانده شده است.

ولی وقایع وجریانات نشان میدهد مردم این شخص را ارج زیادی مینهادند ودوست میداشتند باباا سحق پیشگویی میکرد که امپراطوری سلجوقی بادراثر ظلمهای فراوانی که بر مردم ازانها رفت بزودی سرنگون خواهد شد. وقتی ترکمانان بی شماری در «اورفه» و«حلب» بنابر پیروی از بابا اسحق روی آوردند ودر دهات با ترکمانها نهاونیک پیروان او همنوائی نشان دادند روئی بزرگ از آنان متشکل گردید. این گروه بزرگ در روز معین به اشارهٔ بابا اسحق وامر گرده مقاومت گروهای دولتی را که تحت فرمان مظفر الدین علیشیر او شلوادار میشد درهم شکسته آنانرا به «مالاتیا» فراری ساختند. همچنین پیروان بابا دومین سپاه دولتی را به هزیمت وا داشته وارد «سیواس» گردید و«اغدیش باشی» (۱) سیواس را با گروهی از سربرآورده گان شهر بقتل رسانده غنایمی فراوان ازآن جا بدست آوردند وسپس به «اماسیا» و «توکات» سرا زیر شدند.

اسحق بابا دراین هنگام در اماسیا در تکیه خانه خود بود «امیرعانشاه» بابا را گرفتار کرده در برجی از قلعهٔ «اماسیا» بند

(۱) اغدیش از نظرلغوی بقول نظامی: نظ سی اغدیش خلوت نشین است که نیمی سر نه انکیبن است اغدیش یعنی دور گه وهمچنان اغدیش باسی یعنی مقام، چیزی مثل شهردار یا فرمانده سواران مترجم

داراو پخت. (۶۳۸ ه.ق ۱۲۴۰ م) ولی اغتشاش نه تنها خلاف توقع او خاتمه نیافت بلکه شدت بیشتری کسب شد. بابائی ها معتقد بودند که بابا اسحق نمرده و نمی میرد. جنگ بین دو جانب آغاز و «هارغانشاه» در این زد و خورد بقتل رسید.

شاه با آگاهی از این گیرو دار به «قباد آباد» گریخت و از آنجا به قوانیه آمده و بر حدات ارض روم مستقر بودند پیام فرستاد سپاه سر حدی آنرا طوری که متشکل از عناصر گونه گون بود از ارض روم بسوی ... واز آنجا به قیصریه رفت. بابائی ها در «مالیا» حوالی «قیر شهر» متمرکز گردیده و خانواده های خود را نیز بهمراه آورده بودند. همینکه پیشاهنگان سپاه را دیدند، زنها و بچه های بابائی را بقتل رسانده سپس بجنگ و مقابله پرداختند اگر فرنگی های مقاومت نمی ورزیدند، سپاه سلجوق باردیگر تار و مار و به شکست مواجه میگردید زیرا بابائی ها باحرارت زیاد حمله میکردند اما پایداری فرنگی ها موجب شد تا سپاه درهم شکسته سلجوق، فرصت تنظیم مجدد بیابد و در نهایت، بابائی ها را پراگنده ساختند. بقول برخی از منابع در این کار زار در حدود چهار هزار بابائی مقتول شدند و سربازان جز بچه های دو سه ساله بقیه همه را از دم تیغ برآوردند. زنها و بچه های خورد سال را امان داده و مال و هستی بابائی ها را مثل مال کفار یك پنجم جهت بیت المال گذاشته و بقیه را بین خود تقسیم کردند. پادشاه نفس براحتی کشید و در حالیکه نوازنده گان سرود های گرم و پر جوش مینواختند جام های پیاپی مینوشید و یکی بعد دیگر درباریان تحفه و هدایا میداد.

هرچند مواخذ و منابع متعدد مینویسند که بابائی ها در این مصاف بکلی قلع و قمع شدند ولی ظهور خلفای بعدی از این سلسله چون «کیمك

لی‌بابا ـ ابدال موسی ـ براق‌بابا ـ لقمان بابا وغیره گویای این واقعیت است که باباییها تا اوایل سده هشتم هجری (۷۰۷) و سنه ۱۳۰۷ م فعالیت داشته و آنها خانقاه‌ها و پیروانی برای خود داشته‌اند

در جریان حوادث گرم واشفته حالی که مردم با آن درگیر بودند یکی هم قیام «چمری» را میتوان نام برد که از طرف قرمانیها تقویت و حمایت میشد. در زمان علاء الدین کیقباد اول هنگامی که ارمناک فتح شد در آنجا ترکمانها جاگزین ساخته شدند. نظر به لوحهٔ مزار کریم الدین کرامان (۱) این واد؛ تحت نفوذ قمرالدین محمود قرار داشت و به همین دلیل قبایل ارمناک بنام او قبایل قمرالدین یاد میشد.

نورالدین نبیرهٔ قمرالدین یا بنابه شهرتش «صوفی» انتساب به طریقت بابا الیاس نفوذ خود را گسترش داد فرزند او «کرامان» مناطق متعدد ی را از نصر انیها تصرف کرد. وخود را نیمه مستقبل وغیر وابسته ساخت. روی این وامیر علاءالدین قلیچ ارسلان» بیگ نشین قبایل قمرالدین را به کرامان داد ولی دیری نپائید که کرامان و برادرش به طرف داری از سلطان عزالدین دست به اغتشاش زدند. نتیجه کرامان و برادرش مقتول و اغتشاش سرکوب گردید. پس از کرامان «محمد بیگ» جای او را گرفت ودرقیام «خاطر اوغلو» یکی از بیگ های سلجوقی شرکت کرد و سپس مرگ غیاث الدین و پسر فرزند عزالدین کیکاووس را شهرت داده بیاری «چمری» که دارد ... ندای ... کرد شتافتند.

---

۱) در لوحه مزار کرامان او غلو محمود بیگ که تاریخ (۶۹۹ هـ ۱۳۰۰ ـ ۱۲۹۹) قید شده او را بدرالدین محمود ابن کریم الدین کرامان میخوانیم «مترجم»

«جمری» که واقعهٔ ایجادی او به واقعه «دوزنجه مطفی» در دورهٔ فرزندان عثمانی شباهت داشت، که بود؟ در رساله‌ای ۱۲۹۹ – ۱۳۰۰ م (۶۹۹ هـ) شاعری بنام یوسفی در ارزنجان رساله‌ای منظوم در وصف خاموشی و مقام آن بوزن (مفاعلن مفاعلن فعولن) نوشت که ۳۸۸ بیت مثنوی گونه را احتوا میکرد یوسفی در این رساله که موسوم به «خاموش نامه» بود درباره جمری چنین می‌آورد

در دوره ما شخصی سبز بست که قبای درویشان در بر داشت پیوسته عبادت میکند و خموشی برمی گزید. فکرو ذکرش بر بنای درستی استوار و مستقیم در راه خدا بود خرقه می پوشید و همه مردم از او راضی و خوشنود بودند. اعتماد واعتقاد بدرستی پندارو کردار او روز بروز فزونی می یافت. هر کس او را در مقام شیخ بایزیدی نگریست. گروهی از مردم در حلقهٔ مریدان او در آمده بودند ولی او به این زندگی پیراسته و پاک راضی باقی نماند یکباره عقل خود را از دست داد و گفته های پوچ و یاوه بزبان او تمام شد مثلا می گفت:

این راز را نگشودم اما گوش بدهید که اکنون این را زرا باز می گویم. ای مریدان من پادشاهزادی روم هستم از این نظر مرا پادشاه بشناسید»

گروهی بمر این ادعای او سرتسلیم نهاده پادشاهی او را از جان ودل پذیرفته وسپس او را سلطان جمری نام نهادند سلطان از شنیدن این جریان سخت ناراحت شد ودستور داد سپاهی بر او بگمارند. در نهایت او را گرفتار کرده بعد ازشکنجه وعذاب فراوان بجهان دیگر فرستادند (کتاب ها نه کوپرولو مجموعهٔ حکایات صفحه ۱۱۲ وادامه آن این حکایه حکایهٔ هشتم است که در صفحات ۳۰ اب و

م الف ضبط شده حکایهٔ نهم این کتاب به خاطر او غلو ارتباط
دارد».

در تاریخ این بی‌بی‌زن این ترکمانها بنام درویشان (کلاه
سرخ چاروق پوش وسیاه کمر) ذکر شده واز پیروان طریقت بابائی
ونمود گرد بوده‌اند جمری در سال ۱۲۷۸ - (۶۷۷ هجری) بقونیه رفت
وبنام خود خطبه خواند. محمد سرامان او غلو را به وزارت
برگزید و همین امر بعدها هنگام اغتشاش مردم دلیلی قوی به دست
مخالفان او داد. در آن هنگام زبان رسمی دوایر

و زبان دربار دری بود ولی او دستور داد که در مقامات رسمی
ودر دربار سلطان تنها به زبان ترکی تحریر و تکلم شود اما این
پیروزی زیاد دوام نکرد و پادشاه که مورد حمایت مغول ها بود بر
جمری حمله آورد طرفداران جمری شکست خوردند و خودش اسیر شد
او را زنده زنده پوست کشیدند و پوست او را برای عبرت سایرین
به شهر گشتاندند. بعد ها شخصی دیگری بنام احمد ظهور کرد
ومدعی شد که فرزند علاءالدین است در حالیکه مقام نظر جمری
بیش نبود. اما از این آشوب جز یک نفر سر نبرد واغتشاشی هم
که توسط او راه انداخته شد دوام نیاورد وخیلی زود سرکوب گردید.

غیر از قیام ها و اغتشاشاتی که بوسیله افراد خانواده شاهی
اینجا وآنجا بقصد تخت نشینی و رسیدن به اریکهٔ قدرت صورت می‑
گرفت، بی‌نظمی های دیگری هم بوجود می آمد که از جمله میتوان
قیام جریان علوی ها بنام «تخته چیها» وترکمانی را هزن در

مطابق مآرش و اغتشاشات بخد ـ لو لوا و سوری حصار را
برشمرد . «۱»

علت این قیام ها و اغتشاش ها که موجب پریشانی و آشفته حالی مردم میشد و بعد در اثر اعمال قوه سرکوب میگردید چه بود ؟ عوامل پنهان آمدن آنها را در کجا میتوان سراغ کرد ؟ هرچند عوامل را تا حدی شرح دادیم ولی بطور فشرده در چند جمله بار دیگر مروری برآن داریم :

معامله روابط شاهان و وزرا بحدی دچار افتضاح شده بود که بطور مثال وقتی رکن الدین قلیچ ارسلان بر وزیر خود صاحب فخرالدین خشم گرفت صرف موقعی حاضر به آشتی شد که مبلغ دو هزار دینار ازوی دریافت کرد . از تاج الدین معتز نیز جدا گانه باج میگرفت . همچنان کمال الدین علی وزیر به بهانهٔ اینکه عزالدین را از «کریم» دعوت کرده و به وی هدایاتی داده است از کار سبکدوش و در قلعهٔ «عثمانجیک» زندانی نموده بود ولی او با مغولها تماس گرفته حمایت آنان را جلب کرد و بار دیگر بر کرسی وزارت نشست.
مرکزیت دولت از بین رفته و دیگر قدرت اداره را از دست داده بود .

کوچی های خوارزمی حالت یک عنصر اختناق را بخود گرفته بودند . قلمرو دولت از پا افتاده پارچه پارچه شده از داخل معروض هجوم های پراگندهٔ مغولان نیز بود . آبادی ها تاراج میشد. آتش میگرفت و با خاک یکسان میگردید . در ارض روم سیواس ، قیصریه و نظایر آن مردم از هفت ساله تا هفتاد ساله قتل عام میشدند. اما عامل اصلی این سقوط ضعف و نارسائی اداره و فقدان سازمان های

«۱» در شمال قارصوس قلعه یی بنام «لو لوا» وجود دارد .
(قاموس العالم جلد ۵) مولف

درست بود. مقاطعه داران ـ دهقانان بی‌زمین سپاهیان ایلچه جاری
وبیگ ها همه ازدولت مرکزی روگردان شده بودند. یورشهای گاه
ناگاه مغول تحایفی که برای آنان تهیه می‌گردید مالیات کمرشکنی
که دولت به مغولها می‌پرداخت وبالاخره سفاهت دهشت اور دربار که
این مصارف را ازطریق وضع مالیه بسیار ظالمانه ازشهرنشینان نو
قدیه تحصیل دهقانها تامین می‌کرد.

اسباب اشفتگی بیشتر اوضاع را فراهم می‌اورد زیرا مقاطعه
داران وسایرین مبالغی را که بدولت می‌برداختند از مردم دو
چند بازیافت می‌کردند. مخالفین دولت نیز ازاین حرص وپیش بکار
نمی‌نشستند. ازجمله قبیله «قزل حمد» که بقصد التزام اختیاراتی
داشت یا فرقهٔ جمری متحد گردیده «اقسرای» را باچپاول هرا سرباز
ترک وعرب مورد حمله قرار دادند شب روز شهر را تاراج کرد
ومردم ازاین آفت بکمک آفت دیگر یعنی مغولها نجات یافتند.
مغولها که برای سرشماری ودریافت مالیه آماده بودند گیرو گرفت
آنان پایانی نمی‌شناخت. پذیرائی ازآنان درمدت توقف شان دل
خوش ساختن وتهیهٔ هدایا برای بازگشت شان امری طاقت فرسا بود.
مردم از مغولها التماس کردند که برای سرشماری ودریافت هدایا
دراوقات معین آمده ووقت وناوقت فراهم نگردند، فرمانده مغول
باین مناسبت اوامری صادر کرد وشمس الدین قزوینی ازاین وظیفه کنار
گذاشته شد.

فکرمیکنم اگر برتمام این حوادث که در توالی سال ۱۲۹۹م
(۶۹۹ه) برمردم آفت زدهٔ اناتولی می‌گذشت ـ خشکسالی و نتایج
مصیبت بارآنرا هم بیفزائیم نمودار کاملی ازاوضاع نابسامان
اجتماعی درآن منطقه بدست می‌آید. ری و اناتولی در سدهٔ سیزدهم
میلادی درچنین احوال اجتماعی قرار داشت. (ناتمام)

د دلی او شهی د قصی د وه زو ر راویان
او ناظمان معظم گل

معاون سرمحقق زلمی هیوادمل

د دلی او شهی قصه زموږ له ملی قصو نخه یوه خوندوره قصه ده، چی دلی او شهو د سیمی د پښتانو دا قصه په روایتی بڼه د پښتنو په زیاترو سیمو لی د پښتنو نکلچیانو زده ده، او د تلیو الود خوښحالی لپاره یی د ژمی په اوږدو شپو اونورو سهالو نو لی وایی.

د صمد رخان ختک د روایت له مخی دلی په ختیه د لازاک او شهی د حیات خان مایزی او روه چی پلار یی د خپل تام مشر و، د صمد رخان خپلی خبری په دی باب دا دی:

په دوران د اکوړی چی، لکه شررو
هم سخی هم د دړ نی صاحب شمشررو
هغه وخت په یوسفزو نی پوهوان و
په نامه حیات خان نامو ښه افغان وو
لوی سردار د ملوز یو یو نبری و
مشت په سینه د تو پی د سینی دی و
زوی یی نه و یوه لوری وه نیکخو یه
په نامه مسمی و شهی گل رویه

او همدغه د دلي په باب ويلي دي :

د شهي د عاشق نوم نه له ما هېرېږي
سرو گل ستبل نه گوري ويه ويارې
په لقب دلي يا له شه د لاڙ لګو
ديرقلاس رامې صفت پښتنو آزينو

د دلي او شهو قصه له شفاهي شکله سربېره د پښتو په تحريري ادبيا تو کې هم ځاى لري . زموږ له ادبياو ځخه د ډېر تنو د غه قصه په نظم ليکلې ده، چې البته ددر بوارو په روايا تواو د پښتنو تکلو جاتو په بيان کې توپير و نه لېدل شوې چې د غو تو پر و نه تيا ځلـي څه سال بخاري د صدرخان د قصې په مقدمه کې څرګند لي دي د دغې قصې د روايا تو په باب خبرى د نيا غلې عبدالکريم پښتنک منظو مې قصې نومې کتاب کې هم مو ندل کېږي .

په تحريري اد بيا تو کې دد دې ملي قصې نه يم شکل هماغه د صدر خان ختک دی چې دا قصه يې په (۱۱۰۰ هـ) کال کې په خوږه مثنوي ليکلې ده د صدر خان ختک او دده د مثنوى په باب زموږ په ادبي څېړنو کې ډېرڅه ويل شوي دي خوزه په دې ليکنه کې د دې قصې د وه راو يان د رېښتيا چې پردي دوو کسانو تراوسه زموږ په منظمو ادبي تذ کرو کې څه بحث نه دی شوی او نه پښتو تذ کرو ليکونکو د دوا ړه شاعران پرموږ پېژندلي دي زه ، دا دوه تنه په پښتو ادبي تاريخونو کې د ځاى نيولو په منظور در معرفي کوم ، البته د دغو دوا ړو کسانو په باب متفرقې ليکنې د صدرخان د دلي او شهو د قصې په مقدمه او هم په پښتو منظومې قصې کې شته ، خو هغه کافي نه دي ، زه هغو ليکنو ته د خپلو څېړنو په رڼا کې په دې ډول انسجام ورکوم :

معظم گل ۱

د پښتو په معلومو چاپي تذ کرو کې مونږ د معظم گل په نامه څوک نه پېژنو او نه يې د ادبي تاريخ په څېړنو او تذ کرو کې د دې شاعر په تو-

خیال بخاری (مقدمه ص ۴۰ ـ ۴۹) ددلی او شهی د قصو په مقدمه کی هم اشاره کړی ده، خو زما ددې قصې د روایاتو له توپیرونو سره څه کار نشته، بلکه زه غواړم چې معظم گل د یوه پښتانه شاعر په توگه د پښتو تذکرو لپاره ورو پېژنم .

د معظم گل په باب زیات معلومات زموږ په واک کې نشته، صرف دومره په پښتو مجله کې راغلي دي چې، معظم گل د مردان د ضلعې د نوی کلي یو اولسی شاعر و . اوله نامه سره یې ورته د استاد او بابا کلمې هم تړلې دي، د استاد له کلمې څخه ښکاري چې معظم گل به د پښتو له ښو او مشهورو اولسي شاعرانو څخه و، چې خلکو به استاد باله . اکثر اولسي چاربېتي مشهور شاعران په سرحدي افغانستان او لره پښتونخوا کې خلک د استاد په نامه یادوي . د معظم گل د ژوند زمانه خورلسمه هجري پېړۍ اټکل کېږي .

دی په پهدی حدود و کې د مردان په نوي کلي کې هستوګه، د پښتو په اولسي آهنګونو یې شعرونه ویل او شعرونه یې په خلکو کې مشهور وو . ما ته د ده یوه منظومه قصه معلومه ده د (۹) پل ځای مې چې ړي ده . د کلام چاپي او یا خطي منتخب نه دی ترې کوم شوی ، ځکه چې د دغسې شاعرانو د کلام زیاتره برخه شفاهي وي نو بویه چې د ده د کلام زیاته برخه به هم په شفاهي ډول اوس هم په خلکو کې خوره وي . اوس مونږ ته د ده موجود کلام هم غنیمت شمېرو، چې د ده نوم له ورکي ژغوري او د یوه قصه پرداز شاعر په توګه یې په ادبي تاریخونو کې د ضبط جوګه کوي . د معظم گل د دلی او شهی قصه په دې غزله پیل کېږي :

یو قصه مې عجیبه ده او ربه دلې

سرسري مې چا په مخکې ده ویلې

په دې توټې پسې دا غزله راځي :

پېغلتانه په بلې شپېو ده دودونه

د دلې د زړه يې وران كړه بازارونه

چې چاره تري نه په کوټه کې شوله پاتې

سر يې شپېو د په زنګون کوي فکرونه

دي ملګرو ته يې ويل ملګرو اورئ

تاسو ايښي وو په ما پاندې سرونه

تاسو څئ، په دغه خپله لارې بېرته

دو پاره وړيکې زه نوم پېرونه

يا به راوړم سه چاره يا به سر پرېږدم

مشغله به مې له تمام مې وي سېرونه

دلې وي چې چاره پرېږدم زه تري لاړ شم

خپل پردي به راته را ډېري پېغورونه

په رښتيا دلې پښتون و «معظم ګله»

دو پاره په قلاورې نه وي غرونه

د شپې د بد حالي انځور معظم ګل په دې لاندې غزله کې ډېر

ښه ري ايستلی دی :

چې شپې تورې ته دخوب وا يې حالونه

په سپين مخ يې اوښکې څکه رودونه

په سرتوري ويړ لوي په زوره ژاړي

غور څولي دي د سره سره شالونه

جينکی يې تماشي ته وي ولاړ ې

څوك په ځمکه څني پاس په دېوالونه

بېچاره پاندي يې څوخ د خيال اوريل كه

په تېتچو به پرېکوي زلفي تالونه

موج رنگین فرش گلگون بر گسترهٔ رنگین بهار

پوهنتاسه

درباره مثنوی معنوی چیزی نتوان گفت. فهم با این بضاعت کوچک
و با چیز درباره کتابی که مولانا جلال الدین محمد بلخی خود آن را
نردبان معراج حقایق خوانده است وآن جا که میفرماید: «مثنوی را
جهت آن نگفته ام که حمایل کنند و تکرار کنند. بلکه زیر پا نهند و
آسمان روند که مثنوی نردبان معراج حقایق است نه آن که نردبـ
ان را به گردن نگیری و شهر به شهر نگردی هرگز بر بام مقصود نروی
و به مراد دل نرسی.» (۱) اما آن گاه که از این نردبان فرازی ای
خواهی یافت خویشتن را به بامی در خواهی یافت و بامی که به بلندی
بام چرخ بل به بامی بلند تر و برتر از بام چرخ (۲)

بامی که میشود از آن تمام گسترده گی و فراخنای ناحیه های
روان و اندیشهٔ آدمی را با انبوه متنوع رنگها و جلوه هایش به تماشا
نشست.

وآن جا در خواهی یافت که درین قلمرو گسترده و اعجاب
انگیز دنیای رنگ رنگ و همیشه پویای اندیشه و زنده گی است که چنان
دریای شفاف که خود جلوه گاه هفت آسمان برین عشق است با غوغای
گاهی آرام و گاهی توفانی جاویدانه در بستر زمانه ها جاری است دریای
که اگر آرامشی دارد آرامشش با زیبای عجین شده است و اگر هیجانی
دارد هیجان او مفتون کننده و شور انگیز است. آری شعر او چون در-

پاست باآن که او هیچگاهی نخواسته است که شعر بگوید و قدرت
کلام خویش را به رخ ما بکشد بلکه آن (گنگ خواب دیده) میخواهد
که چیزی را برای ما بگوید - برای ما که از شنیدن آن عاجریم. (۲)
چیزی را که او در خواب دیده است.

واما او خود نیز از گفتن آن عاجز است مگر عجز او در عجز نارسای زبان
واژه گان نهفته است زیرا اندیشه ها و عواطف او را چنان بیکرانه
کیفیت که زبان و واژه گان نا توانتر از بیان آن میباشد محدودیت
های اوزان و قوافی نمیتوانند جولانگاه مناسبی باشند برای جولان
اندیشه های توفانی و پرهیجان او و در اینجاست که او شکوه سر میدهد
و در اینجاست که نارسایی های (مفتعلن) او را میکشد و او فریاد بر میدارد :

قافیه و مفعله را گو همه سیلاب ببر

پوست بود پوست بود درخور مغز شعرا

رستم ازین بیت وغزل ای شه سلطان ازل

مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا (۴)

این ناتوانی (مفتعلن) است که اورا کشته است. دریای
توفانی و پراز تلاطم اندیشه های بلند او نه دریا بلکه آن بحر خروشان
با همه مد و جذر هایش نمیتوانند که باآسوده گی در دره های تنگ
اوزان عروضی وقوافی جاری شود

آن دریای بیکرانه برای جولان خویش محیط بیکرانه میخواهد .

شعر برای او هیچگاهی هدف و امام نبوده است و هیچگاهی به
چنان چیزی نه نازیده است زیرا او رافن بالاتر از فن شاعری است.
او چون ماهتاب روشن و نورانی در پشت پردهٔ سیاه شعر ایستاده است
واگر ترا چشم جستجویی است باید آن پرده را از هم بدری وخود را به
آن منبع نور و روشنی برسانی آنجا که میگوید :

شعر چه باشد بر من تا که از آن لاف زنم

هست مرا فن دیگر غیر فنون شعرا

شعر چو ابریست سیه من پس آن پرده چو مه
ابر سیه را تو مخوان ماه منور بشما (٥)

انتخاب واژه ها و اساها رگز و هرگز با آن مفهومی که برای شاعران دیگر مطرح است و برای جلال الدین محمد مطرح نیست. او به واژه ها نمی اندیشد بلکه به چیزی در آن سوی واژه ها می اندیشد او به قافیه نمی اندیشد بلکه به چیزی می اندیشد در آن سوی شیکه رنگین قوافی (٦) و اساد رشعر او همه چیز به تا گهان الهام پیدا میکنند و بصورت شعر در می آیند.

تخیل او چون نمایست که او به هرچیزی که دست میزند به طلای شعر بدل میگردد (٧) ازاین روست که او را درمیان تمام شاعران جهان شاعری دانسته اند در همه حال شاعر زیرا او با آن عشق پر شور و شورانگیزی که دارد همه چیز را درشعر خود به شورانگیزترین رقص وا میدارد و به همچنان انگیزترین ترنم فرا میخواند و گویی با این همه رقص و ترنم میخواهد تمام اشیای جهان را زندگی بخشد شکوهمند و پر از نیرو و بعد آن همه چیز را با آن همه رقص و ترنم و آن همه زندگی شکوهمند در پای معبود بریزد گرچه میتوان در آن کتاب بی نظیر (مثنوی) صفحات زرین فراوانی را یافت که جهش روح اشعری جلال الدین محمد یکباره انسان را تا اوجهای دور و نور اکین آسمانها میبرد و در آغوش دریای مواج و توفانی عشق و حال و بیخبری میاندازد ولی اصالت آن در بیان مطالب و شگفت آن بیان و بزرگی آن در فراوانی اندیشه و تنوع امثال آن است و ازاین حیث در دنیا شاید به بزرگی و جلالت قدر مثنوی نباشد. (٨)

یعنی جلال الدین محمد بسیاری از اندیشه های ژرف عرفانی و فلسفی را با پیرایه داستان و تمثیل بیان کرده است یکی از ویژگیهای داستانهای مثنوی فزونی شمار آنهاست.

پژوهنده یی شمار داستانهای مثنوی را (٢٧٠) دانسته است. (٩)

اما دو نکته در مورد داستانها و حکایه‌های مثنوی قابل یاددهانی میباشد. اول آن که این داستانها و حکایه‌ها از چشم انداز مولوی همواره به حیث وسیله و ابزار بیان مطرح بوده نه هدف و غایهٔ اصلی.

یعنی او بنابر توانایی شگرفی که داشته این داستانها و حکایه ها را به خاطر منظور های عرفانی و معنوی خویش عمقاً گسترش بخشیده بارور گردانیده و گونه گون اجزای آن را با زیور های اندیشه های عرفانی و فلسفی خویش برآراسته است تا از این طریق به نتیجه گیری های دینی و عرفانی خویش برسد .

کار او در مثنوی چنین است که او هر بحث و موضوع را با حکایه و داستان آغاز میکند و همین که دانست فکر خواننده را کاملاً متمرکز کرده است حکمت و منظور های عرفانی را به میان می آورد و به بیان حقایق میپردازد. خواننده برای آن که سلسلهٔ داستان نگسلد مجبور میشود تا آن را بخواند و به ختم داستان برسد (۱)

به تعبیر مولانا او میخواهد تا خواننده پشت سر پوسته و شکلهٔ ظاهری سخن به سرشت و جوهر اصلی آن دست یابد و آنجا که میگوید :

ای برادر قصه چون پیمانه است

معنی اندر وی مثال دانه است

او پیمانهٔ قصه را عرضه میدارد و اما انتظار آن را دارد تا خواننده فقط دانه های معنی مورد نظر داشته باشد. او این پیمانه را تا آنجا و تا آن حد ضرورت دارد که تا دانه های معنی را به وسیلهٔ آن انتقال بدهد و آن گاه که این دانه ها در چنگ خواننده آمد پیمانه دوباره مسترد میگردد.

دو دیگر آن که این داستانها و حکایه ها بنابر عقیدهٔ پژوهنده گان ساخته و پرداختهٔ ذهن مولانا نیستند. چرا که افزون بر مثنوی معنوی برخی از این داستانها در حدیقهٔ سنایی و منطق الطیر شیخ فرید- الدین عطار نیز آمده است اما مولانای بزرگ غالب افکار و اندیشه

های آنان را یك جا با آن داستانها وحکایه ها بیشتر از پیش با اندیشه های پربار واتری خویش پرورش داده وانها را عمق وژرفای بیشتری بخشیده است .

بنا براین نتیجه راسیی توان بدست آورد که این داستانها وحکایه ها شامل گنجینهٔ زرین وپر قیمت فرهنگ عوام میباشد. که با به کار گیری انها در مثنوی به خاطر مشعل وبیان اندیشه ها حیات جاودانه وپرباری پیدا نموده اند.

بالاخره به گونهٔ فشرده میتوان گفت که شعر مولانا جلال الدین محمد بلخی در مثنوی معنوی خود ظرف وسیعی از نوراست و آن گاه که اگر بتوانی این ظرف وسیع را از منشور ذهن واندیشه عبور دهی بی تردید دران سوی این منشور روی پردهٔ ادراك موجهای گوناگون نور را در خواهی دید واز آن ترنیم زنده هم آهنگ آنها به حیرت اندر خواهی شد پس چی خردمندانه است که این کتاب پربار را آمیزه یی میدانند از کلام فقه ، فلسفه، عرفان تاریخ اساطیر باور های ملل ودید گاه های ازدانش فلسفهٔ جامعه شناسی ومردم شناسی و... (۱۱)

بنآ میشود که در باغستان همیشه سبز مثنوی از این همه دید گاه های متفاوت ورنگ رنگ به تماشا نشست واز جلوه رنگین گلهای عطر آگین حقیقت وزیبایی لذت برد.

با آنچه که گفته آمدیم دیگر این حقیقت روشن میشود که فلکلور یا فرهنگ عوام در ترکیب این ذرا ژهٔ گستردهٔ رنگین موقعیتی دارد مناسب و در خور تامل ومیتوان از این دید گاه نیز به بررسی مثنوی معنوی پرداخت واما باید بخاطر داشت که بحث پیرامون خاستگاه اصلی حکایه ها در مثنوی تحلیل آنها از نظر شکل و محتوا تفکیك حکایه های طنز آمیز از غیر طنز آمیز، بررسی کاربرد واژه های عامیانه اصطلاحات عامیانه، تعابیر و باور های عامیانه و

ضرب المثل ها در آن خود نیرو سعدی حوصله وزمان لازم را بکار دارد که پرداختن به چنین کاری در حد توان این حقیر نیست .

تا آن جای که برای من ممکن بود و تا آن جای که این فهم نا قص برای من مجال آن را میداد وبه احوالی بیت ز یبای زیرین که :

کوشش بیهوده به از خفته‌گی   دوست دارد یار این آشفته‌گی

ضرب المثلهای را که در مثنوی معنوی به کار گرفته شده اند و تا هنوز در میان مردم ما رواج دارند بیرون نویس نموده وسوارد کاربرد آنها را در زنده‌گی روزمره مشخص نمود . ام که ناگزیر خالی از اشتباه و کمبود ها نخواهد بود .

باید زش صادقانه از خوانند . گان ارجمند بخاطر اشتباهاتی که خواهی نخواهی درزمینه سو جود خواهد بود میپردازیم به یاد کرد و بررسی ضرب المثلهای آمده در مثنوی معنوی .

۱- از گپ ، گپ میخیزدویا میگویند که از کار ، کار پیدا میشود .
این ضرب المثل هنگامی به کار گرفته میشود که درجریان کاری ، کار تازه یی پیدا شودویا هنگامی که روی مساله یی صحبت صورت میگیرد پای مسالهٔ دیگری بمیان آید .

گفت میشو قم تو بو دستی به آن
لیک کار از کار خیزد در جهان
(ص ۹ - دفتر اول)

۲- از خاطر یك شوم - سوخت شهر روم .
هنگامی به خاطر کسی عدهٔ زیادی در رنج شوند ویا شکنجه گردند این مثل را بیهم بار میبرند .

بی ادب تنهانه خود را داشت بد
بلك آتش در همه آفاق زد
(ص ۵ - د - اول)

۳- مثل خر در گل ماندن.

وقتی کسی باوجود ادعاهای فراوان در انجام کاری عاجز آید این مثل را به‌گونهٔ طعنه واستهزا به کار برند.

چون قلم اندر نوشتن میشتافت
چون به‌عشق آمد قلم برخود شکافت
عقل در شرحش چوخر در گل بخفت
شرح عشق وعاشقی هم عشق گفت
(ص ۹ د. اول)

۴- خار به زیر دم نهادن.

این مثل به‌گونهٔ کنایه به کار گرفته میشود که بیانگر تحریک وتحمیق کسی است به کاری ویا برضد کس دیگری که درانجام چیزی جز رسوایی وبدنامی برای او نداشته باشد.

مثلاً هنگامی که کسی را به کاری نادرستی تحریک نمایند میگویند که «به‌زیر دمش خار گذاشتم.»

کس به زیر دم خر خاری نهد
خر نداند دفع آن بر میجهد
بر جهد وآن خار محکمتر زند
عاقلی باید که خاری بر کند
(ص ۸ د- اول)

۵- لولها بامی به بام خیکها کارش تمام.

یعنی انسانهای که خاموش اند وبدون آن که راز خود را افشاء کنند به‌مقصد خود میرسند

کور خانهٔ را ز تو چون دل شود
آن مرادت زود تر حاصل شود
گفت پیغمبر که هر که سر نهفت
زود گردد با مراد خویش جفت
(ص۹- د اول)

۶ ـ اخر سایهٔ دیوار سوی خودش برمیگردد .

یعنی هر کس هر کاری که کند برای خود میکند ونتیجه اش را دیدنی است .

گرچه دیوارا فکند سایه دراز   باز گردد سوی اوآن سایه باز

(ص ۱۱ ـ د اول)

۷ ـ هرچی کردی میخوری ویا میگویند که بدمکن که بد میبینی ویا میگویند که هرچی میکنی برای خود میکنی .

این جهان کوه هست وفعل ماندا   سوی ما اید نداها را صدا

(ص ۱۱ داول)

ویادر همین مفهوم ضربها لمثلی است که میگویند درخانهٔ کسی را مزن که در خانه اترا میزنند

من در خانهٔ کسی دیگرزدم   او در خانهٔ مرازد لاجرم

هر که با اهل کسان شد فسق جو   اهل خودرا دان که قواد است او

(ص ۱۰۲۷ ـ د پنجم)

۸ ـ چشم غرض بین کوراست ومیگویند که روی غرض کوسیاه

چون غرض امد هنر پوشیده شد   صد حجاب از دل بسوی دیده شد

(ص ۱۶ ـ د اول)

۹ ـ شهوت چشم انسان را کور میسازد .

خشم وشهوت چشم رااحول کند   زاستقامت روح رامبدل کند

(ص ۱۷ د اول)

۱۰ ـ بوی بردن .

این مثل را که محتوای کنایه آمیز دارد به مفهوم فهمیدن و درک کردن بکار میبرند

شاه بوئی برد ازاسرار من   متهم شد پیش شه گفتار من

(ص ۱۸ ـ داول)

بوی برد از جدوگرمیهای او   که گزافه نیست این هیهای او

آن یکی طوطی ز دردت بوی برد / لیک چون گفتم پشیمانی چه سود

(ص ۳۴۱ - د دوم)

(ص ۸۲ د اول)

۱۱ - هر کسی را از خود گمان مکن.

از قیاسش خنده آمد خلق را / کو چو خود پنداشت صاحب دلق را

کار پاکان را قیاس از خود مگیر / گرچه ماند در نبشتن شیر شیر

(ص ۱۴ د اول)

۱۲ - دل به دل راه دارد.

این مثل در این مورد به کار گرفته میشود که میگویند اگر با کسی محبت کنی محبت می‌بینی و اگر نفرت کنی نفرت می‌بینی.

گفت، گفت تو چو در جان سوزن است / از دل من تا دل تو روزن است

من از آن روزن بدیدم حال تو / حال تو دیدم نیوشم قال تو

(ص ۱۸ د اول)

موج میزد در دلش عفو گنه

که ز هر دل تا دل آمد روزنه

که ز دل تا دل یقین روزن بود

نه جدا و دور چون دو تن بود

(ص ۶۰۰ - د سوم)

تافت زان روزن که از دل تا دل است

روشنی که فرق حق و باطل است

(ص ۲۱۶ - د دوم)

در دل من آن سخن زان میمنه است

زانکه ز دل جانب دل روزنه است

(ص ۱۲۸۳ - د ششم)

۱۳ - لیلی را به چشم مجنون بین.

گفت لیلی را خلیفه کان تویی

کز تو شد مجنون پریشان و غوی

از دیگر خوبان تو افزون نیستی

گفت خاموش چون تو مجنون نیستی

(ص ۲۰ - د اول)

۱۴ - پوست روباه در جانش بلاست.

وقتی که کسی را بخاطر پول او و یا بخاطر نگهداشتهٔ دیگرش بکشند و یا عذابش کنند چنین مثلی را به کار میبرند.

دشمن طاوس آمد پر او

ای بسی شه را بکشته فر او

گفت من آن آهوم کز ناف من

ریخت آن صیاد خون صاف من

ای من آن روباه صحرا کز کمین

سر بریدندش برای پوستین

ای من آن پیلی که زخم پیلبان

ریخت خونم از برای استخوان

(ص ۱۱ - د اول)

۱۵ - هم در نعل میزند هم در میخ و یا میگویند که دزد را میگوید که بگیر، صاحبخانه را میگوید خبردار: این مثل را در مورد اشخاص منافق که با دو جهت یک منازعه بخاطر منافع شخصی خویش رابطه میگیرند و گاهی از این و گاهی از آن پشتیبانی میکنند به کار میبرند.

ظاهرش میگفت در ره چست شو

وز اثر میگفت جان را سست شو

(ص ۲۲ - د اول)

۱۶ - امانت را خاک خیانت نکرده.

این مثل را هنگامی که کسی بخواهد طرف مقابل را در جهت نگهداری چیزی اطمینان بدهد به کار میبرند. و یا گاهی که کسی

امانت کسی دیگری را به اصطلاح زیرزده باشد این مثل را به گونهٔ طعنه در مقابل او استعمال میکنند. یعنی تو با خاك هم برابر نیستی خاك امانت را خیانت نمیکند تو که انسانی چگونه خیانت کردی.

خاك امین و هرچه در وی کاشتی

بی‌خیانت جنس آن برداشتی

این امانت زآن امانت یافتست

کآفتاب عدل بروی تافتست

تا نشان حق نیارد نوبهار

خاك راسرها نگردد آشکار

(ص ۲۵ د اول)

۱۷ – مرغ زیرك د ردو دام بند میماند.

این ضرب المثل را در مورد کسانی بکار میبرند که با بسیار زیرکی و احتیاط وهوشی با یك نوع بیباوری نسبت به دیگران به کاری اقدام میکنند ولی سرانجام به مشکلات بزرگ روبرو میگردند.

پس دل چون کوه را انگیخته

مرغ زیرك با دو پا آویخته

(ص ۲۶ د اول)

۱۸ – با ماه نشینی ماه شوی با دیگ نشینی سیاه شوی.

این مثل در مورد تاثیر هم صحبت ودوست بالای انسان به کار برده میشود یعنی انسان از دوست خوب خصال خوب و از دوست بدخصال بد را به دست می‌آورد.

همنشین مقبلان چون کیمیاست

چون نظرشان کیمیائی خود کجاست

چشم احمد بر ابوبکری زده

او زیک تصدیق صدیقی شده

(ص ۱۳۳ – د اول)

همنشین اهل معنی باش تا
هم عطا یابی و هم باشی فتا
(ص ۵ ۳ ـ د اول)

کاذبی با صادقی چون شد روان
اندر وغش راستی شد ناگهان

۱۹ ـ شکمش که سیر شد خدا را نمیشناسد
(ص ۱۴۴ ـ د دوم)

چون گرسنه میشوی سگ میشوی
تند و بد پیوند و بدرگ میشوی

چون شدی تو سیر مرداری شدی
بیخبر بیپا چو دیواری شدی
(ص ۱۴۲ د اول)

۲۰ ـ هر چه کردی میبینی
آنچه میمالید در روی کسان
جمع شد در چهرهٔ آن ناکس آن

آنکه میدرید جامهٔ خلق چست
شد دریده آن او ایشان درست
(ص ۴۰ ـ د اول)

آتشی زد شب به کشت دیگران
باد آتش را به کشت او بران
(ص ۳۱۸ ـ د دوم)

حمله برخود میکنی ای ساده مرد
همچون آن شیری که برخود حمله کرد
(ص ۶۵ ـ د اول)

۲۱ ـ سر شکسته زیر تاقین (کلاه)
دست شکسته زیر آستین

این مثل وقتی استعمال میشود که فردی از اعضای خانواده کار ناشایسته وخجالت آوری انجام دهد ونخواهند که دیگران ازآن را باخبر گردند. همچنان کسی که ضعف و ناتوانی داشته باشد که نتواند به کسی کمکی انجام دهد این مثل را درمقام عذر خواهی مینمایند.

جان بی معنیست دراین تن بی خلاف
هست همچون تیغ چوبین درغلاف
تاغلاف اندر بود باقیمت است
چون برون شد سوختن را آلت است
تیغ چوبین را مبر در کارزار
بنگر اول تا نگردد کار زار
(ص ۳۵ ـ د اول)

۲۲ انسان باامید شیطان ناامید با انسان نا امید زنده است و یا میگویند که دنیا به امید خورده شده است و در همین رابطه گویند که ناامیدی گناه است

کوی نومیدی مرو امیدهاست
سوی تاریکی مرو خورشیدهاست
(ص ۳۶ ـ د اول)

۲۳ـ آخر شب سیاه سپید است یا پشت هرتاریکی روشنی است ویا میگویند که بعد از هرسختی آسانی است.

وقتی بخواهند که کسی را به صبر و شکیبایی دعوت کنند این مثل را به کار میگیرند

هر کجا آب روان سبزه بود هر کجا اشک روان رحمت شود
(ص. ۸ د اول)

ای بسا کارا که اول صعب گشت
بعد از ان بگشاده شد سختی گذشت
بعدی نومیدی بسی امیدهاست
از پس ظلمت بسی خورشیدهاست
(ص ۵۲۷ د سوم)

۲۴- از زیر چکه برخاست زیر ناودان نشست ویا «بگو بندکه از زیر باران گریخت زیر ناودان رفت.»

این مثل را آنگاه بکار میبرند که کسی از خطری فرار کند و اما به مشکلات وخطرهای بزرگتری گرفتار آید.

پس گریزند از بلا سوی بلا

پس جهند از مار سوی اژدها

(ص ۵۳ د اول)

میگریزی از پشه در گژدمی

که گریزی در رهی توازنمی

(ص ۳۳۲ د ششم)

۲۵- مار گزیده از ریسمان ابلق ترسد.

کسی که در زندگی زیاد مورد فریب دیگران قرار گرفته باشد ویا با خطر های زیادی مواجه شده باشد ویا در کارها از احتیاط واندیشهٔ لازم کار بگیرد این مثل را به گونهٔ دلیل احتیاط خویش به کار میگیرد.

گفت اری گرو فابی نم نه مکر

مکرها بس دیده ام از زید و بکر

من هلاک فعل و مکر مردمم

من گزیده زخم مار و گژدمم

(ص ۵۳ د اول)

۲۶- مرغ که بیوقت بانگ کرد سرش از بریدن است.

مردم خروسی را که بیوقت خاصتاً بعد از نماز دیگر بانگ کند ویا ماکیانی را که چون بانگ خروس صدا بکشد، میکشند اما این مثل را درمورد کسانی به کار میبرند که حرفهای ناسنجیده می گویند.

چه خفتن در میان رهزنان

مرغ بیهنگام کی یابد امان

(ص ۷۳ د اول)

مرغ را وقتی سرت باید برید

عذراحمق را نه شا یدشنید

(ص ٧٥ د اول)

لاجرم هر مرغ بی هنگام را

سر بریدن واجب است اعلام را

(ص ٩١٣ د دوم)

مرغ بی هنگام شدان چشم او

از نتیجه کبر او و خشم او

سر بریدن واجب آید مرغ را

تو به غروفت جنباند زرا

(ص ٣٨٩ د سوم)

٢٧- انسان یکدم به بام بالا نه شود.

این ضرب المثل را هنگامی که بخواهند برای کسی بگویند که انسان دکه باره به تمام ارزوها نمیرسد و با انسان آهسته آهسته به مقصد خود میرسد و به کار میبرند.

گفت شه رازی ولی رب العباد

نردبانی پیش پای ما نهاد

پایه پایه رفت باید سوی بام

هست جبری بودن این جا طمع خام

(ص ٠٣ - د اول)

تا نمیری نیست جان کندن تمام

بی کمال نردبان نایی به بام

چون زحد پایه دو پاید کم بود

بام را کوشنده نامحرم بود

(ص ٧٩ . ١ - د ششم)

٢٨- انسانیت به کمال است نه به جمال و با میگویند ادم به

سورت است نه به صورت یعنی کمال انسان معیار شخصیت انسان است نه جمال وصورت ظاهری .

گر به صورت ادمی انسان بدی

احمدو بوجهل خود یکسان بدی

نقش بر دیوار مثل آدم است

بنگر از صورت چه چیز او کم است

(ص . ٥ـ داول)

۹۲ ـ آش بامصلحت شور نمیشود ویا میگویند که اگر کسی پیدا نشد با کلاه خود مصلحت کن .

این مثل را وقتی به کار میبرند که کسی بدون مشوره دوستان کاری را انجام داده باشد که برایش نتیجه های منفی وغیر قابل انتظار به بار اورده باشد .

مشورت ادراک وهشیاری دهد

عقلها مرعقل را یاری دهد

(ص ۳ ٥ ـ داول)

گرد ران ادم بکردی مشورت

در پشیمانی نگفتی معذرت

زانك باعقلی چو عقلی جفت شد

مانع بد فعلی و بد گفت شد

(ص ۲۰۱ - ۲۰۲ ـ د دوم)

مشورت در کارها واجب شود

تا پشیمانی در اخر کم شود

(ص۲۰۷ ـ دسوم)

عقل قوت گیرد ازعقل دیگر

نیشکر کامل شود از نیشکر

(ص۷۰۳ ـ دسوم)

۳۰ ـ عذر بدتر از گناه .

این مثل را هنگامی استعمال کنند که کسی گناهی را مرتکب شده باشد و آوانی که از او علت را جستجو کنند او چنان عذری آورد که خود گناه دیگری باشد .

عـذر احمق بدتر از جرمش بود

عذر نادان زهر دانش کش بود

(ص ۵۷ ـ د اول)

۳۱ ـ از دریا چه کم میشود .

موقعی که انسان ثروتمندی به کسی چیزی بدهد ویا اورا تشویق نمایند تا به کسی چیزی بدهد . این مثل را به کار میبرند یعنی ثروت تو به این بخششها کم نمیگردد .

کم نخواهد گشت دریا زین کرم

از کرم دریا نگردد بیش و کم

(ص ۵۷ ـ د اول)

۳۲ ـ خداوند جامه هر کس را به اندازه قد او بریده است .

یعنی خداوند نیت هر کس را دیده برای او چیزی ویا مقامی داده است این مثل را موقع که بخواهند بخل ویا سخاوت کسی را بیان کنند استعمال مینمایند .

گفت دارم من کرم بر جای او جامهٔ هر کس برم بالای او

(ص ۵۷ د اول)

۳۳ ـ اب زیر کاه ویا خیك زیر بور یا

این ضرب المثل را در مورد انسانهای فریبکر و محیلی به کار گیرند که همواره طینت سیاه وشیطانی شان را در چهره ارام ومعصوم مانندی پنهان میدارند .

میشد این هردو تا نزد یك چاه اینت خر گوشی چوا بی زیر کاه
(ص ٥٨ اول)

اینت خورشیدی نهان در ذره یی شیر نر در پوستین بره یی
اینت دریای نهان در زیر کاه پا برین که هین منه در اشتباه
(ص ۳۱۲ ـ د اول)

رقعه پنهان کرد ننمود بهر شاه کو منافق بود واب زیر کاه
(ص ۹۷۱ ـ د چهارم)

۳۴ ـ محبت دشمن بی مقصد نیست.

دشمن ارچه دوستانه گویدت دام دان گرچه زدانه گویدت
گر ترا قندی دهد انزهر دان گر بتن لطفی کند ان قهر دان
(ص ۵۹ ـ د اول)

این مثل تا کیدی است برهشیاری انسان که باید در برابر دشمن باحتیاط برخورد کند که نباشد بالطف و مهربانی هایش دام تازه یی سرراه انسان بگذارد .

۳۵ ـ قضا که امد چشم انسان کور میشود .

یعنی چیزی را که خدا خواسته باشد همانگونه میشود وهشیاری وبینایی انسان جایی را نمیگیرد .

چون قضا اید شود دانش بخواب مه سیه گردد بگیرد آفتاب
(ص ٦١ ـ د اول)

چون قضا اید فرو پوشد بصر تا نداند عقل مارا پا ز سر
(ص ۱۲۱ ـ د اول)

چشم بسته میشود وقت قضا تا نبیند چشم کحل چشم را
(ص ۳۰۲ ـ د سوم)

۳٦ ـ رنگ ببین وحال بپرس .

این مثل را هنگامی به کار میبرند که ظاهر کسی چنان خسته و افسرده باشد دیگر احتیاج به پرسشی نباشد و اگر حال اورا ازوی جویا شوی این مثل را بکار میگیرد.

یعنی حال من همین است که از ظاهرم هویدا است.

گفت گو یایم که دست و پای رفت جان من لرزید و دل از جای رفت

رنگ و رویم را نمی‌بینی چو زر ز اندرون خود میدهد رنگم خبر

(ص ٦١ د اول)

٧٣- چاه کن در چاه است.

یعنی کسی که همیشه بد دیگران دام میگذارد و مردم را با مشکلات مواجه میسازد بالاخره خودش در دام خویش گیر می‌آید و دچار میگردد

در فتاد اندر چهی کو کنده بود

زانکه ظلمش سوی او آینده بود

چاه مظلم گشت ظلم ظالمان

این چنین گفتند جمله عالمان

هرکه ظالمتر چهش با هولتر

عدل فرموده ست بتر را بتر

ای که تو از ظلم چاهی میکنی

از برای خویش دامی میتنی

(ص ٣٩-٦٥-د اول)

درچهی افتاد کو را غور نیست

وان گناه اوست جبرو جور نیست

(ص ١١٨-د اول)

بهر مظلومان میکندند چاه

درچه افتادند ومیگفتند آه

(ص ٢٠٣-د سوم)

۳۸- دنیا را از عینك خود میبینند ویا میگویند که هر کس راز از آینهٔ خود میبیند، یعنی انسان بد اند یش همواره بد نها راز خو قیاس میکند .

این مثل راهنگامی به کار میگیرند که کسی دیگری اتهامی بزند وبد و باره او قضاوت منفی بکند. درینصورت طرف مقابل میگوید کههر کس را از آیینهٔ خود مبین

پیش چشمت داشتی شیشهٔ کبود

زان سبب عالم کبودت مینمود

گر نه کوری این کبودی دان زخویش

خویش را بد کو مگو کس را تو بیش

(ص۶٥-د اول)

کود اینه دارد و گنج اندر آن

زآیینهٔ خود منگرا ندر دیگران

۳۹-دوست آیینه دوست است .　　　　　(ص۲۲۹-د پنجم)

یعنی دوست عیب واقعی را که دوست در دوست خو یش میبیند باید دوستانه برای او بگوید تا خود را صلاح کند زیرا انسان هیچگاه از اشتباه خالی نیست

مومنان آیینهٔ همدیگر اند

این خبر می از پیامبر اورند

(ص۶٥-د اول)

چونك مومن آیینهٔ مومن بود

روی اوز آلوده گی ایمن بود

یار آیینه است جان را در حزن

در رخ آیینه ای جان دم مزن

(ص۲۰۲-د اول)

باقی دارد

نویسنده: الدکتوره امیره حلمی مطر
ترجمه و تلخیص
پوهنیار عبدالعلی نوهی

فلسفهٔ زیبایی شناسی از شروع وآغاز خویش در یونان باستان مراحل تطور وانکشاف را پیمود وسرانجام به مرحلهٔ نقد وبررسی که توسط فیلسوف المانی (کانت) پیریزی شد رسید. دراین بررسی مختصر مرحله یی را که زیبایی، مورد نقد وارزیابی قرار میگیرد و از قرن هفده توسط «کانت» شروع میشود وتا قرن هژده دوام مینماید بررسی خواهد شد. بعداً با یک نظر اجمالی وگذرا از مکتب های بزرگ فلسفهٔ زیبایی شناسی درعصر جدید بحث را به پایان میبریم.

الف: عصر یونانی

افلاطون: اسم افلاطون همواره یکجا با نظریات مشهور او مانند مثل (۱)، حب و دوستی وتقلید ومحاکات ذکر میگردد. نظر این

---

(۱) نظریه «مثل» افلاطون در تاریخ فلسفهٔ یونان شهرت دارد، این نظر طوری است که تمام اشیای طبیعی را اعم از مرئی وغیرمرئی غیرواقعی دانسته واین اشیاء و نمونه ها را نسخه بدل و کاپی از اصل میدانند. چون اصل این اشیا طبیعی در ماوراءطبیعی وجود داشته ونمیشود شی کامل را دراین دنیا پیدا کرد. ازین سبب افلاطون معتقد است که زیبایی مطلق درین جهان طبیعی وجود نداشته واین زیبایی های که ما افراد طبیعت درک مینماییم، در حقیقت کاپی ونسخه بدل زیبایی مطلق است که در جهان ماوراء طبیعی وجود دارد «مترجم»

فیلسوف در مورد زیبایی ، در حقیقت نتیجه همین اساساتیست که چوکات بندی عام فلسفه او برآن استوار است . زیبایی به عقیدهٔ وی کاپی و نسخه بدل زیبایی مطلق است و نمیشود آنرا در زمره موضوعات دنیای محسوس سراغ گرفت . او میگوید هرقدر تلاش ورزیم نمیتوانیم زیبایی را در اشیای محسوس طبیعی مشاهده نماییم ، زیرا زیبایی تغنی وآهنگ سحر آمیز و یا اسپ زیبا نیست در حقیقت زیبایی که بحث درباره آن برای فیلسوف حتمیست همانا زیبایی مطلق ومعقول است که درآن هیچگونه قبحی وجود ندارد آن زیبایی (جمال مطلق) زیبایی فی ذاته است ولمیشو آنرا توسط تجربه و دیگر وسایل بدست آورد و درك نمود ، ازاینرو درك و آگاهی آنرا به نیروی عقل حواله میدهد و تمام زیبایی های طبیعی را ظواهری از این زیبایی مطلق میداند ، ازین لحاظ تصور این زیبایی هدف و غایه فیلسوف را میسازد و به کشف حقیقت وماهیت آن تلاش میورزد . علی رغم این سخنان ، نمیتوان انکار نمود که مابه روی زمین با زیباییهایی مقابل هستیم که تعجب ما را فراهم میسازند و مورد قبول خاطر ما واقع میگردند. در حالیکه این درك و آهگاهی حسی حقیقت کلی را احتوا نکرده ، بلکه معرفتی است تقریبی ونسبی که ما را به حقیقت نزدیك میسازد ولی نه به معرفت کامل و حقیقی .

به سخن دگر معرفت یقینی و کامل از زیبایی در طبیعت وجود ندارد ، بلکه این معرفت کامل در دنیای ماوراء طبیعی وجود دارد وبرای فیلسوف لازم نیست به آن حدی از معرفت خورسند و راضی گردد که مردم عادی درآن سطح توقف نمایند .

برفیلسوف لازم است ، تازینه های عروج وصعود به معرفت را بپیماید و به نقطهٔ کمال ومثل اعلی معرفت دست یازد .

و سیله فیلسوف در این صعود و پیشرفت بسوی معرفت کامل (ماوراءطبیعی) همانا حب و دوستی او نسبت به درك اشیاوزیبایی آنست.وقتی که نفس ووجدان فیلسوف از این حب ودوستی مشبوع گردید ، در طبیعت ووجود آن انگیزهٔ عجیبی رخ میدهد و فیلسوف را در یك تلاش وبیقراری دایمی به منظور معرفت وشوق ابدی به خاطر اتصال وپیوند بهدنیای حقیقی(ماوراطبیعی) دنیای حق،خیر وجمال قرار میدهد. بهنظر فلاطون حب‌ودوستی‌هدف‌زیبایی‌را تشکیل میدهد و انسانرا ازقبایح وزشتی هاباز داشته و دربی یگانه هدف خویش یعنی تولید اشیای زیباسی کشاند.

افلاطون ازین هم بیشتررفته وادعا کرده که درتکوین وخلق طبیعت ، حب ودوستی نقش داشته است وذریعهٔ این حب‌و دوستی اشیای طبیعی دارای بافت وترکیب گردیده ودراثربغض و دشمنی این ترکیب،اختلاف وبافت درونی آن ازهم می پاشد ، تاوقتیکه فیلسوف‌عاشق زیبایی باشد ، نفس و وجدان او مملو ازاین‌دوستی است وبرای فیلسوف لازم میافتد تا به کمك تقلید ومحاکات از آنچه در توان دارد به منظور تعبیر از حقیقت (زیبایی مطلق) استفاده نماید.غایه خلق آثار هنری در آرای فلاطون وقتی اتمام میپاید که هنرمند بدیع ونوآور این‌مثل اعلی را در هنرخویش‌تمثیل نموده ودرتعبیرازحقیقت‌مطلق کمک کند هنرمند است آزادی داشته باشد.اما تقلید ومحاکات که به درك وآگاهی‌حقیقی موجودات‌استناد نه‌ورزد ،در حقیقت‌امر ، فریب وگمراهی بوده ، حقیقت‌را باوهم وگمان یکجا میسازد .

افلاطون می بیند که هنرمندان عصروی‌به تصویر وقایع‌محسوس پرداخته وهدف هنرخویش را کسب لذت‌حسی‌نزد ذوقمندان و اشخاص گمراه میدانند ، به کار تصویر سازی واشباح ادامه میدهند و حقیقت راجستجو نمیکنند افلاطون نظر خود راپیرامون زیبایی بما

این کلمات پایان میدهد : توجه واهتمام هنرمند به حقیقت ودوستی وجانبداری او ازحقیقت ، شرط اساسی تراثم زیبایی را درعملیهٔ هنری تشکیل داده واساس صدق در تعبیر از تقلید ومحاکات از حقیقت مطلق ماوراءطبیعی را نشان میدهد .

ارسطو:

علی رغم اختلافات ارسطو با استادش افلاطون موصوف نتوانسته است بدون نظریات مثل افلاطون که درفلسفهٔ یونان وجهان بینی میتافزیکی جای خاصی دارد آزادانه عمل کند. او نیز معتقد به تقلید ومحاکات از زیبایی مطلق گردیده وچوکات بندی فلسفه او پیرامون این طرح دور میزند ، ارسطو به این عقیده است که هنرمند نباید مقید به انتقال وقایع گردد ودرآن آزادی داشته باشد ، بلکه برای وی لازم است از اشیا وموجودات طوری تقلید نماید که در واقع آنچنان که باشد ، حاصل مطلب اینست تانمونه های کامل مثل اعلی راچنان جستجو نماید که در حقیقت آنهادرعینکه ذره بینی وی دیده نه شده باشد ، وچنان آثاری خلق نماید که ملهم از حقایق غیر محسوس بوده جنس کامل وعالی آن درد نیای معقول وجود داشته باشدوتوسط قوهٔ عقلایی بهآن دست یافته نه توسط تجربه آزمایش غیروی در کتاب شعر خویش این نظر را اینطور شرح میدهد « شعر به فلسفه نزدیکتر است زیرا شعر حقایق کلی تصویر مینمایدوازاین سبب نسبت به علم تاریخ مرتبت آن بلندتر است زیرا تاریخ صرف ذکروقایع جزئی وحوادث ملموس اکتفامیورزد ». درقرن سوم میلادی دراسکندریه زندگی مینمود وعلی رغم اینکه هفت قرن فاصله زمانی بین وی وافلاطون وجودداشت با آنهم اختلاف چشم گیروبزرگ بین فلسفهٔ اووافلاطون دیده نمیشود افلوطین در تحقیقات خود پیرامون زیبایی شناسی به این عقیده است که برای هنرمند لازم است تا بخاطر تصویر زیبایی به عالم معقول وماوراً طبیعی رجوع نماید وی به منظور توضیح

نظر خویش به‌مثال «فید یاس» که دارای شهرت وآوازهٔ زیادی دریونان است وآن کسی است که تمثال الههٔ زیوس را تصویر نمود اکتفا نموده ومیگوید : وقتی که «فید یاس» تمثال زیوس را تصویر مینمود ، آنرا از کدام نمونهٔ محسوس که پیشروی او قرار داشته باشد، نقل نکرده است بلکه تصوری آنچه از الهه داشته‌است آنرا درانظار وددید مردم متجلی ساخته است .

عصریونانی دارای سه قله ء مرتفع وطرز تفکر مهم است که آنها عبارتند ازافلاطون ، ارسطو وفلوطین اند . درواقع‌سایر فلاسفه ردپای افلاطون راتعقیب نموده براصول واساسات او احترام گذاشتند وشیوه ء کار اورا به کار بستند ، حتی ممکن‌است این مرحله رابنام مرحله ء افلاطونی مسما نمود .

قرون وسطی جای فلسفه ء یونان رااشغال کرد، احساس‌وطرز تفکر انسان قرون وسطی در مورد زیبایی وتصور آن امری است که نمیشود ازآن‌انکار نمود ، زیرا باوجودآمدن متخصصین وزیبایی شناسان ، موجبات آرا ء وتفا سیر متباین در نزد فلاسفه این قرون گردید ، افزون براین ، نهضت هنری و گرایش طبیعی که نهضت اروپا رادر برداشت ، اثر بزرگی درجهت بحث وتحقیق فلسفه ء زیبایی شناسی گذاشته وشیوه جدید بحث زیبایی رادر تاریخ فلسفه ء زیبایی شناسی ، بویژه قرن هژده تشکیل میدهد . دراین قرن منطق جدید شعری آغاز یافت وآن رانوعی از درک وآگاهی غامض‌وپیچیده به حساب آوردند که در تخیل شعرا ء به وجود آمده ونام استتیك رادرسال ۱۷۵۰ مبالای آن گذاشتند واین تاریخ را بنام میلاد زیبایی شناسی جدید مسماساختند. بعدا ء زمینه های بحث وتحقیق در علم زیبایی شناسی به کمك وتلاش‌های فلاسفه انگلیسی امثال :

شا فشبری ، هاتشسون ، هیوم وافزون بر اینها فیلسوف

آلمانی (لسنگ) کسی که موقف میانجی را بین موقف هنری وفیلسوف زیبایی شناس اتخاذ نمود. است علاوه نمود.

همینطور فلسفه ء زیبایی شناسی در قرن هژده در فلسفه ء « کانت » تبلور نمود واین فیلسوف توانست درسال ۱۷۹۰ م در تحقیقات خود موسوم به« نقد حکم» یعنی چگونه میتوان زیبایی دراشیا ء راحکم نمود مرحله ء جدیدی درعالم زیبایی شناسی بوجود آورد وزمینه های تحقیق راپیرامون زیبایی شناسی محدود ساخت ، این مرحله را اکثریت دانشمندان علم زیبایی شناسی بنام مرحله ء « کانت » می شناسند .

ب : مرحله کانت

کانت (۱۷۲۴ – ۱۸۰۴ م) : ـ فلسفه کانت بمثابه انقلاب بزرگ فکری در تاریخ فلسفه شهرت یافته است . این فیلسوف در کیفیت وماهیت آگاهی وشناخت تحقیق وبحث خود را ادامه داده وبه تحلیل وتوانایی وقدرت فلسفه در مورد معرفت وشناخت برخلاف فلاسفه ء متقدم بین اقدام نمود . کانت به تعقل انسانی توجه واهتمام نموده واساسات هدف معرفت نظری را کشف نموده موصوف این بحث رادر کتاب خود موسوم به « نقد عقل محض » یا «نقد خالص نظری» دنبال نمود. بعدازآن بهلو چهره سلوك اخلاقی درکتاب خود موسوم به « نقد عقل محض عملی» پرداخته است . اما آنچه پرداخته است . به ذوق زیبایی و حکم آن تعلق میگیرد به قدرت مستقلی ارتباط میگرد که وظیفه ء آنهمانا شعور ،درك و حکم بهزیبایی است واین توانمندی ازدرك وتشخیص زیبایی بنام ملکه وتوانایی حکم زیبایی یاد میگردد . وی درکتاب خود موسوم به « نقد حکم» درسال ۱۷۹۰م احکام وشروطی چندی راپیرامون شی ء زیبا معرفی نموده وچهار شرط اساسی راپیرامون تجدید حکم به زیبایی مورد اعتبار قرارداده است . کانت فیلسوف بزرگ

قرن نزده بین دو پدیده زیبایی فی ذاته (حقیقت و ماهیت زیبایی) و زیبایی مفید (زیبایی که از آن سود برده میشود) فرق میگذارد. به نظر کانت در هر عمل هنری دو خصوصیت اساسی وجود دارد، یکی آن صفت جمال و زیبایی است که عمل هنری آن به بررسی گرفته میشود و دیگر آن جمال و زیبایی محض است که جز شکل ظاهری آن تصور دیگر از آن شده نمیتواند.

کانت در شرط اول حکم به زیبایی به این عقیده است که زیبایی از ذوق های اشخاص و افراد منشاء میگیرد و موجبات سرور و خوشی را مساعد میسازد و در پهلوی این سرور و خوشی فایده و غرض دیگری وجود ندارد و آن منفعت مادی مطرح و مطمع نظر نیست. به سخن دیگر ذوق انسانها آنها را به سوی زیبایی میکشاند، نه ارزش مادی آن. برخلاف لذت حسی که تملک آن به غرض کسب لذت و تمتع از آن مورد بحث قرار میگیرد. به طور مثال رسام از شکل و رنگ یک سیب، به تعجب میافتد، نه از شوق خوردن و خریدن آن و ذوقی که از نهاد رسام منشاء گرفته است، او را نسبت به زیبایی سیب مجذوب ساخته است، نه زمینه کاربرد و تمتع مادی آن. در اینجا نقطه اختلاف بین فلسفه کانت و سائر فلاسفه وجود دارد و آن اینست که اکثریت فلاسفه عصر وی و قبل از وی از زیبایی مفاد اجتماعی را میطلبیدند و بینشی زیبا و مفید جدای قایل نیستند، در حالیکه کانت بر خلاف این نظر قیام نموده است.
اعتبار و شرط دوم حکم به زیبایی اشیاء نزد کانت همانا جنبه های کلی زیبایی است، یعنی ذوق و تمایل به زیبایی نزد همه موجود است و آن به طرز تفکر و منطق افراد ارتباط نمیگیرد به سخن دیگر ذوق به زیبایی شامل احوال اشخاص باسواد و بیسواد میگردد. درین شرط کانت نیز اختلاف آشکار با فلسفه عقلیین

دیده میشود . زیرا آنها معتقد بهدرك زیبایی از طریق وشیوه های تصورات عقلی میباشند .

امادو اعتبار دگر در مورد حکم به زیبایی اشیاء نزد کانت رالگ فلسفه مزدوج است بخود میگرد ، فلسفه کانت درنهم قرن نزده ازیك طرف با فلسفه ء تجربی سر و کار دارد واز طرف دگر با فلسفه ء هنر برای هنر . کانت زیبایی رادر هدف مندی اشیاء به تحلیل میگرد ، به نظر او این غایه وهدف مندی اشیاء است که اشیا رابه شناسایی میگردواین هدفمندی زیبایی غیر تصور مورد بحث وتحقیق کانت قرار میگرد ، یعنی انسان دربرخورد با زیبایی بهوجود غایهوهدف مستشعر میگردد وتحدید این غایه درتصورات عقل گنجایش ندارد .

هدف زیبایی برخلاف سایر اشیاء فی نفسه ودرخود آن نهفته است یعنی غایه واهداف زیبایی متوجه خود میگردد وبس وقتی یکدانشمند نبات شناس یاتاجر وزارع درامور تولید سیب فکر کنند ، در حقیقت آنها در مورد ارزش زیبایی سیب چیزی علاوه نکرده اند وآنچه نزد آنهامهم واساسی است ، تولیدوتکثر سیب است وبس .

دراینجا کانت زیبایی دراشیآو غایتبدون غایه مسمی نموده است یعنی جمال وزیبایی هدف دگری جز زیبایی ندارد . کانت پیشتر مرود ومدعی است که رضا مندی نفوس ووجدان توسط ذوق بهزیبایی میسر گردیده واین رضا مندی ذوق از زیبایی یك ضرورت الزامی وحتمی انسان بهشمار آمده وشامل اذواقهمه ء مردم میگردد .

وقتی پیر اسون نقدو بررسی شروط کانت وتحدید حکم به زیبایی اشیاء ازنظروی دقت بهعمل آید وبه قالب های ظاهری این شروط بحث صورت پذیرد، درآنصورت بهتناقض واضح وآشکار

باسایر فلاسفه برمیخوریم ، زیرا زیبائی کانت درک زیبائی را به احساس و شعور حواله میدهد . بعداً ضرورت جمعی و همگانی را در مورد زیبایی حتمی میدانند . درحالیکه این شروط و اساسات از خصایص گرایش عقلی در فلسفه به حساب آمده و زیبائی را به تصورات عقلی حواله میدهند .

فلسفه زیبایی مثالی (زیبایی مطلق) بعد از کانت :-

فلسفه زیبایی شناسی بعد از کانت در نظام فلسفی آلمانی بویژه نزد هیگل و شوپنهاور اهمیت بیشتر کسب نمود.

هیگل هنر را یکی از انواع معرفت دانسته یا مطلقه یا حقایق به شمار می آورد و معتقد است که هنر و دین حقیقت یکی از مراحل اولی معرفت را تشکیل داده و معرفت این هردو چنان بهم مخلوط و ممزوج اند که فلسفه تاگزیر به بحث درمورد آنها می پردازد .

هیگل به بیان مراحل اساسی که تاریخ هنر آنرا پشت سر گذشتانده ادامه میدهد و چنین می انگارد که هنر رمزی قدیم که در شرق منتشر و مفهوم بود با هنر کلاسیکی یونانی در آمیخته و هنر رومانتیکی را بوجود آورده است.

اما تجربه زیبایی شناسی نزد این فیلسوف همانا تجربه عقلی شناخت و معرفت است و به شناخت و ادراک حسی و اصل وجود ندارد به نظر هیدلو کروچه «فیلسوف ایتالیایی علم زیبایی شناسی نزد این فیلسوف (هگل جز یک مادیه بدبینانه بی دست به هنر چیز دیگری بوده نمیتوانند .

شوپنهاور : فلسفه مرتفع هنر متیافزیکی در فلسفه شوپنهاور تجلی مینماید و این فیلسوف از فلسفه افلاطون زیاد متأثر بوده است طوریکه در کتاب آن میخوانیم «عالم اراده و تمثال» است یعنی دنیا و طبیعت توسط اراده مطلق به وجود آمده و اشیای طبیعی زیبایی و غیره یک تمثال و نسخه و کاپی از اراده مطلق است.

اما شوپنهاور مثل افلاطونی را به تمثالهای عقلی تبدیل نموده و مدعی است که طبیعت وماده ازاراده مطلق و کلی سرچشمه گرفته است این فیلسوف علاوه نموده واظهار میدارد هنرجز تاملی پیرامون این تمثالها و نسخه بدلها چیز دگری بوده نمیتواند وروی همین اساس بعضی ها به این عقیده گرایید ند که در بعضی موضوعات تامل و اشتیاق خالص بیشتر وجود دارد و هر قدر اشیای و تأمل در موضوعی بیشتر باشد در حقیقت قیمت وارزش آن بیشتر میباشد.

وی درمورد هنرها ترتیب تصاعدی را اختیار نموده ازهنرمعماری آغاز مینماید هنریکه تمثال و نمونه هایی را اختیار مینماید که درآن اراده اجسام مادی جامد به پایین ترین حد خود قراردارد بعداً به هنر کنده کاری وتصویر ونقاشی روی میاورد و میگوید درین هنرها تمثال ها به عالی ترین شکل ارائه گردیده وموضوعات خود را از صورتهای انسانی اخذ میدارد اما موسیقی ازسایر هنرها تفوق دارد زیرادر موسیقی هیچ تصویری وجود ندارد که تحت تأثیر کدام ارادۀ خارجی قرار گرفته وتمثالهای هنری آن به زمان ومکان اتکا ندارد ازهمین سبب هنر موسیقی ازسایر هنر ها مجزا میگردد زیرا موسیقی اراده مستقیم بدون کمك تمثال هابوده وشامل تجسم مستقیم اراده فی نفسه میگردد.

فلسفه زیبایی شناسی بعدازکانت :-

همانطوریکه قرن نزده با فلسفه های مثالی ومتیافزیکی آغاز میابد همچنان یکی از ممیزات مهم این قرن به وجود آمدن فلسفه تجربی است که درنیمه این قرن بر خلاف فلسفه میتافزیکی راه زیبایی شناسی را تعقیب نموده فکنر(۱۸۰۷-۱۸۸۷) درالمان زیبایی شناسی تجربی راانتشار داد ومقام زیبایی شناسی قدیم را به حدناچیزی پایین آورد وزیبایی شناسی میتافزیکی راغیرمکفی دانست.

فکنر دراین راه به تجاربی چندی دست زدو

اندازه و تقدیر ارزیابی را مورد بحث و ارزیابی قرار داد، یکی از مهمترین تجارب وی این است که موصوف چند مستطیل کارتونی به طور غیر منظم و پراگنده روی میزی قرار داد و از اشخاص تقاضا نمود تا آنچه را که در نظر شان مقبول و نا خوش آیند قرار میگیرد، بدون در نظر داشت و صرف نظر از فایده ممکنه آنها انتخاب نمایند. بعد از تحلیل و ارزیابی به این نتیجه رسید که مستطیل طلایی رنگ مقبول خاطر همه قرار گرفته و ذوق همه را به طرف خود کشانده است.

فیلسوف فرانسوی (هیپولیت تن) اسلوب تجربی را مهم شمرده و در کتاب خود موسوم به (فلسفهٔ هنر) معتقد است که تولیدات هنری حاصل سه عامل مهم بوده و آنها عبارت اند از محیط، زمان و جنس. بعد از این فلسفهٔ زیبایی طور طبیعی به تطور آغاز نموده اشکال و الوان مختلف را حسب تقاضای اختلافات منطقوی بخود گرفت. در المان گرایش سایکولوژی و روانی در تحقیقات علم زیبایی اشاعه یافت و علم روانشناسی زیبایی نزد ربتو دو، لیپس، کارل گروس به وجود آمده، در انگلستان بوزانکت مذهب خود را در علم زیبایی انتشار داد. از مهمترین مذاهب فلسفی زیبایی شناسی معاصر در قرن بیست میتوان از بندتو کروچه فیلسوف ایتالیایی و شخصیت بزرگ آغاز این قرن نام برد و همچنان زیبایی شناسی در فرانسه جای خاصی را احراز نموده که به بحث روی آن خواهم پرداخت.

ج: علم زیبایی شناسی معاصر:

بندتو کروچه: (۱۸۶۶–۱۹۵۲م): این فیلسوف در شروع حیات خویش تحت تاثیر فلسفهٔ هیگل قرار داشت و ادراک زیبایی را نوعی از معرفت عقلی به حساب میاورد و همچنان این ادراک معرفتی را تشکیل میدهد که در آن دایرة المعارف فرد مجال بیشتر مییابد و مفاهیم کلی که خاصهٔ علم است تعلق نمیگیرد، ادراک فردی، در حقیقت ادراک

مستقیم بود . ویا از طریق حدس برای فرد دست میدهد . اما این ادراک که از طریق حدس بدست میاید چگونه است ؟ کروتشه در تفسیر آن میگوید: این ادراک که از طریق حدس برای فرد دست میدهد آنگونه شناخت و معرفت است که دارای طبیعت مصور بوده و تعبیری است از نوع معین تجربه یعنی تعبیری است مصور و قابل دید .

تعریف این فیلسوف از حدس همانا ضرورت اقتران تعبیر از هنر بوده و در کتاب خود موسوم به «استتیک» چنین میگوید: مهمترین چیزیکه حدس را از سایر معرفت ها متمایز میسازد ، همانا قابلیت و تشخیص آن از تعبیر است در غیر آن چگونه حدس هندسی برای ما شیء مکمل را نشان میدهد، درحالیکه تصویر دقیق و تامل و تعبیر از آن در نزد ما مقدور نیست ؟

هرقدر کوشش گردد که شکل هندسی مثلاً دایره ای را به شکل «پرفکت» یا مکمل رسم نمایم باآنهم این دایره اگر توسط وسایل دقیق ارزیابی گردد مکمل نیست، ناگزیر این دایره را مکمل فرض مینمایم و براساس همین مفکوره فرق بین انسان عادی و هنرمند برای کروتشه واضح گردید.

پس هنرمند صاحب حدس و گمان هنری بوده و این حدس و فرض به تنهایی قادر به تعبیر از هنر شده میتواند، همچنان برای کروتشه این امکانات دست داد تا اثبات نماید که زیبایی شناسی علم استتیک واره ویا علم تعبیر به شمار میاید.

زیبایی شناسی معاصر در فرانسه

زیبایی شناسی معاصر فرانسه به حیث یک علم مستقل و دارای موضوع مشخص مورد ارزیابی قرار گرفت وظواهر زیبایی جدا از سایر پدیده‌ها وظواهر مربوط به آن مورد بحث ومطالعه داده شد. همچنان زیبایی از لوازم و صبغهٔ ذاتی بودن و از گرایش تقویمی که توسط آن قیمت

وارزش آن محدود دسنجیده میشد. یکجا با معیارهای این ارزشها و منابع و مصادر آن استقلال پیدا کرد و پای زیبایی شناسی معاصر از این زنجیرها وقیود خلاص گردید.

یکی از دانشمندان معاصر علم زیبایی پاییر شناسی حدود ومراحلی را که زیبایی شناسی پشت سر گذشتانده است شرح داده میگوید: زیبایی شناسی چهار مرحله را طی نموده است

مرحله اول آنرا جریان فلسفی تشکیل میدهد، فلاسفه پیرامون زیبائی ماهیت و کیفیت آن بحث نموده اند این مرحله از عصر یونان شروع و تا عصر نوپیها ادوام مینماید. بعدا مرحله سایکالوژی زیبایی آغاز مییابد ودر اینجا توجه و اهتمام بیشتر بالای سایکالوژی هنرمند وذوقمندان آن صورت میگیرد. به تعقیب آن مرحله اجتماعی زیبایی شناسی آغاز مییابد و کار هنری را نتیجه و تفسیری از عوامل اجتماعی به حساب میاورند. اما مرحله چهارمی زیبایی شناسی همانا استقلال علم استتیک از موضوعات سایر علوم بوده وزیبایی به شی تبدیل گردید که دارای وجود خارجی ومستقل میباشد.

طرفداران مکتب ریالیزم عقلی از جمله «فوسیلون» صاحب کتاب «زندگی تصاویر» (ایتیین سوریو) مولف کتاب (آینده زیبایی شناسی) با (پاییر) هم عقیده بوده و نظریات او را تعقیب نموده و آنچه پدیدهٔ زیبائی را نزد طرفداران این مکتب متمایز میسازد همانا صورت این زیبایی و وظیفه عالم زیبایی شناسی است تا از بحث پیرامون ادراک این تصاویر که با انسان مصاحبت دارد و ذوق آنها را بر میانگیزاند صرف نظر نماید.

کلمه استتیک درحد تعریف (سوریو) کلمه ایست مشتق از لفظ ایشتزیو نسائی که مفهوم ادراک حسی را میرساند و این ادراک مربوط به جوانب صوری این اشیا میگردد همچنان این دانشمندان از محققین زیبایی شناسی میطلبند تا به عمل هنری

متوجه باشند زیرا موضوع اساسی که در آن تصاویر زیبایی ظاهر میگردد موضوع بحث آنها را تشکیل میدهد.

موقف علم استتیك نزد این محققین هنر همانا نظریات علمی و تطبیقات آن میباشد همانطوریکه نظریات علمی به تطبیقات و کار های تجربی نیازدارد وصحت آنرا تعمیم می بخشد همینگونه تصاویر زیبا دارای چنین حکمی میباشند.

درا ینجا لازم میافتد تا به فیلسوف فرانسه «ژان پل سارتر» رجوع نموده وبه اشارات آن درمورد هنر پی برد . سارتر نظریهٔ کامل پیرامون علم زیبایی شناسی ارائه نکرده وفلسفه او با هنراد بی سرو کار دارد ، باآنهم خالی از بحث زیبایی نیست و نمیشود از آن غافل بود اساس فلسفه زیبایی شناسی نزد سارتر را تعهد والتزام تشکیل میدهد موصوف از هنرمندان و نویسنده گان می طلبد تا مسوولیت توجیه وتفسیر حوادث اجتماعی وسیاسی راقبول نموده وآنچه راکه عصر آنها را به انحطاط می کشاند در آثار خود بگنجانندوماده عصیان رادر جامعه به بررسی بگیرند. طوریکه میگوید: «ماخود را در گوشه گیری ، عزلت واعتکاف و دوری ازهمه شناخته نمیتوانیم واین شناخت وتکامل ما از خویشتن همانا در اذدحام ودرجمهور مردم شهر ها واجتماع صورت میگرد.»

این موقف شریفانه ورهنمود دهنده سارتر در قبال حوادث سیاسی وجنگ جهانی دوم که کشورش را مورد تباهی قرار میداد وبه ویژه بعد از تاسیس نمودن مجله «عصر جدید» درسال ۱۹۴۶ام روشن گردید . سارتر باحمله وحشیانه کشورش به الجزایرمخالفت شدید نموده وایدگونه اعتراضات ومخالفت هارا در قبال سیاست خارجی فرانسه رهبری نمود سارتر درخلق آثار هنری و ادبی

ضرورت مشارکت نویسنده وادیب را در توجه و تفسیر حوادث
جاری عصرش تأکید نمود ویکنوع روش اخلاقی واجتماعی در هنر
وادب نزد سارتر به وجود آمد. این فیلسوف برای ادبیات وتیاتر
فرانسه سمت تعیین نمود ومفکوره های مشخصی برای آنها وضع
نموده و خصایص جمال هنری را با مضمون فکر و اندیشه عقیده مند
یک چیز قلمداد نمود وجدایی آنرا غیر ممکن دانست. درین نو
فلسفهٔ زیبایی شناسی سارتر که تعهد و التزام از حروف عمدهٔ آن
مبدا است، تیاتر وداستان هنری چنان خلق و ایجاد گردید که
موافق تصاویر، شخصیت های داستان و قهرمانان مشخص گردید
واکثریت بزرگ این داستانها جریان زندگی عادی مردم را
نشان میداد.

با این بحث کوتاه ومختصر پیرامون فلسفهٔ زیبایی شناسی ما از
خوانندگان می طلبیم تا به فلسفه های قدیمی، معاصر وعظما فلاسفه که
در مرحلهٔ تاریخ معاصر را در بر دارد رجوع نموده و این فرضیه را درک نمایند.

خاتمه:

به قدر امکان کوشش به عمل آمد تا خواننده را به مشکل ترین
نه همانا بحث و تحقیق پیرامون زیبایی شناسی است آگاه نموده
وآنها را در روشنی قرار دهیم شاید دنباله این بحث در وجود ما
تأثیر گذاشته و متیقن گردیده باشیم که پیچیده ترین طرز تفکر مردم
را در همه زمانه ها واژه زیبایی تشکیل داده است.

جمال .... این واژه‌ی که تفکر در مورد آن در اندیشه
ما بجز الفاظ وسخنان سربسته و پیچیده چیز دیگری نمی افزاید، زیرا
زیبایی موضوع احساس مستقیم هدف ذوق سلیم وفطرت نیکوست.
ما از تعریف فلسفه زیبایی شناسی آغاز نمودیم تا پیوند فلسفه

باز زیبایی برای ساو اضح گرد یده ودرك گردد که چگونه زیبایی یکی از موضوعات فلسفه را تشکیل میدهد. به تعقیب آن توضیح ارتباط فلسفه ء زیبایی باحیات هنری دنبال گردید.

مهمتر از همه این مساله مورد نظر است که چگونه فلسفه ء زیبایی همزمان باطرز تفکر فلسفی قدیرارا شته وبا انسان وزنده گی سر و کار داشته است. دگر زیبایی تفکر مجرد واندیشه ء خارج از زنده گی وانسان نیست، به زعم بعضی ها خالی از واقعیت نبوده بلکه خود واقعیت است، هنر آیینه ایست که واقعیت انسانی را نشان میدهد.

نظریات وآرای مختلف دانشمندان زیبایی شناس زیاد بوده و اسلوب تحقیق آنها از یکدیگرفرق میکنداین را نباید انکار نمود که باوجود اختلاف اسلوب تحقیق دانشمندان، همه آنها به تحقیق نوعی معرفت مطلق ونهائی درهنر پرداخته وسا حصلی در به رت گذاشته اند.

وقتی اینگونه درك و شناخت میدان بحث زیبایی را به وجود آوردوموضوع ادراك استقلالی را تشکیل داد، بحث های فراوانی از گذشته ها در احساس زیبایی وتحدیدمعنی ومفهوم هنربه وجود آمد که در حقیقت فلسفه ء زیبایی شناسی با این معیارها پیوند داشته وعصر جدید آنچه را که در طی قرون، مسمو روبهان بود کشف نمودوانسا نرا باحقیقت هنر وزیبایی مواجه ساخت زیر رسالت فلسفه ء زیبایی نه خرافه میسازد ونه فریب میدهد، بلکه راه هایی را به انسان میگشاید تا انسان بتواند زمین خود را تغییر دهد، وبه آسمان صعود نماید.

فولکلوری میگوید« بشر هیچگاه از سخن گفتن باز نمانده است.» گوینده و شنونده همیشه با یکدیگر در تماس مستقیم بوده اند. شنونده یا کودک نه تنها به افسانه گوی بزرگسال گوش میگرفت بلکه خود ش نیز از طریق مشاهده ، شنیدن آواز ، لحن وا هنگ صدا و بحر کات لبان افسانه گوی به فضا و محیط افسانه کشانیده میشد د این فضای ممزوج با افسانه و شخصیت افسانه گوی عمیقا در ذهن کودک در درازای کامل زنده گانیش نقش میبست تا اینکه به اصطلاح برای کشتیش «لنگری» بسازد با اینکه «بندری» اعمار کند که بتواند در دوران سالهای طوفانی زنده گیش به آن «لنگر» بپیوندد یا به آن «بندر» باز گردد .

نمیتوان انکار کرد که مسا له چاپ ، کتابی کودکان به شمار زیاد افسانه های کهن را برای ما ممکن میسازد . از طرف دیگر چاپ و نشر افسانه ها این خطر را هم ایجاد میکند که کودکان افسانه ها را در تجربه دیگر افسانه ها بخوانند.

در جا پان شمار زیادی کتابهای خوانش و کتب مصور از افسانه های کهن نشر گردیده اند. مگر بیشتر ینهٔ این گونه کتابها سیمای ویژه افسانه های کهن را نابود ساخته است . چنانکه پیشتر گفته شد به افسانه های کهن باید گوش گرفته شود . اما در این گونه کتابها افسانه ها یا به گونهٔ کتب خوانش تبدیل شده اند یا به سبك همگون با هنرادبی ایجادی گزارش داده شده اند. با چنین روش کار کودکان با افسانه های کهن آشنا میگردند . در حالیکه انکشاف نشرات نه دارد کاملا به سود فرهنگ است خطر تضعیف روابط انسانی را نیز به میان می آورد .

به حیث پژوهشگر هنر افسانه های مردمی میخواهم دو نکته را بر جسته سازم . یکی اینکه کیفیت و مشخصهٔ این هنر با پذیرش این حقیقت که انکشاف چاپ کار مطلوب است ، باید نقصان نیابد. دیگر اینکه

بزرگسالان با بدرسم افسانه گویی را به اطفال به اساس افسانه‌های کهن که درج کتب شده پرورش دهند.

زیرا کتاب دارای کیفیت عالی اساس چنین کاری شده میتواند بزرگسالان کتابهای خوب حاوی افسانه‌ها ی کهن را بخوانند و برای کودکان به شیوهٔ افسانه گویی قصه کنند. شیوهٔ افسانه گویی از اهمیت زیاد برخوردار است و من برهمین نکته تاکید مینمایم.

مدتی است که من به اطراف کشور سفر کرده‌ام و به افسانه های مردمی که مادر کلانها و پدر کلانها میگویند گوش کرده‌ام. من عقیده دارم و به این باور هستم که افسانهٔ واقعی مردمی فقط در زمانی در هستی است که گفته میشود، اگر افسانه ده دقیقه می باشد. فقط در همین ده دقیقه که گفته میشود به مفهوم واقعی آن زمانی که همین ده دقیقه به پایان میرسد افسانه به مفهوم واقعه آن وجود ندارد. برخی شاید استدلال کنند که کتابهای افسانه‌های فولکلوری و مردمی وجود دارند. اما من به این نظر هستم که چنین افسانه ها مانند گونه های «درلطی» داستانهایی که استند که در گذشته در هستی بودند. آنکاهی که اینها در قطی شدند هیچ وقت تغییر نمیکنند اما در افسانه های حقیقی زنده برخی جزئیات افسانه یا گونهٔ ارائه آن اززمانی تازمان دیگر اندکی تفاوت دارند. این هم مربوط به مزاج وطبع افسانه گوی است فکر میکنیم که این ثبوت افسانه های واقعی مردمی است.

زمانیکه از افسانه های مردمی و یا سنت شفاهی سخن میرانیم بینهایت مهم است، به خاطر داشته باشیم که اینها در زمان و همان زمان وجود دارند و زنده استند به این مفهوم افسانه‌های مردمی فقط مانند موسیقی استند، موسیقی هم زمانی در هستی است که نواخته یا شنوانده میشود، ریکارد و نوارمانند قطی است

به بخشی از موسیقی در آن جا گزین میگردد و به گونه تغییر نخورده باقی میماند .

در موسیقی اشکال و تکنیکهای مختلف مانند آهنگ ، وزن وشور ، وجود دارند . به گونه مثال برای ایجاد موسیقی شاد آهنگ ها ووزنهایی برگزیده ، شوند که همین احساس را بیان دارند. مگر بیشتر بیند مردم به چنین چیزها وقعی نمیگذارند و فقط از رقص وآواز لذت میبرند . اگر این عناصر را تحلیل کنیم به تکنیکهای معین دست میابیم که عین چیز به مسأله سنتهای شفاهی تطبیق شده میتواند از شیوه ها وندا های متعدد کار گرفته میشود شنونده از داستان لذت ببرد وآن را خوب درک کند .

شنیدن داستان وخواندن آن دو چیز کاملا متفاوت اند از همین گونه تکنیکهایی که گوینده و نگارنده داستان به کار می بندند نیز داستانی را لذت بخش میسازد اگر در داستانهای نگارش یافته بخشی از آن دچار پیچیده گی میگردد به سهولت میتوان آن بخش را دوباره خواند ، یا اگر بخشی وضاحت کافی نداشته باشد ، میشود به بخشها وبرگهای پیشین روی آورد وحل مطلب کرد . بر خلاف آن موسیقی وهنر شفاهی همیشه در زمان و با زمان استند زمانی که آغاز گردیدند ادامه مییابند واختیار بازایستی یا شنیدن دوباره آن با ما نیست . چون این یکی از مشخصات عمده هنر شفاهی است ، ازینرو داستانها به گونه یی پرداخته میشوند که شنونده در جریان بازگویی آنها را درک کرده بتوانند. در غیر آن توجه کودکان بمدت دراز به آنها جلب شده نمیتوانند.

تکنیکها وشیوه هایی را که نویسنده گان در پرداخت افسانه های مردمی در کتب بکار میبرند وتکنیکها وشیوه هایی که مادر-کلانها وپدر کلانها از طریق افسانه گویی به جا گذاشته اند دو چیز متفاوت میباشند . بنابران هنگام به نگارش درآوردن ادبیات

زیر گو شتش نمایان شد.» بیان میگردند هنگامیکه اد میها شفا میابند یادو باره زنده میگردند شفا یابی وزنده شدن آنها اناء صورت میگرد. شرح واقعی که با آن اشنا استیم در افسانه های مردمی چندان دیده نمیشوند.

۲- مقابلهٔ دو پدیده مانند زیبایی وزشتی خوبی و بدی در افسانه های مردمی خیلی واضح وبرجسته اند. در بسیاری حالات عناصر خوب از آغاز تا انجام داستان خوب میباشند. در نگارش ایجادی بعضی اوقات چنین میشود که شخص در آغاز داستان رشته به کارهای خراب است اما بعد آخو یشتن را اصلاح میکند وخوب میشود. این پدیده به ندرت در افسانه های مردمی دیده میشود.

توصیف در افسانه های مردمی خیلی مبالغه امیز است. مانند برف واری سفید- هزاران بار از مادرش که زیبا ترین زن کشورش بود زیبا تر است. عبارتی چون «هزاران بار زیبا تر» از واقعیت دور میشود وشامل فانتزی میگردد.

توصیف اغراق امیز مشخصهٔ دیگر ادبیات شفاهی است که در ادبیات نگارشی متفاوت است.

۳- تکرار عین کلمه ها، عبارتها والگو ها در ادبیات شفاهی ارجمند میباشند. همچنانکه قافیه وبند گردان در ترانه ها لذت بخش اند. از شنیدن مکرر عین اصوات و کلمه ها نیز بهرهٔ خوشی میگیریم. چنانکه نمونهٔ ذیل نشان میدهد. این یکی از شیمای خیلی معمول در افسانه های مردمی میباشد:

«مادر شان خیلی مریض شد و برایش گفته شد فقط درصورتی جور میشود که از جای خیلی دور تا کسی برایش بیاورند وآنرا بخورد. کلا نترین پسرش به تلاش یافتن تاک برامد. برسر راهش بامرد پیری رو بهروشد که برایش پندی داد. چون پسر پند پیر مرد را گوش نگرفت اژدهای مرد اب وی را بلعید. پسردومی درپی یافتن

ناك برآمد. او نیز چون به پند پیرمرد گوش نداد هیچگاه پس نیامد.
اما پسر سومی که پند پیر مرد را گوش کرد ناك را برای مادرش آورده و مادرش شفا یافت. »

این نمونهٔ یك تكرار سادهٔ سه گانه است. قصه گوی بعضی اوقات تكرار دومی را مختصر میسازد. اما هیچگاه از نخست به سوم یا جهش از تكرار دوم نه میرود. این شیوه در قصه گوی از گذشته‌گان به ما رسیده است.

تكرار سه گانه در جاپان خیلی معمول است مگر در افسانه های افریقایی تكرار چهار گانه وجود دارد. در افسانه های بومیان امریکای شمالی هم تكرار دو گانه وهم تكرار چهار گانه دیده میشود. میخواهم بدانم در افسانه های کشور شما تكرار چند گانه وجود دارد زیرا بسیار دلچسپ است دانسته شود که تكرار دو گانه یا سه گانه لازم است. باید تكرار به درستی بدون حذف صورت پذیرد زیرا حذف تا اندازه لازم تكرار را زایل میسازد و قصه شنونده گان انقدر مو ثر و دلپذیر نخواهد بود. در موسیقی نیز عین حالت درست می آید. تكرار یك عنصر خیلی با اهمیت در ترکیب پارچه های موسیقی میباشد. شنیدن صوتهای تكراری خیلی گوارا است.

کودکان میخواهند قصه های نو بشنوند یا اینکه در قصه های کهنه چیز نو بیابند. از طرف دیگر این هم درست است که کودکان عین قصه را به تكرار میخواهند بشنوند درحالیکه بزرگسالان از آن خسته میگردند.

ما توجهٔ کافی با آنانی که قبلا میشناسیم یا با دیدار چیزهای که قبلا با آن آشنا هستیم، نمیکنیم. به ویژه هنگامی که سخن از کلتور به کودکان درمیان است. بزرگ سالان مکررا میکوشند چیز نو به کودکان برسانند که

البته کار ارزشمند است مگر باید از یاد نبریم که کودکان میل زیاد دارند با چیزی روبه‌رو شوند که با آن خوب بلد هستند. این پدیده در بارهٔ بزرگان نیز صادق است اما در بارهٔ کودکان خیلی بارز است. دیدار چیزهای آشنا آرامش دماغی را پدید می‌آورد. کودکان از شنیدن چیزهای تکراری خیلی خوشی میکردند و احساس آرامش مینمایند. از همین روی است که تکرار در افسانه خیلی با ارزش است.

افزون بر آن تکرار تأثیر دیگری نیز دارد که میخواهم شرح دهم. فکر میکنم با داستان «سفید برفک» آشنایی دارید. در قدم نخست ملکه خویشتن را به لباس سوداگر نخ در میاورد و سفیدبرفک را با نخ میکشد. بار دوم سفیدبرفک را با شانهٔ زهرآلود به هلاکت میرساند. بار سوم اورا با سیب زهرآگین میکشد.

کریم (نام گویندهٔ قصه) هر سه بار را بازمیابی و تقریبا با عین کلمه‌ها تکرار میکند پس از آنکه کودک حادثهٔ نخست را که ملکه در لباس سوداگر نخ درآمده میشنود و هنگامی که حادثهٔ دوم برایش گفته میشود کودک گمان پیدا میکند که سفید برفک شاید باز هم کشته شود. کودک همچنان باز هم تصور می کند. که همان هفت چل‌مرد بار دیگر «سفید برفک» را نجات میدهند. از شنیدن مکررات کودکان میتوانند حدس بزنند که رخداد پسین چیست این نخستین گام در اندیشهٔ منطقی است.

بنابراین زمانی که تکرار سوم صورت میپذیرد وخلاف برداشت شنونده سفیدبرفک نجات نمی یابد. آنگاه شنونده آغاز به تفکر مینماید تا چارهٔ بسنجد که وی نجات بیابد. زیرا شنونده‌گان یکجا با شخصیتها و رویدادهای قصه شریک میشوند ودر پی یافتن راه نجات میگردند. این مرحله نیز خواستار تفکر منطقی از کودکان میگردد.

بنا برهمین دلایل تکرار در افسانه های مردمی در انکشاف تفکر منطقی کودکان وظیفهٔ بس مهم را انجام داده است.

در زمانیکه مکتبی وجود نداشت اجداد ما کودکان را در تفکر منطقی از طریق داستانها و قصه ها تعلیم میدادند. در اصل بیشترینه افسانه های مردمی اخلاقی و پند دهی نه بلکه تعلیمی و آموزشی بوده اند.

تکرار در افسانه های مردمی که درج کتاب گردیده اند آنقدر مؤثر واقع نمیگردد زیرا خواننده از خوانش بخشهای تکراری میگذرد بنا برآن گاه گاهی نویسنده تکرار بار دوم را از قلم می اندازد پس هنگامی که چنین کتابی به کودکان خوانده میشود تاثیر آن کاملاً از بین میرود و پیشبینی ناممکن میگردد زیرا تکرار درست در آن وجود ندارد.

نکتهٔ مهم سوم در تکرار عبارت از اعمار تدریجی و حصول به نکته اوج است که در موسیقی افزایش تدریجی قوه یا بلندی است مثلاً بر فلک نخست با نخ کشته شد بار دوم با شانه و بار سوم با چوب زهرآگین. بدینگونه تاثیر در هر دفعه نیرومند تر و قوی تر است.

ج- در افسانه های مردمی تنها بخش عمده و هستهٔ قصه گفته میشود. این نکته با آنچه که زیر شماره (۱) یاد شد همانندی دارد گویش بخش عمده و هستهٔ قصه به این مفهوم نیست که چهار چوب قصه گفته شود بلکه افسانه باید به گونهٔی گفته شود که شنونده گان کارو کردار آدمها و شخصیتهای داستان را مانند شخصیتها و آدمهای حماسه ها به خوبی در یابند.

د- در افسانه های مردمی داستان غالباً به دور شخصیت عمده میچرخد شخصیت عمده همیشه برجسته ساخته شود. آدمهای دیگر هنگام نازود در رابطه با شخصیت عمده گاهگاه در صحنه پدیدار میگردند و هنگامی که به آنها نیازی نباشد ناپدید میگردند. این امر ناشی از این حقیقت است

که با افسانه های مردمی گوش گرانه میشود وشنونده باید به آسانی آنها را دنبال کرد. بتوانند افسانه گویی به اصطلاح عصری در جاپان زیاد معمول است داستان را از کتاب حافظ سپارند وباز به کودکان میگویند. شماری از افسانه گویان برایم گفتند که کودکان به قصه گویی شان گوش نمیدهند وبه زودی خسته میکردند من پرسیدم که کدام قصه را میگویند. در بسیاری حالات قصه ها از نوعی که باید خوانده شوند اند گفته چنین قصه ها با تفصیلات و توصیفهای مشروح طبعا کودکان را خسته میسازند.

٦- در افسانه های مردمی انتظام وزمان ووقوع حادثه ها باید همیشه دقیق باشد. مثلا شخصیت عمدهٔ قصه در یك خانه تنهایی دور افتاده میان کوهها از زن صاحب خانه خواهش میکند تا شب او را در خانهٔ خویش جای بدهد مگر زن این خواهش او را رد میکند ومیگوید اگر شوهرم تورا ببیند میخورد. اما بالاخره زن را قانع میسازد که او را اجازه دهد شب را در آن خانه پنهانی بگذراند و زن هم از روی دلسوزی مرد را اجازه میدهد شب را در خانه طور پنهانی بگذراند. فقط هنگامی که همه این چیزها فیصله میشود. شوهرش به خانه بر میگردد یك دقیقه بیشتر توقع برده میشود که وی دقیقاً در همان لحظه به خانه بر گردد. به همین گونه در «سفید برفك» هم چگونه امکان دیدار ملکه سفید برفك وهفت چل مرد در عین زمان نیست ملکه همیشه زمانی میرسد که چل مرد رفته اند یا عکس آن.

٧- در افسانه های مردمی تمایل چنان است که شخصیت عمده یکه و تنها نشان داده شود هنگامی که به میدانی میرود ویا به کاری دست میزند یکه و تنها است نه در حالاتی که شخصیتهای عمده دو برادر باشند. فقط همان دو برادر با هم اند.

٨- افسانه ها غالبا مرکب از یك چیز علاوه چیز دیگر اند. مثلا شخصیت

عمده در مقابل دشمنش البته شخصیت عمده همه شه در مرکز و از
جه... است اشخاص دیگر تنها در ارتباط با شخصیت عمده در قصه
پدیدار میگردند. به درحالیکه در ادبیات ایجادی شخصیت های
دیگر در داستان خیلی زیاد پدیدار میگردند حتی در آغاز داستان
معلوم نمیشود که کدام یک شخصیت عمده است در افسانه های
مردمی شخصیت عمده از همان آغاز واضح و به جسته فهمیده میشود
این مشخصه بازدم ناشی از این حقیقت است که افسانه گفته
وشنیده میشود

۹- چون افسانه های مردمی در جاپان به کودکان گفته میشوند
چنان فکر میشود که باید سعی بر آن است که تا اندازهٔ اخلاقی
و اموزنده باشند. البته در برخی افسانه های مردمی آدمان درست
داوفاداری اند به سعادتمند میگردند. لاکن گفته میتوانم که
در حدود هنر از نوع قصه در جاپان در هستی است ولی شمار
داستانهای اخلاقی کم میباشند. از زمان سمحی بـدین‌ـو (۸-۸ ۹۱۳-۲)
برخی افسانه های مردمی برجسته ساخته شده و به حیث داستانهای
عبرت انگیز وآموزنده درج کتب درسی شده معروف گردیده اند.

لاکن افسانه های اخلاقی و عبرت آمیز مردمی بخش کوچک افسانه
های مردمی میباشند. باید به طور کلی اعتراف کرد که همه
افسانه های مردمی اخلاقی و درسی نمیباشند فکر میکنم اگر همه
افسانه ها اخلاقی میبودند، امکان نداشت این همه افسانه ها،
قصه ها از نسلهای گذشته به دسترس ما گذاشته میشد.

پس هنگامی که افسانه ها درج کتاب میگردند باید انواع
مختلف باشند. افسانه های مردمی نقش ارزنده ... انتباه
کودکان داشته اند در زیر یک قصه طور نمونه پیشکش میگردد:

زمانی جوان خیلی تنبل و کاهلی بود او تمام وقت میخوابید و
همه به او میخندیدند و میگفتند: او جوانک نادان است چی آدم
بیکاره یی – چی آدم بی هنر و بی ارزشی.

حتی پدرو مادرش میگفتند : باید تو هم به اندازهٔ دو متانت کار کنی .

با وجود نصیحت پدرو مادرش او فقط میخوابیدو کاری نمیکرد همه به او میخندیدند و برایش لقب «بچهٔ سه ساله خوابیده» را دادند .

روزی ناگهان برخاست و به بازار رفت . از بازار یك کبوتر و یك فانوس خرید . در آن شب وی به درخت چنار باغچه ملك قریه که در جوار خانهٔ شان قرار داشت با لا شدو فریاد برآورد : ملك ! سخن مرا خوب گوش کن . من رب النوع نخلستان و قف زیارت استم امشب من در بارهٔ آیندهٔ خانوادهٔ تو برایت میگویم .

ملك با شنیدن این آواز بلند در نیم شب متعجب شدو از خانه بیرون شدو چار طرف را نگریست . مگر فقط صدا را در تاریکی می شنید که میگفت اگر بچه سه سال خوابیده را به شوهری دخترت نپذیری بخت و طالع تو سرنگون خواهد شد .

بعد آن پسر فانوس را روشن کرد و به پای کبوتر بست و آنرا رها کرد . ملك روشنی را دید که در بین درختان ناپدید میگردید در حالیکه به آواز بلند میگفت خوب من دو باره به انبوه درختان وقف زیارت بر میگردم . » ملك این حادثه را جدی تلقی کرد . و معتقد گردید که این آواز از جانب رب النوع است صبح وقت ملك با شتاب به خانهٔ پسر خوابیده رفت . مگر پسر جوان هنوز بخواب بود . جوان را بیدار کرد و با تضرع از او خواهش کرد که دخترش را به زنی بگیرد زیرا رب النوع نخلستان زیارت چنین فرموده است . پسر جوان پذیرفت و به این ترتیب سر جوان داماد ملك ده شد.

من این داستانرا دوست دارم زیرا اختلاف بین خوردن و خفتن و هنگامی که وی نیروی دماغی خود را برای رسیدن به خوشبختی به کار میبرد خیلی زیاد است من انکشاف ذهنی این بچه را در

این داستان میبینم . برخی اطفال به وقت بیشتر نسبت به دیگران نیاز دارند تا در کار های جهان واقعا فعال گردند. فقط مانند شراب خوب که باید دیرساله گردد .

اینکه در شمار زیادی از افسانه های مردمی در باره نمو و انکشاف اطفال در سراسر جهان یادی میشود خیلی برایم دلپذیر واقع میگردد . بدینو سیله ما از اجداد و گذشته گان خویش درباره پیغام انکشاف دهی اطفال میگیریم .

به همین مناسبت است که من با نا نکه افسانه های مردمی را فقط اخلاقی میانگارند ، موافقه ندارم نا ممکن است همه پیغامهای نهان در افسانه ها و داستانها را با کلیت آنها درك کنیم . بنابران هنگامی که افسانه های مردمی را انتقال میدهیم باید انواع افسانه های داخل در افسانه را چنانکه هستند انتقال دهیم. باید درنظر داشت این حقیقت که افسانه ها و قصه ها از سده های دور به ما رسیده اند زمانیکه ما در آن زنده گی میکنیم با آن سرور کارداریم بخش خیلی اندك آنرا میسازد. بنابران خردمندانه نیست که تغییرات را در افسانه های کهن درروشنی دانش امروزی بیاوریم باید بکوشیم داستانها و افسانه ها را به گونه یی به نسل بعدی برسانیم که به ما رسانیده شده اند ودرانا مرآنقدر که ممکن است امانتدار باشیم.

افسانه های مردمی در تفاهم بین المللی میتوانند که مساعدت کنند در حالیکه برخی جزئیات ممکن است به نظر جاپانیها ، نوریا ییها، و آلمانها توافق داشته باشد. طرح داستان در همه این ها یکسان میباشد . داستانهای کاملا همانند یا یك بخش یك افسانه ممکن است در دیگر کشورهای آسیا موجود باشد

مطالعه و تحقیق در افسانه های مردمی به یقین توانمندی بیشتری میگرفت و اگرچنین مطالعات تحقق پذیرند . همکاری به پیمانه بیشتری ثمر میگیرد .

حافظ به جای آن و آن به جای حافظ

حیدری وجودی

... حیدری دیوانه نشو! آدمهایی دیوانه به خیال خویش دیوانه حافظ را شرح کرده اند! حافظ و شعرش زیباست نشنیده ای که (زیبایی دوستی شنیدنی است نه فهمیدنی) حافظ را دوست داشته باش، شعرش را بخوان و به ذوق خود تحلیل کن.»

در پیوند با نکات پرمعنی بالا که آن را در پاییز سال ۱۳۴۵ در ارتباط شرح حافظ از زبان مولانا خسته شنیده بودم بعد از بیست و اند و سال به این اساس اظهاراتی دارم بدینگونه که: زیبایی چیست و زیبا کیست؟ بگونه یی فشرده و کلی باید گفت که در دیدگاه و شناخت صاحبان معرفت زیبائی تناسب و اعتدال ست و زیبا کسی ست که هستی مادی و معنوی در وجودش اعتدال یافته باشد.

کتاب حق بخوان از نفس و آفاق / مزین شو با اصل جمله اخلاق
ظهور نکویی در اعتدال است / عدالت جسم را اقصی الکمال است
اصول خلق نیک آمد عدالت / پس از وی حکمت و عفت شجاعت
مرکب چون شود مانند یک چیز / ز اجزا دور گردد فعل تمییز
بسیط الذات را مانند گردد / میان آن و این پیوند گردد

چهار اصول کلی اعتدال که در هستی نظری و عملی انسان جا یست و در ابیات بالا بانها اشاره رفت عبارت اند از عدالت حکمت عفت و شجاعت که عدالت مایه و سرمایه این قوتها پیدا شد. حکمت قوتی است در هستی انسان که در راه رسیدن به آگاهی از حقیقت

زعشق باتو چگویم که اندرین عالم

قبای لفظ به اندام معنیش تنگ است (۳)

حافظ باآنهمه زیبای که در آثار، افعال ،صفات و ذاتش چون خورشید می تابد درجستجوی زیباتری بود وآن زیبایی که دوست داشتنی است نه نهمیدنی . به همین اساس واگاهی بود که حضرات مولانا وخواجه باوجود آنهمه قوت وقدرتی که در زبان گفتاری اخباری ،علمی وهنری داشتند تعبیر دیگری نیافته اند وازآن زیبایی به «آن» عبارت کرده اند. توجه نمائید به اباتی از خواجه:

ازبتان آن طلب ارحسن شناسی ایدل

این کسی گفت که در علم نظر بینا بود

شاهد آن نیست که مویی ومیانی دارد

بندهٔ طلعت آن شم که آنی دارد

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت

آری باتفاق جهان میتوان گرفت

**

خوبی همین کرشمه ونازوخرام نیست

بسیارحو بیهاست بتانرا که نام نیست

* *

صد نکته غیر حسن بباید که تا کسی

مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

* *

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هرکه آینه سازد سکندری داند

**

بخلق ولطف توان کرد صید اهل نظر

بدام ودانه نگیرند مرغ دانارا

**

تا فضل وعلم بینی بی معرفت نشینی
یك نکته بگویم خود را مبین که رستی

حافظ از همه بندها، رسوم وعادات رهایی یافته به ازادی تمام آیینه های رنگارنگ فریبا راشکسته خود را چنانکه بود در خود پیدا کرده است :

گرد یدهٔ دیده برگشایی در خود همه را بخود نمائی
گذر زاییه ها واز خودارایی وخودبینی
به هررنگی که خواهی خویش راد رخویش دریابی

خواجه از دایرهٔ ابن الوقتی وتلون به دایرهٔ تمکین ارتقاء نموده قوت وقدرت آنرا داشته است که درهستی درونی وبیرونی خویش ودیگران تصرف نماید وبه این باوربود که نداد درداد:

بیا تا گل برافشانیم ومی درساغر اندازیم
فلك راسقف بشگافیم وطرح نوردراندازیم

زیرا حافظ دانسته بود که :

باجهان نامساعد ساختن
همت درمیدان سپرانداختن

من دو شاعر بزرگ راسی شناسم که شعرشان نسبت به شعر شعرای پیش ازایشان وبعد ازایشان حکم گل راداراد. نخست شعر مولانا که ازاندیشه، عاطفه ونور احساس آنقدر درقوتست که مسائل راچون بلبل تصویر پرواز داده وچون شمع فروزانی شبه ردهٔ فانوس راروشن میکند کلمات وعبارات راروشنی وگرمی بخشیده است :

جان روشن میکند روشن تن تاریك را
پردهٔ فانوس ازشمع صفا تابنده است

چه مستی است ندانم که روبماآورد
که بود ساقی واین باده ازکجاآورد

دوم شعر حافظ است که در همه ارکان و اجزای اصلی و فرعی آن تناسب و اعتدال جاریست و این بیت تعریفی است از اینگونه شعر :

حسن معنی را صفای لفظ نیکو میسزد
جامهٔ زیبا به اندام رسا زیبنده است

ادبیات شناسی در بررسی و نقد شعر خواجه بدینگونه سخنان زیبایی دارد :

شاعر خوب به مثابهٔ زنبور عسل است که شیرهٔ همه گلها را می مکد و از آن عسل بطهورسی بسوزند که نه به نیلوفر مانند است و نه به آفتاب پرست . ادبیات شناسی دیگری در مقالتی پرقوت زیر نام (خصیصه های شهکارهای ادبی) تقریباً بیش از بیست و پنج خصیصه را شمرده است و هر کدام را ادیبانه توضیح کرده است و در نتیجه اعتراف نموده که سر زیبایی و دلربایی در شهکارهای ادبی و هنری آنسوی این خصیصه ها جلوه های مرموزی دارد که حافظ از آن به «آن» عبارت و اشارت فرموده است :

با یافت از آثار حافظ نمیتوان حافظ را شیخ و زاهد، عابد، صوفی قلندر و عارف خواند زیرا مسمای این اسمای مرده در روح بزرگ حافظ حل شده بود و به رنگ عاشقی و رندی در هستی حافظ پیدای پنهان بود پیدا در دیدهٔ آدمهای که حافظ را آنسوی رنگها درک کرده بودند و پنهان از چشم آدم نماهایی که حافظ را در لباس حقیر رنگ میدیدند ، حافظی را که زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد بود .

اینکه حافظ با شیخ و زاهد صوفی عابد روی خوشی نداشته است به آن معنی نیست که حافظ به عرفان باور نداشته ، بلکه از مقلد یعنی خوشش نمی آمد که با این لباس های فریبا خود را در نظرها چون شمع تصویر و شیر قالین جلوه میدادند و این را نمیدانستند که (شیر قالین دگر و شیر نیستان دگر است) حافظ از آدمهای نکوهش میکرد که سعدی در مورد آنان چنین گفته بود:

آری حافظ از این دو کلمه رندی و عاشقی خوشش می آمد به این ارتباط توجه شما را به ابیاتی معطوف میدارم که حافظ رندی وعاشقی را در آنها برای خویش گزیده است :

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

* * *

گر بود عمر به میخانه روم بار دگر
بجز از خدمت رندان نکنم کار دگر

* * *

رموز مستی ورندی ز من بشنو نه از واعظ
که با جام وقدح هرشب ندیم ماه وپروینم

* * *

زاهدا زراه برندی نبرد معذور است
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد

* * *

بشوی اوراق اگر همدرس مایی
که درس عشق در دفتر نباشد

* * *

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

* * *

زاهد از کوچهٔ رندان به سلامت بگذر
تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

* * *

بر در میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

* * *

در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک
جهدی کن و سر حلقهٔ رندان جهان باش

* * *

اهل نام و ننگ را در کوی رندان راه نیست
رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی غمی

* * *

نازپرورد تنعم نبرد راه بدوست
عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد

* * *

عشقت رسد بفریاد ار خود بسان حافظ
قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

* * *

قصر فردوس بپاداش عمل میبخشند
ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس

* * *

شراب و عیش نهان چیست کار بی بنیاد
زدیم بر صف رندان و هرچه باد اباد

* * *

نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی
پیش رندان رقم سود و زیان اینهمه نیست

در فرجام مقالت بر سر آغاز بر میگردیم و میگوئیم حافظ به جهان آن روان های حافظ و بدین باوریم که خواجه از صنف آن آدمها نیست [illegible] لانا دا آدمیاتی که در جویبار سبز خیالش او روان جاریست از آنها بدینگونه ستایش کرده است :

آدم اسطرلاب اوصاف علوست
وصف آدم مظهر اوصاف اوست

هرچه در وی می نماید عکس اوست

همچو عکس ماه کاند رآب جوست

هفت دریا پیش او یکقطره یی

جمله هستی پیش مهرش ذره یی

وردهان با بم چنین وصد چنین

تنگ آید در بیان آن امین

وصف آن آدم که نامش میبرم

ناقبا ست گر بگو یم قاصرم

مآخذ:

(۱) شرح گلشن راز ـ لاهیجی

(۲) مثنوی مولانا جلال الدین محمد

(۱) دفتر شعر حیدری وجودی

۴ ـ شرح گلشن راز ، لاهیجی

۴ ـ دفتر شعر حیدری وجودی

۶ ـ کلیات اقبال لاهوری

۷ ـ حیدری وجودی

۸ ـ شرح گلشن راز

۹ ـ حسین زرین کوب در کوچهٔ رندان

۱۰ ـ نقشی از حافظ ـ علی دشتی

۱۱ ـ فرهنگ لغات و اصطلاحات وتعبیرات عرفانی ـ جعفرسجادی

۱۲ ـ مخطوم ـ صاحبز الزمانی

۱۳ ـ مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی

۲۳ ـ ابیات حافظ: ازنقشی ازحافظ ـ دیوان حافظ احمدشاملو .

حفاظت و ترمیم آثار در موزیم ها

ترجمه : نجیب پوبل

درسال های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ دانشمند محترم ث. اج. نا
محترم من. ك بها تیا متخصصون ترمیم آثار مربوط لابراتوار
تحقیق حفاظت دارائی کلتوری لکنهو از کشور هند به منظ
همکاری در بخش ترمیم آثار به موزیم ملی افغانستان معرفی گردید
آنها لکچرهای را در زمینه حفاظت و ترمیم آثار ساخته شده ازع
فلزات، سفال، سنگ، و نیز مخزن داری درست و علمی در موزی
ایراد نمودند.
از آن جا که این لکچرها برای دست اندرکاران موزیم ها وا
باستانی سودمند و عملی ارزیابی گردید، دست به ترجمهٔ آن زد
شاید خالی از مفاد نباشد.

تاثیر اقلیم بالای آثار هنری و کنترول آن در موزیم ها

اقلیم عبارت است از وضعیت هوای پخش شده در یك محل ا
و این تعریف میتواند برای قرینهٔ بزرگی اینرا استعمال گردد
شهر، کشور و یا یك ساحه. مایکرو کلایمیت یك
حرارت و رطوبت نسبی در یك محل کوچك و یا سا
کوچکتری مثل الماری نمایش اتاق و یا یك تعمیر بسته ا
میشود. در این خصوص میتوان گفت که کنترول مایکرو کلا
به درجه های مورد نظر ممکن میباشد.
کنترول وضع اقلیم در داخل تعمیر موز
به منظور حفاظت درست آثار بسیار ضرور یست. ز

اختلاف وتفاوت رطوبت کاهش می یابد . تخریبات آثار گرچه یك عارضهٔ طبیعی میباشد ووقوع آن اجتناب نا پذیر است به عوامل مختلف چون خصوصیت ضعیف مواد یکه اثر ازآن ساخته شده است و عوامل اقلیمی ارتباط میگیرد . با نهم در صورتیکه وضعیت اقلیم کنترول گردد سطح تخریبات به پیمانهء وسیع کاهش میباید . در این جا اقلیم تحت دو ترم، حرارت ورطوبت نسبی می تواند تشریح گردد.

اندازهٔ گرمی جسم و تغییرات حرارت به درجات مختلف بالای آثار مضر واقع مـی گردد . رطوبت نسبی عبارت است از:

مقدار بخارات آب در مقدار معین هوا ضرب ۱۰۰ ، مقدار بخارات آب که برای مشبوع شدن عین اندازه هوا را ضرورت دارد حرارت به وسیلهٔ ترمومیتر اندازه گیری میشود درحالیکه رطوبت نسبی را بوسیله هایگرو میتر میتوان اندازه کرد. به این منظور هایگرومیتر های مختلف وجود دارد که یك تعداد معمول آنها عبارتند از:

- هایگرومیتر با تیوب تر و خشك
- واتیر لنگ هایگرومیتر .
- هایگرومیتر برقی .
- نوع رایل هایگرومیتر
- ترموهایگرو گراف

ترموهایگروگراف یکنوع هایگروگراف خود کار است که خودش رطوبت را تثبیت وبا گردش ساعت حرکت میکند. یك کاغذ گراف برای ثبت وخواندن حرارت در نیمهٔ فوقانی وبرای رطوبت نسبی در نیمهٔ تحتانی بروی یك سلندر یکه با حرکت ساعت (نوع ساعت سر میزی) حرکت میکند نصب میباشد . این سلندر بیست و چهار ساعت حرکت میکند و اکثراً یك هفته درنظر گرفته میشود. ونیز دوقلم که یکی از آنها بیك کوایل فلزی و دیگرش بیك دسته فایبرهای هایگروسکوپ مخصوصاً موی طوری که به کاغذ گراف تماس داشته باشد وصل میباشد . انقباض وانبساطی که بـه

اثر رطوبت بر نایبرها وارد میشود ، و کشیدن موی باعث میگردد که اله ازدیاد و کاهش رطوبت نسبی را در اتمسفر بوسیله حرکت بالا و پائین رفتن قلم پائینی تثبیت کند. همچنان ، لوایل بایومتالاک که با قلم فوقانی اتصال دارد یا بلند رفتن و پائین افتادن حرارت منقبض ومنبسط گردیده باعث حرکت قلم میگردد.

کنترول ومقدار رطوبت وحرارت : مبنی بر مطالعات وتجارب اساسی درزمینهٔ عوامل تخریب ومنابع بهترین حالت حرارت ورطوبت نسبی چنین استنتاج گردیده است :

حرارت (8-24 co) رطوبت نسبی (44-55 % R.H) که شرایط مناسب حالت اتمسفیر محیط مورد نظر را تشکیل داده برخوردار ازاهمیت زیاد است .

بطور مثال درموسم بارانی وقتیکه رطوبت نسبی بسیار بلنداست. در تامین رطوبت بین ۵۰ الی ۶۰ فیصد کوشش شود . درموسم تابستان وقتیکه هوا بسیار گرم میگردد وموجودیت آب در تر تیب اتمسفیر کاهش می باید رطوبت نسبی (۴۲-۵۰) فیصد مناسب میباشد .

کنترول اندازه رطوبت وحرارت وابسته باشرایط منابع مالی و اقتصادی وجای در موزیم ها نیز میباشد . یك قسمت گالری ها یا اتاق های نمایش موزیم ها میتوانند با ایر کاندیشن تجهیز گردد . موادی مثل پارچه های میناتور ، نقاشی ، منسوجات اثار ساخته شده از عاج وچوب میتوانند درچنین گالری ها به نمایش قرار داده شود. در چنین گالری ها کنترول هوا بوسیله ایر کاندیشن مطلوب است اما این روش بسیار گران تمام میشود زیرا ایر کندیشن ها باید بیست وچهار ساعت فعال باشد .

در داخل الماری های کوچك نمایش رطوبت نسبی را درمواسم مرطوب بوسیلهٔ استعمال سلیکا جیل میتوان کنترول نمود. الماری های نمایش باید طوری ساخته شود که سلیکا جیل را که در داخل

روك آن قرار داده میشود با هـوای داخل الماری در نمایش باشد.
سلیکا جیل خصلت جذب کنندهٔ رطـوبت راد ارا میباشد وقتیکـه رطوبت نسبی بلند باشد یاوقتیکه رطـوبت نسبی کم باشد بـرای یك متر مکعب تقریبا ۰۰ ه گرام سلیکاجیل ضرورت میباشد .
پرده های پنبهٔ یی وچوب های پالش شدهٔ خاك نیز رطـوبت را تغییرمی دهد درموسم زمستان بخاری پکه دارا استعمال شده می تواند زیرا اینگونه بخاری هامیتوانند هوای گرم رابه درجه بلند بخش کنند . برای اقلیم مخصوصا از طرف روزکه جانیدن هیمو مدیفا یـر های کوچك در قسمت تحتانی و ترین که برای بازدید کننده قابل دید نباشد بسیار مفید است .
از گذاشتن پنبه تر در محل مناسب الماری نیزا ستفاده بعمل میاید و نیز میتوان مقدار اب را به پرده های گالری پاشید . همچنان موجودیت فوارهآب درداخل تعمیرنما یشگاه میتواند در صورتیکه رطوبت کم باشد در بلند نگهدا شتن آن مفید واقع گردد . تنظیم وضع بهتر اقلیم در داخل موزیم بهوسیلهٔ این امکانات سادهٔ دست داشتهدر صورت موجودیت یك منجمت واداره درست امکان پذیر باشد.

مراقبت و حفاظت اثار فلزی :-

آثار فلزی مانند آثار سنگی مواد سخت را تشکیل میدهند . خصلت سختی این نوع آثار مربوط به عوامل زیادمثل خالص بـودن فلز ، درست مخلوط نمودن اندازه های فلزات مختلف مراحـل تولید وشکل دادن آن میباشد .
وآثارجامد بو سیلهٔ ریختن (قالب گردن) ویا از پارچه های نازك ساخته میشود . مخلوط نمودن یك نوع فلز با نوع دیگر از زمانهها و اعصار قدیم بهاهل حرفه واضح بوده واین مخلوط کردن بعدآهنام ترکیب فلز در ساینس راه یافته است .
اهل حرفه بوسیلهٔ آمیختن یك نوع فلز با یك یادو نوع دیگر در

یافتند که تکنیک بسیار مفیدرا برای ایجاد پارچه های هنری پیدا نموده اند. زیرا یك نوع فلز و بحالت خالص همیشه دارای درجهٔ حرارت بلند ذوبان میبا شد و همچنان درصورتیکه با یك یادونوع فلزدیگر مخلوط میگردد، درجهٔ ذوبان مخلوط پائین می آید و هنرمندان واهل حرفه این تخنیك رادرزمینهٔ تولید پارچه های زیبای فلزی هنری بسیار مفید یافتند.

ازجملهٔ فلزات، طلایگانه فلزیست که درهیچ یك محیطی حتی اگر قرن ها درزیر خاك دفن گردد خراب نمیشود. اگرطلا خالص باشد وبحیث یك اثر هنری به کار رود تخریبات بروی آن صورت نمی گیرد مگراز خاك وگرد وچربی متاثر میشود که میتوان آن را با شستن در آب گرم صابون وبرس نمودن پاك کرد. طلا بشکل ورقهای نازك موردا ستفاده قرار میگیرد زیرا بصورت فزیکی کم مقاوم است. چون طلا مادهٔ بسیار نرم می باشد استعمال بسیار محتاطانه و محافظت دقیقانه را ایجاب مینماید. آثارطلایی را بایستدرکاغذهای بسیار ملایم مثل (کاغذ تشناب) پیچ نمود یا استفاده ازپوست (پوست نوعی) ویا تکه مخملی پارك کاری کرد. آثار طلایی باید در بکس ها ویاروکهای جدا گانه قرار داده شود وهیچگاه آثارفلزی با فلزات سخت یکجا قرار داده نشود زیرا سطح آن تخریش و مختلط میگردد.

نقره یك فلز دیگرنجیبه استمگر کمتر ازطلا ارزش دارد. نقره اگرخالص باشد بسیار نرم وضعیف بوده عموما برای ساختن تزئینات وپارچه های کوچك بکار رفته ولی به منظور سخت شدن این فلز آنرا با طلا ومس می آمیزند چون در محیط به آسانی تخریب میشود.

همچنان مس در صورت ترکیب با نقره شروع به تخریب نموده واثرراززیبا نمندیسازد ۰درهوای که دارای مقدار وموجودیت رطوبت

که وضع نا رمل را در ساحات آلوده میسازد باعث تخریب آثار هنری نقره‌یی میگردد.

لذا آثار نقره‌یی باید در تحویلخانه ها مثال تحویلخانه های آثار طلایی نگهداری گردد. آثار مذکور در روك ها ی فرش شده و یا بکسهای جدا گا نه قرار داده شود هیچگاه آثار نقره‌یی با منسوجات پشمی یکجا گذاشته نشود.

زیرا پشم دارای نمك و ذراتی از گل میباشد که در اثر تعامل با نقره سطح آنرا که دارای مسامات بوده شکننده میسازد و ایجاب تداوی های خاص کمیاوی را برای آثار بدست رسیده از حفریات را مینماید. آثار نقره یی نمایشی و دیپوها را به وسیله به کاربرد پودش از (۳،۰/۰) پولید بنایل استیت (۱) میتوان حفاظت نمود و سلوشن محلول پولی دنیایل استیت در سلفر قری تولیو ن ساخته شود.

آثار نقره یی مثل آثار طلایی باید بسیار به احتیاط مورد استعمال قرار گیرد. آثار مسی و آثاری که دارای ترکیبات مس است به و فرت د رموزیم ها پیدا میشود. مس د ر اثر ترکیب با زینك برنج را میسازد و از ترکیب مس با نکل برونز بوجود می‌اید مس و مرکبات آن در خاکهای نمکی به اسانی خراب میشود. که نتیجه تعامل با نمك میباشد. تمام خاکهایی دارای نمکیات بوده و نمك در خاك مرطوب با مس تعامل نموده باعث فاسد شدن آن گشته و نمکیات مس را می سازد.

تخریباتی که در مس برنج و برونز دیده شده و بر آثار هنری اثر میکنند انواع زیاد دارد. تا ثیرات ورسوبات کاربونیت سلفیت

---

(۱) کوریتوران موزیم ها باید بدانند که تعامل کلورایدبالای مس و مرکبات مس بنام امراض برونز یاد میشود. د رصورتیکه نمکیات کلورایدازچنین آثار پاك نگردد. این امراض بصورت کلی آثار را به تخریب میکشد.

بحیث عامل تخریب کننده چندان خطرناک نبوده ودرصورتی که
ایجاب کند بوسیلهٔ تداوی‌های کیمیاوی به سهولت پاک می گردد.

برای مدیران موزیم ها و کوریتوران لازم است که دانش تشخیص
امراض برونزرا درمس ومرکبات آن داشته باشد. این مرض بشکل یک
قشرولایه نرم وپودرسبز رنگ (سبزروشن) در سطح آثار به ملاحظه
می رسد.

در ابتدا امکانات مرض برونز (زنگ) بشکل نقطه ها ظاهر
میگردد این مادهٔ پودر مانند به آسانی طوری بوسیلهٔ برس نمودن
پاک میگردد که با دیگر رسوبات تخریبی مس، برنج و آثار برونزی
قابل مقایسه نمی باشد. این چنین آثار تداوی مفصل کیمیاوی را
ازجانب متخصص حفاظت آثارا یجاب مینماید. هکذا این امر بسیار
مهم ولازمیست که دیپوهای آثار مسی وآثاری که از مرکبات مس
ساخته شده است بصورت متداوم بغرض تشخیص آثاری که متاثر
ازامراض برونزمیباشد موردبازدید قرار گیرد وبصورت فوری آثاری
که به تداوی ضرورت داشته باشندغرض تداوی به لابراتوار انتقال
داده شود. اگر چنین آثاربدون توجه برای مدت طولانی دردیپو نگهد-
اری گردد خاک ورطوبت زیاد عمل تخریب رادرانها تسریع مینماید.
لذا پاک نگهداشتن ساحه دیپودرحد توان خشک نگهداشتن آن تو-
سط بکار برد (دی هیمودی فایرها) ودر مخزن ودیپوها بایست توجه
مبذول داشت. بهتر است رطوبت نسبی در چنین مخازن کمتراز (۴۰)
فیصد تاءمین گردد

مدیران وکوریتوران موزیم ها بایست نمایشگاه های جداگانه
رابرای تمام آثارغیرارگانیک تاسیس نمایدوهمچنان هیچگاه این چنین
آثاررا باآثار ارگانیک یکجا قرارندهند. زیرا هرنوع آثار (یعنی ار-
گانیک وغیرارگانیک) اقلیم جداگانه را ضرورت دارند که در

الماری‌های نمایش این گونه اثار محیط خشک را بوسیله کاربرد سلیکاجل فراهم نمود.

آثار آهنی فولادی در اقلیم مرطوب به اسانی زنگ میگردد وخاک وگرد نیز چون رطوبت را جذب میکند و تاثیر منفی را برای چنین اثار وارد میکند. اثار هنری ساخته شده از آهن و فولاد به اقلیم بسیار خشک احتیاج دارد لازمست تا دیپوها و مخازن این چنین اثار ازین لحاظ همواره مورد ارزیابی و امتحان قرار گیرد و همیشه پاک کاری شود. نا گفته نباید گذاشت که استعمال و بکار برد اثار فلزی احتیاط و مراقبت مشابه به آثار سنگی را ایجاب می نماید.

حفاظت اثار استخوانی وعاج:-

از قرن هابدینسو استخوان وعاج اهل حرفه را بخود جلب نموده است که ازان مجسمه ها پارچه های تزئیناتی مهره ها ودسته های سلاح سرپیکان و مجره آلات را می ساختند. استخوان نظر به اینکه به سایز ها و اشکال مختلف پیدا میشود. بسیار بکار رفته است وعاج نیز از لحاظ شکل های معین خود بیشتر ماده مناسب برای کارهای ظریفه بوده و نیز دارای بافت محکم و نزدیک ونرمش میباشد. لذا برای کنده کاری رنگ آمیزی نقاشی مطلا کاری وحکاکی با فلزو چوب بسیار مناسب می باشد. بناء بهترین کارها هنری بالای عاج صورت گرفته است گرچه هرد و ماده صورتیکه بالای ان کار صورت گرفته باشد چنان بهم شبیه اند که تمایزان توسط اشخاص عادی ممکن نیست. باانهم عاج معمولاً توسط متخصصین بحیث ماده سخت وسفید واستخوان بحیث ماده که دارای بافت شل میباشد از هم تفکیک میگردد.

استخوان وعاج هردو ماده اورگانیک (عضوی) بوده دارای ساختمان جسمی مشابه چوب میباشد. اگردر اقلیم بسیار مناسب وکنترول شده قرار نگیرد درنمایش نیز معضلات هم اکنون وادارا میباشند. استخوان وعاج هردو مثل چوب انیزوتراپیک بود

میتوانند برای مدت طولانی زنده بمانند زایر استعمال مواد وفشار بان صدمه خواهد زد. وبهترین راه حفاظت آثار عاج از زخم شدن ایجاد اقلیم مناسب در موزیم میباشد. و بهترین اقلیم برای موزیم و (آرشیف) پنجاه فیصد رطوبت نسبی و بیست و دو درجه سانتی گراد حرارت میباشد تفاوت یا بالا و پائین رفتن قابل قبول در رطوبت نسبی پنج پوئنت میباشد. طی مدت پنج روز تجربه در نمایشگاه یک اطاق که آثار عاج در آنجا به نمایش قرار داده شده است. دیدیم که تفاوت رطوبت نسبی از (۲۷ / ۳۳ / پیدا شد که این تفاوت را ستون با امکانات دست داشته مثلاً ویختن پرده در دروازه کاهش داده. دلیل دارای اقلیم خشک میباشد وازتفاوت رطوبت یک اتاق (نمایشگاه) چنین معلوم میشود که اگر کنترول گردد آثار تخریب نمی گردد داغ های چربی و انواع دیگر لکه ها را شاید با بکار بردن بنزین (سپریت سفید) داهایه روغن را باید ازبین برد اگر داغ بالکه از بین نرفت با استعمال و استفاده پاك کننده های قوی تر کوشش نکنید مثل (الکهولین ها ویا اسیدهای قوی) زیرا عناصر اساسی عاج واستخوان را تخریب می کند. حاجت به تذکر نیست که دیپو ها ضرورت مبرم به پاك کاری دارد. این امر باید بصورت عادی ومعمول انجام گردد توجه جدی به تفاوت و پائین وبلند رفتن اقلیم یك اصل لازم وضرور است وآن اینکه درهفته یکبار اله ترمو هایگروگراف را در دیپوها بایست یکبار در دو چارت وضع درجه حرارت وفیصدی رطوبت نسبی اتاق ها را درهرساعت نشان میدهد وبعداز هفت روز میتواند تغییر محل یابد.

تغییر دادن محل این چارت ها پاك کاری ساحه را از خاك نیز در بر میگیرد ونیز شما را قادر به ازمایش میسازد. بهبود وضع دیپو ها بسیار ضرور یست زیرا (۷۰ فیصد) آثار هنری دست داشته موزیم ها را معمولا در دیپوها قرار میدهند.

ضعیف درین آثار انهایی اند که از گل ناپخته و سیتوك ساخته شده
اند و معمولا سوزیم ها آثار ناپخته و پخته گلی به حرارت به درجه های
اند و پائین و آثار گلالی لعابدار را دارا میباشند . ظروف بدون
ماید به حیث یك ماده دارای مقاومت کم پذیرفته شده باشد اما
ثار گلی پخته تر اکوتا دارای خاصیت متفاوت فزیکی میباشد
حرارت ناکافی و یا حرارت به درجات پائین ظروف گلالی را با کیفیت
رم و متخلخل و شکننده بار میآورد . ظروف گلالی بدون لعاب و یا
راکوتا از آثار پخته نه شده قویتر است . آثار ناپخته باید
هیچگاه با آب پاك کاری نشود . این آثار درصورتیکه محلول نمکیات
ادارا باشد . امکانات زیاد خراب شدن را دارند . محلول نمکیات
طوبت را جذب میکنند و باعث انبساط آن میشود .
رطوبت را رها می کنند و سخت می گردد

و بالاخره بوسیله فشار و قوت باعث تضعیف سطح اثر شده منجر به
ودر شدن و ایجاد درزها در آن میگردد . این چنین ظروف گلالی
که از نمك متاثر گردیده حتی فورم و شکل خود را از دست میدهد.
لذا همچو آثار را باید چه در دیپووچه در اتاق های نمایش
ر هوای خشك به کمك سلیکا جیل حفاظت کرد ظروف گلالی
تام همیشه باید با محلول های ارگانیك مثل زایلین (تالوین) تر ای
کلور واتیلین و یا مخلوط یکی از محلول های ارگانیك فوق با الکول
پاك کاری گردد. برای تقویت اینچنین آثار پلیست سالوبل نایلون رقیق
ا در الکول یا ریزن سلو شن پلی وینایل استیت را در تالون
یا ایستون یا ویتایل استیت که مایع غلیظ را میسازد بکار بریم بدین
منظور ۵۹ حصه استون یا تالوین و ۱ حصه وینایل استیت با (۲ تا ۵)
گرام پولی وینایل استیت را بایست بکار برد .

پائین از سطح لعاب قرار گیرد بطوریکه اثر در آب نباید غرق گردد بوسیله ریختن آب در ظرف بصورت آهسته هوای که در جسم سفالین وجود دارد خارج شده و فرار کند .

البته نه به قوت وسرعت زیرا در این صورت باعث درز و پرخچه شدن لعاب اثر میگردد . آب هر روز باید عوض شود تا اینکه تمام نمکیات پاک گردد . چطور میتوان مطمئن شد که نمک بصورت قطع ازبین رفته است ؟ آبی که باظرف تماس داشته است درظرف دیگر جوشانیده شود تاخشک گردد و قتیکه بجایش نمک باقی نماند باید اثرخشک گردد وتوسط پولی و ینایل استیت ۳ الی ۵ گرام جمع (۹۰) ملی گرام استون یا تالو ین ویا (۱۰) ملی ایتایل اسیتیت تقویت گردد .

در ظروف لعابدار و یا دیگر ظروف چای و ساحهٔ پرخچه شده بایست نخست توسط تبر کمب کمساوی که در فوق تذکر داده شده تقویت گردد وبعدا نمکیات توسط متود وروش که قبلا تذکار داده شد پاک کاری گردد وبوسیله بکاربردن پیپر پولب نسیج کاغذ طوریکه کاغذ تشناب را خمیره ساخته و بروی تراسته مال شده و گذاشته شود تا خشک گردد . قبل از اینکه خمیره کاغذ باآب ترشود تا نم دار گردیده وبه آسانی ازروی اثر برداشته شود .

قبل از بکاربردن خمیره کاغذ مطمئن باید شد که تمام پرخچه های لعاب در موقعیت اش گذاشته شده است وتوسط پیچکاری از استخت برده وچسپانده وتوسط پولا (آله مخصوص) آن راجابجا کرد. بازرسی متداوم و پاک کاری تمام دیپوها و ذخایر موزیم ها وظیفه اساسی بسیار مهم مدیران موزیم ها میباشد .

بامیان

تحقیقات هنر و باستان‌شناسی درباره معابد مغاره‌یی بودائی در افغانستان

حمیدالله صدیقی

اخیراً نتایج پرثمر تحقیقات هیئات باستان‌شناسی آسیای مرکزی وابسته به دانشگاه ناگویا و کیوتوی جاپان در مناطق مرکزی افغانستان، بکوشش پروفیسور هیکوچی تحت عنوان (بامیان) درچهار جلد با قطع و صحافت بسیار نفیس به اندازهٔ (۲۷ + ۲۶) روی کاغذ سفید جلادار با پشتی تیره‌یی از طرف موسسهٔ نشراتی (داهوشا) طبع شده است.

جلد اول آن شامل (۵۳۱) پلیت حاوی فوتوهای رنگه از نقاشی‌های دیواری وساختمانهای معماری معابد مغاره‌یی باشرح وفهرست آنها مهیا شده.

جلد دوم شامل (۵۰۲) پلیت و حاوی فوتوهای سیاه وسفید از شکل و

وساختمان‌های معماری مغاره ها ورواق ها بوده شرح و فهرست فوتوها درصفحات آغازین آن گنجانیده شده است.

جلد سوم در (۲۰۰) صفحه متن کامل کتاب را به زبان جاپانی در بر گرفته و همچنان دارای تعداد زیادی از ترسیم های سوتیفه ها و سایر مشخصات معماری مغاره‌ها ورواق‌هاست که بطور گرافیکی از آن ضمیمه میباشد.

جلد چهارم آن در (۷۰) صفحه وخلاصه متن و شرح فهرست های جلدهای اول ودوم بوده که درآن ٥٥ پلان ، سکشن ها، ترسیم های وپاره تعدادی از جالب ترین فرسکه ها ، سوتیفه ها، ممیزات برجسته معماری مغاره‌ها و نقشه‌های که درآن تمیز گذاری مغاره‌ها توضیح شده ، ضمیمه گردیده است .

ازمقدمه ومتن کتاب برمیاید که هیئات علمی دانشگاه کیوتو بعد از سال ۱۹۵۹ یک سلسله تحقیقات ساحوی را در افغانستان ایران وپاکستان دنبال نمودند وحین اقامت شان در بامیان کارهای فوتوگرافیک را انجام داده و بر علاوه چون سروی مقدماتی مغاره های نقاط دیگر افغانستان مانند ایبک، فولادی، کاخ ، باسول هده و سایر مناطقی که حاوی چنین مغاره هاست هامل پلان کارشان گردید . در سالهای ۱۹٦۳ و ۱۹٦۹ هیئات متذکره به منظور کار ساحوی به بامیان رفتند که حین تحقیقات و مطالعات ، کشفیات آنها از نقاشی های دیواری در مغاره های گروپ (ان) دارای ارزش بخصوص باستانشناسی میباشد . درسال ۱۹۷۰ هیئات دانشگاه کیوتو به مثابه هیئات علمی تحقیقاتی آسیای مرکزی سازمان یافت وبه منظور ادامه تحقیقات باستانشناسی در افغانستان موافقتنامه را با حکومت افغانستان عقد نمود . به اساس این موافقتنامه اجازه حفریات در تپه سکندر و تحقیقات در بامیان به هیئات مذکور داده شد .

بعد از دنبال آن هیئات باستانشناسی دانشگاه کیوتو غرض انجام مطالعات و تحقیقات باستانشناسی درباره معابد مغاره‌یی بامیان از ساحی

تیر ین کسا و بعنی ترتیب نقشه‌ها و نمبر گـذاری مغاره‌ها آغاز کردند زیرا در نشیبی بزرگ بامیان و همچنان در نشیبی های اطراف آن تعداد زیادی از سوراخ های طبیعی و همچنان پنجره‌هایی برای ورود روشنی به مغاره‌ها ملاحظه میشود که لازم افتاد تا تشخیص گردد که کدام سوراخ هـای روی سطح نشیبی سموچ‌ها ومعابد مغاره‌یی اند. هیئات جهت انجام کارنمبر گذاری ناگزیر گردید تاداخل هرمغاره شود که اینکار ازلحاظ ساختمان فزیکی نشیبی‌ها دشواری های‌را همراه بود .

دشواری دیگری که ازلحاظ علمی متوجه کار هیئات گردید همانا قرار نداشتن مغاره‌ها به یك صف یا یك سلسله است. با آنکه درقسمت پائین نشیبی مغاره‌ها زیاد وبترا کم میباشد وتااندازه‌یی بصورت سیستماتیك تنظیم شده‌اند از لحاظ نمبر گذاری به‌خطوط موازی قرار نمیگیرند. باآنهم هیئات مذکور تمام‌مغاره‌ها راسروی و نمبر گذاری کردند اما تاسلسله یکی را بعد دیگر بلکه بعضاً تعدادی راشامل یك گروپ نمودند. این گروپ‌ها مربوط‌به موقعیت نحوهٔ ساختمان واستفاده ازآنها نیز میگردد . سیستم موقعیت این مغاره‌ها بصورت عمومی به‌دونوع بوده، اول گروپی که‌مغاره‌های شامل آن‌به امتداد یك‌دیگر واقع بوده و گروپ دوم‌آن شامل مغاره های میشود که‌بالای یکدیگر قرارگرفته‌اند .

مغاره‌های بامیان ازپهلوی هم ویابصورت عمودی یك بادیگر ارتباط دارند. دراین مغاره‌ها عموماً درقسمت‌مدخل مغاره‌بزرگ اشیوی زینه‌هایی کنده‌شده که مغاره‌های واقع با لای یکدیگر را ارتباط‌میدهد. مثال‌برجسته آن مغاره های(کی)و(جی) اند . ارتباط عمودی یکی ازمشخصات ساختمانی‌مغاره‌های بامیان‌به شمار میرود.

انجام یافت که در این کار موسسه دارایی های فرهنگی (نارا)
نیز باهیات کمک نمود. نمبرگذاری مغاره‌ها تا نمبر (۷۵۱) تکمیل
ودرنتیجه این سروی سه گروپ مغاره‌ها با نقوش دیواری که دارای
ساختمان‌های متعدد میباشند دنبال گردید.

الف- مغاره های سطح نشیبی واقع درشمال.

ب - مغاره‌های دره فولادی بطرف غرب.

ج- مغاره های ککرک بطرف شرق.

همچنان در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۷ هیئات تحقیقاتی دانشگاه
ناگویی جاپان به منظور تحقیقات پیرامون تاریخ هنر به بامیان
سفر نمود .

کارهای تحقیقاتی و باستانشناسی هیئات‌های متذکره که دراین
کتاب جمع بندی گردیده تاسال ۱۹۷۹ ادامه داشت .

متن کتاب دردوفصل ترتیب شده‌است .

الف - فهرست مغاره‌ها .

ب - اهمیت مغاره‌ها .

درفصل اول - مغاره‌ها به ترتیب نمبرگذاری ودسته بندی آنها
از لحاظ پلان های ساختمانی معماری ساحت ، نقوش دیواری
ریلیف‌ها وسایرمیرزات تزئینی وهنری درپرتو تاریخ هنر های آن
عصر تشریح شده و نظرات تازه یی پیرامون مشخصات هنر بامیان
وعناصر منحصر بفرد درآن ارایه شده‌است . همچنان مباحث طویلی
پیرامون مجسمه های بزرگ ۵۵ متری و۳۸ متری بامیان ، مغاره‌ها
و رواق های مربوط آنها با ارایه نظرات تازه در باره خصوصیات
جزئیات و کرونولوژی معماری وهنری آنها دراین فصل گنجانیده
شده است .

درفصل دوم اهمیت مغاره ها واینکه به کدام اهدافی بکار گرفته میشدند توضیح گردیده وانواع ساختمانهای معماری مغاره ها که همه بروی پلانهای مستطیل شکل هشت ضلعی یامدور بوده و با سقف های هموار - تاقی - گنبدی وباسقفها ی دارای تراس براکت های گوشه بی ساخته شده اند. همچنان عناصر عمده واصلی موتیف های نقاشی ها و ترکیبات تصاویر بودا ها از قبیل ترکیبات دائروی ترکیبات متحدالمرکز - ترکیب های یکه مانند ترکیب های چرخ عراده - ترکیب های رواق ها،استوپه ها، تصاویرنیروانا ،بودای مزین بود یستورها ، وقف کننده گان و پیروان بودا وهمچنان دوره بندی ساختمان ها ونقوش بیان گردیده است.

ازتوضیحات متن روشن میشود که در بامیان عناصر متعدد سبك گوپتای هندی تاثیرات هنرساسانی وبیزانس (امپراتوری روم شرقی) با بعضی ازاساسات فرهنگی بومی تخاری درهم آمیخته وباهم یکجا هنر بامیان راتشکیل داده بودند.

بودیزم که از طریق گندهارا به بامیان وارد شد سرحد غربی قلمرو مذهبی آنرا تشکیل میداد وازآنجا بود که برگشتی بسوی شرق نمود.

په پښتنو کې د کومې مرکې پرېکړه غوره ده

غلام محی الدین غاجی ملګری

دا یو مبرهن او ثابت حقیقت دی چې پښتانه په مختلفو او جلا، جلا
ګامونو او ټبرونو ویشل شوی دی او هر ټبر نوم ئې جلا، جلا ، بل ، بېل
ځانګړی خصوصیات ، ممیزات، دودونه او دستورونه هم لری .

خو په عام ډول د دوی ټول دستورونه ، رواجونه او عنعنات
ئې سره مشابه ورته والی لری لکه لوئی جرګې ، محلی او اولسی
جرګې ، سیمه‌ییزې کلاوالی جرګې او مرکې او نوری ، او نوری . . .

نو همدا وجه ده چې تر اوسه پورې هم د هغه ځانی مخصوص
او ځانګړی دودونه په پښتنو کې په هم هغه پخوانی سوچه لرغونتوب
سره پائېدلی او د ګام د منل شوی ملی دود او دستور په توګه په
اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنګی او د ژوندانه په هر اړخیزو ټولنیزو
چارو کې تل تر تله تر اجرا لاندې نیولی کېږی او ثار ځینی اخلی ،
لکه پور ، پرمختنوالی ، سوله ، سوبه توره ، تېری ، قرارتوب ، پاله ملکه
او خپل ملی شخصه کوچېدل او تلل ورلی خواته ، برد پسی سر له
سر که مرورتیا ، پخلاتوب ، پېغور ، شرم ، ننه لکه د پېکی پرېکول
د کومې پېغلې ښځه یاد سرد توکری تښتول او پاهم تېک کول او داسی
نور مسایل لکه شخړی ، جګړی د عوارګانی د چاله سره د لنګی او یدل
، برهاره تپه د شو پرېکول ، د ځان اېستل او داسی نور ، او نور . . .

دا هم په دا که ده چې پښتانه له ډلونو ، ډلونو را په دی خوا
خواره واره هر هرچېرته هم د کوچیانو ، پوندوږ او جائی اېماغو او

ځمونږ کې چې د دورانيو اکثريت ميشته دي او ږو خپل ټولنيز مسايل
يې په جرگو او مرکو سره د نورو سيمو د پښتنو په څير فيصله کول .

خو کوچان ـ پونده او ايماق يا هم جائي ميشته کلي او اولسوالۍ
يې له مرکز پايتخت يا ولايانو او ښارو نو لرې پراته وو دغوی د
ولسونو هراړخيزو چارو فيصلې او هر يکړې به په جرگو او مرکو له
لامې تعاملا تو مرسم کيدلې چې دلته نو د دو پښتني کامونو ته نظر
اچول شي ځکه دا دو گروپونو له لحاظ د احمدزو کام دی ځکه سی د احمد
زو په کام کې شو نور کامونه هم ور گډ يږی سی همدغه وجه ده چې
احمد زي په جرگو او مرکو کی هر چيرته چې شخړه ، دعوا او يا دی يا
گړه پيښه شوی وی نو بیا دغې دعوا او شخړې د له منځه وړ لو او فيصلې
په اړه مرکچيان راځی نه موضوع او شخړه حل شی خوهلته په وي
و ګسه نه نو بيا وائي چې د احمد زو مرکه او کومه فيصله چې د احمدزو
مرکچيانو وکړه هغه نرخ موقبول دی نود احمدزو په مرکه او پريکړه
نه ی پله مرکه نه کیږی او دا دنهائی فيصلې شکل او حيثيت لری
و د احمد زو د مرکې د نرخيانو يا مرکچيانو پريکړه خور اعتبر
لري او هيڅوک يې دا حمد زود مرکې او نرخ له پر يکړې
څخه سر له غړوی ـ ځکه د احمد زو پر يکړه له کامي
کثريت او نفوذ څخه برخورداره ده لکه چې مومخکې ورته اشاره
وکړه چې د دغه کام پر يکړې په مرکو او جرگو کې د عمل او
رزښت وړ ـ مدار او معيار گڼل کيږی او دی چې نفوذ او د اجرا وړ
کمل او رزښت ولری نو د همدا وجې پربناه څرنگه چې د احمد زو په کام تور
پر کامونه او ټبرونه هم گډيږی لکه سليمانخيل ـ سهاك ـ عليخيل
علام خيل ـ تره خيل ـ طوطخيل ـ سلطانخيل او همدا شان ځينې

نورو اړه تېرونه او تاوونه نو په اکثرو پښتني سیمو کې د احمدزو د
کام وفیصلی او پریکړی و نرخ ته چی مرکچیان او نرخیان «یعنی هغه
کسان چی ګټاوه او په مرکو او جرګو پوه مجرب مرکچیان او
نامتو وی» له لیری لیری - کسانو او جا پور اولی او په مرکه کی
د مدعی او مدعی علیه له دوارو خواو . مچلغه اووکا خلی - مچلغه
یعنی د فیصلی د عملی کولو لپاره تضمین یا نغدی او یا هم جنس لکه
ټوپک او داسی نور دول پور او تیکه یا تیره اینبو دل چی و ورسته له
هغه نو مدعی او مدعی علیه خوله پوبوی په معتاد دی چی نرخیان
او مرکچیان د دوارو خواوو د پښتی او واوری تول او رخونه او وری
او ځان پری پوهوی کله چی دا کار وکړی بیا هم مدعی او مدعی
علیه جلا - جلا سره کښینوی او د دوی ترمینځ پرمسایلو هر یوه ته
جلا او ځانګړی خبری او مسئلی تیروی او سربیره د مرکی په خبرو
خلاصوی چی ورته ده مرکی غوټه خلاصول وائی یعنی غوټه خبری
ته اچوی او بیا نی هر لوری چی په اړه او ملامتیا وی نو پر هغه باندی
خپله فیصله علنی صادروی او ورته وائی چی ګرم او پړ یی لوځیل
تول دلایل له ملی کامی عنعنو او تعاملاتو سره جوخت د قاطع
پریکړی او فیصلی په دول په کتبی توګه لیکی او ثبتوی او تیکه
یا تیره نو بیا هغه وخت اودی چی بیا لو په کلونو - کلونو هم هغه
فیصله معتبره ګڼله کیږی او دواړی خواوی پر هغه هود متعهدوی
او وفاداری لری ځکه چی که قتل ، تیښته ، شینګره - یانور تورا و
پوروی نو کله چی د احمدزو د کام د پریکړی او نرخ په کانی فیصله
وتلله شی او هغه کانی نو بیا دیر معتبر او د منلو وړ وی او د کانی
کرښی یا نقش فی الحجر حکم لری .

سیمای بهزاد در بدایع الوقایع

دکتور [illegible]

استاد کمال الدین بهزاد هروی نقاش و هنرمند توانای سدهٔ نهم هجری مردی که آثارش از پنجصد سال به اینطرف مورد تحسین و ستایش همه گان قرار دارد. او نه تنها خود را با ایجاد آثار پرارزش هنری جاویدانگی سپرده است بلکه احترام نسلها را نسبت به مدنیت تیموری که همه زمینه ها را برای پرورش، تربیت و فراهم آوری محیط آرام برای عرضه نمودن آثار ارزشمند او فراهم گردید، نیز برانگیخت.

بهرحال درباره بهزاد سخنان زیادی گفته شده و باز هم نسلهای کنونی و آینده از او یادها خواهند کرد و آثار او را ارج سزاوار خواهند نهاد پس من به اکتفای سخنان گفته شده میکوشم سیمایی از او را در یکی از آثار که توسط یکی از معاصران موشکاف و کسی که او را از نزدیک دیده و می شناخته است بخاطر آورم تا معلوم شود که هنرمندی چون بهزاد چه ارجی در زمان حیات خود داشته و چرا مورد احترام و ستایش زمان خود قرار گرفته است زین الدین محمود بن عبدالجلیل واصفی به سال ۸۹۰ هجری قمری در هرات دیده بجهان گشود از آنجا که اقوام نزدیک او همه مدرسه دیده بودند خود نیز بهمان راه رفت و در آغاز

جوانی یعنی‌شانزده ساله‌گی به‌شرف حضور امیرعلیشیر نوایی وزیر دانشمند تیموری توفیق یافت. واصفی شاعر و معماپرداز با طبقات مختلف جامعهٔ هرات آشنا و هم‌نشین شد و انقراض مدنیت تیموری را درسال ۹۱۳ هجری قمری مقو طشیبانیهارا بدست شاه اسماعیل صفوی در ۹۱۶ هـ ق را از نزدیک مشاهده کرد و سرانجام با دلی خسته در محرم ۹۱۸ هجری قمری از هرات به‌ماوراءالنهر پناه برد و لی درد غربت و هجران وطن را با نوشتن کتابی بسیار ارزشمند از روزگار پرشکوه مدنیت تیموری التیام داد.

او در پایان عمر خود یعنی روزگاری که سنش به‌سر اشیب هفتاد سالگی نزدیک می‌شد اثری نوشت که هرگز در آن روزگار چنان کاری با همه خصوصیت هایش به رشته تحریر در نیامده بود تا جائیکه الکساندر بلدروف مستشرق بزرگ روسی که عمری را بخاطر بدایع الوقایع و شناخت واصفی صرف کرد در پایان به این نتیجه رسید که «نبوغ واصفی در این است که او با تصویر جزئیات زنده‌گی استادان گمنام و بیان طرز تفکر و حسن سلیقهٔ آنان ما را به این نتیجه میرساند که هرات زمان واصفی از شهرهای معروف ایتالیائی دورهٔ رنسانس هرگز چیزی کم نداشته است» (مقدمه بدایع الوقایع ص. ۲).

بلی! کتابی را که واصفی با آن نام خود را جاویدانه گی سپرد «بدایع الوقایع» نام دارد. دربارهٔ بدایع الوقایع به مطلب زیر اکتفا می کنیم.

(کتاب بدایع الوقایع به مثابه یك اثر تاریخی مهم و کم نظیر چه برای اموختن تاریخ سیاسی، اجتماعی اقتصادی فرهنگی و ادبی زمان مولف و چه به‌عنوان نمونه‌یك اثر برجستهٔ ادبی دری شناخته شده است.»

زین‌الدین محمود واصفی در حدود هفتاد سالگی در تاشکند چشم از زنده‌گی پوشید ولی اثر او بجای ماند. تا سرانجام در روزگار ما الکساند-

بلدروف محقق برجستهٔ اتحاد شوروی و تربیت یافتهٔ انستیتوت
معروف شرق‌شناسی لینینگراد در سال ۱۹۳۲ با بدایع‌الوقایع آشنا شد و از آن
به بعد او عمری را به خاطر شناخت بیشتر کتاب زین‌الدین محمود
واصفی نویسنده و مؤلف آن صرف کرد و در پایان، این اثر را به چاپ
رسانید. در بارهٔ ارزش این کار بلدروف گفته‌اند:

«یکی از خدمات بسیار ارزندهٔ فرهنگی استاد بلدروف تدوین و
تهیهٔ متن انتقادی تحقیق و تحلیل آثار گرانبهای زین‌الدین محمود
واصفی نویسندهٔ بزرگ و معاصر شایستهٔ سخنگو و علامهٔ معروف نورالدین
عبدالرحمان جامی و شاگرد دوست و فادار وی امیرعلی شیر نوا-
یی است.»

حالا که با بدایع‌الوقایع مؤلف و چاپگر اثر او کمی آشنا شدیم
بهتر است به اصل مطلب بپردازیم و ببینیم این واصفی که خود بهزاد
را می‌شناخته است چگونه از و یاد کرده است و چه سیماهای را از وی برای
ما تمثیل می‌کند؟ واصفی در قسمت دوم بدایع‌الوقایع چندین صفحه
را به خاطرهٔ از بهزاد اختصاص داده است. او در شروع این مبحث
دلیل احترام هنرمندان نقاشی و مصوران را چنین بیان داشته است.
«سلاطین روزگار و خواقین عالی مقدار ... همواره جمعی از مصوران
سحرآفرین و نقاشان بدیع‌آیین را در پایهٔ سریر اعلی باز داشته. نظر
التفات به حال ایشان گماشته‌اند. چه این طایفه طرب‌انگیز و این ارقام
طرب‌آمیز موجب حضور و سبب سرور عامهٔ اهل عالم‌اند...»

سپس علت برگزیده شدن بهزاد و توجه سلطان حسین بایقرا به آن
هنرمند بی‌همتا را چنین توضیح می‌کند«.... پادشاه مغفور مبرور نور-
الله مرقده (مراد سلطان حسین بایقراسی باشد) از میان هنرمندان
این صنعت و سحرآفرینان این حرفت استاد بهزاد نقش را که مصوران
هفت اقلیم سر تسلیم پیش او فرود آورده بودند و صورت دعوی
معلمی را علی‌العموم بدو سپرده بودند. اختیار فرموده و داور امانی

ثانی لقب نموده ... » ازهمین توضیح مختصر سیماهای روشنی از بهزاد بدست می‌آید .

نخست اینکه بهزاد در زمان خودش قبل از آنکه مورد توجه فرمانروای وقت قرار گیرد در میان مصوران و هنرمندان روزگار خود خیلی مشهور و مورد ستایش بوده است .

دوم اینکه کاربرد کلمه (استاد) برای بهزاد از طرف مؤلف واعطای لقب (مانی ثانی) ازسوی سلطان درجهٔ امتیاز بهزاد را در نزد شخصیت های علمی و دربار به مرتبت شایسته می‌نمایاند

اکنون ببینیم بهزاد علاوه بر هنر نقاشی و سیناتوری ارای چه خصوصیت های دیگری بوده است که یك زمانه از قدرتمندی که بیشتر بکار قدرت نمایی مشغول بوده است چنان بخود شیفته ساخته بود از واصفی بشنویم.

«هرگاه این پادشاه (سلطان حسین بایقرا) را غمی پیرامون خاطر گردیدی و با رقبض بر مرآت ضمیر رسیدی استاد مشار والیه (بهزاد) صورتی برانگیختی و پیکری برامیختی که به مجرد نگاه کردن حضرت پادشاه روی آئینه طبعش از زنگ کدورت و صفحهٔ خاطرش و کلفت فی الحال منجلی گشتی»

جناب استاد ماهر الاصناف (بهزاد) همواره صور مختلف و نقوش متنوعه با خود همراه داشتی که به وقت حاجت به کاربردی واکثر صورت امیر بابا محمود را که از جملهٔ امرای بزرگ عظیم الشان و کبرای سترگ رفیع المکان درگاه عالم پناه بود به اوضاع مختلفه تصویر می‌نمود.»

اکنون به بینیم دلیل انتخاب این مدل برای بهزاد زیرک و هنرمند بزرگ چه بوده است؟ باهم بخوانیم «میرسید کورا میربابا محمود صورت عجیب و هئیت غریب داشت .و باوجود این ضخامت

جساست در غایت چستی وچالاکی بود واز کمال سبك روی خودرا
انند روح دردل اهل عالم جای می نمود واز روی ندیمی حرکات
رین وحکایات رنگین پرداختی ومجلس پادشاه را رشك فردوس برین
اختی وبدین شیوه تخم محبت خود راد ر دل آن پادشاه کامیاب
انداختی»

ازین توصیف برمی آید که بهزاد در انتخاب مدل و کرکتر برای
اشی چه موشکافی ودقتی بکار می برده است مدل او امیری بوده
ست که از لحاظ چهره ویژه گی های جسمی ازدیگران فرق داشته
سوی دیگر آدمی بوده استکه بخاطر حرکات دلپذیر خودرادردل
س واز جمله پاد شاه جای میداده است هنر مجلس ارایی امیرو
صوصیت جسمیتی اوجلب توجه بهزاد را کرده بودو او باز یرکی
رایت دانسته بود که تصویراین امیرموانداورادرمقام رفیعی جای دهد

باتوجه به همین دلایل بود که واصفی نگاشت:

«القصه روز بروز وساعت به ساعت هنرو مرتبهٔ استاد (بهزاد)
ترقی بود به هرنقش که می کشید اورا ازپس پرده غیب صورت
ح درشدی روی می نمود.»

ولی موقعیت و راه یابی به مجلس نوایی طور دیگری بوده است
ن دربزم امیر علیشیر نوایی که خود مردی دانشمند و هنرشناس
ه است همیشه جمعی از شعرا ، دانشمندان وهنروران حضور
شتند بهزاد کارهنری اش رامتجلی می ساخته است بپردازیم به نقل
خاطره:

هو راست که استاد مذکور (بهزاد) صحیفه ی به مجلس فردوس
سپهر تزئین امیر کبیرامیرعلی شیرروح الله روحه آورد وصورت
آن چنان کرد:

باغچه ی آراسته بود مشتمل بردرختان گوناگون و برشاخسارش مرغان خوش صورت بو قلمون هر طرف جویبار ها جاری و گلبنهای شگفته زنگاری وصورت مرغوب. میرانچنانکه تکیه بر عصا ی زده ستاده و به رسم ساچق طبقهای پر از زرپیش نهاده.»

بلی در ین تابلو بهزاد همه هنرها یش را بکار گرفته بوداودر ترسیم یك بزم بها ری یعنی باغچهٔ پردرخت بامرغان رنگار نگ و خوش صوت (چون بلبل وهما ننداان) باجوی ها ی آب روان گل بته های پرگل که نما یا نگرذ و ف و تار هنری اش بود صورت امیر علیشیر نوائـی را نز ضمیمه ساخت ودر چنان حال واحوال شا دی آوروالذت بخش چهرهٔ نوائی‌راد رحالکه برعصا تکیه زده وطبقهای پر از سکه های طلاپیش رویش قرار گرفته بود ترسیم کرده بود نوائی هنرشناس ودرعین حال امیرووزیربلك بارگاه پر قدرت زمان هرگز نمیتوانست دربرابر چنآن تابلوی ازتحسن وخوشنودی خود داری ورزد بدنباله این قصه توجه کنیم:

«چون حضرت میر نوائی»آن صورتهارا مشاهده وملاحظه نمود آن صحیفهٔ لطیف باطنش را به گلهای بهجت وسروروا طراف خاطرش را به اشجار فرح وحضور بهار امت وازنفد ا سب طبعش برشاخسار شوق و ذوق نوای الا حسن برخا ست بیت :

نقاش بودی خانه منقش کردی

ای وقت تو خوش که وقت ماخوش کردی

واقعا هر کس دیگرهم بجای نوا یی می بود تصویر خود را با چنان هنرمند وزیبا یی درین چنان نشاط انگیز وسرورا می دیدبی اختیار لب به تحسین می‌گشود وبزبان میگفت:

ای وقت تو خوش که وقت ماخوش کردی.

قصه را سیمای دنبال کنیم
بعد از آن (نوایی) رو به حضار مجلس کرد و گفت:
عزیزان را در تصریف توصیف این صحیفه لازم التشریف به خاطر چه می رسید؟
مولانا فصیح الدین که استاد میر و از جمله مشاهیر اهل خراسان بوده فرمود که:
مخدوما! این گلهای شکفته رعنا را که دیدم خواستم دست دراز کنم و گلی بر کنم و بر سر دستار خود مانم.
مولانا صاحب دارا که مصاحب ورفیق میر بود گفت:
«میر امرا نیز این داعیه شده بود اما از اندیشه کردم که مبادا دست دراز کنم و این مرغان از سر درختان پرواز نمایند. مولانا برهان که سرآمد ظرفا و قدوه اهل خراسان بود و لا ینقطع به جناب میر تعرض و ظرافت می نمود گفت که:
من ملاحظه کرده دست و زبان نگاه می دارم و دم زدن نمی یارم که مبادا حضرت میر در اعراض شوند و روی را بروی خود در هم کشند.
مولانا محمد بدخشی که ظرفای خراسان وی را لطیفه تراش میر لقب کرده بودند و همیشه مشق خوشامدی می کرد گفت:
ای مولانا برهان اگر نه بی ادب و گستاخی شدی، من آن عصا را ز دست حضرت میر گرفته و بر سر تو می زدم حضرت میر فرمودند که عزیزان سخنان خوب گفتند و در های معانی مرغوب سفتند اگر مولانا برهان آن ناخوشی و درستی نمی کردند به خاطر رسیده بود که این طبقها ی ساچق را برسر یاران نثار کنم.»

واصفی در تذکار این خاطره و گفتگوی شخصیت های همنشین امیرعلی‌شیرنوایی را درباره تابلوی بهزاد بخصوص نزدیکی تصویرها را باواقعیت ها وقدرت هنرآفرینی بهزادرا به بهترین وجهی ادا کرده است به آخر این خاطره گوش کنیم:

«بعد از آن استاد بهزاد در اسب باز بنو بجام وجامه منا سب واهل‌مجلس‌راهر کدام لباس های فاخر انعام فرمودند.

دریغ ودردا زین‌مرد مان که خاك شدند

به تیغ مرگ جگرریش وسینه چاك شدند

درپایان به‌این نتیجه‌میرسیم که‌بهزاد نه تنهاهنرمند توانا، موشگاف و ایجاد گربود بلکه صاحب درایت دقت نظر وشخصیتی برازنده نیز بود وشکی نیست که در پهلوی کار هنرهای درفراهم آوری‌محیط مناسب برای آفرینش وآثار هنری سخت موثر بوده است وآن صد نکته‌را که حافظ شیراز حسن برای مقبولیت‌صاحب نظران یاددهانی کرده همه در وجود بهزاد گردآمده‌بود .

صدنکته غیرحسن بباید که تا کسی

مقبول طبع مردم صاحب نظرشود

---

۱ - سرآمدان هنر، نگارش کریم طاهرزاده تبریزی بر این چاپخانه‌ایرانشهر سال۲۳۹۱، «استاد کمال الدین‌بهزاد ص‌ص(۱۶۰)

فرہنگ

مجلۂ دوماہہ علمی ، ادبی

ارگان نشراتی وزارت اطلاعات وکلتور

1989

فهرست مندرجات این شماره

شمارهٔ سوم اسد و سنبله ۱۳۶۸ سال تاسیس ۱۳۶۸

فروغ فرهنگ

استاد احمد علی کهزاد

«بخش سوم»

زبان و رسم الخط یونانی در ارتقای تمدن و فرهنگ و فلسفه و ادبیات و هنر آنها نقشی داشت که تاثیر آنرا به هیچ وجه انکار نمیتوان کرد . تمدن یونانی بیشتر بر فلسفهٔ حیات و به زیبائی‌های زنده گانی متکی بود . درمیان سپاهیان یونانی که با اسکندر آمده بودند عده یی درین سرزمین ماندند و مسکن گزیدند و عدهٔ دیگر در دورهٔ دو صد سالهٔ سلطهٔ یونانی به مشرق زمین ومنجمله «افغانستان» دیار ما آمدند .

یونانی ها همانطور که به هنر خود افتخار میکردند به فلسفه و ادبیات و مظاهر ادبی زبان خود سخت علاقمند بودند و هر جا میرفتند آنرا با خود می بردند و محافظه میکردند و منتشر می نمودند تا سالها قبل از زبان و رسم الخط یونانی ها در افغانستان اثری نبود جز مضامین روی مسکوکات. همین مسکوکات بسیار قشنگ و زیبای یونانی باختری و یونانی کابلی و کندهاری نه تنها برای اثبات وجود زبان و رسم الخط، بلکه برای اثبات وجود هنر یونانی ها به تمام مفهوم وسیع آن، یگانه سند قاطع در دست بود و بس.

یونان قدیم دو قرن قبل از اسکندر در شهر های مختلف و در جزائر متعدد مربوطه خود سکه های زیبایی بضرب میرسانید که هر کدام بحیث مدال زیبائی محسوب شده میتوانند و بعد از دونیم هزار سال هنوز سکه و مدالی به زیبائی و نفاست از آنها، پیشی نگرفته است چنانچه در صفحه های پیشتر این اثر، به کشف مجموعهٔ بسیار نفیس مسکوکات یونانی از کول چمن حضوری مشرق کابل منطقهٔ جشن استقلال» اشاره شد این مسکوکات خارج افغانستان و قسماً خارج خاک های مربوطه امپراطوری هخامنشی در شهرهای مختلف یونان بضرب رسیده و از راه مراوده و تجارت در دورهٔ هخامنشی به شهر و دیار ما رسید. مسکوکاتی که در قلمرو خاک های اصلی افغانستان چه در باختر و چه در گندهارا و کابل به ضرب رسیده در نفاست از مسکوکات ضرب خود یونان کمی نه دارد. اینجا مقصد شرح مسکوکات یونانیان باختری و یونانیان جنوب و شرق و غرب هندوکش نیست چه ما مسکوکات بسیار نفیس به تعداد زیاد در موزهٔ کابل داریم مجموعه های مسکوکات یونانی قندوز، کابل، گردیز از جملهٔ مهمترین مجموعه های مکشوفهٔ دنیا ست که شرح معرفی آنها کتابهای ضخیمی را بکار دارد چون بیشتر به زبان فرانسه از طرف علمای وابسته به هیئت باستان شناسی فرانسه در افغانستان انتشار

یافته مقصدا زد کرمسکوکات دریندجا ذکرزبان ورسم الخط یونانی بود که تا ۵۰ سال قبل فقط روی مسکوکات دیده شده بود وبس که از نام والقاب وصفات پاشاهان تجاوز نمیکرد .

البته یکی ازدوحرف یونانی روی پارچه های سفالی ظروف شکسته گلی مثلاً از نید (نملك) بنزراه بلخ وآنچه پیداشده بودولی در جریان کاوش های متداوم که از طرف هیئت باستان شناسی فرانسوی «پول برنارد» در ویرانه های شهرای خانم بعمل آمد اقلامه تتیجه ازپلستر و «ورزشکاه» شهرو از قبرستان آنها بدست آمده که درخور توجه و اهمیت است . ای خانم نام محلی اشلاق کوچکی است که در صدوپنجاه متری یادوصد متری شمال مجرای رودخانهٔ کوچه ودو کیلو متری جنوب شرقی رودخانه (پنج) (آمودریا) قرار دارد. جناح غربی این دهکده به بقایای خرابه های شهر باستانی تماس دارد که در اثرمطالعه و کاوش وخاك برداری های علمی از ۸ ۲سال باینطرف بحیث یك شهر یونانی شناخته شده مذلك گمان میکنم در اینجا مواجه به یکی ازاسکندریه هائی باشم که در متون قدیمه بحث (اسکندر یه او کسیانا) یااسکندریه آکسوس یعنی (سکندریهٔ آمودریام یاد شده است .

دراثر کمانه هاو کاوش های امتحانی که در خزان ۱۳۶۳ ازطرف هیئت باستان شناسی فرانسوی در گوشه و کنار مختلف شهر بعمل آمد تاحدی وضع عمومی شهرو حصه های علیحده و جاده هاوقنات های آب وغیره روشن شدودر نتیجه چنین تشخیص شد که شهر اصلاً به اساس نقشه های کلاسیك شهرسازی یونانی از طرف مهندسانو کار شناسان ورزیده طرح شده وشامل سه حصه است . بالا حصار ، پایان حصارو ارگ ، پایان حصار که قسمت های هموار شهر را تشکیل میدهداز شمال بجنوب درکرانه های آب پنج یاآمودریامنبسط است وجادهٔ عمومی که دریك کیلو متری رود خانهٔ موازی باجریان آب

کشیده شده دو حصهٔ بالا و پایان شهر را از هم جدا میکرد ، تا جائی که از روی کاوش های امتحانی معلوم شد مخصوص جنوب غربی شهر پایان محل رهایش اهالی بود و در ساحهٔ وسطی این قسمت شهر بعضی آثار و بقایای عمارات عمومی از قبیل (جمنازیوم) یعنی ورزشگاه (اگورا) یعنی میدان مستطیل شکل دیده میشود که عموماً یونانی ها در حیاط داخلی آن بخرید و فروش می پرداختند وخطابه های اجتماعی وادبی وسیاسی ایراد میگردند وعموماً پیکرهٔ خدمت گذاران جامعه را در آنجا برپا مینمودند .

کتیبه های یونانی که تحت نظر «پول برنارد » مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی از شهر آی خانم بدست آمد ، از دو ناحیهٔ کشف شده یکی از جمنازیوم و دیگری از گورستان شهر برای جمنازیوم یا ورزشگاه ، بمفهوم مشخص تر (زور خانه یا به اصطلاح پهلوانی درمحیط ما پهلوان کاره) شهرت دارد .

یونانی ها در این مورد کلمهٔ مخصوصی داشتند وآنرا (پلسترو) میگفتند ، اینجا بیشتر اختصاص به پهلوانی و زور آزمائی و کشتی گری وتمرین های بدنی داشت وطبق عرف یونانی پهلوانی وزور آزمائی وزیبائی بدنی هم ارباب الانواعی داشت مانند «هرکول و هرمس». خوشبختانه که از همین ورزشگاه مجسمهٔ (هرکول) کشف شده و بدست آمده که بی نهایت قشنگ است .

در قسمت تحتانی لوحه سنگ مجسمهٔ که در زمین گور بود کتیبهٔ به زبان ورسم الخط یونانی نقش شد و چنین مینماید که یک یا دو نفر مردان یونانی که محتملاً برادرهم بوده اند مجسمهٔ را به ارباب الانواع نیرومندی یعنی (هرمس) و (هرکول) اهدا کرده اند . این دونفر یونانی (تریبا کوس) و (استراتون) نام داشتند و فرزندان (استراتون) بودند . شاید (تریباکوس ستراتون) فقط نام یکنفر باشد که فرزند (استراتون) بوده . بهر حال واضح است که یک پسر یا پسران (استراتون) یونانی که به

ورزش و کشتی گیری علاقهٔ خاص داشتند مجسمه را به ورزشگاه شهرای خانم به (هرکول) و (هرمس) ارباب الانواع یونانی ها اساسی پهلوانی و نیرو و زیبائی بدنی وقف و اهدا کرده اند .

قراریکه از تاریخ قدیم یونان برمی آید اهالی آن سرزمین به ورزش و نیروی بدنی و زیبائی و تناسب اندام اهمیت زیاد میدادند وهرجا بودند بدون ورزش و تمرین های بدنی زندگانی نمیتوانستند .

جوانان یونانی در ورزشگاه خانم (اسوس) (هرکول) و (هرمس) را فراموش نکرده و زیر نظر ارباب الانواع خود تمرین و بعداً استحمام میی نمودند و از هوای آزاد لذت میبردند .

یونانی ها در تربیهٔ بدنی و روحی یکسان اهمیت میدادند در شهرهای یونانی ورزشگاه و مدارس فلسفه و حکمت و تیاترو و آمفی تیاتر برای نمایش ها و مظاهرات هنری وادبی و نشان دادن درامه ها پهلو به پهلو ساخته میشد . در همین سبک یونانی کنار امودریا در ای خانم ورزشگاه و تیاتر هردو پیدا شده است . همان طوریکه بازی های المپی شهرت داشتند مثل آن امروز هم میدان های بین- المللی ورزش های جهانی را در شرق و غرب دنیا روشن میکند فلاسفه و حکمای آن سرزمین علم پرور، چون ارسطو و افلاطون و سقراط هرکدام شهرت جهانی داشتند و روش های فلسفی و منطقی آن ملت مهذب و مدنی هنوزهم رهنمای فلاسفهٔ امروزی است و فروغ دانش و بینش ایشان برپیشانی جهان فرهنگ معاصر میدرخشد .

در میان شهر های یونان قدیم (المپ) و کوه معروف آن از نظر بازی ها و مظاهرات هاو مسابقه هات نیرو و زیبائی بدنی و (دلف) از نظر حکمت و فلسفه و علوم ماورا ی طبیعی شهرت زیاد داشت . خوشبختانه در آی خانم هم مظاهر تربیهٔ بدنی وهم شواهد تصفیه افکار درونی و روحی هردو را یافته ایم در شهر (دلف) یونان

(اگورا) یعنی میدان داد و ستد و سخن رانی ، به اوج ترقی رسیده بوده بیکرهٔ اکثر فلاسفه وحکماو شعرای قدیم یونان درآنجا بنظر میخورد وجملـه های حکمت آمیزو جیزه‌هاو کلمات قصار و پارچه های اشعار اخلاقی روی رواق‌هاو درپیشانی تاق‌هاودرپایهٔ مجسمه ها و د ر اطراف قبل پایه ها نقش میشـد تاخاطرهٔ آن نزد مردم باقی بماند . در میان سنگ نبشته های یونانی که درسال (۳۵ هجری شمسی) از گورستان شهر یونانی «آی خانم» مکشوف شد یکی نوشته ئی برجسته وقف بریك نفر یونانی است موسوم به(کی نه اس) یا (سی نه اس) یك تن از هموطنان این مرد موسوم به (کلـه ارك) سر (ابی فراد یوس) شعری را که درآن اثری از(هومر) سخن سرای نابینای یونان قدیم هم مشهود است از میان شهر(دلف) از میان و جیزه‌ها نقل کرده ودر مزار دوست ویا خویش خود انتقال داده ودرصندوقه آرامگاهش در «ای خانم» نقر نموده است که ترجمه آن شعریونانی این است .

«درطفولیت خوب تربیه شو ، در جوانی خواهش های خود را اداره کن ، در پخته سالی درستکار باش ، در کهولت ناصح خوب ودر روزهای واپسین زندگانی ، بدان چگونه بدون افسوس بمیری» این و جیزهٔ پرمعنی وزیبا که در قالب شعر یونانی ازشهر (دلف) یونان بشهر (دلف‌آمودریا) رسیده‌یا اینکه برمزاری نقرشده ولی پیامی است برای زنده گان. پیام بسیار عمیق وحکمت‌آمیز که‌روح تفکروعمق فلسفهٔ یونانی‌ازآن ساطع است واندرز برازنده‌ایست که فلاسفهٔ یونان بعدازسال ها تجربه وتفکر دریافته‌وتمام مبادی تربیه فردی واجتماعی را در آن خلاصه نموده اند و راز معنا دهٔ و فلسفه زنده گانی را ازمهدتا لحد دریك پارچهٔ شعر لطیف گنجانیده اند که برای تمام مراحل‌زنده‌گانی سرمشقی‌ازآن‌بهتر نمیتوان یافت .

درس های که این وجیزه برای روزهای مختلف زندگانی میدهد هر کدامش به جای خود یك جهان ارزش دارد . طفولیت و تربیهٔ خوب ، جوانی وخود داری از میل ها و خواهش های نفسانی و شهوانی ، پخته سالی و راست کاری پیری واندرز دهی ورهنمایی صحیح ، هر کدام سنگ های اساسی تهذیب ارزیهٔ فردی و اجتماعی و بشری است ولی جمله اخیران «بدان که بدون افسوس بمیری» مفهوم واقعی همه قسمت های دیگر وجیزه را در بر میگیرد و آدمی میتواند بفهمد که از مردن خود افسوس نمی خورد اگر در مراحل مختلف حیات حصه های اول این اندرز های نیکان را عملی کرده باشند .

زبان و رسم الخط یونانی ، فلسفه و حکمت یونانی ، تداوی وطبابت یونانی ، داستان و اسطورهٔ یونانی ، معارف و فرهنگ یونانی طی دو صد سال تسلط آنها در دورهٔ اقتدار دولت یونانی باختری ، درخاك های کشور ما ، بسیار معمول و مروج شد. یونانیان در اثر ازدواج ، به تدریج با اهالی محلی این سر زمین ،حل ومزج شدند وزبان ورسم الخط آنها ،در میان عده یی از هموطنان ما رایج شد همان طوریکه زبان و رسم الخط (آرامی)در دورهٔ دو صد ساله هخامنشی ، زبان بین الاقوام کشور های ملحق به آن امورا طوری محسوب میشد ،در دورهٔ تسلط یونانیان در شرق ،زبان ورسم الخط آنها هم عین همین نقش را بازی کرد .در خاك های افغانستان در دورهٔ هخامنشی و یونانی هردو زبان وهردو رسم الخط در دوره های متقابل خود هم ریشه دوانیدند وهم درموازات هم باقی ماندند این زبان ها واین رسم الخط هادر عصر سلطهٔ موریا ها در جنوب هندوکش از (گندارا) تا (اراکوزی) یا از ننگرهار تاقندهار ودرعصر کوشانی های بزرگ در سه قرن اول میلادی به تمام نیرو وقوت خود باقی ماندند که بجا یش به استناد اسناد قاطع از بقاء ودوام آنها صحبت خواهید شد .در دورهٔ اخیر ، ازرسم الخط آرامی رسم

الخط دیگری معروف به رسم الخط (خروشتی) در کشور ما ظهور کرد و رسم الخط یونانی کم کم تغییر پذیرفته تا عصر یفتلی ها یعنی تا اواخر قرن مسیحی دوام نمود و اگر به شهادت زایرچینی «هیوآن تسنگ» که درسال ۶۳۲ وارد کشور ما میشود اکتفا کنیم رسم الخط یونانی با پاره تحولات تا زمان مقارن انتشار اسلام در ین سر زمین دوام داشت ورسم الخط (آرامی) سامی وقتی از ین رفت که اسم الخط سامی دیگر یعنی عربی جای آنرا گرفت .

* * *

پیشتر اشاره کردم که یونانی ها حینی که به سرزمین ما رسیدند چه در اقلیم جغرافیایی وچه درعرف وعادات وعقاید ورسوم اجتماعی مردم چیزها ئی دیدند که با اقلیم وعرف و عادات خود شان چندان مغایرت نداشت . افغانستان پیش از یونانیان و پیش از همه منشیان از نظر معتقدات پیشتر پیرو آئین اوستائی بود (اردویسو را انا هیتا) که در اوستا بشکل زن زیبائی با تاج شعاع دار توصیف شده و الهه یا (بغبانوی) زمین و حاصل خیزی وفراوانی بود، از روزگاران قبل التاریخ ودوره های جدید حجر که مردم به کشت و کار وزمین داری مشغول شدند پرستش کننده وپیرو داشت. غیر از (ناهید) مهر یا این (میترائی) که بشکل اولیه بی دوره های ویدی مورد ستایش بود بشکل جدید تر خود هنوز هم ستایش میشد (زرتشت سپنتمان) یا (مصلح سپیدامان) بلخی وائین او که عبارت از یکتاپرستی «اهورا مزدا» بود اساسات کلی آن درسه جمله (پندار نیك وگفتار و کردار نیك) خلاصه می شد عمومیت تمام داشت .

یونانی ها با مجموعهٔ ارباب انواع واسطوره های مربوطه وارد افغانستان شدند ایشان هم رب الارباب بنام (زوس) داشتند ولی مجموعهٔ ارباب الانواع آنها لا یعد و لا یحصی بود معذلك به همه ارباب الانواع محلی ، احترام خاص قایل شدند و قرار نکه

مسکوکات شاهان یونانو باختری شهادت میدهد علاوه بر (زوس) و (هرکول) و (اتنه) و (ژوپیتر) (مزو) و (هرمس) و غیره بعضی از ارباب الانواع باختری را هم روی سکه های خود نقش کرده اند

یونانی ها به شراب سازی و باده گساری و رقص و موسیقی علاقمندی زیادی داشتند . در خاک های کشور ماچه درشمال وچه در جنوب چه در غرب و چه در شرق بخصوص در دره های زیباو وادی های سبز وخرم دامنه های هندوکش باشراب سازان وباده گساران مواجه شدند و به اندازهٔ باده وباده گساری دیدند که خود حیران ماندند. قرار اطلاعات موثقی که ازمنابع سانسکریت در دست است و «پانینی» عالم بزرگ صرف ونحو (گرامر) در زبان سانسکریت، شهادت میدهد یکنوع شراب مخصوص دیار مابه نام «کاپیسی» در قرن ۵ق م شهرت زیاد داشت. قرن ۵ همان قرنست که هرودت پدر مورخان یونانی می زیست. بالاخره قرن ۴ق م همان قرنی است که در ثلث اخرآن اسکندر مقدونی باسپاه خود وارد دیارما شده یونانی ها در گشت و گذارخود در دره ها وکوه پایه هاودر باغ ها و تاکستان ها مجالس باده گساری ورقص وموسیقی بسیار دیدند.

یونانی ها برای مستی و شراب وانگور رب الانوع مخصوصی داشتند که او را (دیونزوس) میگفتند ایشان انقدر انگور واقسام شراب و انواع مستی ورقص وسرگرمی دیدند که در عالم تخیلات شاعرانه میتولوژی (قصص ارباب الانواع) چنین تصور نمودند که رب النوع شراب ومستی آنها اصلاً از سر زمین ما بود . از ین گذشته شهری هم برای اوتصور کردند که بنام (دیو نیزو پولس) یعنی (شهرد یو نیزوس) یاد میشد مو قعیت آنرا دانشمندان یادر کاپیسا، کوهدامن ویا کوهستان ودرعلاقه هده درننگرهار قرار میدهند.

یونانی ها در مسکوکات خود بیشتر چهره (زوس) رب الارباب خود و صورت (هرکول) حامی پهلوانی و نیروی بدنی راضرب میزدند

یکی از شاهان یونانی موسوم به (یوکرتیدس) که در حوالی ۱۷۵ ق م در باختر به سلطنت رسید در یکنوع سکه هائی که در جنوب هندو کش مخصوصاً در علاقه کاپیسا بضرب رسانیده علاوه به زوس که روی تختی نشسته کلهٔ فیلی را که علامهٔ فارقهٔ نیروی پهلوانی محلی بود بضرب رسانید که اصطلاح (پهلوسارا) یا (پیل سر) را همین مطلب به خاطر جلوه میدهد ودر افسانه‌ها محل و ها یشکا ها می نیرومندی کوهسی را می‌پنداشتند که در شمال بگرام فراز و پزه کوهستان حاکم بود.

یونانی‌ها چه در کوهستان و کوهدامن چه در ننجرو و تگاو و سنجن ودرنامه و پنجشیر واندراب چه در تا کستان‌های حوزهٔ هریرود و ارغنداب و چه در دره‌های الی شنگ والینگار و دره نور و حصه های سفلای درهٔ کنر همه جا با شکاری های نیرومند و تنومند مواجه میشدند و مجالس رقص مردان وزنان را میدیدند. این مجلس ها علی العموم زیر شاخسار انبوه درختان ودر سایه های تاک های وحشی وا هالی کوهپایه ها و وادی‌ها صورت میگرفت و یونانی‌ها در این بزم های نشاط شرکت می جستند، می نوشیدند و می رقصیدند وچنان بیخود میشدند که دیار یونان خود را فراموش میکردند.

موسیو فوشه فرانسوی در کتاب خود از (بلخ تا کزیلا) می نویسد که یونانیها به اساس افسانه های محلی شنیده بودند که پهلوان نیرومندی، کمان بردوش افگنده در کوه‌های افغانستان گردش میکرد بعقیده دانشمند فرانسوی این پهلوان (مهشوارا) یعنی (شکاری بزرگ) خوانده میشد و حامی کوه‌ها بود و مانند (زوس) یونانی قدرت روحانی وما نند (هر کول) نیروی بدنی داشت. یونیان باشنیدن این داستان ها به فکر داستان های خود می افتادند و مبدای اکثر اسطوره های میتولوژی وصحنه های ظهور آن ها را در کوه‌ها و تا کستان های این سرزمین تصور میکردند چنان می پنداشتند که

(زوس) معشوقه خود (پرومته) را در یکی از غارهای (قفقاز) یعنی سلسه جبال هندوکش محبوس ساخته بود.

هفتاد سال بعد از وفات اسکندر وتجزیه شدن خاک های مفتوحهٔ او«افغانستان» از نظر اوضاع فرهنگی، صحنهٔ تماس افکار ومعتقدات جدیدی میشود. (اشوکا) پسر (بند وسارا) نواسهٔ (چندرا گوپتا) موسس سلالهٔ موریای هندی، با اعزام مبلغان بودائی به نشر آیین وفلسفهٔ نوینی می پردازند.

«اشو کا» پادشاه بزرگ موریا درحو الی ۲۶۰ ق‌م در (پتالی پوترا) یعنی (پتنه) جلوس کرد ودر سال هشتم سلطنت، در اثر یک جنگ خونین که در شمال هند در علاقهٔ (کنگا) رخ داد و چندین صد هزار نفر زخمی و کشته شد، روش صلح وبشردوستی را به حداعلی آن رسانید وبرای آن قوانین وضع کرد واندرزهای اخلاقی خودرا در سنگ نبشته‌ها به ثبت رسانید که مجموع آن به ث فرمان های سنگی به ۳۰ قطعه میرسد.

قوانین اخلاقی‌اشوکا به (دهارمه) قوانین بودائی تطابق زیاد دارد و از آن بسیار ملهم شده و خودش حامی و مبلغ آئین بودائی بود،ولی‌در بودایی بودن شخص شاهنشاه موریا تازه درجامع علمی غرب شبههٔ پیدا شده که منشای آن‌هم تاحدی کشف کتیبه های وی است ازخاک های افغانستان. باری درعصر اوو دراثر اجتهاد مبلغان اعزامی‌او دیانت بودائی ازهندبه افغانستان انتشار یافت.

همانطورکه فرمان‌های اشوکا درنقاط مختلف‌هند درستون‌های سنگی ودرسنگ نبشته‌ها موجوداست سه کتیبهٔ اوازجنوب‌افغانستان بدست آمده که به نام های کتیبهٔ درون ته، کتیبهٔ سرپوزه قندهار و کتیبهٔ شهرکهنهٔ قندهار آنها را یاد میتوانیم. کتیبهٔ درون ته «بین جلال‌آباد ولغمان» درزبان ورسم‌الخط آرامی، کتیبه سرپوزه به زبان رسم الخط آرامی و زبان ورسم الخط یونانی و کتیبه شهر کهنهٔ قندهار تنها به زبان ورسم‌الخط یونانی حک‌شده است. کتیبهٔ

(درونته) که آنرا به صفت کتیبهٔ (لمپا کا) یا (لغمان) خوبتر میشناسند و پروفیسر «هنیگ» انگلیسی زیر عنوان (کتیبهٔ آرامی اشو کا مکشوف از (لمپا کا) مقالهٔ در آن مورد نوشته اصلا جزء محتویات قدیم موزهٔ کابل بود و سنگ سیاه مثلث نمائی است که روی آن فقط ۸ سطر نوشته آرامی بنظر میخورد و اولین عکس آن دردومین سالنامهٔ کابل درسال ۱۹۳۲ از طرف انجمن ادبی کابل نشرشد. درآنوقت «عاکس» اززبان ورسم الخط ومضمون آن سنگ نبشته ، اطلاع علمی نداشت و فقط تصویر سنگ رانشر کردند وبار اول توسط پروفیسر (مارگنستن) نورویژی به اروپا معرفی شد وعده یی از زبان شناسان اروپائی به قرائت وترجمهٔ آن اقدام کردند.

شکل این سنگ «مثلث نما» است بنا بر علامه از ۸ سطرآن در بالا فقط یك دوحرف و در سطر های پایان از هر جمله چند کلمه باقی مانده وپریده گی های سطرها مضمون راطوری تکه تکه کرده که ازترجمه آن چیزی به دست نمی آید آنچه مهم است اسم مستعار (اشو کا) است که بصورت «دوانام پری یا » درآن ذکرشدو گفته شده است که کتیبه، به امر پادشاه درستون سنگی حکر شده تا برای احفاد باقی بماند.

دربهار سال ۱۹۵۸ مسیحی «۱۳۳۷» هجری شمسی یکی ازمعلمان لیسهٔ احمدشاهی قندهار اطلاع داد که درسرپوزه نزد یك چهل زینه قندهار سنگ نبشته ئی پیداشده است. موضوع به اطلاع هیئتهای باستان شناسی فرانسوی وایطالوی رسید ودراثر اعالیتهای ایشان عکسها با پارهٔ معلومات مربوط، به (پاریس) و (روما) فرستاده شد

وچهار دانشمند فرانسوی (دانیل شلوم برژه) «لوی روبر» (اندرهٔ دو پون سومر) «امیل بنو نیست» که هر کدام درشناسائی تمدن وفرهنگ یونان والسنه «آرمی» و «یونانی» و زبانهای باختری اختصاص داشتند کتیبه مذکور را از پهلو های مختلف تحت تدقیق ومطالعه قرار دادند.

«ژورنال ازیاتیك سال ۱۹۵۸» این کتیبه روی سنگ بزرگی

حك شده را که سرراه سر پوزه به شهر کهنه قندهار در بغل راه وجز پدنه سر پوزهٔ کوه «قیطول» است وبدو زبان ارامی و یونانی وبه رسم الخط ارامی و یونانی نوشته شده اعلان دیگری است از اعلان های سنگی اشوکا که به همان نام مستعاری که ذکرشد یا می تحریف درمتن یونانی بصورت «پیوداسی» ودرمتن ارامی بصورت «پری یاداری» آمده وعین همان نام در یك صفحه پیش بصورت «دوانام پری یا» در سنگ نبشتهٔ «لغمان» دیده شده است کشف این کتیبه دوزبان یونانی وارامی محتوی اخلاقیات هندی ازنظر ائین وادبیات وفرهنگ ایرانی ویونانی وهندی واجتماع هرسه درسر زمین افغانستان اهمیت فوق العاده داردو با احتراز از پیرایه های تخصصی اهمیت آن از پهلو های مختلف بکمال ایجاز ذکرمی شود.

اشوکا درسال ۲۶۰ ق م به سلطنت رسید و این کتیبه راکه حیثیت (احکام اخلاقی) دارد وده سال بعد در حوالی ۲۵۰ ق م درمجاورت مرکز (اراکوزی) شهر کهنه قندهار دردل کوه نقر کرده است.

قراریکه در سواد عظیم هندپدیدشده اشوکا احکام واندرزهای اخلاقی خود را که ۱۴ قطعه آن به صفت (۱۴ احکام اساسی) از طرف اروپائی ها شناخته شده علی العموم به زبان های محلی هر نقطه (پراکریت ها) صادر و حك میکرد. درقندهار کتیبه او بدو زبان خارجی نوشته شده که یکی (ارامی) ودیگری (یونانی) است وبه شرحیکه در صفحه های پیشتر تذکر رفت این دو زبان یاد گار دوره های تسلط یونانو باختری میباشد که یکی بعد دیگر هرکدام دو قرن دراین سرزمین حاکمیت داشتند. دراین وقت حتماً کدام زبان محلی هم در حوزهٔ ارغنداب بوده ولی به عقیده زبان شناسان رسم الخط نداشت و نوشته نمیشد.

شبهه یی نیست که اصل احکام دیگری ازپراکریت های مروج عصر اشوکا از دارلانشای سلطنتی صادر شد ومترجمان ومنشیان

یونانی قندهاری که در هردو زبان ممارست کامل داشتند وحتما به پرکریت هم آشنا بوده‌اند ، به ترجمهٔ متون اقدام کرده‌اند . نا گفته نماند که متن یونانی در سرو متن آرامی در خاتمه گرفته شده یعنی یونانی را بر آرامی ترجیح داده‌اند . اگرچه ترجمهٔ یونانی کوتاه‌تر ترجمهٔ آرامی مثال تروشنگوی‌تر است ولی در تحریر اولی (۱۴) سطر آغاز کتیبهٔ ودومی (۸) سطر پایان را اشغال کرده و ترجمهٔ متن (یونانی) و (آرامی) از نظر مطالعات تخصصی زبان شناسی فرق هائی دارد که در جزئیات آن اینجا کاری ندارم ولی ذکر یك مطلب قابل توجه است که برخی کلمات واصطلاحات متن ترجمهٔ آرامی دلالت به این میکند که عده‌یی از هالی قندهار در این زمان پیرو آئین (مزد ئیزم) (مزدی‌سنا) یا (زرتشتی) بودند . ترجمهٔ آزاد دومتن قرار آتی است ترجمهٔ متن یونانی « د ه سال بعد از جلوس (پیوداسی) پادشاه یعنی (اشوکا) مراتب احکام اخلاقی خود را علام کرد و وازان تاریخ به بعد مردم در روی زمین دین دارتر وخوشبخت‌تر شدند . پادشاه وسائر مردمان وهمهٔ شکاریان وماهی‌گیران حتی کسانیکه بر خواهشات خودها کمیت نداشتند از کشتن زنده جان دست کشیدند و برعکس گذشته به پدر و مادر و بزرگان احترام قایل شدند و بدین طریق زنده گانی بهتر برای همگان مفید ترشد . » .

ترجمه متن آرامی :

« چون ده سال گذشت سرور ما پادشاه (پری یادرسی) در راستی قرار حقیقت برخاست و ازآن تاریخ به بعد ، بدی برای همهٔ مردمان و بدقسمتان رو به کاهش نهاد ومعدوم شد و صلح وصفا و خوشی برتمام روی زمین پرتو افگند . چون برای مطبخ سلطنتی حیوانات را کمتر می کشتند همهٔ مردم شکاریان وماهیگیران ازگرفتن و کشتن زنده‌جان دست گرفتند . هکذا تمام گسیخته‌ها براه آمدند واحترام مادر و پدر وسال خورده گان طبق وظایفی که قسمت برآنها نهاده شد از همهٔ مردمان دین دار و در آخرت پرسش نیست و احترام این احکام برای همهٔ مردم مفید بود ومفیدتر خواهد شد . » (ناتمام)

جلال الدین محمد بلخی را

در زمان و مکان او جستوان شناخت.

ترجمه: شفیع رهگذر

بخش دوم

ری:

رم در را تا تولی دورهٔ جوشش و عروج مذاهب و حتی ادیان بشمار
برای بیان این زنده‌گی فکری لازم است تا بصورت موجز به
ریشه های آن اندکی معلومات بهم رسانیم. بعد از موسویت و
سلام یک دین برحق پذیرفته شد. دورهٔ اول اسلام مطلقا یک دورهٔ
ست معتقدین در بارهٔ ذات او تعالی و صفات او در مورد این که
باره روحانی است یا جسمانی هیچگونه ابراز نظر را لازم ندانستند
، با یشان از طریق مناقشه و استدلال برخورد کرد به نظر صحابه
ی که امر جانشینی پیامبر را بعهده میگرفت و کفایت میکاندزم
ا یزمی بود، باید از میان صحابه ایکه سابقه قبول اسلام شان
، بیشتر می بود، طور انتخابی برگزیده می شد. این نخستین
اندیشهٔ دوم به هاشمی‌ها یا بنی‌هاشم که از نزدیکان پیامبر
ر تباط داشت. بنظر اینها کسی که بعد از پیامبر مسوولیت
راست را بعهده بگیرد باید از اهل بیت (خویشاوندان نزدیک

پیامبران) برگزیده شود . کاندید شایسته این طبقه حضرت علی کرم الله
وجهه که داماد و پسر عموی پیامبر بود ، بحساب میرفت . تمایل
اولی که با نظر مهاجرین (از مکه به مدینه) و یاری دهنده گان آنان اهل
مدینه (انصار) توافق داشتند بالاخره مورد تایید اکثریت واقع شد
ودر اسلام یك سیستم انتخاباتی بمیان آمد. بمنظور اینکه این طرز
عمل در تمام ساحات امور چون یك بنیاد عدلی بدون استثنا استوار گردد
با این ترتیب پیروان این سیستم که بر مبنای گفتار و عمل و موارد
قبول پیامبر ، متکی بودند ، اهل سنت و جماعت خوانده شدند.
به گراینده گان طرح دوم که جانبدار سیستم یا عدل (اجماع امت) نبودند
وعلی را مستحق خلافت دانسته و از اهل بیت طرفداری میکردند بنابر
روش و طرح شان شیعه یا اهل تشیع (جانبداران یادوستداران اهل
بیت) خطاب کردند. لهذا این طرز تلقی وادعا عکس العملی علیه طرح
عدلی صحابه بنام (اجماع امت) گفته می شد. بعدها معاویه فرزند ابوسفیان
که در زمان حضرت عمر خلیفهٔ دوم بحیث والی شام برگزیده شده
بود ، حضرت علی را بحیث خلیفهٔ چهارم برسمیت نشناخت (واو را در
قتل حضرت عثمان خلیفهٔ سوم که از امویها بود) دخیل دانسته دست
به تمرد زد و این طغیان بخصوص برای بدست آوردن مقام خلافت طرح و
پی ریزی شده بود . هردو جانب داخل جنگ شدند و در نتیجهٔ این
تفرقه ، راه سومی در اسلام ایجاد گردید کسانیکه راه سوم را برگزیدند
ودر زمینهٔ تعویض مقام خلافت تمرکز قدرت را بیك نفر ناسازگاری وعدم
توافق نشان دادند و حضرت علی و معاویه را دوست نمیداشتند اندیشهٔ این
فرقه بجای آنکه نقش تعمیری در کار خلافت داشته باشند ، جنبهٔ تخریبی
پیدا کرد و عناصری را در برداشت که ماهیت جانبداری از انارشیزم
داشتند اینها بنام (خوارج) نامیده شدند در همین بحبوبهٔ فکری
فرقه یا طرز تفکر دیگری هم پدید آمد که (معتزله) خوانده شد.
اهل تشیع که اکثراً با زور گویی مواجه می شدند ، این جریان

را پسندیدند و ای سنی‌ها که براراده جزیی بنده بودند و عقیده داشتند که چون شر و خیر از جانب خدا است و معتملا بنده ممکن است با این اراده اندك هم که دارد بسوی شر و یا خیر سوق گردد، بنابران در صدد جستن حد وسطی برآمدند و بسوی آن گرایش نشان دادند معتزلی ها جریان فکری خود را از ساسون تا متوکل دراختیار داشتند.

این عقیده درعین اینکه فلسفی بود نتیجه یی از قضا و قدر بشمار میرفت. آنهائیکه منکر صفات ذاتی خداوند بودند، بنده را دارای اداره و اختیار کامل میدانستند. باین ترتیب وقتی مسوولیت اعمال بنده متوجه خود او می شد.

این نظر را که اردهٔ جز تابع ارادهٔ کل بوده خیر و شر ازاو منشاء میگیرد، تائید میورزیدند. رفته رفته موازی با این طرز تلقی فرقهٔ دیگری بظهور پیوست که معتقد بودند همچنانکه کار صواب به اهل کفر فایده نمی‌رساند ارتکاب آن نیز ضرری به انسان ندارد ونقش کردار را نفی میکردند. این فرقه بنام (مرجئه) شهرت یافت. آنها با اعتقاد خود در واقع کسانی را که پیرو قضا وقدر بودند، تائید میکردند. معتزله که عمل یا کردار را جزئی ایمان میدانست، از این فرقه جدایی اختیار کرد.

باین ترتیب در اسلام فرقه های گوناگون بنام های اهل سنت - اهل تشیع معتزله، خوارج، مرجئه، پنج اساس جداگانه اعتقادی را پیریزی کرده اند. با گذشت زمان متفکرین وپیروان هریك ازین اساسات مذهبی مسایل متعدد را از نگاه برخورد های مختلف مورد تحلیل و ارزیابی قرار دادند ودرنتیجه دهریك ازین اعتقادات مذهبی شاخه‌ها، شعبه‌ها وفرقه های متعدد دیگر بوجود آمد.

تمام این مذاهب پنجگانه که در دورهٔ اموی‌ها مورد قبول داشتند در دوره عباسی ها معروض تحولات نوین شدند زیرا آغاز نهضت ترجمه از آثار یونانی کم کم در طرز تفکر مسلمانان اثرات خود

رامی گذاشت . دانشمندان مسلمان برای دفاع از قران وآحادیث در برابر فلسفه یونان ، بران شدند تا احکام نقلی قرآن را باد لایل عقلی توافق دهند و برای بهتر به ثمر رسیدن این کار علمی را بنام علم کلام (منطق) که از ریشهٔ کلمهٔ یونانی (لو گاس) گرفته شده بوجود اوردند . این علم با نقد و کاوش بیشتر شکل متود یك یافت . همچنان دانش دیگری که اندیشه های مختلف مذاهب گونه گون را ارزیابی و شکل میداد نیز بنام (ملل و نحل) یا (شرایع و راه‌ها) بمیان آمد و بصورت جدا از علم کلام به رشد و گسترش خود پرداخت .

غیر از این ها در میان مسلمانان مذاهب مختلفیکه در بحث عقیده عبادت زیاد ازهم دوری نداشتند ، دوطایفهٔ دیگر که از نظر اندیشه بکلی راه دیگری اختیار کردند نیز تولد یافت .

اینها بنام‌های (حکما) و(فلاسفهٔ اسلامی) خوانده میشدند . اینها مستقیماً به فلسفهٔ هند وایران پرداخته وحتی برخی به او تباط اینکه بعضی فلاسفه یونانی درمصر به فراگیری دانش مصروف بودند ، سعی می میکردند باجستجوی ریشه‌های فلسفهٔ مصر درآثار فلاسفه یونانی آنرا هم «اسلامیزه» کنند یارنگ اسلامیت بزنند . آنهادراین راه آثار و اندیشه های « افلاطونها ی جدید » را ترجیح میدادند .

اسلام دربرابر فلسفهٔ یونان به نیروی ایمان ازخوددفاع میکرد . دیگر موضوع قضاوقدر یا ذات وصفات مطرح بحث نبود بلکه مسایل عمدهٔ دیگراز قبیل :

هستی ذاتی خداچه بود ؟ آیا جهان ازعدم بوجود آمده ؟ آیا این امکان دارد ؟ غایهٔ هستی چیست ؟ استعداد ها دراشیا یعنی نیروی تحول وتکامل چگونه است ؟ یا بعد از پیدایش ان بوجود می آید یا این استعداد ازلی است ؟

مقصود از عبادات چیست ؟ اینها و سوالاتی همگون آن مورد بحث و مناقشه قرار می گرفت اینها رو بهم رفته مسایلی بودند که اگر یکی ازین سوالها طرح می‌شد ، فوراً حکم میکردند این شخص ملحد است اکنون دیگر عقل بر جریانات فکری حکم میراند و در میان مسلمانان شریعتمدار تک تک کسانی پیدا می شدند که فلاسفه را پوینده گان راه حقیقت و رسیدن بدون ازطریق (اشراق) می پذیرفتند .

در میان انها برخی که بیشتر از مکتب ارسطو متاثر بودند ، بطورنسبی از اصول تجربی جانبداری می نمودند .

بنظر حکما بخصوص پایه گذاران اشراق ، هستی معنوی واستعداد اکتیف را که (عقل کل) خواندند ، این استعداد اکتیف یك مفهوم مجدد را بدست مبداد که آنرا بنام (نفس کل) یاد کردند به قبول پیروان اصول تاویل عقل کل «آدم» و نفس کل «حوا» بود .

از ین دو استعداد اکتیف و پاسیف نه طبقهٔ آسمان و هفت جرم سماوی اشکال گردیده حرکت آسمانها چهار پدیدهٔ طبیعت را بمیان می آورد که عبارت بودند از : خشکی ، تری ، گرما و سرما ، مظهر این چهار پدیده عناصر خاك ، آب ، آتش و باد شناخته می شدند . در سدهٔ هشتم میلادی فرقه های دینی ومذهبی دیگری هم بدین شرح بوجود آمده بودند .

۱- فرقه (سبعیه) که از اهل تشیع جدا شده به تبعیت از شریعت پیامبر ، هفت امام را در امور دینی و دنیایی خویش مرجع هدایت می شمردند .

۲- فرقه «اثنی عشری» که دوازده امام را تایید میکردند . این فرقه را «امامیه» و «جعفریه» نیز خوانده اند .

۳- فرقه «اسماعیلیه» که بعد از فوت امام جعفر صادق امام ششم (۷۶۳م ۱۴۸ه) از فرزندش اسماعیل و بازمانده گان او تبعیت میکردند

سفر قه «اخوان الصفا» در سدهٔ نهم میلادی (سدهٔ سوم هجری) توسط یک جمعیت مخفی جانبدار اصول فلسفی بوجود آمد. فلاسفه موجد این آئین تا لیفی بنام «رسایل اخوان الصفا» بمیان آوردند که اسمعیلی ها آنرا کتاب اساسی آئین خود می شناختند. اسمعیلی ها این عقاید شان را در مذهب خود نزمورد عمل قرار میدادند. بنا بر اعتقاد آنان «عقل کل و نفس کل» عالم روحانی در عالم جسمانی بوسیله بر گزیده گان خدا یعنی پیامبران تبلیغ و تمثیل میشود. پیامبران که به لقب (عدیم) یادمیشدند، در مقامی بالاتر از امام شناخته شده و وحی آنها که امام بود «تعالی» خوانده میشد.

در عین حال پیامبران دارای شایستگی دریافت وحی شمرده می شدند که وحی را چنانکه نازل می گردید، به پیروان شان انتقال میدادند و از دانش تاویل و معنی ذاتی آنها حرفی بمیان نمی آمد درحالیکه وحی صلاحیت تاویل را دارا بود.

گذشته ازین شمار اعتقادی اهل تشیع مبنی بر ظهور امام مهدی نیز در میان اسماعیلی ها گسترش می یافت. آنها هر امامی را که بعد از هفت دوره بمیان می آمد به عنوان مهدی بذیرا فته و تاکید میکردند که ساختار اجتماعی بمقتضای زمان قابل تغییر و تحول دایمی است مردم در انتظار یک عدالت مطلق بودند. بهمین جهت نظام مطلقه ارستو کراسی مستقر در دوره امویها و بخصوص عباسیان را رعایت نمیکردند. درمیان این ارباب مذهب کسانی که اصلاحات موعود خود را در عمل پیاده میکردند نیز وجود داشتند مثلا قرمطی ها که از نظر فکری محیط متمرکزی در بحرین و احسا (الحسا) برای خود بوجود آورده و با اصول ارتدوکسی از اغنیا زمخالفت میورزیدند. مالیه و عشر را ملغی دانسته تجارت را دولتی ساختند و کار مشترک را بنابر ضرورت ارجح گرفتند و ملکیت شخصی را فقط به سلاح، منحصر اعلان کردند. تا آنجا

که بنابراین اصول مجزا از احکام اسلامی ، آنانکه اصلاً مسلمان نیز نبودند درجنگها به کمک قرمطی‌ها می شتافتند (۱)

جریان اسماعیلی که در ایران خاطرهٔ مزدک را احیا و مورد پذیرش وسیع خلق واقع نشد ، برعکس درعراق و سوریه گسترش زیاد یافت و در سدهٔ دهم میلادی خلافت فاطمیه را در مصر بوجود آورد . در چوکات این خلافت برای نخستین بار در تاریخ اسلام وزارت تبلیغ تشکیل گردید .

بعد تر طایفهٔ دیگر که «صوفیه» خوانده شد از سایر مذاهب جدا و حتی برتر محسوب میگردید ، بعدها پیروان اینها که نام مسلک یا طریقت خود را تصوف گذاشتند نام طریقت شان از کلمه یونانی «سوفوس» ماخوذ بود .

تصوف که در دورهٔ اول مویدهاو در آوان گرایش اغتشاشات داخلی و قیام مردم علیه نظام اریستوکراسی بمیان آمد ، بالاساس تجرید از دنیاو اهل آن ، زهد خشکی را باخود آورد . ولی هنوز مدتی سپری نشده که به فلسفه گرایش نشان داد و رفته رفته زیر تاثیر اسماعیلی‌ها تمایلات درون گرائی (باطنی) در آن نهاد و انکشاف یافت . درین طریقت زمره ها یا گروه های دیگری از قبیل ملامتیه و غیره نیز پیدا شدند که تکیه‌هائی ایجاد نمودند و در میان صوفی‌ها نزدیک ها لت اریستوکراتیک بظهور پیوست . متقابلاً باز در میان گروه های دیگر صوفیان عکس العمل های علیه جریان اریستوکراتیک پیدا شد . شریعتمداران بخصوص ازانکه با علم کلام و فلسفه ناسازگاری داشتند باشدت بیشتری علیه تصوف عکس العمل نشان دادند . ولی علی الرغم شریعت که عشق بازی ، موسیقی ، رقص و شراب را از ریشه منع قرار میداد ، صوفیان راه را گشوده (سلوک) را بمیان کشیدند و عشق (مجاز) را به عشق

(۱) برای مطالعه بیشتر درین زمینه به کتاب دکتور برنارد لوی تحت عنوان « اصول اسماعیلیه » مراجعه شود « مولف»

توجیه و از مساله شهوت نیز بری دانسته نمی شد؛ بلی برای رسیدن
به عشق (حقیقی) تعریف کردند. رقص وموسیقی را هم وسیله جذبه
شمرده خوبی وبدی آن را به نیت شخص متعلق دانستند.
مردانگی را بصورت بزرگمردی تلقی کرده زن ومرد را در راه رسیدن
بمقام بزرگمردی دارای شایستگی مساوی اعلام نمودند.
تصوف با آزادی مشرب حتی ازاین پافرا تر گذاشت وهمه را مساوی
شمرده چنان حکم راند که انسانها چون مایع اند وبه هرظرفی که
انداخته شوند، بهمان قالب میدرایند ورنگ وشکل آنرا بخود
میگیرند. خیر وشر نیز امری نسبی وحتی اضافی خوانده شد وهرامری را
که از شخصی سرمیزد درست ومطابق استعداد او مجاز دانستند.

بدینسان دیده میشود که تصوف ازیکسو بامطابقت بزمان خود
جهات آزادو پیشرفته داشته به انسانها حق تنفس میداد واز جانبی
با گذشت ومسامحه لایتناهی خویش یك مرکز بزرگ تسلی دهنده را بو-
جود می اورد؛ لاجرم انسانهای خسته دم فرو بسته در تصوف که فارغ
از قید زمان ومکان حوادث را مظهر تجلی خداوهستی جاودانه تلقین
می کرد، راحت وصفای قلب خود را می یافتند.

اثنی عشری ها براین بودند که مهدی امام دوازدهم در خفا حیات
بسر برده ودر موقع اش ظهور خواهد کرد ولی سنی ها معتقد بودند که وی
هنوز زاده نشده بعدآ متولد میگردد وپس از رسیدن بسن بلوغ ظهور
میکند. صوفی های شیعه، مهدی را مطابق به آنچه در طریقت شان
رهنمود داده شده می پذیرند و صوفی های سنی نیز مهدی را مظهر
جاودانه دانسته او را یگانه بزرگمرد میشناختند

اگر طرز تلقی ها را کنار بگذاریم، در اسلام هرچندگاه یکبار
مهدی های بوجود می آمده است.

محمد حنفیه (۸۱هـ ۷۰۰ع) فرزند خلیفه چهارم علی، اولین آنها
بوده کسانی که درصدد دعوی مهدویت برمی آمدند، سعی میکردند

کارهای که مهدی موعود باید انجام میداد انجام دهند. اگر موفق می
شدند مهدی فرمان میراندند ولی اگر موفق نمی‌شدند، در آنصورت جناح
اکثریت پیروانشان، برای خود مهدی دیگر برمی گزیدند. حتی شاید
به همین دلیل که قبل از یک مهدی، مهدی‌های دیگری بوده اند، در مردم
این تصور قوت گرفته بود که پیش از دجال (مجهول بدی) دجال‌های دیگری
نیز وجود داشته اند. بی‌شبهه این مهدی‌ها از اوضاع اجتماعی و اقتصادی
بهره برداری میکردند. از قبیل ادریس که در سال (۱۷۷ ه
۷۹۳ ع) در افریقای شمالی حکومتی را تاسیس کرد و باز در همان خط
شخص دیگری بنام موحد الدین در اندلس دولتی را بوجود آورد ابن تومرت
عبدالله المهدی در (۵۲۴ ه ۱۱۳۰ ع) بجای او اختیارات را بدست
گرفت. عبدالمومن درسال (۵۵۸ ه ۱۱۶۳ ع) برجای او نشست.
ابوعبیدالله المهدی درسال (۳۲۲ ه ۹۲۴ ع) خلافت فاطمیه را
در مصر تاسیس کرد. مثل این مهدی‌ها که موفقیت‌هائی بدست آوردند
کسانی چون بابا الیاس (۶۳۸ ه ۱۲۴۰ ع) بابا اسحق (در همان
تاریخ) جهری (۷۶۷ ه ۱۲۷۸ ع) بدرالدین فرزند قاضی سیما ونا
(۸۲۸ ه ۱۴۲۱ ع) وقلندرچلبی (۹۳۵ ه ۱۵۲۸ ع) از بوداند که
از مهدی های ناموفق بشمار میرفتند. حتی شاه اسمعیل مروج مذهب
جعفری (اثنی‌عشری) در ایران (۹۳۰ ه ۱۵۲۴ ع) از نگاه علوی‌های
اناتولی وروملی یک مهدی شناخته می شد. اکثر این مهدی ها که
ارباب طریقت بودند، در گسترش تصوف نقش عمده داشتند.
در سده سیزدهم میلادی تصوف در اناتولی و سیعاً گسترش
یافته بود از یکطرف عدم توجه سلجوقی ها به مسایل دینی ومذهبی
وازجانبی نتایج حمله مغول واز سوئی ناراحتی عمومی عوامل اساسی
این گسترش را تشکیل میداد. زیرا حمله مغول به اساسای مرکزی ایران
... شخصیت های مهم ...
و عراق سبب شده بود تا ...
و دانشمند چون فخر الدین عراقی (۶۸۸ ه ۲۲۸۹ ع)

نجم الدین دایه (۶۵۴هـ-۱۲۵۳ع) او حدالدین کرمانی (۶۳۵هـ-۱۲۳۷ع) به اناتولی مهاجرت کنند وطریقت های منسوب به آنان با اندیشه هائی که داشتند، درین ساحه امکان پذیرش وسیع بیابد.

بعدتر طریقت (اکبریه) که در آنوقت احمدیه خوانده می شد، از طرف پیروان صدرالدین قونوی (۶۷۳هـ ۱۲۸۸) فرزندخوانده شد ابن عربی صوفی مشهور وشارح فصوص (۶۳۸هـ، ۱۲۴۰ع) به میان آمد.

منسوبان این طریقت که با مار وآتش بازی کرده وسیخ داغ را بجان خود فرو میکردند با این کار های عجیب وغریب خود مردم را بسوی خود کشانده شاخهٔ دیگری را بنام طریقت (رفاعیه) نیز ایجاد کردند.

این دوطریقت درانا تولی آنوقت بصورت سرشناس ترین وگسترده ترین ها تبارز نموده بود.

سپس طریقت های دیگری بنام قلندریه که به طریقت شیعهٔ باطنی شاخه یی از ملامتیه خراسانیها یا مردان خراسان شباهت داشت جامی ها، حیدریه، ابدالی ها وفرقه هائی چون ابدالی های روم درانا تولی مرکزی بدور خود ایجاد کرده بودند زهد ارباب فتوت که از نظر ریشه به دوره سامانی ها می پیوست ولی ماهیت اقتصادی داشت نیز درانا تولی ازجریانات خیلی قوی فرقه وی بحساب میرفت. در هر یک از مراکز رویهمرفته یک زویهٔ اهل فتوت جلب توجه میکرد حتی ارباب فتوت گذشته ازاناتولی وعراق درسوریه و مصر نیز نفوذ کافی داشتند. عباسیها که که روزبه روز بسوی زوال وفتور سیاسی و اداری میرفتند ودر جستجوی یک نقطهٔ اتکا بودند، از نفوذ این امر قدسی خواستند بهره برداری کنند. خلیفه والناصرالدین الله (۶۲۲هـ ۱۲۲۵ع) مقام مقتدا بودن این فرقه را

برسمیت می شناخت. کسانی که بعد از اوهم به خلافت رسیدند از این
راه بر نگشتند. بایبرس مملوك سلطان مصری (۶۷۶-۱۲۷۷ م)
درنامه اش عنوانی حکمدار «الفینور» بنام «بکر» در ۱۲۹۲ م
می نویسد تا فرستاده گان او را به این امر متوجه کند.

تمایل عامه به تصوف عامل آن شد تا بیک ها، وزیرها و حتی
پادشاهان به این امر گرایش پیدا کنند. عزالدین کیکاووس اول در
زمان خلافت ناصرالدین الله عباسی شیخ مجدالدین اسحق را به دربار
او فرستاده خواهش کرد تا مهمانی الفتوت را به وی بفرستند.

خلیفه نیز منشور سلطنت، مهمانی فتوات، جازه نامه و یك عبای
سیاه به او گسیل داشت. در دوره سلطنت علاءالدین کیکاووس
اول، خلیفه عباسی شهاب الدین سهروردی را (۶۲۲ ه‍-۱۲۳۴ م)
به قونیه فرستاده تا هدیهٔ او را که عبارت از یك اسپ و عمامه بود
به شاه تقدیم کند. علاوالدین در آق سرای با گروهی از صوفیان
دانشمندان وعلما از شیخ پذیره شد، هنگام بازگشت شیخ نیز تا
قریهٔ «زنجبری» که در فاصلهٔ یکساعت راه (بوسیله اسپ) از قونیه
واقع بود او را بدرقه ومبلغ هنگفتی از مدرك خراج بدست آمده
انصرانیها وارمنی ها برای خلیفه ارسال داشت. بار دیگر محی-
الدین ابن الجوزی از جانب خلیفه نزد علاوالدین شده واز
او تقاضای هزار و سر باز سوار کرد و علاوالدین
رای آنکه کوچك ننماید، پنجهزار سوار در اختیار فرستاده
خلیفه گذاشت ولی این سواران هنوز از موصل عبور نکرده بودند
که ضرورت دربار خلیفه رفع گردید وانان به قونیه بر گشتند.
فرستاده گان خلیفه برای قدردانی از این کار، هدایائی گران بها به دربار
علاوالدین آوردند. معین الدین پروانه برای فرح الدین عراقی زاویه
یی در توقات تاسیس کرده بود. نجم الدین دایه مدتی
در قیصریه زنده گی کرد و کتاب معروف خود «مرصاد العباد» را در

آنجا اوشت. سپس به سیواس و از آنجا به عراق رخت سفر برد. ولی صدر‌الدین قونوی در تکیهٔ خودش واقع قونیه تقریباً مثل یک پادشاه زنده گی می کرد.

در مراکز مذهبی آنزمان در اناتولی مراکز شافعی ها و حنفی های سنی مذهب دارای نفوذ و اهمیت مساوی بودند. معتزله را نیز نمی شد دست کم گرفت. دانشمندانیکه پیرو فلسفهٔ یونان بودند، حکمای مسلمان و نصرانی که مساجد و کلیساهای متعدد داشتند و در آنها آزادانه به تبلیغ و ترویج می پرداختند که این نمودار عدم التفات دولت به مسایل مذهبی بود. افلاطون به عنوان «افلاطون الهی» علاقهٔ مسلمانها و بخصوص صوفیان را بخود جذب میکرد شهاب‌الدین مقتول که در (۱۱۹۱ ع)(۵۸۷ هـ) در حلب به قتل رسید، بنابر تبحر و تسلطی که در فلسفهٔ قدیم ایران و یونان داشت، افلاطون را تا مرحلهٔ والاتری بالا برده بود.

روابط سلجوقیها را با امپراطوری بیزانس درین دوره نیز باید در نظر گرفت. قلیچ ارسلان دوم که میتوان او را قهرمان مسافرت های حج قبول کرد (۱۱۰۶-۱۱۸۸ ع) پس از شکست در نبردی که با اتابکان سوریه انجام داد (۱۱۶۲ ع) به بیزانس فرار کرد و از آنجا به شراب پناه برد.

نورالدین زنگی اتابک سوریه قلیچ ارسلان را که همسر نصرانی داشت مسلمان کامل نمی شمرد. پسرش غیاث‌الدین کیخسرو اول که از برادرش رکن‌الدین فرار کرده بود به بیزانس رفته با علاؤالدین کیقباد یازده سال در آنجا بسر بردند. در آن هنگام بیزانس در دست لاتینی‌ها بود. بعدها پدر زنش موسوم به «مانوئیل موروزوم» به اناتولی آمده حوزهٔ (مندرس و دنیزلی) را بوی واگذار کرده بود. جلال‌الدین قره‌تای پدر «آرامونگو» و «کمال‌الدین قره‌تاش» یکی از امرای سلجوقی از جمله نصرانی‌ها بود که می گفتند بعدها اسلام آورده است. کیخسرو اول

رابخواری وافکار زندیقانهٔ خود ادامه میداد. حتی بهمین دلیل
ی ترمذی فتوی داده بود که وی صلاحیت پادشاهی بر مسلمانان
د ارد. همسر غیاث الدین کیخسرو دوم رومی بود . فرزند
دهٔ ی او از این زن عزالدین کیکاووس دوم دوباره به بیزانس گریخته و در
تین پس از کشتش بها نا تولی د رحمایت سرباز ان فرنگی
می برد. پیکار یوکی کندیستابل نیز رومی بود. کرامانی‌ها به همین
ت و بخاطر اتکای عزالدین کیکاووس به رومی‌ها و فرنگی ها او را
ن خود می‌شناختند. فرزندان عزالدین در بیزانس آئین نصرانی
ذیرفته و یکی از آنان بنام ملك کونستانت خوانده می شد نصرانی
فرقهٔ کونیار« قونوی ها »جمعی بشمار می رفتند که از اسلام
شته بودند این جریانات در بسیاری از بخشهای آناتولی و
وص در قونیه و مرزهای بیزانس سبب آن گردیده بود تا زبان
ی وسیعا" در مکالمات و مکاتبات مردم مورد استفاده قرار گیرد
مار یکه مولانا و سلطان ولد بزبان رومی انشاد کرده اندثابت
کند که در حلقهٔ دانشمندان نیز زبان یونانی را می دانستند
اگر این هوا این را که هنوز مغل ها بطور کلی اسلام نیاورده
ند و کنار گرفتن امرای مسلمان را از تعصب در نظر بیاوریم
رقت علت این را که چرا افکار و اندیشه های دور از تعصب اسلامی
لانا و حتی پرهیزوی در سر بش از نقل قول و احکام کتبی اسلامی
ردی در میان مردم به استقبال گرم و بی سابقه‌رو برو شد ، بخوبی
می یابیم معین الدین پروانه صاحب فخرالدین ، نورالدین جاجا
لم الدین قیصر در راس توسعه و تعمیم این عملیهٔ پذیرش قرار داشتند
مین امر سبب شد تا مولانا اندیشه هایش این توده های مردم و وزرای
رول و پیک ها بد آسانی گسترش یابد و خود او را هم بیاندازه
(دنباله دارد)

. سست بدارند .

دوګړپوهنې لنډ تاریخ او ښوونځي

پوهاند دکتور مجاور احمد زیار

د اتنولوژۍ نو مونه (اصطلاح) لومړی ځل په (۱۷۸۷) کال منځته راغله او د اتنوګرافي د اړخه وروسته نۍ ده چې له (۱۸۱۰) کال راهیسې یې دود موندلی دی. د دې دواړو نومونو مانا په هغه زمانه کې له نننیو ماناو وسره توپیر درلود. انتراپالوجي د یوه پل هماغوزاندول په توګه زیاتره په امریکایي نوموونو پوهنې (ترمینو-لوژي) پورې اړه لري. په اروپایي نومو نوموهغه انتراپالوجي کې د (نژاد پوهنې) او یا (بشرپوهنې) په مانا کارول کېږي یا په بله وینا فزیکي وګړپوهنې په جاج (مفهوم) او اتنولوژي د کلتورال پاموشل انتراپالوجي (کولتوري یا ټولنیزې وګړپوهنې) په ما-نا اخیستل کېږي او ناه یې همدا اتنولوژي په ورته اندې پوټولنېزه (عمومي) نومونه یولي (والتر هیرشبر ۳۷۰ مخ)

له نه په ویېزه (لغوي) مانا لي سره توپیر نه لري.

اتنولوژي له اتنوس (انسان) او لوګوس (ویې، پوهه وینا) څخه رغېدلې او انتراپالوجي له انتروپوس Anthropos (انسان) او لوګوس Logos (ویې، پوهه، وینا) څخه چې دواړه په یوناني ژبې پورې اړه لري. اتنوګرافي (Ethnosrlyohie) هم یو یوناني ویې دی چې د لټه ددوېم اړ پټې څېري (Grapheir) (لیکنه) ده چې پیاهم زیاتره له لوګوس یا په بله وینا لوګي او لولوژي سره هم مانیزه کارول کېږي (هماغه اثر ۱۰۷ مخ).

د نوموني (ترم-اصطلاح) له مخې د ګړوهنه هغه پوهنه ده چې پلا
پېلې وګرځېدلی داوی (منشا) او کولتور له پلوه په سیستماتیکه توګه
ترڅېړنې او سپړنې لاندې نیسي (هماغه اثر او مخکښه) نو هر پول دوګړ
پوهنې اند مفکوره ترخولی او سني نو مونی یا نوم ونو مخه مخته راغلی ده
ځکه د لرغونو انسانانو څېړنه خورا لرغونې ده چې د لسه بې پلایل
پړاو ونه تر کتنې لاندې نیسو .

لومړی- په لرغونې زمانه کې

دوګړ پوهنې پلار «هېرودت» پلل شوی دی ده آثار هم تاریخي دي
او هم انتولوژیك ځکه د. هماغوش ل چې هم د خپلو همهالو «مصر»
وګړو تاریخ او ټولنېزا (وضعیت) خرګند کړی او هم د یخوانو (ترم-
پنځمې پېړی د مخکې ژوند) انځور کړی. د ده انځورونی او څېړنې د خپلو
یونونو (سفرونو) په لړ کې بشپړولی نو چې ځو د لرغونی وګړوهنه
کارې، دده له آثار ورپه توره له (Ethnolosy of Antigue)
(د لرغونی ټولنې وګړپوهنې څخه) کته اخلی.

۲- په منځنیو پیړیو کې

دغه زمانه په تنګ الواکی (تعصب) او اساطیرو کې ښکل وه
له هغو اړیکو (تماسو) څخه یې ناراخیستې نه دي چې له ناآرو پایی
هیوادو سره یې لرل. نو ځکه د دغه پر (دوری) اتنولوریك آثار ډېر
او ناڅیزدی. لاسونه (دلیل) یې دا چې دوی انسانی ځانګړتاوی
پوازې په مسیحیت پوری تړلی او د همدغه تنګ الواکی له کبله ورته
نورو ګړي پوره انسانان نه بر ښکېدل او له لکوری، نیم انسانانو نو
یاانسان وپیو (تورو افریقایی) او داسې نوروپوو نوخه غې پدنې چې
ژن سبا کوم پوهنیز ارزښت نه لری. ترد ی چې څه نی انسانان یې د ژوی
پوهنې (زولو ژی) په رڼا کې کتلی دی او نورو (لکه مسلمانانو او
یهودیانو) ته یې د نیم انسان یا انسان ورته نوم ورکړی دی .

بوازي سارکو بولو په دغه لړ کې یوه ژوره څېړنه راپرېږدي مګر
هغه مهال ورته د دروغو او افسانو په سترګه کتل کېدل.

ختیځوالو بیا د اروپايي هغې غولدی په دغه راز تعصب اخته نه وه
د دغه پېرې عربي، پارسي، افغاني، هندي او چینايي پوهانو خورا ګرانبیه
اثار لري لکه: الادريسي، ابن بطوطه، البیروني (چې زن يې په ارزښت
پوره پوه شوی و). همدارنګه د چینې-بودايي زایرینو لکه هیوانځن،
لي څن او داور ومته د ابن خلدون لیکنې په رښتیا سره اتنو لوژیک
رنګ لري. (المقدمه) او (تاریخ البربر) سوبه ته د بربرو سوسیو
لوژيك، اتنو لوژيك، جغرافيايي او سیاسي معلومات په خورا ښه
توګه په لاس را کړي دي.

رنسانس

څومره چې د اروپا منځنیو پېړیو د نورو ګرو په پېژندنه کې لاڅېړې
کړې هومره بیا د رنسانس په پېر (دوره) کې د پېرمختګ چې ډېر
توکمو نه او ګرځېدونکي. لوبو لوبو پرمېرونو (کشفیاتو) د څو
څېړونو پراخه لار پرانیسته او هڅه وکړې اړ پېژندلي لاندې راغلل
چې د مخه یې هډو چانوم هومره هم نه و اورېدلی لکه واخلي سمندریان،
استرالیايي او امریکایي بومیان د سویلي امریکا توکمونه او تېرونه
او داسې نور.

بو نلیکونه (سفرلیکونه) و کښل شول او خلکو لوستل. او رو بوهانو
د دوی د لیکنو پر بنسټ د توکمونو او تبرونو په د لېبندي لاس پورې
کړ ژان لانتسو (Jean fantenteneau)، وېله ګېدون
(Ville gag non) ژان دولېري (Jean delery) (فرانسیان)
سهاکون. (پرتګالي) اولاس کازاس) (اسپانیي) داسې پوهانو چې
په دې برخه کې یې لومړنې څېړنې کړې دي. ژاو روسته دد غو څېړن
لیکنو پر بنسټ لوی فلسفي او پوهنې (پښتو نه) بېل شول چې د لته یې دا
وروسته بولکي ورانډې کوو؛

ـ یـاد وګړی دانسانانو په دله کی راتلای شی ؟

ـ بی اسمانی کتابه وګړی، انسانان پالی کیدای شی ؟

ـ د په او پدوحشی ترمنځ تو پیرخه دی؟

اودا سی نور .

ـ اوولسمه اواتلسمه پیړی

کلاسیزم او یومی پالنه .

کله چی سمندری یونونو اوله نوری نړی‌سره ئی یکو اروپایانو

ته د نورو وګړو اوتو کمونو شتوالی خرګند کړ، نو په دغه

فلسفی پیړی ئی له فلسفی او بشری پلوه پری پوښتنی ګرویږ نیواـ

ملخته هوی. پوهان دی ته اړ شول چی دنورو تولنو شتوالی ته غاړه

کیږدی او نور تولتورونه نه یوازی او شیړنی پلکی دهغوی له فلسفی

پښتونو خخه الهامهم واخلی چی له ار ویا ئی نړی خخه جلا دی او

ورسره پوانډول تمدن نه لری. دد غه پیر(دوری)څو نوساالی پوهان

دادی:

الف: ددوی په دله کی چی پرتله توو نکـی ګرځند ویان ئی

بولی دغه کسان راځی:

لو ك (Looc) ، فورستر(Forster) پاسکینسن (Paskinson)،

له پیرس (Laperouse) ، روژی (Rogyeveon) او اون

کو بر (Von cou Ver) چی‌سمندریان (Ocenie) ئی راسرا ورہ

کړی او شیړنه یی پری کړی ده .

ب: پهکو پوهان (طبیعت پوهان) او فلاسفه Philosohlers and Natura

ددوی په دله کی ژان ژاك روسواوولتیر (Voltaire) راځی چی لوسړنی Isto

(دانسانانو ترمنځ دنابرابری بنسټ)او(تو لنیز تړون) لیکلی او پکی

ئی د خپلی فلسفی لپاره ددپه وحشی « له پیلګی خخه ګټه اخیستی ده.

واتپورد یوه پـکیسلاکخد فیلسوف په نامه یاد پدلای‌شی‌چی د پدو یانو

فرهنګ او فلسفه یی ستایلی دی . مو نتیسکوهم په خپل « ایرانی

لیکو نه » ئی د دو وا یرانیانو په ژ به (چی فرانسی ته راغلی

او عجا یب گوری) دارو یا مصنوعی تولنه انځو روی اولهٔ ایرانی هغی سره یی پرتله کوی .

تورو فیلسوفانو لکه هرډر په المان ، ویکو (Vico) په ایټالیا او فرګیوسن په انګلستان کی چی په ترتیب سره یی د بشریت د تاریخ پسنتونه Grur drissdor Gesclictote یو نوی ساینس Anew Seince) او Corsi ericorsi او د مدنی ټولنی تاریخ Hitoryof civil Society176: نومی آثار منځته راوړی دی ، د همدغو پښتو نو په برخه کی دی . پردی سربیره پر(۱۷۹۰) کوندرسیت ((Condercet) (دانسانی مفکوری د تاریخی پرمختګ تابلو) نومی کتاب و کښی چی یواځنی ارزښتمندی یې املا ی شوه

دغه ټول آثار له تولنیزگر تیا وو سره سره انسان پېژندنی پسه پوهنه کی یو لوی گام گڼل کیږی .

د دغه پېر (دوری) یو شو نور پوهان دادی :

- هیوم (Hume) انگریزدی چی (د انسان د طبیعت رساله) یی پر (۱۷۳۹) کال لیکلی او په هغه کی یی د بشر د یني او طبیعی تاریخ را سپړلی دی .

-لافیتو (۱۷۲۴) او تو سین (Tussin) (۱۷۲۳) چی له بېکری ځنګه پسی پسر چوړ شو یو او زار و یاندی خپر نه کړی ده .

- بلومن باخ (Blu new Bach) په گو تینگن کی (د انسان رنگسا ر نسکسی ۱۷۷۵) کتا ب و کښ چی پسه هغسه کسی انسانان پر پنځه ډلو ویشی: قفقازی ، مغول، حبشی - (اتیوپیایی) هندی او مالیزیا یی او د اسی نور .

دویم ـ دوګړ پوهنی الوانو نه (تیوری) او ښوونځی .

دغه الوانو نه او ښوونځی ډیـر اتکلی د ی او که پلستیزه بنه ورکړ شوی هم ده بد بیتـود او اسانتیا له پلوه ده .

ځه ښوونځي استازي یاتوګ بلل کیږي چې لوی اندو ال (مفکر) یې (P.Schmidt) دی .

مګر د دوی یوه لویه تیروتنه دا ده چې د نوښتنو او بیرته (اختراعاتو او انتشاراتو) منځته یې په لرغوني زمانه (مصر) کې ټاکلې ده. نوموړي پوهان وایي چې د مصر لرغوني تمدن پرنورو نړیوالو قومونو باندې اغیز نه دی ښندلی او له همغو تمدنونو څخه ګڼل کیږي چې د مصر په خاوره کې پښه پرځای او زندانې پاتې شوي دي .

۳- شنندوانه وزه (تحلیلي مفکوري) Analitic tendances

د دغو اندو الو (مفکورو) استازی فرانتس بواس (frunts Boas) او لووي دي چې د اوروپي د تولو امریکایي وګړپوهانو پلار ګڼل کیږي . د دغه ښوونځي دد وو مخښیو ښوونځو په وړاندې ځان رانیغ کړی دی. د موړ لو لو ژبزم لومونه ددوی د اټا روښورا ښه پېژندونکي ګولای شي. دوی وایي کوم توکي او ستیزونه چې په دوو لو مړ نیو ښوونځیو کې تر سره شوي دي. تا پښته او بې وخته دي. د همدې لپاره دوی د سینتیز (Synthese) پرځای د شننې (تحلیل) پلویان دي . ما ناد اچې لو مړی دې تول فرهنګي جولي وشنل شي او هله دې بیا پر سینتیز سوچ وشي .

سره له دې د دغه ښوونځي څېړونکي دا سې ژوروا او باریکو د ګروته راښکوي چې په همغو کې تو لیز الوا لو نه (عمومي نظریات) پیښي ور کیږي .

۴- سایپوهنواله (Psychologism) (او فرهنګواله (Culturalism)

دا اوږو ښوونځیو لرښنګه چې د ګرپوهنیزو (اتنولوژیکو) الوا کو نو او اندونو ته یې څپور تیاو ر کړه .

د دورکیم (Durkheim) ښوونځي هم رایې دا شوچې سایپوهنواله دي بولي .

۱- اوضاع سیاسی :

حکیم ابومعین ناصرخسرو قبادیانی بلخی یمگانی از چهره های تابناک ودرخشان ادب وحکمت، از ابرمردان هدفمند ومبارز خراسان است . این والا مرد وارسته بسال ۳۹۴ ه یعنی در دهۀ اخیر قرن چهارم در قبادیان از توابع قبة الاسلام بلخ به بساط هستی پا نهاد پس از دیدن فرود وفراز وسیر وسفر در زنده گی، تحمل رنج ومشقات غربت وعزلت ازوطن مالوف در سال ۴۸۱ ه در درۀ یمگان سرزمین گوهر بار بدخشان داعی اجل را لبیک گفت وبه جاویدانان پیوست این نستوه مرد آگاه درمدت هشتاد و هفت سال زنده گی پر ماجرا-یش در زمینه های مختلف گامهای پرثمر برداشت وازمصر تا یمگان را قدم به قدم سیری کرد . او شهد وزهر روزگار را چشید وبا ابر قدرتان زمانش مردانه مبارزه کرد وبخاطر رسیدن به آرمانی که داشت به همه ارزشهای راه گم کن زنده گی پشت پا زد ودر راهی که انتخاب کرده بود تاآخرین رمق به پیش رفت .

سیما نگاری روزگار ناصر خسرو وروشن کردن ابعاد آن کار آسانی نیست پژوهنده گان بزرگ مراکز علمی جهان در ینباره به شیوه های گونا گون اثرات قیمت داری را تقدیم حلقه های علمی کرده اند ونگارنده که ریزه خوار خوان کرم بزرگان دانشم واز آثار ناو-هکران ژرفنگر که جستارهای علمی‌شان مادام رهگشای راه رهرو-ان ادب وعرفان و پژوهش ونگارش بوده است در فرا چنگ آوردن مطالب بهره ها برده ام، میکوشم که به استناد اسناد ومدارکی که در دسترس دارم تا حد مقدور در تحلیل اوضاع خراسان درروزگار ناصر

خسرو توفیق رفیق گردد و خداوند بفضل و کرم خویش این بنده ضعیف و
ناتوان هیچمدان را یار و یاور باشد زیرا بگفته حضرت مولانا بی‌بزرگ:

بی عنایات حق وخاصان حق
که ملك باشد سیاه هستش ورق

اوضاع سیاسی خراسان در اواخر قرن چهارم از جهات مختلف مشوش
و درهم و برهم بود گیر و گرات ها زدوبندها تاخت و تازها همه و همه
ناشی از تلاشهای قدرت طلبانه‌ی امرای آزمند و عاقبت نااندیشی
بود که شهر های خراسان را اشغال کرده بودند. حمله بغرا خان
به بخارا و فرار امیرنوح درسال ۳۸۲ جرئت اغواگران ابن الوقت
دربار سامانی را فزونی بخشید و ایشان را در بازیچه قرار دادن
امیر سامانی مطابق به میل و خواست خویش جسورتر ساخت. رقابت
های خصمانه فائق و علی سیمجوری و بعدها ابوالقاسم سیمجوری و
بکتوزون و توسعه‌طلبی‌های ناصرالدین سبکتگین و پسرش سلطان محمود
ازجانب دیگر از قدرت وصلابت آل سامان میکاست و پسین شاهان
آن دودمان را بازیچهٔ امیال امیران قدرتمند قلمرو آن سلالهٔ اصول
ساخته بود (۳) و این نظر پروفیسور بارتولد: «شیوهٔ اقطاع سازند
همیشه‌ها را سبب جنگهای خانگی و تغییر و تبدیل دائم فرمان فرم
مایان بود.» (۳)

موقف وضع بحرانی خراسان در اواخر قرن چهارم هجری مقارن
مرگ نوح بن منصور سامانی و ناصرالدین سبکتگین [illegible]
به سال ۳۸۷ هـ زوال سلطنت آل سامان را سرعت بیشتر بخشید (٤)
و با این حادثه اوضاع خراسان بحرانی ترشد و قدرت طلبان آزمند جولان
گاه را برای تاخت و تاز خود فراختر کردند. سلطنت دوم امیر
ابوالحارث منصور بن نوح نتوانست به حال ناسالم و درهم آلود سیاسی
و نظامی خراسان اثر مثبت وارد نماید
زیرا بروز اختلاف بین جانشینان سبکتگین بخاطر گرفتن تاج

وتخت وتکیه زدن بر اریکه قدرت درغزنین ازیك سو ورقابت های خصمانه ارا کین سلطنت بخارا بویژه سوظنی که در بارهٔ موضع گری امیر سامانی درا ذهان درباریشان شده بود . (۶). از سوی دیگر در فرو ریختن نظام اداری وسیاسی خراسان نقش تعیین کننده را دارا بود.

اسماعیل برا دربه محمود که برغزنین مرکز قلمرو ال ناصر مسلط بود با آنکه به بذل بیدریغ پول وسو استفاده از خزینه دولت میخواست که سلطنت خود را پایه دار سازد چون از طرف برادرش محمود واستعداد شگرف او در امور نظامی واداری نگران بود . درصدد آن شد که اگر بتواند ، دراثر تهی کردن خزاین کشور به برار غلبه کند یمینی درین مورد چنین مینگارد.

« چون لشکر تصور روفتور ومشاهدت کردند دادن تحکم وتحسب کشیدن گرفتند ودر مراتب ومناصب بس از معتاد بر خویش مطالبت کردند ودر زیادت مواجب ومواهب طمع بستند تاجملگی ترکات وتخلفات ناصر الدین در وجوه اطماع ایشان مستغرق شد وخزانه خالی گشت وامیر اسماعیل به ذخایر قلاع وودایع غزنین دست بازید وبرگر زمان آن تحکمات استداد یافتی نظم حال ومال بگسستی وجمعیت حشم بتفرق وتمزق پیوستی » (۷) از گفته های همین مورخ چنین استنباط میشود که پاسخ دادن به خواست طامعین وی را چنان اطمینان داده بود که حتی از تقاضاهای اشتی گرایانهٔ محمود که برای وی اقطاع وسیعی را در بلخ درنظر داشت سر پیچی کرد. اما چون به نظامیگیری اشنای کافی ووافی نداشت. ازین در شکست مفتضحانه خورده در قلعه غزنین خود را محصور کرد وبحصانت آن از صدمه اولی وکامه گیری محترس شد. » (۸) سپس ازین فتح سلطان محمود در پرتو استعداد خداداد دی که در فرمانده داشت سریر اریکه سلطنت غزنین در قلمرو وسبکتگین گرفت.

این رویداد بزرگ از نظر خلیفه عباسی در دارالخلافه بغدا

نیز نادیده گرفته شد. چون آیندهٔ سلطان را تابناک میدید، بدو تعلل بخشی بر منت خلفامنشور والقاب و خلعت دارالخلافه را با تائیدات فراوان عنوان سلطان محمود ارسال نمود و او را «یمین الدوله امین الملة ابو القاسم محمود ولی امیرالمومنین» خواند. (۹)

عباسیان را سیاست چنان بود که برای ابقای خلافت خویش مادام فرماندهان ولات خراسان را با فرستادن منشور و فرمان علیه یکدیگر تشویق و ترغیب میکردند. واتش جنگ و برادرکشی را در سرزمین های خلافت شرقی همیشه شعله ور نگاه میداشتند. جنگ بین دودمان صفاری و سامانی ناشی از همین سیاست بود.

و پس از آنکه امیر اسماعیل سامانی به عمرو لیث پیروز گردید خلیفه منشور خراسان را به وی فرستاد این کاربرد خلافت بغداد موئداین گفتهٔ گنجه ئی است که از زبان سکندر به دارا میگوید:

«زمالك من اقطاع من سهدهی»

«برات سهیل از یمن مید هی» (۱۱)

سلطان محمود که خیال جهانکشای در سر داشت و میخواست که به وسعت قلمرو خود در شرق وغرب وشمال بیافزاید وامپرا طوری بزرگی را در منطقه تاسیس، نماید تمرکز دادن قوای نظامی را بخاطر ادارهٔ این امپراطوری وسیع در سه شهر بلخ، نیشاپور و غزنین در نظر گرفت. او می خواست که جا نب ماوراء النهر را از بلخ و پارس را از نیشاپور و برنیم قارهٔ هند وهرات وسیستان و بست را از غزنین استوار سازد مبنی بر همین اندیشه بود که سلطان محمود استرداد خراسان را در حیطهٔ قلمرو خویش از امیر سامانی تقاضا کرد آنگاه که این خواست طرف پذیرش قرار نگرفت سلطان بزور توسل ورزید وخواست همان بود که در مرو بسال ۳۸۹ ه بین سپاه محمود وقشون منتصر سامانی و بکتوزون و فایق وابوالقاسم سیمجوری جنگی در گرفت که منجر به پیروزی سلطان محمود گردید و سلطان بر خراسان غربی مسلط شد. (۱۲)

در همین تاریخ یعنی دهم ذیقعدهٔ سال ۳۸۹ ه دولت آل سامان که از دودمان های اصیل خراسان بود، درمایه دار کردن ومانده گار

فرهنگ وزبان خراسانی در برابر زبان فرهنگ عناصر عربی
ا پشتیبانی نظامی وسیاسی نیز مجهز بود تلاش عظیمی نمودند و
ن راه گامهای موثرو ثمری را بجلو برداشتند سخنوران چهره
و پژوهنده گان ژرفنگر ودانشمندان بلند نظررا در رشته های
ف علوم تشویق و ترغیب نمودند. این سلالهٔ نجیب و شریف، فرهنگ
و ادب گستر در اثر رقابت های خصمانهٔ امرا و دربان بیمار تر
نگیر تر شده بود بدست ایلک نصر پادشاه دودمان قره خان
ستان منقرض گردیده سقوط کرد. (۱۳)
تا زی منتصر وابسین شهزاده سامانی بخاطر اعادهٔ سلطنت ال
ن هم بجای نرسید وی بعد از تاخت وتازیی نتیجه در ربیع الاول
۳۹۵ ه در میدان سروبدست رئیس قبیله ای ازچادرنشینان اعراب
ه شد (۱۴) مرگ منتصر دودمان نو بدولت رسیده درخراسان و
رالنهررا ازرعب وترسی که ازین نا حیه دا منگیر شان بود
ت داد و مطمین شدند دیدیگر از دوسان سا مانی کسیکه مردم به
بت و استعداد او سا ندهی او اعتماد داشته باشد نمانده است نسب
، دولت سامانی راورق بورق هر طرف باد بردو دست تطاول
ن در انقراض این خانوادهٔ شریف از استون بیداد گری
د وورق انها رادر نوشت .
ان محمود مقتدرترین، موفق ترین، دلیرترین و کاردان ترین فرمانر
وای خراسان هدفمندانه براریکهٔ سلطنت درغزنین بسال ۳۸۸ ه
یه زد. (۱۵) این بزرگمرد تاریخ در پرتو نبوغ سیاسی ونظامی
ت اندر کارشد و تا روز پنجشنبه ۲۳ ربیع الثانی سال (۴۲۱) ه
ز بساط هستی پا کشید مردانه و هدفمندانه در راهیکه تعیین کرده
بجلو رفت و نام خود رادر اثر کار نامه های بلند و روشن فرهنگی
ظامی وسیاسی وعلمی در شمار بزرگمردان فراموش ناشدنی تاریخ
ی همرفته کسانیکه این وثیقهٔ ملی به نام نامی شان مباهات میکنند و کار

کرده‌های بزرگ وسازندهٔ شان را برای آینده گان ورونده گان راه فرهنگ ودانش سیاست ومردم داری دانش پروری وخردمند مسجل میسازد و تقدیم مینماید تاآن شیوه ها رهکشای رهروان راستین راه مردمی وانسانی در پویهٔ فرهنگ وادب سیاست وعلم باشد، شامل کرد سلطان محمود ۳۲ سال سلطنت کرد وزیکه او برا ریکهٔ قدرت تکیه زد، خراسان از لحاظ سیاسی ونظامی یک قلم بیماربود. ا زمینداران چپاول گرسبب شدند که با استفاده از ناتوانی دولت سامانی کیسه های تهی خود را حریصانه پر نمایند وبه اهداف و آرمان های قدرت طلبی خویش نایل آیند اماسلطان امیر غزنه که طرح تشکیل دولت یک پارچه ونیرومند را ریخته بودودر نظرداشت دولت توانمند او پاسخگوی همه نیازمندی ها باشد. آنچه را که اول سامان در زمینه های فرهنگی و نظامی پایه گذاری کردند در زمان فرماندهی سلطان امیر غزنه قوام پیدا کرد وبه رشد و کمال رسید چنانکه بارتولد نزدرین بار ابراز نظر کرده میگوید: ((واگر شخص محمود دچار عواقب دردناک وغم انگیز دستگاه دولت خویش نگشت و نفاذ حکم وی در زمان حکمفرمایی اش متزلزل نشد. این را فقط نتیجه اوصاف شخص وی که با جانشینانش تفاوت فاحش داشته توان دانست و توجیه کرده ارادهٔ استوار وخرد نبوغ امیر محمود از خود کامگی ها وبی بند باری ها ممانعت میکرد)) (۱۶)

سلطان، دودمان های محلی را در سیستان، غرجستان، جوزجانان خوارزم، کندهار، گرگان، اصفهان ری وملتان وحوزه های دیگر یکی پی دیگر ازمیان برداشت وساحهٔ تحت نفوذ ایشان را مربوط قلمرو خویش کرد وبدین ترتیب توانست که دولتی یک پارچه، مقتدر ومطیع که از یک مرکز واحد اداره میشد، تاسیس نماید، بنا سلطان محمود در پرتو نبوغ خود وحدت سیاسی را در خراسان ومناطق آن

تامین کرد و یك دولت مسلط برامورزا درقلمرو وسیع تحت فرمان
خویش بمیان اورد که ارگان اداری، نظامی، اقتصادی، فرهنگی علمی
سیاسی آن از هر جهت مستحکم و استوار بود. ودر روشن شدن این
وضعیت نظر عالمانه ومحققانهٔ داکتر ناظم مانند چنین است.
((سلطان ما نند سامانیهای بخارا یکی از مطلق العنان ترین
حکمرانان در نوع خود به شمار میرفت ودرعین حال اقتدار امور مقننه
قضائی واجرای سلطنت و اختیار حیات وممات رعایا را بدست داشت.
(۱۷) حادثه مرگ سلطان سرا غاز ی برای از هم پاشیدن
شیرازهٔ امپراطوری ال ناصر به شمار میرود وامپراطور یکه آنرا
رخی سیستانی دریك قصیده خود داهیانه چنین تعیین مینمایند:
ز کوه گیلان او را سمت تابدان سوی ری
ازآب خوارزم او راست تا بدان سو گنگ (۱۸)
سلطان محمود غزنوی که ارکین دولت محمودی به شخصیت
و در امور کشور بیشتر اعتماد داشتند. بعداز خلع برادرش سلطان
محمد درتکین آباد برو زد و شنبه سوم شوال سال ۴۲۲هـ سلطان مطلق
العنان قلمرو وسیع امپراطوری ال ناصر شد و بگفتهٔ بیهقی ((عوایق
موانع برافتاد وزایل گشت و کارها یکرویه شد و مستقیم و دلها
طاعت است و نیتها درست.)) (۱۹) این سلطان بعد ها دست
ندر کارهای تخریبی بیشتر از کارهای تعمیری با زید وبا
نشستن و بستن وا ندن کارمندان ورزیده وا گاه
زمینه سقوط امپراطوری غزنه را مساعد گردانید اودراثر
شورت های کینه توزانه وویرا نگر اله بوسهلی زوزنی یکی از
زدیکان ومقربان او که بگفته بیهقی شرارت وزعارتی در طبع وی
وکد شده بود. (۲۰) نیروهای منسجم نظامی وملکی را تضعیف کرد در
تیجه آن رقابت های خصمانه پدریان و پسریان روز تا روز متصاعد تر میشد
زدوبند ها را شدید تر میکرد. سلطان که بیشتر به میخواری

وخوشگذرانی و آزمندی های بی‌حد وحصر خود فرو رفته بود بدون
اینکه نبض جامعه را دریابد و از اوضاع آگاهی کسب نماید. به گفتار
بداندیشان کوتاه نگر گوش فراداده بود و کار های مملکت داری
را برمبنای همان طرحهای بدبینانه به منصهٔ اجرا قرار میداد. خواجه
ابوالفضل بیهقی از کاربردهای سلطان مسعود و مشاوران و ندیمانش
داستانهای سخت پرمفهوم و عبرت باری که همگان را در هر زمان
بکار آید پرداخته و از جمله باز پس گرفتن صلات بیهقی است که در
بارهٔ آن چنین میگوید: «و نخست که همه دلها را بسرد کرد این
پادشاه آن بود که بوسهل زوزنی و دیگران تدبیر کردند و در نهان
که مال بیعتی و صلتها که برادرت امیر محمد داده است باز باید ستد
که افسوس و حیف است کاری نااُفتاده را افزون هفتاد و هشتاد بار
هزار درم بترکان و تازیکان و اصناف لشکر بگذاشتند. و این حدیث
را در دل پادشاه شیرین کردند و گفتند این بدریان بسروی و
ریای خود نخواهند که این مال خداوند باز خواهد که اینان آلوده
اند و مال ستده اند دانند که باز باید داد و ناخوش شان آید.» (۲۱)
سلطان مسعود موضوع را با وزیر احمد حسن مشورت کرد و او زین
جریان سخت منزجر شده و نتیجه ناسودمندی در آن دریافت چنانکه ابو
نصر مشکان چنین گفت «خواجه بطارم آمد و خواجه بونصر را بخو
اند و خالی کرد و گفت خبر داری که چه ساخته اند؟ گفت: ندارم گفت
خداوند سلطان را برین حریص کرده اند که آنچه برادرش داده است
بصلات لشکری و اعیان و شعرا را تا بوقی و دبدبه آن را و مسخره را باید
ستد و خداوند با من درین باب سخن گفته است. و سخن ناپسندیده
است مرا این حدیث و در حال چیزی بیشتر نگفتم که امیر را سخت حریص
دیدم در باز ستدن مال گفتم بنده بیندیشم. و دی دوش درین بودم و هر

چند نظر انداختی صواب نمی‌بینم. این حدیث کردن که زشت نامه‌ئی بزرگ حاصل آید.» (۲۲)

سرانجام همان شد که از آن اندیشه و عاقبت نگری های وزیر و رئیس دیوان رسالت بازتاب کرده بود و بونصر مشکان با دیدن نحوه کار پردازی مشاوران درخود فرورفته و امیری ازسلد و خود بین چنین گفت: «و ندانم تا کار یکجا بازایستد که این ملک رحیم و حلیم و شرمگین را بدو باز نخواهند گذاشت چنانکه بر روی کار دیده آمد. و این همه قاعده‌ها بگردد و تا عاقبت چون باشد.» (۲۳).

وسپس از آن غارتگری های سوری والی خراسان و چپاول هستی مردم آن سامان و دیگر کارهای ظالمانه او زمینه را برای از هم پاشیدن شیرازهٔ نظامی واداری دولت غزنوی مساعد ساخت. که این جریان را از زبان بیهقی این نگارندهٔ روشن بین همان زمان بشنویم که چنین گوید: «سوری مردی متهور و ظالم بود چون دست او را گشاده کردند بر خراسان اعیان و رؤسا را برکند و مالهای بی اندازه ستد و آسیب و ستم او به ضعفا رسید و زان چه ستد از ده درم پنج سلطان را داد و آن اعیان مستاصل شدند و نامه ها نبشتند به ماوراءالنهر و رسولان فرستادند و با عیان ترکان بنالیدند تا ایشان اغرا کردند ترکمانان و ضعفا نیز با یزد عزذکره حال خویش برداشتند و منهیان را زهره نبود که حال سوری را بر راستی انها کردندی و امیر رضی الله عنه سخن کس بر وی نمی‌شنود و بدان هدیه های با فراط وی می‌نگریست تا خراسان، بحقیقت در سر ظلم و دراز دستی وی بشد.» (۲۴) چون مسعود رازی زوال دولت محمودی را در عیاشی و خوشگذرانی و بی اعتنائی و خودخواهی های سلطان مسعودی دید در یک قصیده کارکرد های او را مورد انتقاد قرار داد و او را از نیرومندی مخالفان و عاقبت نا سالم وضع روبزوال دولت هوشیار باش گفته نظر خود را چنین ابراز کرد:

مخالفان تیموران بدندومار شدند

برارزود زموران مار گشته دمار

مده زمانشان زین بیش وروزگار مبر

که اژدها شود ار روزگار یابد مار (۲۵)

سرانجام در نتیجهٔ خودسری وخودرانی وخوشگذرانی‌ها ورقا-
های خصمانه پدریان وپسران مخالفین نیرووتوان بیشتر پیدا کرده
تخریبات وویرانی هارا زیاد تر کردند ومار یکه در سوراخها ی
ت های خشك وسوزان از ترس بهادران گند اور وجنگاوران
ور میخزید اژدها شد وبرشهرها حمله‌ور گردید تا اینکه درغرهٔ
ضان سال ۴۳۱ ه در دندانقان منجر به شکست لشکر پادشاه تاتح
ین وتجزیهٔ خراسان شد . (۲۶)

سلجوقیان که ترکان خانه بدوش سواد ین خراسان بودند درا ثر
تشهای تجزیه طلبانه وبا استفاده ازنحوهٔ کارکردهای خود پیمانهٔ
لطان مسعود امپراطوری غزنه راپارچه پارچه نمودند وبخش غربی
از پیکر امپراطوری ال ناصر جدا کردند . ایشان که از اداب
لنت کردن وملك ارائی چیزی نمیدانستند باآنکاه بی‌آگاهی وکار
نی از ردهٔ خراسان امور مملکت داری وپادشاهی رافرا گرفتند
خراسانیان ترکان را دراین زمینه یاری کردند گرچه بروامسور
تولد خصایل شخصی نخستین شاهان سلجوقی را نسبت به سلاطین
نوی بویژه سلطان محمود وپسرش مسعود به ستایش میگیرد وویژهٔ
های زنده‌گی آنان رادر برابرزنده گی هردو سلطان آل ناصر مورد
ید قرار میدهد . (۲۷) .

سلجوقیان که در نتیجه اشتباهات سیاسی ونظامی سلطان محمود
لطان مسعود سلطنت خراسان رافراچنگ آوردند نسبت به غزنویان
مور کشورداری وشهرنشینی ناآگاه بودند امازمانیکه درنیشا
راعلان پادشاهی کردند گروهی ازآنرا خیدان که لشکر کشی

های بی مورد سلطان مسعود و شهار تکری های مستبدانه سوری ایشان را به ستوه آورده بود بوستیساری آلسان شتساتند و حکومت مرکزی دوباره دستخوش تفرقه ورقابت های خصمانه گردید چنانکه در غزنه و بلخ وهندوستان ال ناصر در نیشابور قیشان وری و همدان وتا اصفهان سلجوقیان در ترکستان قره خانی هاودرخوارزم شاه ملك حکومت میکردند که این وضع از نظر سیاسی ویك پارچه بودن منطقه خود خطر عظیمی داشت که میتوانست ارامشی را برای مردم بارآورد گرچه طغرل بیگه سلجوقی با کشتن بسباسیری وآوردن خلیفه عباسی را دوباره برسریر خلافت وطرح خو یشاوندی باخلافت بغدادوقدرت نمایی در آن شهر باعتبار خود ودودمانش افزود وتوانست که به مثابهٔ یك قدرت مطیع خود راابارز بدهد و در زمینه های فرهنگی و آموزش نیز کارهای بار وری راانجام دهد(۲۸) سلجوقیان چون مردمان ساده صحرا بوده و زنده گی شان از تجمل عاری بود وبه پیرایهٔ دادن امور در زمینه های فرماندهی چندان دلچسپی نداشتند . ازاینرو به همان وضع عادی در آغاز جلوه گرشدند طوریکه بعضی مشاغل را که بابرداشت های اخلاقی ایشان مطابقت نداشت از دستگاه دولتی بیرون کردند وبه آنها اهمیت ندادند. (۲۹)

رشد قدرت های خورد که مولود پاشیده شدن شیرازهٔ همبستگی سیاسی واجتماعی وناتوان شدن دولت میگردد روزگار سلجوقیان دوباره احیاشد. آفت خانمان سوزی که سلطان کبور غزنه در اثر درایت ولیاقت خود از خراسان برطرف کرد ، وحکومت های خورد وبزرگ راازین خطهٔ زرخیزو مردم پرور براه انداخته وهمه رامطیع دولت مرکزی گردانیده بود از جنگهای خانگی بخاطر رسیدن به قدرت سیاسی خبری نبود ، در روزگار این سلاجقه آفت قدرت طلبی وبالا گرفتن جنگهای خانگی دوباره دامنگیر خراسان شده بویژه در روزگار ملکشاه وپسرانش برکیارق ومحمد نظام اجتماعی وسیاسی

دولت سلجوقی در اثر ترور فدائیان اسماعیلی از یکطرف و منازعات
تاج و تخت از دودمان سلجوقی از جانب دیگر دچار درهم و برهم گردید (۳۰)
شاهان مقتدری چون آلپ ارسلان و ملکشاه که دائماً در معرض
خطرات گوناگونی قرار داشتند با اتکاء بر تدابیر وزیر مدبری
چون نظام الملک، توانستند که قلمرو وسیعی را از مدیترانه تا سیحون
و شمال هندوکش در زیر نفوذ سیاست خود در آورند. اما بعد از
سلطنت ملکشاه فتوری در دستگاه دولت سلجوقی شد. بزرگان دولت
بخاطر وزیر شدن یکی بجان دیگر افتاده بودند چنانچه نظام الملک
با تاج الملک که بار وزارت در سر داشت از طرف فدائیان کارد
خورد و به عزشهادت نایل آمد. (۳۱) این شغل خطیر یعنی وزارت شاهان
تا بدان جا به رسوائی کشانیده شد که مؤلفان ملک در بدل پرداخت یک
صد هزار دینار به خزینه دولت خواهان وزارت شدند و شاهان هم این
معامله را پذیرفت. (۳۲)

ترکان سلجوق آداب سلطنت را چون غزنویان فرادست گرفتند
اما روی همرفته نتوانستند که امنیت را در اطراف دامنه ممالک
خویش تأمین نمایند. بنا به استنباط «لمتون» سلاجقه در همان آغاز
موفقیت در امور کشورداری مواجه به دو مشکل اساسی شده اند
که سیما بیست درحل آن مساعی بخرج دهند. مشکل نخستین نحوه
جانشین کردن قبایل خانه بدوش و دور از تمدن ترکمان در ممالک
مدنی قلمرو سلجوقیان بود معضله دوم پرداخت معاش و پاداش
سپاهیان بود، نظر مستشرق ژرفنگر چنان است که: «شکست آنان در
یافتن راه حل مسئله نخستین، یکی از عوامل شکست سلاجقه در
دوره سلطنت سنجر (۵۱۱-۵۵۲ه) بود. از طرف دیگر روشی که برای
حل مسئله دوم اتخاذ کردند اصول عملی و تشکیلات اسلامی و
دستگاه اداری مملکت را مسجل کرد و هرچند در این کار توفیق
کامل حاصل نکردند با این همه این اصول بصورت [illegible] عموم و بیش

تعدیل یافته بود. (۳۳) روی همرفته از نحوه پژوهش وجستار همه مورخان پیداست که سلجوقیان در کشورداری وتامین وحدت ملی وحمایت از قدرت مرکزی نظر به غزنویان مقام نازلتری داشتند آنان نتوانستند که از قدرت های رو به توسعهٔ محلی در ولایات جلوگیری نمایند واز جانب دیگر ناتوانی ایشان در حراست نظم لشکری و پرداخت منظم بستگانی گرایش شانرا به فرا گرفتن شیوهٔ اقطاع شدت بخشید که این روش از اهمیت اداری قدرت مرکزی است واداره را از لحاظ لشکری واقتصادی به ضعف مواجه کرد چنانکه قسمت اعظم امپراطوری سلجوقی از نظارت مستقیم سلطان خارج و به عنوان اقطاع بدیگران واگذار شده بود (۳۴).
آنچه که باید در واپسین تحلیل این مبحث گفته آید این است که روزگار ناصرخسرو از نظر سیاسی توام با یک مشت حوادث و رویداد های بوده که در آن میتوان موفقیت ها وعدم موفقیت های خراسانیان را مشاهده کرد. تشکیل دولت مقتدری باثر ارشادت ودرایت محمود غزنوی در غزنه وسیر نفوذ آن تا هند و خوارزم وری و سومنات و درگیری های دژخیم منشانه ورقابت های خصمانه درباریان وهمچنان خودخواهی های پس از مسعود غزنوی وسرانجام تجزیهٔ خراسان وتکیه زدن قومی بدوی و صحراگری برسریر قدرت این مرزبوم از جمله پیش آمد های است که تاریخ این سرزمین را پراز حوادث کرده است.

این واقعات مردم این نواحی را بیشتر به زدوبند های معروف کرد که نتوانستند در امر دگرگونی بنیادی حیات اجتماعی وفعالیت های اقتصادی جامعه خویش اندیشه ئی نمایند وفکر بکار برند. از همه مهم تر جنگ های فرسایند شهزادگان سلجوقی بعد ازمرگ ملکشاه ازیک طرف وفعالیت های تخریبی فدائیان اسماعیلی وقدرت روز افزون فرماندهان در الموت ازجانب دیگر به نگرانی مردم در شهرها

و دهات افزوده بود. درین وقت دولت غزنوی متانت و ثبات بیشتری
داشت. کشته شدن طغرل کافر نعمت و به قدرت رسیدن مودود سوم
و سپس سلطان ابراهیم غزنوی جلو ناآرامی درونی را گرفت وایشان
در نیم قارهٔ هند عطف توجه نموده از مواجه شدن با سلجوقیان
اجتناب کردند. ناصر خسرو نیز از وضع پریشان خراسان شکوه میکند
وسلاجقه را مسوول این پریشانی وانمود میسازد گرچه سلجوقیان بزرگ
از نظر سیاسی در قلمرو خویش به پیروزی های دست یافت و طغرل
به بغداد غلبه کرد و الپ ارسلان امپراطوری روم شرقی را باطاعت
خود در آورد و حلقه بندگی در گوش او آویخت. لیکن این پیشرفت
ها لشکری وزود گذر بود. وهیچ کدام آنها در سرنوشت مردم اثر
سازنده وبرازنده نداشتند. مردم از ناحیهٔ مالیه ودست اندازی مالیه
گیران به فغان وناله بودند ووضع اقتصادی یك قلم حالت بحرانی
بخود گرفت. سلطان چون حاکمان مستبد ومطلق العنان در حوزهٔ
زیر فرمان خویش دست اندرکار شده تمام حقوق مدنی رعایا را غصب
کرده بودند وحتی کسی را برای داد خواهی هم بدربار سلطان
نمی گذاشتند (۳۵)

روابط بین آل ناصر وال سلجوق در روزگار سلطان ابراهیم غزنوی
حسنه ونیك بود وتا حد پیوند مصاهره ای پیشرفت کرد. وجریان درباره
برقرار شدن این پیوند داستانی شبیه به افسانه دارد ودران نشان
میدهد که دربار غزنویان از نظر جهان بینی ها وشناخت پدیده ها
غنامند تر از دربار سلجوقیان بود (۳۶) همه مورخان درین مورد
که سلطان ابراهیم غزنوی پسر از سلطان محمود وپدر سلطان مسعود
از سلاطین بزرگ سلالهٔ غزنوی به شمار میرود نظر واحد دارند وی
عظمت وشکوه سلطنت آل ناصر را در مدت ۴۲ سال سلطنت خود دوباره
اختیار کرد غور وغرجستان را مطیع خود گردانید وبا سلجوقیان پیوند
خود را حسنه ساخت وعمهٔ سلطان ملکشاه سلجوقی را برای فرزندش

سلطان مسعود گرفت و از این طریق خویشتن را از جنگ با سلجوقیان نجات داد و توجهٔ خویش به پر کردن خلاءهای معطوف کرد که از اسلاف او در درون دولت ایجاد شده بود. زمانیکه سلطان ابراهیم خود را از ادارهٔ بلخ شرمنده و عاجز یافت ونتوانست که ان شهر باستانی را در قلمرو خود حفظ نماید با امضای یک معاهده درسال ۴۵۱ه بلخ و ترمز را به سلجوقیان سپرد و امرک بیهقی را از آنجا به غزنین احضار کرد. (۳۷).

پس از آنکه غزنویان از بلخ دست کشیدند و سلجوقان قدرت وسیطرهٔ خود در ان شهر و مناطق ان استحکام بخشیدند خواستند که از آنجا بر ماوراالنهر نفوذ خود را گسترش بدهند. چنانکه آلپ ارسلان به چغانیان وختل حملاتی کرد و باد شواری های مواجه گردید. کشته شدن الپ ارسلان در پائیز ۴۶۵ه زمینه را برای حملهٔ شمس الملک به بلخ مساعد گردانید. ایاز بسر الپ ارسلان فرار کرد و بلخ مورد غارت ترکان ماوراالنهر قرار گرفت و بازدو باره سلجوقان بدان دست یافتند (۳۸) این جریان خود نشان دهندهٔ وضع نامطمئن ونا سالم از نظر سیاسی برای مردمان منطقه میباشد و اینکه ناصرخسرو اوضاع واحوال خراسان را در قصاید خود سخت رقت بار میخواند واز ترکان سلجوقی به سختی شکوه میکند که سرزمین آبایی او را در اثر دست بازی خود ویران کرده اند ناشی از همین وضع است.

جو سیاسی خراسان در روزگار ناصر خسرو جوی مه آلود، ناسالم آمیخته باخون وجنگ وغارت وحملهٔ آمیخته بار قابت های دژخیم مشانهٔ سلاله ها ودودمانهای قدر تمند ونوبه قدرت رسیده مقطعان وزمینداران وخانهای ویرانکار اوضاع سیاسی این سرزمین دستخوش ارمان های بی پایه امامسلط بر اندیشه های فرمانده هان جبون ونا استوار خلافت بغداد خلیفه یکه حکومت معنوی خود را موجه تر از

حکومت سیاسی وانمود میکرد. درصدد شد که بتواند بها رمان خود را از دستیاری وکمک خراسانیان نایل آید.

نخست از نفوذ فاطمیان مصر جلو گیری بعمل آید. وبعد بکار های حکومت خویش را بر سر نوشت دودمان های بر سر اقتدار خراسان به نکوی از آنها نگهدارد که آرزو دوم بشمرانده بیاید. در درها ها و اختلافات وخصومت ها برگرفتن ولایات بر او رده شده در آن معروف گرودار خویشتن باشند و اراضی بغداد را نیز واجب الاطاعت بدانند این بود وضع سیاسی خراسان در روزگار ناصرخسرو بلخی بود یا نی یمکانی صحبت جز یره خراسان .

ماخذ

۱ - عبدالجبار عتبی - ترجمهٔ تاریخ عتبی - ترجمه جرفادقانی بکوشش داکتر جعفر شعار طبع تهران سال .

۲ - داکتر ناظم - حیات واوقات سلطان محمود غزنوی ترجمه عبدالغفور امینی طبع کابل سال ۱۳۱۸ ش - ص ۲۴

۳ - عبدالحی بن ضحاك گردیزی - زین الاخبار - بکوشش عبدالحی حبیبی طبع تهران - سال (۱۳۴۷) ش - ص

۴ - پروفسور بارتولد - ترکستان نامه ترجمه کریم کشاورز طبع تهران سال (۱۳۵۲) ش - ص (۵۷۱)

۵ - رك زین الاخبار ص (۱۷۰) .

۶ - ابوالفضل بیهقی تاریخ بیهقی - بکوشش دکتر علی اکبر فیاض - طبع مشهد سال (۱۳۵۰) ش - ص (۸۶۶) .

۷ - ترجمهٔ تاریخ یمینی ص (۱۵۸)

۸ - همان کتاب ص (۱۶۵) .
۹ - زین الاخبار ص (۱۷۵)
۱۰ - ابوبکر بن‌محمد جعفرالنرشخی تاریخ بخارا ترجمهٔ ابو نصر احمد قبادی بکوشش - مدرسی رضوی طبع تهران‌سال (۱۳۵۱) ش - ص (۱۲۷)
۱۱ - نظامی گنجوی - خمسه - با مقدمه دکتر معین فر طبع تهران سال ۱۳۶۲ ش - ص (۷۸۳)
۱۲ - داکتر ناظم حیات‌واوقات سلطان‌محمود ترجمه عبدالغفور امینی طبع کابل سال ۱۳۱۸ ش-ص- (۳۶و۳۷)
۱۳ - پروفیسور بارتولد ترکستان نامه ترجمه کریم کشاورز طبع تهران سال ۱۳۵۲ ش - ج ۱ - ص (۵۷۰) .
۱۴ - رك ترجمه تاریخ یمینی ص (۱۹۹) .
۱۵ - رك همان کتاب - ص
۱۶ - رك - ترکستان نامه ج ۱ ص - (۶۱۶)
۱۷ - رك حیات واوقات سلطان‌محمود ص - (۱۴۴)
۱۸ - رك - دیوان فرخی ص -
۱۹ - رك - تاریخ بیهقی چاپ مشهد ص اول
۲۰ - رك تاریخ بیهقی ص (۲۲۲)
۲۱ - همان اثر ص (۳۳۶)
۲۲ - همان اثر ص (۳۳۷)
۲۳ - همان اثر ص (۳۳۸)
۲۴ - همان کتاب ص (۵۳۱)
۲۵ - همان کتاب ص(۷۹۰)
۲۶ - همان کتاب ص (۸۳۶)
۲۷ - رك ترکستان‌نامه ج ۱ ص - (۶۴۲)

٢٨ - ظهیرالدین نیشاپوری - سلجوقنامه - طبع کلاله خاور سال (١٣٣٢) ش ص (١٨ - ١٩ - ٢٠)

٢٩ - رك ترکستاننامه ج ١ ص (٦٣٣)

٣٠ - محمد بن علی راوندی - راحت الصدور - بکوشش محمد اقبال . طبع تهران سال (١٣٣٣) ص (١٥٥)

٣١ - همان اثر ص (١٣٥)

٣٢ - همان اثر ص (١٣٧)

٣٣ - دا کتر لمتون - مالك وزارع در ایران - ترجمه منوچهر امیری طبع تهران سال (١٣٣٥) ش ص (١٢٧).

٣٤ - همان کتاب ص (١٣٢)

٣٥ - همان کتاب ص (١٣٣)

٣٦ - فخر مدبر - اداب الحرب و الشجاعه بکوشش احمد سهیلی خوانساری طبع تهران سال ١٣٣٦ ش ص .

٣٧ - بوسورث - غزنویان متاخر - ترجمه عبدالوهاب فنائی طبع کابل سال ١٣٦٧ ش ص

٣٨ - بارتولد - ترکستان نامه ج ١ - ص - (٦٥٨)

«بخش دوم»

۳ـ جوینده یابنده است .

انسان با کوشش و زحمت به آرزو های خویش میرسد ، پس نباید
دست از طلب برارد و ناامید شود .

جست او را تاش چون بنده بود
لاجرم جوینده یابنده بود
(ص ۶۹ ، د اول)

* * *

گرگران و گرشتا بنده بود
آنک جوینده ست یابنده بود

در طلب زن د'یما تو هردودست
کی طلب در راه نیکو رهبر است
(ص ۴۳۱ ، دسوم)

عاقبت جوینده یابنده بود
که فرج از صبر زاینده بود

* * *

ما به حق برسربنده بود
عاقبت جوینده یابنده بود

آدمی مخفیست در زیرزبان

این زبان پرده است بر درگاه جان

(ص ۲۴، د دوم)

همچنان ضرب المثلی است که میگویند: دهن پر شیده صدتنگه معنی از سخن بیهوده گفتن و خود را به عذاب ساختن خاموشی بهتر است

۲ـ دنیا از گپ خراب شده است

این ضرب المثل را وقتی استعمال میکنند که کسی با انتقال سخنهای نادرست وخود ساخته میان دو کس یا میان دو خانواده باعث ایجاد نازعه وماجراها گردد.

ظالم آن قومی که چشمان دوختند

زان سخنها عالمی راسوختند

عالمی را یك سخن ویران کند

روبهان مرده را شیران کند

(ص ۷۹، د اول)

۳ـ انسان شوم اگر به دریا برود دریا خشك میگردد

این ضرب المثل را درمورد کسانی بکار میبرند که اگر آنها را به هر کاری بگماری هیچ نتیجه مطلوب از آن بدست نیاید. یعنی اگر او را پشت آب هم روان کنی گویا دریا خشك میشود یعنی آبی باخود نمیآورد.

کاملی گر خاك گیرد زر شود

ناقص ار زر برد خاکستر شود

(ص ۷۹، د دوم)

* * *

گر گلی گیرد بدست خاری شود

ورسوی یاری رود ماری شود.

(ص ۲۰۸، د دوم)

من پشیمان گشتم این گفته چه بود

لیک چون گفتم پشیمانی چه سود

نکته‌ئی کان جست نا که از زبان

همچو تیری دان که جست آن از کمان

وا نگردد از ره آن تیر ای پسر

بند باید کرد سیلی را ز سر

(ص ۸۲ د اول)

۳۷- آب برده به هر چیز دست می اندازد.

انسانی که به مشکل بزرگی گرفتار آید و در آن خطر از بین رفتن او باشد از هر کسی طلب کمک میکند و به هر وسیله‌یی امید می‌بندد.

مرد غرقه گشته جانی میکند

دست را در هر گیاهی میزند

تا کدامش دست گیرد در خطر

دست و پایی میزند از بیم سر

(ص ۸۹ ، د اول)

۳۸- از بیکاری کرده بیکاری خوب است و یا میگویند که: بیکاری مادر فساد است. یعنی انسان در هر صورت مصروفیتی باید داشته باشد تا لقمهٔ نان حلالی به‌دست اورد.

دوست دارد یار این آشفته گی

کوشش بیهوده به از خفته گی

(ص ۸۹ د اول)

افزون بر این ضرب المثلی است که میگویند: آدم بیکار یا غر شود یا بیمار.

وهمچنان میگویند که: از آدم بیکار، خدا بیزار

این ضرب المثل وقتی گفته میشود که بخواهند تنبلی کسی را به رخ او بکشند تا او دست به کاری بزند.

۴۹- گنده نان قاق (ناز) ویا می گویند که آدم زنده دماغ کند.
یعنی برای زن ویا دختر ناز زیبا، ناز نمیز زیبند همانگونه که
به آدم نادار فلان کاری زیب ندارد.

زشت باشد روی نا زیبا و ناز

سخت باشد چشم نا بینا و درد (۱)

(ص ۹۳، د اول)

۵۰- نان کور. در مورد چنان شخص ممسکی بکار گرفته میشود
که هرگز کسی لقمه‌ای از خوان او نشکسته باشد.

خاردان آن را که خرما دیده ای

زانک بس نان کور و بس نادیده ای

(ص ۹۶، د اول)

از برای آب چون خصمش شدند

نان کور و آب کور ایشان بدند

(ص ۱۲۵، د اول)

۵۱- مال موزی خوراک غازی.

در مورد انسان ممسکی گفته میشود که می اندوزد و لی سر
انجام کسی دیگری میخورد.

وانک در انبار ماند و صرفه کرد

اشپش و موش و حوادث پاکش بخورد

(ص ۱۰۱، د اول)

---

(۱) در مثنوی معنوی باربار ابیاتی آمده است که فورمِ
اندیشهٔ مولانا پوستهٔ قافیه را از هم دریده است و مولانا خود در
مجبور به مراعات قافیه ندانسته است بیت با لا یکی از آن نمونه‌ها
میباشد.

۵۲ ـ سرمه را از چشم میزند . این مثل به گونه کنایه در مورد کسی که جز دزدی کاری نداشته باشد گفته میشود . مگس را در هوا رگ زدن نیز چنان مفهومی واارائه میدارد .

چه عطا ما برگدا یی میتنیم   هرمگس را در هوا رگ میزنیم
گر کسی مهمان رسد گرمن منم   شب بخسپد قصد دلق او کنم

(ص ۱۱۲ ، داول)

* * *

چون قدم با میرو بابك میزنی   چون مگس را در هوا رگ میزنی

(ص ۱۱۵ ، د اول)

اولا دزد به کحل دیده ات   چون مثانی باز بابی تبصرت

(ص ۳۱۲ دوال)

۵۳ ـ غریب چه است که گپ او باشد . ویا میگویند که به گپ تو کس پیاز میده نمیکند این ضرب المثل وقتی گفته میشود که بخواهند تا سخن کسی را به بی ارزشی بگیرند و اورا تحقیر کنند واز طرف دیگر بیانگر موقعیت انسانهای فقیر در جامعه است که کس به گپ وسخن آنها و لو منطقی ودرست هم باشد وقعی نمیگذاد

ورگدا گوید سخن چون از کان   ره نیابد کاله او درد کان

(ص ۱۱۷ ـ داول ـ)

۵۴ ـ عیب آدم پولدار را کس نمیبیند .

خواجه در عیبست غرقه تابه گوش   خواجه را مالش عیب پوش
کز طمع عیبش نبیند طامعی   گشت دلها را طمعها جامعی

(ص ۱۱۶ ، داول)

۵۵ ـ سرکه بار کرده کنایه از انسان ترشروی است که پیوسته به خلق وجگرخون باشد

سرکه نفروش وهزاران جان ببین   از قناعت غرق بحرا نگبین
صدهزاران جان تلخی کش نگر   همچو گل اغشته اندر گلشکر

(ص ۱۱۸ ، داول)

۶۰- کس از خاطر یک پوستین را در نمیدهد.

انسان بخاطر یک فرد یک اجتماع را از خود آزرده نمیسازد.

بهر کیکی تو گلیمی را مسوز   وز صداعی هر مگس مگذار روز

(ص ۱۴۳، د اول)

* * *

بهر کیکی نو گلیمی سوختن   نیست لایق از تو دیده دوختن

(ص ۲۴۱، د اول)

جان چه باشد کش گزینم بر کریم   کیک چه بود که بسوزم زو گلیم

(ص ۹۰۶، د پنجم)

۶۱- مردم این بیت را که میگویند بی پیر مرو که در نمانی هرچند سکندر زمانی دیگر به مثابهٔ یک ضرب المثل در حیات روزمره شان بکار میبرند و گاهی هم برای کسی که به کاری تازه آغاز نموده باشد میگویند که بی پیر مرو

پیر را بگزین که بی پیر این سفر   هست بس پرآفت و خوف و خطر

آن رهی که بارها تو رفته‌ای   بی قلاوز اندر آن آشفته‌ای

پس رهی را که ندیدستی تو هیچ   هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ

(ص ۱۴۶، د اول)

هر که در ره بی قلاوزی رود   هر دو روزه راه صد ساله شود

هر که تازد سوی کعبه بی دلیل   همچو این سرگشتگان گردد ذلیل

(ص ۳۱۲، د سوم)

۶۲- سفر انسان را پخته میسازد.

رفت آن مسکین و سالی در سفر   در فراق دوست سوزید از شرر

پخته شد آن سوخته پس باز گشت   باز گرد خانهٔ انبار گشت

(ص ۱۵۱، د اول).

ازسفرها ماه کیخسرو شود بی‌سفرها ماه کی خسرو شود
ازسفر بیدق شود فرزین راد وزسفر یابد یوسف صد مراد
(ص ۴۰۹، دسوم)

۶۳ - تاخود را نشناسی خدا را نمیشناسی و یا میگویند که :
هر کس خودرا شناخت خدای خودرا هم میشناسد .

این ضرب المثل را وقتی میگویند که کسی درمورد خود بالا تر از آنچه که هست حرف بزند وخود را بزرگ جلوه بدهد. و خود شناسی خودپایه بلند معرفت است.

هر که نقش خویش را دید و شناخت
اندراست کمال خود دو اسپه تاخت .
زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال
کو گمانی میبرد خود را کمال
(ص ۱۰۹، داول)

۶۴ - چاقو دستهٔ خودرا نمیبرد .
این مثل راهنگامی بکار میگیرند که کسی از طرف کدام دوست صمیمی و یا خویشاوندان خود متهم به خیانت و گناهی شود او درمقام دفاع وتبرئهٔ خود این مثل را بکار میبرد .

کی تراشد تیغ دستهٔ خویش را
رو به جراحی سپار این ریش را
(ص ۱۰۹، داول)

۶۵ - پوستین چپه پوشیدن .
این مثل به گونهٔ کنایه امروز این امر را بیان میدارد که کسی که خاطر انجام کار مهمی و یا بخاطر تصفیه حساب با کسی تصمیم قاطعانه و آخرین خویش را بگیرد . مثلا میگویند که اگر یک بار پوستین راچپه بپوشم بازمانده و الا نیستم .

چون کندجان باژگونه پوستین

چند واویلی برارد زاهل دین

(ص ۱۶۳، داول).

* * *

پوستین را باژگونه گر کنند

کوه را از بیخ و ازبن بر کنند

(ص ۱۹۲، داول)

* * *

چون بگرداندید تا که پوستین

خردشان بشکست آن بئس القرین

(ص ۱۲۷۲، دششم)

۶۶ - از کاه کوه میسازد یا میگویند که شتر کجی خود را نمیبیند ویا گویند که عیب خودرا دیده نمیتواند. تمام این مثلها درمورد اشخاصی بکارمیرود که پیوسته درمورد دیگران عیبجویی میکنند، بدون آن که بدانند که خود نیز عیبهای زیادی دارند وهمچنان در مورد چنین اشخاص ضرب المثلی زیبایی داریم که میگویند کور خود بینای مردم.

گذشته ازاینها مثلی دیگری نیزاست که میگویند: برف پیش پایت میبارد سر کوه‌راچه تماشا میکنی؟ یعنی‌خودت دنیای‌ازعیب هستی دنبال عیب دیگرها چه میگردی.

خویش درآیینه دید آن زشت مرد

رو بگردانید ازآن وخشم کرد

خویشبین چون از کسی‌چیزی بدید

آتشی دروی زدوزخ هم بدید

(ص ۱۶۰، داول).

۶۷ ـ سرگین چاشت با سرگین راچاشت معلوم میشود .
این مثل درمورد کسی گفته‌میشود که بروی اعتماد شده باشدو
بر کاری گماشته شده باشد امادیگری مطمین باشد که او سرانجام
خیانتی‌را مرتکب‌خواهد شد . چرا که درچاشت مومی که آفتاب
گرمتر میتابد بدبوی وتعفن سرگین‌بالا میشود همانگونه که‌بوی
و تعفن خیانت او بالا خواهد شد .

پنجه زد باآدم از نازی که داشت
گشت رسوا همچو سرگین وقت چاشت
(ص ۱۶۳ ، د اول)

۶۸ ـ گوشت‌خر و دندان‌سگک ویاباکمی‌اختلاف میگویند که گلا
خر و دندان سگک . این‌مثل انگاه گفته میشود که‌دو انسان نااهل
وجاهل‌روی معامله یی باهم به نزاع برخاسته باشند .

ریش بدرا داروی بد یافت رگ
درسرخر را زد دندان سگک
(ص ۱۰۸ ، د اول)

۶۹ـ زیره به کرمان بردن و بادر ولسوالی درواز‌بدخشان ، گویند
که دوغ به دولاخ (ییلاق) بردن‌اگر کسی زیره‌به کرمان‌ودوغ به
ییلاق و همینگونه بگویم که نمک به تالقان ببرد تحفه ، بوده
یی باخود برده است . این مثل را درچنین مواردی بکارمیبرند.

جه یی را جانب گلشن چون برم
قطره را سوی عمان چون برم

زیره را من سوی کرمان آورم
گر به پیش تو دل و جان آورم
(ص ۵۱ ، د اول)

۷۰ ـ آب و آتش به هم جور نمی آیند .

همچنان درمورد دو کس که ازگذشته ها با هم دشمنی داشته باشند میگویند که ان دو باهم آب وآتش اند .

نار خصم آب وفرزندان اوست

همچنان که آب خصم جان اوست

آب آتش را کشد زیرا که او

خصم فرزندان آبست و عدو

(ص ١٨٢، داول)

زآب آتش زان گریزان میشود

کآتشش ازآب ویران میشود

(ص ٢٠٩ ، د دوم)

٧١ـ درددندان کندن .

میکند دندان بد را ان طبیب

تارهد از درد و بیماری حبیب

(ص ١٩٠ ، د١ اول)

* * *

چونك دندان تو کرمش در فتاد

نیست دندان بر کنش ای اوستاد

(ص ٣٣٨ ، د سوم)

٧٢ـ شتردزدی وخم خم ویا میگویند که شتر میدزدد وخود رادر کوهانش پت میکند .

این مثل بیانگر این مفهوم است که این عمل پنهان شدنی نیست پس انسان کاری را کهمیکند باید مردانهوار کار انجام بدهد از کارو وظیفهٔ خویش شرمی نداشته باشد .

جامه شویی کرد خواهی ای فلان

رومگردان ازمحله کارزان

(ص ١٩١ ، داول)

٧٣ـ پایت رابه اندازهٔ گلیمت دراز کن.

این مثل را در مورد کسانی بکار میبرند که آنها در مورد قدرت صلاحیت ولیاقت خویش اضافه تر از آنچه که دارند ادعا نمایند.

که از آن دو ری در این دوری گامیم

با یکش زیرا درز است این گام

(ص ۲۱۷، داول)

۷۴- سگ عوعو میکند مسافر به راه خود میرود.

یعنی انسان باید پشت کارخود بگردد نه پشت گپ هر کس و ناکس

در شب مهتاب مه راد رسماك

از سگان وعوعو ایشان چه باك

(ص ۲۲۰، د دوم)

* * *

گفت از بانگ وعلالای سگان

هیچ وا گردد زراهی کاروان

یا شب مهتاب از غوغای سگ

سست گردد بدر را در سیر و تگ

مه فشاند نور و سگ عوعو کند

هر کس برخلعت خود میتند

(ص ۱۰۴۳، د ششم)

۷۵- سیاه دیدی گاو خیال کردی.

این مثل را وقتی میگویند که کسی در مورد کسی به شناخت درون او سیده باشد واو را آن گونه که است نشناخته باشد ودر مورد شخصیت او قضاوت سطحی نماید.

گفت شیر از روشنی افزون شدی

زهره اش بدریدی ودلخون شدی

این چنین گستاخ زان میخاردم

کو درین شب گاو میپنداردم

(ص ۲۲۴، ددوم)

۷۶- پشك را نگهبان گوشت ساخته است.

وقتی انسان خیانتکاری مورد اعتماد قرار گیرد وامانتی به وی سپرده شود این مثل را میگویند.

تو جگر بندی میان گربه گان

اندرانداز ی وجویی زان نشان

(ص۲۲۶،د دوم)

۷۷ -مگس هردوغ . کنایه ازانسان شله است که درهرموضوع و مساله بی خود را بدون ضرورت و تقاضا شریك سازد و یادرهر کجایی بدون صلا بر کنار سفره بنشیند.

چون مگس حاضرشود در هرطعام

از وقاحت بی صلا وبی سلام

(ص۲۲۹ ،د دوم)

* * *

رو مگس میگیر تا تانی هلا

سوی دوغی زن مگس ها را صلا

(ص۲۳۱،د دوم)

۷۸- دزد هم خدا میگوید و کاروان هم خدا میگوید .

کاروم من خدا گویند لیك

درمیان هردو فرقی هست لیك

(ص ۲۳۴، د دوم)

۷۹- خاك درچشم زدن . این مثل به گونه کنایه بیانگر فریب کسی است. مثلا وقتی کسی را در خرید و فروش چیزی فریب بدهند میگویند درچشمش خاك زدم .

خاك درچشمش زدواز راه برد درمیان چندو ویرا نش سپرد

(ص۲۵۳، د دوم)

* * *

خاک زن در دیدهٔ حس بین خویش دیدهٔ حس دشمن عقلست و کیش
(ص ۲۷۵، د دوم)

* * *

چون بریشم خاک را بر میتند خاک در چشم ممیز میزند
(ص ۱۲۷۳، د ششم)

۸۰- در کان نمک که خر مرده هم بیفتد نمک میشود.

این ضرب المثل موارد گونا گون استعمال دارد. از جمله عنوان گفت مو قعی که انسانی نااهلی در اثر تماس با جمعیت از انسانهای خوب و شریف خصلتهای شایسته وانسانی پیدا کند این مثل را بکار می برند.

هیزم تیره حریف نار شد تیره گی رفت وهمه انوار شد
در نمکدان چون خر مرده فتاد آن خری و مرده گی یک سو نهاد
(ص ۲۶۳، د دوم)

۸۱- دنیا را آب بگیرد مرغابی را تا به زانو.

کسی وقتی مطمئن باشد که از خطرها دوری که ممکن رخ بدهد را مان میماند این مثل را بکار میبرد.

انچ خوف دیگران آن امن تست بط قوی ز بحر و مرغ خانه سست
(ص ۲۶۵، د دوم)

* * *

بط را ز شکستن کشتی چه غم کشتی اش بحر آب بس باشد قدم
(ص ۱۲۳۲، د ششم)

۸۲- در روز عافیت هر کس دوست انسان است و یا میگویند که دوست خود را در روز بد امتحان کن. همچنان در همین مفهوم مثلی ست که میگویند روز بد برادر ندارد.

نه نشان دوستی شد سرخوشی   در بلا و آفت و محنت کشی
دوست همچون زر بلا چون آتش است   زر خالص در دل آتش خوش است
(ص ۲۶۸، د دوم)

* * *

وقت صحت جمله یارند و حریف   وقت درد و غم بجز حق کو الیف
وقت درد چشم و دندان هیچکس   دست تو گیرد بجز فریادرس
(ص ۹۸۷، د پنجم)

۸۳ـ مشتی زد به لگدی گیر آمد.

یعنی در حق کسی ستمی روا داشت، اما خود ستمی بزرگتری را گرفتار آمد.

ای خداعی را خداعی شد جزا   کاسه زن کوزه بخور اینک سزا
(ص ۲۷۶، د دوم)

۸۴ـ ملا ملا حافظ است، نیمچه ملا کافر است ویا میگویند که باجاهل جاهل باش با عالم عالم. برعلاوه میگویند که از بدعملی کرده بی عملی بهتر است چراکه انسانهای بد عمل ویا به اصطلاح عوام نیمچه ملا تصور میکنند که عالم پخته اند بجز نظر خویش سخن ونظر کس دیگر را نمی پذیرند ویا گاهی به مشکل میپذیرند از اینرو هیچگاه حقیقت را درنمییابند.

دانش ناقص نداند فرق را   لاجرم خورشید داند برق را
چونك ملعون خواند ناقص را رسول   بود در تاویل نقصان عقول
(ص ۲۷۲ د دوم)

۸۵ـ دشمن دانا از دوست نادان بهتر است.

دوست نادان باد وستی ابلها نه خویش چنان باعث درد سر و پریشانی برای انسان میگردد که دشمن دانا نمیگردد. گذشته از زن دوست نادان نشان دهنده نادانی خود انسان است چنانچه گویند انسان را از روی دوستش بشناس.

زانك عاقل راجفایی گررود
ازو فای جاهلان آن به بود
گفت پیغمبرعدا وت از خرد
بهتر از مهری که از جاهل رسد
(ص ۲۸۸، دوم)

* * *

جاهل ار با تو نماید همدلی
عاقبت زخمت زند از جاهلی
دوستی جاهل شیرین سخن
کم شنوید کان هست چون سم کهن
(ص ۱۰۳، دششم)

همچنان در مورد دوستی وصحبت انسان نادان میگویند نه صحبت گداست.

۸۶ - دوستی ادم ابله مثل دوستی خرس است.

مردم مادر مورد دوستی خرس با انسان قصه ها وافسانه های دی دارند که سرانجام تمام ان قصه ها ئی از این است که خرس وله به اکردوستی و انجام خدمت به دوستش باعث کشته شدن ان شده است ویا اورا به عذاب الیمی مردچار نموده است.

ازاینرو مردم دوستی انسان ابله را تشبیه به دوستی خرس اند.

مر ابله مهر خرس امد یقین
کین او مهر است ومهر اوست کین
(ص ۳۰، دوم)

۸۷ - تا که طفل نه گرید مادر شیر نمیدهد.

یعنی تا زمان که از دوست خویش کمك نخواسته ای او از احتیاج چه میداند.

دایه و مادر بهانه جو بود
تا که کی ان طفل او گریان شود
طفل حاجات شما را آفرید
تا بنالید و شود شیرش پدید
(ص ۲۹، دوم)

تا نگرید ابر کی خندد چمن
تا نگرید طفل کی جوشد لبن

طفل یك روزه همی داند طریق
که بگریم تا رسد دایه شفیق
«ص ۸۲۶، (پنجم)».

۸۸- گنج در ویرانه است.

وقتی چیزی قیمتی را در کلبهٔ غریبانه‌یی ببینند یا دانشمند و با فهمی را در ژنده‌پوشی بیابند و یا حسن زیبای را در خانهٔ حقیری ببینند این مثل را بکار میبرند.

چونك گنجی هست درعالم مرنج
هیچ ویران را مدان خالی زگنج
(ص ۲۰۱، د دوم)

عقل من گنج است و من ویرانه‌ام
گنج گر پیدا کنم دیوانه‌ام
(ص ۲۱۳، د دوم)

* * *

گنجها را در خرابی زان نهند
تا ز حرص اهل عمران وارهند
(ص ۸۵۶، د پنجم)

گنج و گوهر کی میان خانه‌هاست
گنجها پیوسته در ویرانه‌هاست
گنج آدم چون بویران بد دفین
گشت طینش چشم بندان لعین
(ص ۹۹۹، د پنجم)

* * *

چو عمارت دان تو وهم و رایها
گنج نبود در عمارت جایها
(ص ۱۲۳، د اول)

۸۹ــ مردم گاهی که خواسته باشند کسی و یا چیزی را کم بزنند و یا کثرت چیزی را پایان دهند، آنگاه میگویند که هر سنگی را که بالا کنی زیر آن مثل لوده آدم است گرچه در ابیات زیرین این مثل به مفهوم کم زدن نیامده است، بلکه میگویند چشم یقین خود را باز کن و در زیر هر سنگ سرهنگ ببین و یا روی هر گلیمی کلیمی را ببین که نشسته است. یعنی دنیا پر است از مردان خدا.

گر ترا باز است آن دیده یقین
زیر هر سنگی یکی سرهنگ بین

* * *

پیش آن چشمی که باز و رهبر است
هر گلیمی را کلیمی در بر است
(ص۲۲۱، د دوم)

۹۰ ــ ناف مرا به نام او نبریده‌اند.

این مثل را وقتی میگویند که کسی نخواهد تا دیگر با کار و وظیفه‌ای یا با کس دیگری و یا چیزی سروکار داشته باشد. مثلا وقتی کسی نخواهد که دیگر همرهویش را به مزدوری سپری نماید میگوید که ناف مرا خو به مزدوری نه بریده‌اند.

ناف ما بر مهر او ببریده‌اند
عشق او در جان ما کاریده‌اند
(ص۲۲۲، د دوم)

(پا فیدارد)

شرح چند فستیوال کته ها (۱)

در یک نسخهٔ قلمی

حمیدالله صدیقی

جورج مورگنستیرن زبان شناس معروف ناروییژی در سال ۱۹۲۹ حین دیدارش از چترال نسخهٔ قلمی یی را دریافت که تا اکنون اولین اثر شناخته شده دربارهٔ تاریخ وفرهنگ نورستان قدیم از قلم یک نورستانی میباشد. وی بعد ازمطالعهٔ این اثروانجام تحقیقات پیرامون آن ، لکچر های را در این باره در اکادمی علوم ناروی ایراد نمود و در سال ۱۹۳۳ چند صفحهٔ آنرا به طبع رسانید.

مولف این نسخه که مورگنستیرن مستقیماً آنرا از نزد خودش خریداری کرد، سردار از ار(نام قبل ازاسلام) نام دارد. اساوی بعد از مسلمان شدن بنام شیخ عبد الله (۲) یا محمد عبد الله (۳) مسما گردید. پدرش سردار و کاشیمر نامد اشت و یکی از بزرگان قبیلهٔ کته بود که در برگرامتال (برگمتال) زنده گی میکرد. وی درسال ۱۸۹۶ بعد از فتح آنجا توسط عبدالرحمن با پیروان و خویشاوندانش که بالغ برششصد نفرمیشدند از درهٔ باشکل ارارنمود ودر بروموبول واقع در چترال مسکن گزید وطی سالهای اخیر قرن ۱۹ ودههٔ اول قرن بیست درچاند رکمپ کتابش را برشتهٔ تحریر اورد. این کتاب در(۱۳۹) صفحه به دو بخش تقسیم میگردد. صفحات (۱ — ۸۳)

آن از لحاظ تاریخ وجامعه شناسی نورستان خالی با اهمیت بود .
شرحی از جامعهٔ کلاه، پارسوم تاریخ وحوادث مربوط به فتوحات
عبدالرحمن را احتوا میکند. صفحات ۵۸-۱۲۹ - آن به بیوگرافی،جیو
لوژی وبیشتر از همه به جر بان زنده گی خودش درخارج از نورستان
خصوصا هند اختصاص یافته است . آ زار کوشیده تا به استثنای
بعضی جاهای که بهسبك عالی نوشته باقی متن را به سبك روان هندی
با املای درست وخط زیبای نستعلیق تحریر کند (۳)

کنت کرستین سین با استفاده از لکچر های مور گنسترن و مراجعه
به اصل نسخه مطالب چندی را ازآن استخراج کرده درسمینار فرهنگ
هندو کش که در سال ۱۹۷۰ در موسگارد دایر گردید ارایه نمود.

وی در بخش دوم مقالهٔ خود که شرحی از چند استیوال کانه
های قدیم را از روی متن نسخه بدون ادام تصرف با همان سبك
اصلی نویسنده اقتباس کرده و واقعا موضوع خالی جالب است زیرا
استیوال های قبایل مختلف نورستانی که از لحاظ فرهنگ شناسی
از پدیده های مهم آن منطقه بشمار میرود. عمیقا با مذهب روابط
اجتماعی کار و تولید ، روا شناسی وذوق هنری شان ارتباط میگیرند
نتایج تحقیقات سالهای اخیر در بارهٔ تاریخ و فرهنگ نورستان نشان
میدهد که فستیوال ها به گونه های مشابه ومتفاوت در مناطق جداگانه
ودربین قبایل متعدد از لحاظ موضوع ، هدف نحوه و معیار برگزاری
زیاد بوده توضیح هر کدام آنها که فصل های بسیار مهم ودلچسپ
را در عرصهٔ تاریخ و فرهنگ نورستان تشکیل میدهد ، موضوعات
مونوگرافی های جداگانه را احتوا میکند . اما صرفاً مادر اینجا بر
اساس مقالهٔ کرستین سین شرحی از پنج فستیوال معمول در میان
قبیلهٔ کته های قدیم را که بقلم یك نورستانی (آزار) در حدود
پیش از نودسال قبل ثبت شده تاجای که مقدور است با حفظ اصالت
متن اردو که به زبان انگلیس ترجمه شده پیش کش عملا قدردان

فرهنگ مردم آن دره های و کوهپایه های هندو کش جنوب شرقی میشناسیم

بقول وی از اردر الرش پیرامون فستیوال ها نوشته که کته ها چون مسلمان ها عیسوی ها وهندوها همه ساله فستیوالهای خاص داشته از آن جمله پنج فستیوال در بین شان خیلی عمده میباشد این فستیوال ها عبارتند از:

Cuche — گیچ — Nilon نی لون — Gish Namuch گیش نموچ

Ishtrichal Not اشتری چل نات

Munvon مون ون

۱ ـ گیش نموچ

در این فستیوال که برای مژده روزد راخیر فصل بهار برپا مینمایند. طی پانزده شب به منظور پرستش و خدمت به معبود قبل از اسلام شان گیش (ه) وبه استقبال سال نو روز یك میخوانند در صفحه ۳۷ از کتاب شرح یافته که مختصر آ اینکه طی پانزده روز اول کته ها از طرف شب مو ز یك میخو انند وطی سه روز بعدی در میدان رقص قریه که در یك محل مناسب ساخته میشود بصورت دسته جمعی میرقصند بزرگان و روسای قریه نیز دراجرای این رقص حرکت میکنند. دیلول (۶) نیزدران حرکت میجو ید تادر این مراسم پرستش ، موعظه نماید . دراین مراسم مردم لباس های خوبی بتن میکنند، عوام وتهی دستان را دران راهی نیست.

۲ـ نی لون

این فستیوال شصت روز بعد ازختم گیش نموچ ، درگرمای تابستان برای بیست روز برگزار میشود طی دو هفته اول آن مردم بعداز شام در میدان رقص دهکده که بشکل یك ستیج وسیع و طویل ساخته میشود ، با اجرای رقص واواز کسه مشابه یکنوع پوجا (عبادت) میباشد ، معبودان خویش را احترام میکنند . دراین مراسم

موزیك او الحته میشود وبوجا شکل یك نمایش موزیکال را بخود میگیرد از آر در صفحه (۳۸) اشاره میکند که در این مراسم تامل خاص برای پوشیدن لباس وشرکت دران وجود ندا شته هر کس بخواهد در ان شرکت نماید بعد از سپری شدن این دو هفته در طی چهار یا پنج روز مردم یکدیگرخود راپا آب تر میسازند که این مراسم شبیه مراسمی مقدسیت که هند وها طی آن یکه دیگررا با رنگ الوده میکنند البته در سه روز اخیر وشب های این بخاطر معبودانشان با لباس های زیبا رقصی مشابه رادرمیدان مقد س اجرامیکنند همچنان طی این شب ها هر کسی در خانهٔ خودغذاهای بهتری میپزاند وبه یکدیگر توزیع میدارند

۳ـ اشتری ـ چل ـ نات

این فستیوال چهل روز بعد از نی لون در اخیر فصل تابستان برای سه روز برپا میشود طی این روز ها از طرف صبح وشام درمیدان رقص میروند و رقص های مشابه الچه را در بالاگفتیم اجرا میکنند پوشیدن لباس و توزیع غذا به یکدیگر نیز مشابه آن است

۴ـ گیچی (صفحه ۳۹)

این فستیوال صد روز بعد از اشتری چل نات برای مدت حد اقل دوازده روز دایر میشود طی هفت شب اول مراسم رقص را بجا میاورند ودر روزهشتم همه از خانه ها برآمده به قطع کردن وجمع اوری چوب تاج مروسی برداازند وروز بعدی آنهارا با مقداری ازچوب صنوبر بخانه اورده قسمتی از انرا دود میکنند همچنا ن درشب چهارم به وزنده میرقرص های نان را بنام معبود ها پخته و بعد از ساعت ۱۲ شب آتش رامی افروزند وپارچهٔ از آن نان هارا با کمی روغن وخمچهٔ ای صنوبر در آتش میدازند و در این وقت نام معبودانی را که این نان هارا به نام شان پخته کرده اند یاداوری کرده ازآنها تکریم بعمل میاورند .

درصفحه (۵۰) اثر آزار امده که آنها بعد ازانکه باقی ماندهٔ نان‌ها راخوردند، مجبول‌های ازگاو ، بز، گوسفند، وهمچنان شها نان را از هاخچه های بیدمیسازند که شبا نان ومواشی‌شا نرا تمثیل میکند. این مجبول‌ها رادر یک تاق بلند وبرامده رمقابل درورودی‌ها نخود قرار میدهند. انها به عقیدهٔ خود بدین ترتیب به‌معبودشان عرض حال میکنند، ومیخواهند تامعبود شان چنین حیوانات راکه بدوی تعلق دارند به‌ایشان بدهند. بعداً مثه این مر اسم هرکس نظر به مقامش چون عنعنهٔ قدیمی با سیاهی که‌طی روز های گذشته جمع آوری کرده‌مهیا شده تما و بر حیوانات متعلق بخود را روی دیوارخانه اش ترسیم مینماید.

ازصفحه(۵۱): درروز پنجم انها شاخچه های راکه قبلاً جمع آوری کرده‌برای مردها دسته‌های به‌طول ۱۵ تا ۲۰ فت وبرای زنها واطفال بطول ۶ تا ۱۰ فت می بندند. این دسته‌ها بنام های هرشخص بوده وزنان حامله‌برای طفلی که‌در بطن اش‌مهیا شده‌نیزدستهٔ تیار میکنند. درشب همان روز بنام معبودان شان‌به استثنا (مون) نان‌پخته ودر ساعت ۲ ۱ شب بطریقی که‌قبلاً تذکار یافت، پوچا انجام داده بعداً استراحت میکنند . درصفحه (۵۲) امده که‌ساعت ۳شب‌همه مردم ازخواب‌بیدار شده ، لباس های زیبایی به‌تن میکنند. (دبلول) ازهمه اولتر به قسمت بالائی بسته‌های شاخچه که‌دران شاخه های صنوبر بسته‌میباشد اتش‌زده از خانه بیرون میشود. بدنبال وی دیگران نیز اینکار راانجام داده‌ازخانه‌بیرآیند وهمه باآواز بلندسیچ ، سیچ صدا میزنند که دعای خیرمعنی میدهد. بعدازاندکی توقف درد هکده روانه آتشکدهٔ معبود شان بنام دیسانی (۷) میگردند در اتشکده اولاً د بلول وپشو (۸) وبعداً عامه‌مردم داخل‌میشوند. بعدازانکه تمام مردم درانجاجمع شدند یکجا باد بلول وپشو که دراین وقت بیهوش میشود معبود را پرستش مینمایند . معبود ازطریق پشو بصورت

مرموزی با آنها سخن میگوید و بشو و نام آنهائی را که دعایش مورد
قبول قرار میگرد یادآوری نموده بسته‌های متعلق به آنها را که تعداد
شان از دو تا چهار و بیشتر نمیشود گرفته در کنار دروازه معبد
استاده میکند پیشوا آن استدعایی را که مورد قبول معبود قرار
خواهد گرفت به مردم شرح میدهد و همه مردم با وی یکجا با دستان
بسته به پا می ایستند و مردم استدعای خویش را از طریق وی به معبود
ارائه کرده جواب خویش را نیز از طریق او می‌یابند بعد از ختم این
مراسم آنها دوباره رقص کنان بطرف دهکده راهی میشوند البته
حین اجرای رقص میسرایند ولی آلهٔ موسیقی آنها را همراهی نمیکند (؟)
آنها تا زمانیکه مردان از آتشکده برنگشته‌اند در میدان
متذکره میرقصند و وقتی مردان به آنجا رسیدند همه باهم یکجا برای مدت
طولانی به اجرای رقص با آلهٔ موسیقی میپردازند بعد از آن هرکسی
بخانه خود رفته غذا میخورد هفت روز بعد از این مراسم هرشخص
مجسمه های مواشی و شبانان خویش را از چوب ساخته آنها را
در آتشی که در خانه‌های خود به منظور پرستش معبود شان
می افروزند می اندازند این مراسم مشابه جشن دیوالی هندوها
در هندوستان است.

این فستیوال برای یک روز در اخیر ماه چاپت فقط بیست روز قبل از
فستیوال اول براه می افتد در این فستیوال صبح بسیار وقت آنها از خواب
بیدار میشوند و غذا می پزند آنها در حوالی ساعت ده آنرا با خود به
قبرستان دهکده برده و مقداری از آنرا با شی روغن، آب، شیرینی و غیره
روی مجسمه های خویشاوندان شان میپاشند معتقدند آنها این غذاها
به مرده میرسد بعداً غذای باقی مانده را بین خود تقسیم کرده
با آواز خوانی به دهکده برمیگردند آواز خوانی شان شکل [illegible]
لیریک دارد. آنرا در صفحه (٥٥) میخوانید که وقتیکه آنها به دهکده
رسیدند به میدان رقص میروند و حین اجرای رقص و آواز عموماً

مردان را مسخره میکنند و مردان از گفته هایشان احساس خجلت نموده از آنها تقاضا بعمل میاورند تا آواز خوانی را توقف بدهند و به خانه های شان بر گردند زمانیکه آنها به خانه بر گشتند ومصروف صرف غذا شدند مردان لباس های رقص را پوشیده مشابه مراسمی که قبلاً از ان یاد آوری کردیم جهت اجرای رقص به میدان دهکده میروند آنها به همراهی موزیك میرقصند پارچه های را که در بارهٔ پدران، پدر کلان ها و پدر کلان پدرشان حین مرگ آنها خوانده بودند میخوانند و ارثین مرده گان مقداری از شیر و انواع میوه جات را باخود اورده بین هم تقسیم میکنند بعقیدهٔ آنها غذاهای توزیع شده به مرده گان میرسد از برهمچندان در صفحه (٥٦) علاوه میکند که برعلاوه این فستیوال ها تعداد یا زمرسم وجشن های کوچك دیگر نیز وجود دارد شرحی آن زیاد طویل است بنا در این جا شرح نیافته است...»

یادداشت ها

١- کاتن یا کته نام یکی از قبایل بزرگی نورستان است که بدو بخش عمده کته های شرقی وغربی تقسیم میشوند کته های شرقی در دره باشکل وغربی های آن در کانتیوا و اگل زنده گی میکنند که سابق بنام کتور نیز یاد میشدند و بنا برتربیه گوسفندان سیاه بنام سیاه پوشان معروف بودند.

٢- در صفحه ٧٧ نسخه قلمی جایی که مولف جیالوژی خویش را بیان میکند به همین نام امده، فرهنگ هندو کش صفحه (١١).

٣- پالوال، عناصر اجتماعی ونمادهای نورستان قدیم، فرهنگ هندو کش صفحه (٦٣).

٤- کرستین سون، کلتور هندوکش صفحه (١٥).

٥- کیش رب النوع جنگی نورستانی های قدیم بود.

٦ - (دیلول) یکی از پیشوایان مذهبی نورستانی های قبل از اسلام است که در میان سایر پیشوایان مقام بلندتری داشت.

دمیا ین یکی از ا لهه‌های قدیم نورستان است که به عابده
ی از محصولات و مواشی شان حمایت میکرد .

. پشو یا پښه یکی از پیشوایان مذهبی نورستانی های قبل از اسلام
قـهده سابق آنها و قتیکه معبود انی میخواهند ظاهر شوند راین وقت
میگر ددود راین حالت فرمان معبود به گوش وی میرسد و پشو
ان را به مردم اعلام میدارد ، (صفحه : ۷ - ۷۲ اثرازار)
هندوکش ، صفحهٔ (۱۹)

موازین نقدوداوری درباب

انواع شعروآثارادبی

گزینش از مجلهٔ دانشور خرداد ۱۲-۱۱

نقدوداوری درباره آثار ادبی زبان فارسی دشوار است ، زیرا ما هنوز در مرحلهٔ اقتباس هستیم تا برسیم به مرحله‌یی که از خود نیز ملاکهای نقد و بررسی به‌وجود آوریم بهترین ناقد روزگار ما کسی است که بتواند آرای منتقدان اروپایی را به‌درستی با آثار ادبی تطبیق دهد و آنها که دست اندر کار مطالعه آثار معاصر اند نیک میدانند که هنوز از نعمت چنین منتقدی برخوردار نشده‌ایم زیرا ناقدانی که با موازین نقد اروپایی آشنایی دارند نقص این کار را دریافته‌اند و راه را منحصر در این میدانند که آنچه از موازین نقد و بلاغت اروپایی کلیت و شمول دارد ، باید به فارسی درآید و کوشش شود که بر بنیاد آن آثار ادبیات قدیم و جدید ما سنجیده شود. داوری درباره آثار ادبی معاصر ما آسانتر است ، زیرا این گونه آثار تشابهاتی با آثار ادبی غرب دارند و به‌خوبی میتوان بسیاری از آراء ناقدان فرنگ را درباب آثار معاصر خودشان ، بر آثار ادبی معاصر انطباق داد. اما این عمل در مورد آثار ادبی قدیم دشوار است ، زیرا شرایط تاریخی و اجتماعی پیدایش آن آثار با شرایط اجتماعی و تاریخی آثار ادبی اروپا کاملا متفاوت است و پیاده کردن موازین زیبایی شناسی و نقد اروپایی در مورد آن آثار باید با احتیاط کامل و با بصیرت فراوان انجام گیرد

بسیاری از اصطلاحات نقد ادبی اروپایی فقط و فقط در مورد آثار ادبی
ملل اروپایی قابل انطباق است و بعضی دیگر با اندکی تغییر و توس
ع میتواند بر آثار ادبی ملل شرقی و اسلامی نیز منطبق شود و با
تغییرات و دگرگونیهایی که در محیط ادبی بوجود آمده، قسمت
بیشتری از حرفهای منتقدان اروپایی را در باب آثار معاصر میتوان
پذیرفت.

یکی از مسایل عمده یی که ناقدان اروپایی از قدیم به آن توجه
داشته اند و از خلال فن شعر ارسطو و آثار مشابه آن میتوان دریافت
تقسیم بندی آثار ادبی است؛ کاری که در ادبیات شرقی و اسلامی
اصلا مطرح نبوده است، البته در ادبیات ملل اسلامی (فارسی، ترکی
عربی، اردو) به تاثیر طرز فکر ادیبان عرب، آثار ادبی (فقط)
از دیدگاه ظاهر آن تقسیم بندی شده است و این گویا یک خصوصیت
نژاد سامی است که از رهگذر ادبیات عرب به آثار ادبی دیگر ملل
اسلامی انتقال یافته که صورت ظاهر و شکل آثار ادبی را مورد دقت
قرار دهند، نه عمق معنوی و حوزه اندیشگی و عاطفی آن را، از همین
که شاعران و ناقدان عرب به مساله قافیه و وزن داد داده اند و موازین
داوری ایشان که بر محور مساله الفاظ و رب قافیه و ... سیر می کند
فلسفه پیدایی اینگونه تقسیم بندی را بخوبی میتوان احساس کرد
زیرا هنگامی که دید ناقد متوجه عالم لفظ و عیوب صوری اثر ادبی
باشد، ملاک داوری و شیوه تقسیم بندی او از آثار ادبی نیز چنین
حالتی خواهد داشت اینگونه تقسیم بندی که بر اساس صورت و شکل
آثار ادبی بنیاد شده است بی فایده نیست (۱) اما از جهات بسیاری مانع
نقد و داوری درست است همین توجه به صورت و تقسیم بندی آثار
ادبی از رهگذر شکل و فرم است که نقص عمده یی را در سنت شعری
ما سبب شده است و آن فراهم آوردن دیوانهای شاعران ماست بر اساس

قالب قصیده وغزل ورباعی وآنگاه تقسیم بندی آن قوالب به ترتیب حروف تهجی در نتیجه این تلقی ادیبان ما از تقسیم آثار ادبی . این مشکلات به وجود آمده است نخست اینکه شاعران قدیم ما سیر تاریخی و تحول ذهنی خود را ثبت نکرده اند هیچ دانسته نیست که حافظ کدام شعر ها را در جوانی گفته و کدام شعر ها را در پیری مگر اینکه قرینه یی خاص، به دشواری بتوانیم در بعضی موارد پیدا کنیم دو دیگر اینکه داوری درباره جوانب معنوی کار شاعران قدیم ما دشوار شده است زیرا در تقسیم بندی دیوانها رعایت شکل ظاهری و ترتیب الفبایی سبب شده است که برای خواننده مطالعه در جوانب روحی و معنوی سیر یك شاعر از کارهای دشوار و گاه محال گردد و در بررسی ادوار ادبی سیر صعودی یا نزولی یك اندیشه یا یك زمینه وجدانی و عاطفی را به دشواری بتوانیم بررسی کنیم. فایده اصلی این کار، یعنی تقسیم بندی آثار ادبی براساس انواع این است که به خوبی میتوان علل ضعیف یا نیرومند شدن یکی از انواع را در دوره یی خاص بررسی کرد. وقتی بدانیم حماسه یا شعر غنایی چیست و شرایط تاریخی و اجتماعی هر کدام چیست به خوبی میتوان از ضعف و انحطاط یا اوج و شکفتگی هر نوع در ادوار مختلف سخن بگوییم . براساس شناسایی این نظریه علل اوج حماسه در قرن چهارم و انحطاط آن در عصر مغل و باز اوج غنا و شعر غنایی در عصر مغول را خوب میتوان تفسیر و توجیه کرد. حتی میتوان آگاهانه بعضی از ضعفها را، که نتیجه عوامل خاص است) برطرف کرد و در نقد و بررسی یك اثر، با توجه به شرایطی که نوع آن اثر دارد، از قوت وضعف آن سخن به میان آورد. سنت ادبی عرب که مورد پذیرش ادیبان ملل مسلمان قرار گرفت، این دشواریها را بر سر راه نقد و داوری تا حدی به وجود آورد . این پرسش به ذهن میرسد که چرا وقتی ملل اسلامی فرهنگ و تمدن یونانی

را از رهگذر ترجمه و اقتباس اخذ کردند و بسیاری از جزئیات تفکر یونانی را به دقت مورد تحلیل و بررسی قرار دادند، از این نکته غافل ماندند که موازین نقد و داوری در باب آثار ادبی را هم از یونانیان اخذ کنند. ظاهراً علتش این است که قدما تصور میکرده اند آثار ادبی هر زبانی ویژگی خاص خود را دارد و قابل انتقال به زبان دیگر نیست و از سوی دیگر، اهمیتی که به شعر عرب و آرا عرب در باب شعر - که دیوان العرب خوانده شد (۲) - میدادند موجب شده است که خود را از آرا یونانیان در باب شعر بی نیاز بدانند و از همین جاست که وقتی در منطق، نیازمند به اخذ اصطلاحات ادبی یونان شده اند، اغلب حرف های شان پریشان و بی معنی است از قول سخنانی که ابن سینا و دیگران در باب تراژدی (تراغودیا) در تفاسیر و شروح خود بر خطابه ارسطو آورده اند (۳) و نشان میدهد که درک درستی از این مفاهیم نداشته اند ناقدان فرنگی، که از میراث تفکر یونانی بهره مندند، آثار ادبی را دور از توجه به شکل ظاهری و چند و چون وزن و قافیه فقط از دیدگاه زمینه معنوی و بار عاطفی و وجدانی تقسیم بندی میکنند به گونه ای که این تقسیم بندی مرز زبانی خاصی نمیشناسد این تقسیم بندی که در آثار ادبی همه ملل جهان با تفاوتهایی در جزئیات صدق میکند و در همه ادوار تاریخ ادبیات ملل قابل توجه است نوع حصر عقلی است در حوزه معانی آثار ادبی و خصایص عام اسالیب آن که با دگرگونه های جوامع بشری به دشواری قابل تغییر است و چنانکه خواهیم دید از همان روزگار قدیم تا کنون این حصر عقلی مصداق داشته است. بی گمان ذهن تحلیل و تجزیه گر یونانی - همان گونه که مقولات را در منطق و فلسفه حصر عقلی کرده در این تقسیم بندی تأثیر مستقیم داشته است، نظریه انواع ادبی کوششی است در راه این تقسیم بندی.
انواع ادبی عبارت از مجموعه خصایص فنی عامی که هر کدام دارای

شخصات و قوانین ویژه خود هستند . هر یك از انواع شعر حماسی
نایی ، نمایشی و تعلیمی ساختمان و هندسهٔ خاص خود را دارا است. مثلا
ماسه نوعی شعر داستانی است که کاملا دارای جنبه آفاقی
ست نه انفسی .
در این نوع هیچ گاه هنرمند از «من» خویش سخن نمیگوید و از
مین رهگذر است که حوزه حماسه بسیار وسیع است و در خلال حماسه
صویر تمدن یك ملت را، در مجموع با تمام عادات و اخلاق آن به
نوبی میتوان مشاهده کرد و حتی قوای طبیعی و غیر طبیعی موثر در
کوین آن ملت در حماسه اش نمود ار است. برعکس، شعر غنایی شعری
ست که حاصل لبریزی احساسات شخصی است و محور آن «من» شاعر
ست و سراینده در آن نقش پذیرنده و صرفا اثر دارد نه تاثیر بخش و موثر،
دیگر انواع نیز هر کدام ویژه گی خاص خود را دارند و این انواع
در نثر نیز مصداق پیدا میکنند هر کدام از این انواع ماده یی
مخصوص به خود دارد . در حماسه ماده یی وسیع که مجموعه یی از
حوادث مهم است همراه با اسلوبی نیرومند و سرشار - از نظر قرینه سازی
و تصویرها - ضروری است و تا یك حماسه به درجه کمال برسد تجربه
چند شاعر در چند نسل لازم است و باید که شاعران حماسه سرا از
تخاییل نیرومندی برخوردار باشند . برعکس، شعر غنایی ماده ساده و
محدودی دارد که عبارت است از هر گونه احساس شادی یا غم یا
خشمی که به گونه شعر در آید . باز در مقابل این دو نوع ، شعر
نمایشی نه نیازی به افزونی حوادث دارد چنانکه در حماسه لازم بود
و نه سرشاری و لبریزی احساسات میخواهد، چنانکه در شعر غنایی
ضرورت داشت ، بلکه قدرت در نظم و سرعت و تصویر گری حوادث
(یا حادثه) را لازم دارد با اسلوبی آشکار و استوار . و بر همین قیاس
شعر تعلیمی نیز مادهٔ خاص خود را، که دانش و اخلاق است، با نظر
گاه منطقی در بر است . این انواع ادبی بیش و کم به انواع پدیده

های هستی شباهت دارند: حیوانات، جمادات، نباتات، انسانها که
در تاریخ طبیعی، هرمجموعه‌یی با خواص مشترک خود جداگانه
مورد بحث قرار میگیرد. پرندگان خصایص مشترکی دارند که
در پستانداران یا مثلاً دستهٔ ماهیها دیده نمیشود.

تطور انواع موجودات، تحت تأثیر عوامل خارجی
محیط و ترکیب خاص هر کدام به‌وجود می‌آید؛ اما تطور انواع ادبی
تحت تأثیر نبوغ آفرینندگان آثار ادبی و تمدنهای گوناگون است.
همانگونه که محقق تاریخ طبیعی یک درخت صنوبر را از وقتی که کاشتگی
بوده تا هنگامی که درختی شده مطالعه میکند، نقاد ادبی نیز هرنوعی از
انواع ادب را در سیر تاریخی خود مورد بررسی قرار میدهد که چگونه به
وجود می‌آید و چگونه راه کمال می‌پیماید و حتی چگونه از میان میرود.
بنابرین، از چند نظرگاه میتوان تطور انواع ادبی را بررسی کرد:

۱- تطور هر یک از انواع به‌طور مستقل و جداگانه،
۲- دگرگونی یک نوع در راه تبدیل به نوعی دیگر،
۳- تغییرات کامل در انواع.

۱- تطور هر یک از انواع ادبی:

یکی از اشتباهات ناقدان قرن هفده و هجده امثال بوالو این بود
که تصور میکردند انواع ادبی به گونهٔ قالبهای جامد و ثابت همیشه وجود
دارند و هیچ تغییری در آنها راه ندارد؛ اما در قرن اخیر، از رهگذر
مطالعات تاریخی در سیر انواع به این نتیجه رسیده اند که هر نوعی
خود به خود سیری و تطوری دارد، یعنی پس از یک مرحلهٔ ابتدایی
به انواع دیگری آمیزد و نمیتوان یک نوع را از همسایگان معنوی
آن جدا کرد، هرنوعی مراحل رشد و کمال خود را می‌پیماید تا میرسد به
مرحلهٔ انحلال؛ مثلاً حماسه ممکن است در یک دوره خاتمه یافته تلقی
شود؛ زیرا شرایط اجتماعی به وجود آمدن، دیگر وجود نداشته باشد.

۲- دگرگونی یک نوع در راه تبدیل به نوعی دیگر.

در آثار ادبی بعضی ملل، از قبیل یونان پیدایش انواع ادبی
د گرگونی آن سیر تاریخی وطبیعی داورد، ولی در بعضی ملل دیگر ممکن
ست جنبهٔ تقلیدی داشته باشد، مثل آثار ادبی ملل اروپا در قیاس
ادبیات قوم یونانی. رو یهمرفته میتوان مراحل تاریخی پیدایش
واع ادبی را در آثار ادبی بعضی ملل از قبیل یونان بدینگونه
رسی کرد:
ف) حماسه
نخستین نوعی که در ادب یونان ظهور کرده، نوع حماسه است
ر ادب یونانی حماسه خاستگاهی اشرافی دارد. این نوع شعر که
وضوع آن صحنه های نبرد است، تعبیر رستی است از یک جامعهٔ اقطاع دار
فیودال) که با همسایگان خود درگیر و دار نبرد است تا حوزهٔ
سلطخود را گسترش دهد. در این اجتماع فردوجود مشخصی ندارد،
قط بعضی از سر کردگان نیرومند هستند که را هبری جنگ
جنگپاره گی با ایشان است. این نوع شعر حالت بیداری یک جامعه
ا در برابر حیات تصویر میکند. در ادب ایرانی نیز چنین است
این تفاوت که درگیریهای قومی در شاهنامه بنیاد تجاوز طلبی
ر نظام فیودالیسم ندارد و تصویر حالت سازنده گی یک جامعه است.
ب) غنایی
در یونان، پس از جنگهای پی در پی، آرامش نسبی بر قرار
یشود. نوعی نظام برشهر ها کم میگردد. مردم بخویش می آیند
از لذتهای زنده گی سخن میگویند وفرد درجامعه اعتبار خود را
ازمییابد وانسان درجمع گمشده نیست. دراین عصر شعر غنایی شکل
یگیرد. شعر تاثیر، شعر آمیخته با رقص وموسیقی. این نوع شعر تصویر
گر مرحله یی است که فرد، شخصیت خود را بازمییابد، خواه خود داو
شخصیت وخواه شخصیت دیگران البته در ادب دیگر ملل این امر مسلم نیست
وای بسا که شعر غنایی بر شعر حماسی تقدم داشته باشد. شواهد موجود

دراد‌ب حماسی نشان میدهد که حماسه بر دیگر انواع ، مانند یونان تقدم دارد .

ج) نمایشی

شعر نمایشی ، یا شعر دراماتیک ، شعری است که در جوامع مترقی به وجود می‌آید ، جوامعی که به مرحلهٔ کمال فکری و هنری رسیده اند زیرا پیچیده ترین نوع شعر است و شاعر در آن میکوشد که جنبه های پیچیدهٔ نفسانیات انسان را مورد تحلیل و وصف قرار دهد و این کار نیاز مند آشنایی به روان انسان است و جز در مرحله یی که اجتماع به حد متعالی شناخت و خرد رسیده باشد و از فلسفه و روانشناسی آگاه باشد ، حاصل نمیشود . در یونان قدیم شعر نمایشی رواج داشته ، ولی در ادبیات ملل اسلامی تا عصور متاخر از شعر نمایشی و اصولا ادبیات دراماتیک نشانه یی نیست ، مگر اینکه از بعضی شرایط شعر نمایشی صرف نظر شود و با توسع ، بعضی از آثار ادبی داستانی ما مصداق ادب نمایشی قرار گیرد .

د) تعلیمی

شعر تعلیمی که موضوع آن اخلاق و دانش و آموختن است در مرحله یی پیدا میشود که افراد و جامعه به مراتبی از علم رسیده اند و سابقهٔ آن در ادب اغلب ملل دیرینه است در ادبیات اسلامی شعر تعلیمی از کهنه ترین انواع به شمار میرود و البته سیر تاریخی خاص دارد .

دوران نثر

در هر یک از انواع ادبی ، نثر به طور کلی دیرتر از شعر به وجود می آید . اگرچه به ظاهر دشوار مینماید ولی اگر به خاستگاه روحی و معنوی شعر و نثر پیوند بشتم به خوبی دانسته میشود که عواطف و احساسات (که مایه های اصلی شعر اند) زودتر از منطق و اندیشه (که خاستگاه طبیعی نثر ادبی هستند) در انسان بیدار میشود .

در ادبیات تمام ملل این خصوصیت وجود دارد که شعر مقدم بر نثر به‌وجود می‌آید. البته منظور از شعر، شعر به معنی ساده و ابتدایی آن است.

۳- تغییرات کامل در انواع ادبی

انواع ادبی تنها تطور و دگرگونی نمی‌یابند بلکه گاهی تبدیل به نوعی دیگر می‌شود هنگامی که اجتماع می‌کوشد اشکال تازه یی که با تمایلات جدید سازگار باشد. به وجود آورد نوعی به نوع دیگر تبدیل می‌شود. از ساده نوع قبلی نوع تازه یی به وجود می‌آید. مثلاً حماسه هومر به گونهٔ تاریخ هرودوت در می آید، یا تاریخ ساسانیان در زبان فردوسی مایه های حماسی به‌خود میگیرد و یا شاهنامه اساس تاریخ نویسی دوره های بعدی میشود.

البته نباید فراموش کرد که همانطور که در عالم طبیعت و در تاریخ طبیعی نمیتوان مرز زمانی دقیقی میان مراحل پیدایش انواع قایل شد و نشان داد که در چه مرحله یی جماد و در چه مرحله یی گیاه و حیوان و انسان پدید آمده، انواع ادبی نیز چنین است همه اینها را میتوان در کنار هم دید. تداخل این انواع ادبی، امری است طبیعی ممکن است بعضی از خصایص شعر غنایی در فصلی از یك حماسه یا یك شعر نمایشی به‌وجود آید و این در هم آمیختگی در ادبیات ملل اسلامی و به خصوص در ادبیات پارسی به گونه آشکاری مشاهده میشود و بی‌گمان عامل فرم (صورت) در این آمیختگی تاثیر فراوان داشته است.

در تاریخ طبیعی برای هر گروه ودسته خانواده نامها واصطلاحات دقیقی وجود دارد.

اما در ادب، برای شاخه های فرعی وشعبه های این انواع دقیقاً نامی نمیتوان جست. برروی هم‌آنچه در حوزهٔ ادب قرار میگیرد وحاصل نبوغ هنری انسان از رهگذر کلمات است در دو شاخه اصلی انواع

شعر وانواع نثر قرار میگیرد . شعرخود جداگانه دارای چهار نوع
اصلی حماسی ، غنایی، نمایشی وتعلیمی است وهر کدام از این انواع
دارای شاخه هایی است ، مثلا شعر غنایی شامل [illegible] مدیحه ،
مرثیه و غزل است و شعر نمایشی دارای اقسام: تراژیدی ، کمدی و
درام جدید است وباز هر کدام ازین شاخه ها شامل آثاری است
که درجزئیات با یکدیگر تفاوت دارند .

به دشواری میتوان یک اثر ادبی را در نوع دقیق و شاخه
خاص خودش قرار داد، زیرا اگر از نظر کلی به یک نوع مربوط
باشد از دیدگاهی دیگر به نوعی دیگر [illegible]
صبغه یی ازشعر نمایشی به خود میگیرد و گاه صبغه یی از [illegible]
وحتی صبغه یی از شعر تعلیمی . به همین جهت است [illegible]
ادبی در تمام موارد دقیق نخواهد بود وبه طور [illegible]
قراردادی به خود میگیرد. در شعر پارسی اغلب انواع [illegible]
به یکدیگر می آمیزند، غزل حافظ مجموعه [illegible]
میشود از طنز تا وصف ومرثیه وغزل در خود جمع [illegible]

شعر حماسی

تعریف وخصایص حماسه:

حماسه شعری است داستانی - روایی با زمینه [illegible]
قومی و ملی که حوادثی بیرون از حدود عادت در آن [illegible]
[illegible] داستانی حماسه : یکی از خصوصیات [illegible]
آمده جنبه داستانی بودن آن است ، بنا بر این [illegible]
از حوادث وجود دارد باینکه درحماسه [illegible]
یی از اوصاف و خطبه ها وتصاویر وجود دارد [illegible]
نسبت به عنصر داستانی بودن جنبه ثانوی دارند حماسه ، تاریخ [illegible]

گذشته است به قول لامارتین : حماسه شعرملل است به هنگام طفولیت ملل آنگاه که تاریخ و اساطیر و خیال و حقیقت به هم آمیخت و شاعر مورخ ملت است، زیرا در آن مرحله از تاریخ هنوز نقد و انتقاد رواج نیافته در آن مرحله ملل نیازمند وصایای بزرگان و قهرمانان خویش اند ـ آنها که ملت ها را از مرحله یی به مرحله یی سوق داده اند و به درجه یی از تمدن رسانده اند.

۲ ـ زمینهٔ قهرمانی حماسه : بیشترین بخش حماسه را اشخاص و حوادث اشغال میکنند و وظیفهٔ شاعر حماسی آنست که تصویر ساز انسانی باشد که هم از نظر نیروهای مادی ممتاز است و هم از لحاظ نیروهای معنوی با تمام رقتی که از نظر عاطفی و احساسی در آنها وجود دارد. تخیل همیشه نمونه های عالی و ایدیال را در گذشته میجوید؛ اما عقل و منطق این نمونه های متعالی را در آینده جستجو میکند. همانگونه که نستور قهرمان سالخورده ایلیاد هومر میگوید: (هیچ کسی نمیتواند از مردمان زندهٔ این روزگار) خود را با آن قهرمانان باستانی مقایسه کند. » آنان حتی در خوردن و نوشیدن نیز حالت برجسته و استثنایی دارند.

۳ ـ زمینهٔ ملی شعر حماسی : این حوادث قهرمانی، که به منزلهٔ تاریخ خیالی یک ملت است در بستری از واقعیات جاری است و آن عبارت است از خصایص اخلاقی آن جامعه و نظام اجتماعی و زندگی سیاسی و عقاید او در مسایل فکری و مذهبی .

الف) اخلاق عصر :

ایلیاد تابلویی است که جامعه یی که هومر در آن میزیسته؛ جامعه یی با نظام اقطاعی (فیودالی) و خصوصیات ویژهٔ آن : روش

رنگ و نوع نبردآفزار ها، طرز لباس پوشیدن و نوع عمارتها، خصایص روانی جامعه از درشتخویی وساده گی وانتقا مجویی. شاهنامه نیز تصویری است ازجامعهٔ درج‌زئی ترین خصایص حیاتی مردم

ب) تصویر مردم:

طرز تفکر مردم وعقاید شان درباب آفرینش‌وزنده‌گی ومرگ آنچه به حیات آن‌سرزمین ومردم پیوستگی دارد درحماسهٔ آن‌ملت سرزمین تصویر میشود. ایلیاد تصویری‌است ازمردم یونان. به همین مناسبت که بعضی از ناقدان‌ارا نسوی گفته‌اند: «شرطحماسه این است که هم ازجنبهٔ تخیل‌وهم‌ازنظر تصویر عقایدمردم کاملترین اثری‌باشد، همچون‌دایرة‌المعارفی اززمانه ومردم‌باهم.» بدینگونه پیدا ست که جزشاهنامه‌در ادبیات ما، اثری که مصداق کامل حماسه باشد، بدشواری‌میتوان یافت.

۳ ـ زمینهٔ خرق‌عادت، یعنی‌جریان حوادثی که بامنطق وتجربهٔ علمی همسازی ندارد یکی دیگرازشرایطحماسه استدرهر حماسه‌یی رویداد های‌غیر طبیعی وبیرون ازنظام عادت وجود داردو این خوارق‌عادات ازلحاظ‌رهگذرعقایدینی آن‌عصر توجیه‌میشود. هرملتی تایدماوراءطبیعی خودرابه عنوان عامل«شگفت آوری» درحماسهٔ ویش به کار میگیردو بدینگونه‌است که‌درتمام حماسه‌ها موجودات آفریده هایی غیرطبیعی، درضمن حوادثی که‌شاعر تصویر میکند، ور میکنند. درالیاد ، نقش خدایان کار های‌ایشان ، پیوسته جلی‌میکند . دراود یسه نیزچنین‌است. درشاهنامه حدیث سیمرغ ودیو ید ورویین تن‌بودن اسفندیار وعمر هزار سالهٔ‌زال‌و... رویداد-

هایی است بیرون از عادت که همچون رشته استواری زمینهٔ تخیلی حماسه را تقویت میکنند.

در نظرات تی که حماسه در تاریخ می‌یابد، عوامل «شگفت انگیزی» یعنی عوامل توجیه خوارق عادت دگرگون میشوند؛ زیرا عقاید ماوراء طبیعی یک قوم دگرگون میشود. مثلا در اقوامی که بت پرست اند یا به تعدد خدایان معتقدند، راه توجیه خوارق عادات، با اقوام مسیحی متفاوت است. در مسیحیت، قدیسین آیین مسیح و فرشتگان وسائط نجات آفریده‌های اساطیری را میگیرند. گونهٔ دیگر از عوامل توجیه خوارق عادات وجود دارد و آن اعتقاد بسیاری از اقوام است به سحر و جادو و عالم ارواح و جن. در تمام این سه نوع، اساس کلی عقیده است گاهی تخیل شاعر نیز خود عاملی است در پرداختن بعضی پدیده‌ها.

در میان ناقدان قدیم اروپا بر سر این موضوع اختلاف که عامل توجیه خوارق عادات، یعنی عنصر اصلی «شگفت آوری» باید ثابت باشد یعنی همان الههٔ اساطیری یونان باشد یا به قدیسین آیین مسیح و خداو فرشتگان بدل شود، زیرا عقاید جامعه دگرگون شده است. بوالو در فن شعر خویش منحصراً همان خدایان و پدیده‌های اساطیری را میپذیرد؛ اما شاتو بریان در نبوغ مسیحیت عکس این عقیده را داشته است در نظر شاتوبریان باید بر اساس عقاید مسیحیت سخن گفت؛ زیرا تمدن مسیحی، شعری میپذیرد با صبغهٔ مسیحیت.

هندسهٔ شعر حماسی:

هر حماسه، ناگزیر باید از وحدت کامل برخوردار باشد. این وحدت حاصل چند امر است:

نخست، اینکه یک حادثهٔ اصلی در آن وجود داشته باشد تا حوادث دیگر را در پی آورد، دوم، اینکه یک قهرمان اصلی در آن باشد که حوادث را راهبری کند. حوادث را در چهار اصل میتوان تصویر کرد:

(باقیدارد)

ددلي اوشهي د قصې دوه نور راويان او ناظمان

(۲) عبدالباقي:

د دلي اوشاهو د قصې بل ناظم عبد الباقي دی، ده هم د دې قصې زباني روايت د نظم په قالب کې راوړی دی، نظم يې خاص شکل او سکښت نه لري. غزلې، مقامونه، رباعي، ټپې، مخمسې او اسې لوبې او نور يکې شامل دي. ددې قصې ناظم هم له فرهنګ ادبيات نه (۱۲) پرته بل څوک نه دی، معرفي شوی. پښتو منظوم تذکرو نه دی ضبط کړی، البته د عبدالباقي په نامه موږ دوه تنه نور شاعران پېژنو چې يو يې عبدالباقي مهمداني (۱۲۲۰ - ۱۳۱۱) هـ ش د پښتو او اسې شاعر و، د پر منظومات يې موږ ته معلوم دي (۱۲).

بل شاعر عبدالباقي افغان (۱۳۴۳ هـ ق مړ) تحسين الوجهات لتقريب اللغات په نامه د يوه اصلاحي منظوم کتاب (۱۳) خاوند دی، د اسې هم پښتو تذکرو ضبط کړی دی مګر د غه عبدالباقي چې د دلي اوشهو د قصې ناظم دی بل سړی دی او له د غو دوار و عبدالباقي نومو شاعرانو پرته د ريم عبدالباقي دی چې تراوسه يې لا سړای پښتو تذکرو ته لاره نه ده پيدا کړې.

دا عبدالباقي د دبارلسې پېړۍ شاعر دی او د شمال مغربي سرحدي صوبې په کښت (کمبت) او سي سيمه کې اوسېده. ده په خوله احمد کې د خپل ځای په باب داسې وايي

نوم عبدالباقي زما ګيت لي سکونت کوم
واړه پښتو نه يا نبي ستا د زينت کوم

دی د خپلو شعرو نو په مقطعاتو کې خپل نوم کله عبدالباقي او کله باقي راوړي، د دغه قصه د ۱۳۰۰ هق کال د شعبان د مياشتې په لسمه نېټه سرته رسولې ده، ده پخپله ويلي دي:

د يارلس سوه سنه وه اتمه مياشت
ورځ لسمه د شعبان اې قيل و قال
باقي خپل د مقطع پرې و کړه قصه پس کړه
اوريدو ته يې محتاج د ګيت او ل

دعبدالباقي د دلې او شهو قصه په تحفة العشاق مشهوره ده، او په همدې نامه په ۳۲ مخونو کې غالباً په ۱۳۷۱ هق کال په لاهور کې چاپ شوې ده.

دعبدالباقي د دلې او شاهي قصه له حمد و نعت وروسته داسې پيل کړې:

بو قصه در ته کوم د عاشقانو
د پخوا زمانې خلق صادقانو
چې يې واورې همږن زړه به دې خوشحال شي
يا د پلو لوچې د لي نومې پوهو انو
دې پهچې پههزاره پهاوسيداو
بهادر و پهخپل وخت کې پهلوانو
ګورده وه په شپږکې کلي کې ياره
ورو نې نه وو دېر اوچت په خاندانو
او په دې پښتو نوده خپله قصه کړې ده:
د دلې نه دوه پلي ګيرچا پير شوی
د عاشقو مې ښکاره کړو در ته حال

د ندامه و اخله په مزیداره

مادہ راوړی هم متاد پاره

شوندی پری‌سری که شه هوښیاره

راته څکاریږی زن به غم چاته کړی

شومی زړ گی پری پری

شونډی به سری لرم شی مزیداری

ای منجاری خپل یارد پاری

ته جوړ خبر زماله پاری

«عبدالباقی» عاشق وهی‌را ته‌ناری

شومی زړ گی پری‌پری

دیومقام ذری بیته:

به خوبونه بهدی په کاانتظام

پهخوبوله‌بهدی‌به کااختتام

څه څه څه شه که ته شی هرڅه شبه‌دی

پدبه‌بدی که‌دی‌بد که هر کلام

«باقی» وایی لل زه سوال کوم له رب نه

حاصلیزی به ادب درب الهام

ماءخذونه

١- دلی او شهی دصدر خان ختک دخیال بخاری به زیارد پښور-
چاپ پښتوا کیډ می،٦٧ مخ .

٢ - همدا‌قصه ٦٩٧مخ.

٣- مرحوم نوری (١٣٥٢ ه ش . مږ)ددلی اوشهی دقصی شفاهی
شکل دملی هنداری به دوهم توك کی خوندی کړی‌دی

٤ -ددلی اوشهو دقصی مقدمه ٣٣-٥٦ مخونه

۵ـ پښتو منظومې قصې عبدالکريم پټنګ ۱۳۵۷ هـ ش کال د کابل چاپ دولتي مطبعه ۳۰–۳۲ مخونه.

۶ـ د دلي شهي مقدمه ۳۰ مخ

۷ـ پښتو منظومې قصې ۳۱–۳۲ مخونه

۸ـ فرهنګ زبان و ادبيات پښتو د زلمي هيواد مل ، ج ا د ۱۳۵۶ هـ ش کال چاپ تاليف او ترجمې رياست د پوهنې او روزنې مطبعه ۱۸۳ مخ

۹ـ پښتو (مجله) د ۱۹۵۹ ع کال ګڼه ۸ ۱۲۲–۱۳۰ مخونه

۱۰ـ پښتو (مجله) د ۱۹۵۹ ع کال ګڼه ۱ ۱۴ مخ (۱۲) فرهنګ زبان و ادبيات پښتو ج ا ص ۲۹۲

۱۱ـ هېد باني ګلونه د زلمي هيواد مل تاليف ۱۳۶۲ هـ ش کال چاپ ، د علومو اکاډمۍ د پوهنې او روزنې مطبعه ۲۰ مخ.

۱۲ـ پښتانه شعراء ۲ د پوهاند رښتين ، د ۱۳۲۱ هـ ش کال چاپ پښتو ټولنه په عمومي مطبعه ۶۷۲ مخ.

۱۳ـ تحفة العشاق د لاهور چاپ ۲۸ مخ

نقش اسطوره ها در ایجاد آثار هنری

مهدی دعاگوی

استفاده از اسطوره ها و بکار گرفتن آن بعنوان قالب برای ایجاد یک اثر مستقل مخصوصاً برای تاتر یکی از بارزترین تحولیست که ادبیات قرن بیست آنرا پذیرفته و درمانها زن و گنجینه های ادبی و هنری، والاترین جای هنری بر آن مقام داده است.

مشهورترین وارزشمندترین نمونهٔ این شیوهٔ نمایشنامهٔ «اولیس» اثر «جیمز ژویس» است، که معروفترین نقادجهان تیاتر «تی-اس الیوت» تقریظ شیوا وبلند بالائی درمجلهٔ «دایال» برآن نوشته است. الیوت می نویسد:

«ژویس» (۱) درنحوهٔ استفاده از اسطوره برای حالی نمودن مشابهتها وتداوم حوادث امروزوروز گاران گذشته، روش وشیوه‌ئی را بکار برده که بدون تردید قابلیت آنرادارد که دیگران آنرا بعنوان یک سرمشق ودیباچه‌ئی ممد کار خود پنداشته وازروش او استفاده نمایند.

چه کار برد «ژویس» بهیچوجه صیغهٔ تقلیدی ندارد ولی توان آنانی‌را که به تبعیت از اوگام برمیدارند، مقلد دانست. درست مانند دانشمندی که اگر از کشفیات (انشتین) برای حصول مقاصد تحقیقی خود استفاده میکند، کاری بر مبنای تقلیدانجام نداده است.

قالب گیری از اسطوره ها درنفس خود یک نوع تنظیم و شکل دادن وقسما نمایان ساختن نابسامانی های تاریخ معاصر چیز دیگر

مت ، چنانچه «یاتیس» هم به شکل و گونه‌یی از این روش استفاده کرد . و در واقع او از بین دیگران این راز را اولتر کشف کرده و اول کسی است که این ضرورت را ادراک نموده و به این جهت گام نهایت مهم و بزرگ و عملی را برای امکان پذیر نمودن ترکیب کارهای با ارزش در عالم هنر بر داشته است . چه اتفاقاً «یاتیس» بود که این شیوه را در نمایشنامهٔ منظوم خود به نحوی ملایم بکار برد و بعد «اونیل» نیز از آن پیروی کرد .

«قابل شدن تمایز و ارزش در دایرهٔ والاتری بین استفاده از اسطوره و نمایشنامه‌های تاریخی کار سهل و ساده‌یی است و به هیچ وجه شود بطریقیکه مستلزم است بین این دو تفاوت سالم و مستقل ایجاد شد . مثلاً در نمایشنامهٔ معروف تاریخی «امپراطور و مردی از جلیله» اثر نمایشنامه نویس مشهور «ایبسن» وجوه مشترک زیادی میتوان سراغ نمود که با همین شیوه موردی برای بحث دارد .» (۲)

ولی از جهات کلی اگر این منظور مورد ارزیابی قرار می‌گیرد مرابطات به طریقی خاص آن مطالعه میشود ، آنچه نقطهٔ روشن و اساس در موضوع محسوب میشود مقاصد و هدف و منظور نمایشنامه نویس است . بدین تفصیل که یک نمایشنامه نویس و یا یک نویسنده از اسطوره و زمانه و یا تاریخ با ضوابطی باید کار خود را انجام دهد که اسطوره یا زمانه و یا تاریخ نه بحیث مواد و مصالح کار ، مشخصاً مورد استفاده قرار گیرد . بلکه از اینها با نسبت بصورت قالبی برای ترجمه یا بیان تجربه ها استفاده شود .

اگر از نمایشنامه های منظوم چشم بپوشیم به سراغ نمایشنامه های منثور برویم در بین دایرهٔ مهمترین نمونه‌های این نوع نمایشنامه‌ها را نویسنده گان فرانسوی ایجاد کرده‌اند . «کوکتو» در نمایشنامهٔ «ماشین دوزخی»

«سارتر» در نمایشنامهٔ «مگس‌ها» و «موریس ارون» در نمایشنامهٔ «تیری مول نیه» از این شیوه بوجه احسن استفاده نموده‌اند. (۳)

آنانی که اسطوره را به صورت قالب برای ریخت آثار خود انتخاب کرده و برمبنای آن آثار خود را نگاشته اند، زیاد اند ولی در میان آنان آنکه خود نمایی بیشتر میکند و جلوهٔ به خصوصی در کارش هویدا است همانا نمایشنامه نویس مشهور «ژان انوی» است که نمایش نامه های نظیر «اوروپیدس» «انتیگون» و «مده» را بو جود آورده و در آن قدرت ایجاد و ابتکار خود را به ثبوت رسانیده است .

«ژان انوی» با این ایجاد، تحولات مهم وشگرف ودرعین زمان خارق العادهٔ در تیاتر جدید بو جود آورده که به قول نقاد ان وتیاتر شناسان این نمونه‌های موفقیت‌آمیز استفاده از قالب اسطوره پرداختی است که در روند ورو یداد های تیاتر آینده نقشی عمیق وتاثیر بسیاری خواهد داشت .

«انتیگون» انوی وژان انوی :

اگر به تاریخ کهن تیاتر نظر اندازی شود «انتیگون» «اوروپیدس» را فقط «سوفوکلس» که بین سالهای (۴۰۹ـ او ۳۰۶) قبل از میلاد میزیست نوشته است . وبه این طریق «انتیگون» فقط یك اسطوره است، اسطوره‌ایکه آنرا «سوفوکلس» زائیده و بوجود آورده ولی بازهم همین تاریخ تیاتر است که چندین «انتیگون» را به استشهاد میگیرد که آنهم مال یا اثر چندین نویسنده است اگر روی هریك صحبت شود ، لاجرم صحبت بدرازا خواهد کشید به طوریکه بحث از دایرهٔ یك مقالهٔ موجزو کوتاه بصورت یك کتاب قطور و ضخیم درخواهد آمد .

اماچون بحث ماروی «انتیگون» نوشتهٔ «ژان انوی» است لذا محور صحبت همین انتیگون است وبس .

«ژان انوی» نمایشنامه «انتیگون» را در سال ۱۹۴۴ نوشت .
درنمایشنامهٔ «انتیگون» شخصیت‌های بازی بهمان‌صورت اساطیری اند ولی هدف وغایه بی نمایش نامه ، بصورت یك کل برای بیان خصوصیات زمانی‌درنظر گرفته شده که نویسنده درآن زمان زنده گی می کند . یعنی حالت بیان معاصر رادارد واین خصوصیت مرابطاتی را حالی میکند که میان معاصر وحوداث اسطوره موجود است.
اهمیت‌موضوع فقط‌قالب‌اسطوره‌است ودرقدم بعدی ، بارزترین ارزش نمایشنامه دراین است، که ضوابط ومعیارها ، خصوصات و قرار داد های که تیاتر کلاسك یونان داشت ، در « انتیگون» نوین این ضوابط و قرار دادها به شکل ساده و روان و موافق به حالت‌ها وشرایط زمان تطبیق شده است .
مثلاًدر«انتیگون» نوین‌یعنی‌تخلیق «ژان انوی» کلیه‌بازیگران نمایشنامه دراغاز نمایش، بصورت دسته‌جمعی وارد صحنه‌شده‌ویکی ازآنان چندقدم جلوترآمده وخطاب به‌تماشا چیان می گوید :
دوستان ! اینها هستندهنرمندانی که برای شما « انتیگون» را بازی می کنند .
سپس تشریحات مفصل تر وبیشتر رادرباره شخصیت باز یگران ارائه داده اشاره بیکی ازهنرمندان مشغول من نموده و به صحبت خودچنین ادامه میدهد .
ـ این دخترکه‌لاغر اندام که اینجا نشسته وخاموشانه حوادث را تعقیب می کند ،چند دقیقه بعد «انتیگون»خواهد شد .این مقرر است که او « انتیگون» نامیده شود او مکلف است که نقش «انتیگون» را ازآغاز تا انجام ایفا کند . زمانی که پردهٔ تیاتر بالا میرود . او بوضوح می بیند که « ایسمین» خواهرش باجوانی مصروف صحبت وخنده است . مرد بسرعت دور میشود. بعداً صدای شنیده‌میشود : «یکی از مابان امشب باید بمیریم ».

«ژان انوی» را عقیده بر این است که با این حالت رابطهٔ مشخصی بین تماشاچی و صحنه به نحوی موثر قایم میشود زیرا تماشاچی توجه احسن با نحوهٔ حرکت نمایش نامه و شخصیت های بازی نمایشنامه کلاه آشنا کرده میشوند و در نمایشنامه باز هم صدایی شنیده میشود که گوینده را همکاران می پندند.

این مرد قوی هیکل و تنومند «کریون» نام دارد. آن جوان که پای دیوار تکیه زده و رنگ اصلی چهره اش زائل شده به نظر ها میخورد، قاصد پست کم حرف که میل به صحبت ندارد. حالا شما تماشاچیان تا حدودی اشخاص را شناختید و اینان سرگذشتی را برایتان بازی می کنند که شما بدیدن (تماشای) آن آمده اید، یعنی سرگذشت «اتاکل» و «پولی نیس» دو پسر «ادیپ» را. قرار براین بود که هر یك از اینان بصورت متنا و ب یکسال حکومت کنند ولی اینان باهم جنگیده و سرانجام هر دو پای دیوار شهر از پای درآمده اند.

در اینجا گوینده از صحنه خارج میشود تمام بازیگران بالنوبه از صحنه خارج میشوند، لایت صحنه تغییر می کند و باز یگران به ترتیب نقش های شان وارد صحنه می شوند. (۳)

در خصوصیت کار و وضعیت عمومی نمایشنامه آنچه در خور توجه است و آنچه چشم گیری مؤثر دارد همانا، شیوهٔ نمایشنامه است که نمایشنامه های ناتورالیستی بصورت عمومی از آن بی بهر اند یکی از نمونه ها و یا تم های نوین آنرا می توان بیان یا مقدمه آغاز نمایش دانست، این حالت، مشخصاً بخاطر استحفاظه تداوم وهم آهنگی و یك پارچه گی قالب اسطوره صورت گرفته و به نویسنده امکاناتی را میسر می سازد تا از محدودهٔ قالب اصلی عدول نکند.

شصت سال قبل از امروز موازین و خصوصیات نمایشنامه های رومانتیك را نمایش نامه نویسانی مانند «ایبسن» و «استراندبرگ»

رعایت نکردند و در هالهٔ اندیشه‌های نوآفرینشان ، آنچه خواستند
بوجود آوردند وساختند که حقاء خوب ساختند وخوب آثار پدید
ولی امروز فرم رعایت نکردن و فرار از موازین وقوانین به شیوهٔ
دیگری عرض وجود نموده که بصورت عروسی مرهون قدرت خلاقه
ونوآوری های «ژان انوی» است درست مانند (الیوت) که قالب
گیری های اسطوره ای رادر نمایشنامهٔ منظوم «قتل در کلیسا»
خود ابتکار کرد .

بازهم نمایشنامه «انتیگون» که محور اصلی صحبت ماست .
((انتیگون)) بدون فاصله ، بازی میشود. یعنی فاصله میان سن‌ها یا
پرده‌ها وجود ندارد و ازآغاز تاختم یکسره بازی‌میشود ولی مهم تر
ین وهیجان انگیز ترین صحنه یکه در واقع صحنه اصلی نمایشنامه
محسوب میشود ، تقابل وروبا روئی ((انتیگون))و((کرئون)) است
درست موقع که ((انتیگون)) روی لجاجت وسخت سری تمام، برای
بخاک سپردن برادرش پافشاری می کند ، طبق قانون جان‌خودش را
درقبال این کار گروسی نهد . این‌صحنه تجربهٔ انسان‌راد رهنگا-
میکه به سردو راهه قرار میگیرد ،در انتخاب یکی از دوراه به
شکل کاملا بارزوموثر نمایش میدهد و چه خوب ازقول(انتیگون)
نقل‌می شــــود :

انتیگون - من‌نگفته ام بلی!! شما اصرار دارید! سیاست شما
ضرورت‌شما، داستان‌های‌میان خالی شما چه تاثیری میتواند بر من
داشته‌باشد ؟؟

من میتوانم که به هرچه که دوست ندارم بگویم ((نی))
برای اینکه‌من یگانه قضاوت کننده استم و... شما.. . فقط میتوانید
حکم اعدام مراصادر کنید ! . . برای‌اینکه شما گفته‌اید (بلی(ه)
جان‌مطلب‌در این است که در ((انتیگون)) اثر ((انوی)) سلطهٔ
قالب ، بر محتوی تسلط کامل دارد ولی در نمایشنامهٔ منظوم

((قتل در کلیسا)) این خصوصیت چشم گیر نیست واز اینرو قاطع می توان حکم کرد که نمایشنامۀ ((قتل در کلیسا)) یک ((انتخاب فنی)) است ولی (انتیگون) یک (تجربۀ انتخاب) که بین این دو تفاوت های زیاد در حدود حد فاصل موجود است .

برمیگردیم باز هم به موضوع انتیگون با انتیگون نوین که چه سرنوشتی را دنبال میکند.

نتیجه بیجبر نمایشنامه رعایت قانون است . قانونی که استثنا نمی شناسد وباید یکسان تطبیق شود . مجری این قانون ((کرئون)) است. اوست که باید تصمیم بگیرد. یکی از اجساد بزیر گرمی آفتاب بگندد و دیگرش دفن شود. اهمیت ندارد کدام یک باید دفن شود و کدام یک هم گندیده. این کار بخاطر پایان یافتن شورش مردم باید انجام شود. اینکار به منظور تطبیق قانون ونظم زنده گی اجتماعی باید عملی شود. در اینجا ((انتیگون)) هم باید به حیث یک قهرمان کاری را انجام دهد که شایستۀ یک قهرمان است وقتی او می شنود

کرئون ـ بخاطر دیگران نه بخاطر برادرت !! پس برای کی ؟.
انتیگون ـ برای خودم !! فقط برای خودم !

این خود بودن وخود گفتن از لحاظ شخصیت یک نمایشنامه آنهم در حدود یک قهرمان نمایشنامه، به این ساده گی که ادا میشود وبیننده آنرا می شنود نیست چه این تاکید خاص نمایشنامه است که چه در آثار کلاسیک وچه در نمایشنامه های غیر کلاسیک نقش فروغنده دارد . فروغ بخاطر آنکه در روشنایی آن باید قهرمان نمایشنامه راهی را بگشاید ویا هی را تعقیب کند که برای یک قهرمان ممکن است. قهرمان هر ذات عادی ندارد ، قهرمان نمایشنامه ها مخصوصا نمایشنامه کلاسیک هیچگاهی از میان مردمان عادی که کار ها واعمال عادی را انجام میدهند، انتخاب نشده اند.

«چخوف» نویسنده ودراماتیست مشهور روس برای قهرمانان خود
ارج بزرگ میگذاشته وروی این ارج گذاری در بسا موارد روی
پلهٔ تردد می ایستد برای اینکه قهرمانش با بدیهای قهرمانی را
بشناند. چنانچه وقتی درعمل، قهرمان درشکایت قرار میگرفت
قهرمان رادر لابلای کلمات گیر میساخت تا مبادا خدشه یی به
مقامش عاید شده باشد.

مثلا یکی از قهرمانان چخوف وقتی در تردد قرار می گیرد چنین
نجوا میکند: بلی! همه ما از یاد می رویم - سرنوشت ما همین است و کاری هم
ازما ساخته نیست. همه آن چیزهای که امروز به نظر ما مهم وجدی
وپرمعنا است، یك روزی فراموش میشود ویا از اهمیت می افتد.
این مشکل ماست که ما نمیتوانیم حدس بزنیم چه چیزها در آینده بزر
گ ومهم خواهد بود وچه چیزها هم پوچ وناچیز ومسخره. درا ینصورت
اگر قهرمان، کاری که شایسته ودرخور انجام عمل یك قهرمان است
ازخود نشان نمیدهد، ضعف آن در تشخیص وشناخت عمل است
نه در ارادهٔ او. اما «ایفی گون» با گفتن «برای خودم» وضعیت حالت
و موقعیت خود را تشخیص و تثبیت نموده است و به اینطریق خود-
ش واراده ش را نیکو شناخته و برای انجام آن هر گونه فرجام برایش
بی تفاوت خواهد بود بهمین ترتیب در نمایشنامه «قتل در کلیسا» از
زبان قهرمان شنیده میشود.

درهرموقعیت ودرهمه شرایط انسان می تواند بین خاین بودن
ونبودن یکی را انتخاب کند. این یك تردد است، تردد یکه از نگاه
ان نمایشنامه نویسی آنرا «کشمکش ایشی بنی شده» هم میتوان
خواند. ولی این موضوع که چرا قاطع نیست وتردد بکار رفته بحثی
است که درآن کیفیت عمل وخصوصیت عمل کارقهرمان مورد مداقه
است یعنی اینکه حرکت قهرمان در کدام یك مسیر است واین حرکت
باموقعیت وشخصیت قهرمان چقدر سازگار ومتوافق وهم آهنگ است

وقتی این نتیجه حاصل شد لابد در آن صورت قهرمان و موقعیت آن
تقویت میشود مثلا از زبان «اتللو» در نمایشنامه «اتللو» می‌شنویم

اول شمع را خاموش کنم بعد نور حیات او را . . .

این از لحاظ کلی یك تردید است ولی منکر کشمکش هم نمیتوان شد
که در هر صورت قهرمان هنگامیکه در تردید قرار میگیرد بر اساس
سنت نمایشنامه نویسی، باید تردیدهم نتیجه را ارائه دهد ولی نه بیرون
از دایرهٔ آنچه که میگوید بلکه بموازات آنچه که گفته است .
در «انتیگون» آنچه میگوید قاطعیت دارد . اصلا تردیدی وجود ندارد که
این در نفس خود یك امتیاز است، امتیازی که یك قهرمان اساطیری همیشه
داشته است . «ژان انوی» باهمه نگرش های که در رد این امتیاز را
زایل نکرده و از آن محض بعنوان وسیله بیان و تقویت ها استفاده نموده
درست موافق به تعریفی که «الیوت» نموده است الیوت عقیده دارد که

«یك وضعیت و یا بخشی از حوادث گاهی سبب می‌شود احساس را بر
انگیزد که واقعیت های عمیقی میتوانند آنرا بیدار کنند .»

نقطهٔ مشخص و قابل بحث این است که نویسنده گان میتوانند
افسانه یا اسطوره را قالب قرار داده تعدیلات و تعویضاتی در آن
وارد نماید مشروط بر اینکه وضعیت و سلسله حوادث را به شکل و شیوهٔ
رساتر گویاتر، دقیق‌تر و زیباتر بیان کند .

در غیر صورت نقط ثانی خواهد بود گفته شود با قالب گیری های
نا شیانه و مستبدانه اثر اصلی را هم با خود یك جا بگورستان دان خو-
اهد نمود چه رسد به اثر قالب شده . «ریموند ویلیامز» معروفترین
محقق و نویسندهٔ عرصه حاضر در مورد استفاده از اسطوره و نحوهٔ برداشت و
اصول تجربه و قالب گیری از اسطوره چنین عقیده یی دارد که در یکی
از مقالات خود آنرا انعکاس داده است .

در برداشت و قالب گیری از اسطوره بمعنای یك هدف مشخص و یا
یك تم معین را نویسنده گان مورد توجه خاص قرار میدهند مثلا در نما

.یشنامه معروف «مگس‌ها» که «سارتر» آنرا نگاشته «موضوع قبول و
گناه» سخت طرف توجه بوده است و بهمین منظور «سارتر» نقطه بخش
اهداف مشخص قرار داده است .

دراین میان آنچه نقطهٔ مشخص و درخور دقت فراوان است نحوهٔ
رداشت «سارتر» است که کاملاً این برداشت به تفسیر فلسفی ان
تکی است و اگر تاکید اصلی نمایشنامه ارزیابی شود بدون تردید این
اکید روی اصول فلسفهٔ استوار است که «سارتر» بدآن اعتقاد و اتکا
اشته است .

ولی در نمایشنامهٔ « انتیگون» وضع به این منوال نیست چه در
انتیگون» قالب اسطوره در نفس امر زبان نمایشنامه که هدف نمایشنامه
اخلاقی و رهبری می‌کند و این یك خصوصیت است که این خصوصیت بستگی
کامل به طرز اندیشه و تفکر «انوی» دارد .

مثلا در «انتیگون» یك سنت پاره شده و ازآن سرپیچی بعمل آمده
که این سنت بستگی دارد به تاکیدی که بنام «امید شرك» در نمای
شنامه ذکر شده است ولی ازآنجائیکه این تاکید موافق به طرز تفکر
اندیشه نویسنده نبود و وجه ارزندهٔ در ان احساس نمیکردد ازاینرو
ن تاکید را نپذیرفته و مطرود قرارداده است .

« قسمیکه » «سارتر» برمبنای روش فلسفی خود نمایشنامه را وسیلهٔ
رای بیان افکار اندیشه ها و عقاید پیدا نسـه .

لذا در هر حالت و وضعیت باید این حقیقت از تائید بدور نماند که
الب گیری از اسطوره ها امریست مجاز و در مواردی هم شاید ضروری
لی باید نویسنده گان بصورت عمومی بدلایل فراوانی که موجود
ست در اصول قالب گیری روش و اسلوبی را بکار ببرند که لازمهٔ تاریك
راماتیست است نه شیوه و روش یك فیلسوف .

درهر صورت اگر عالمانه دراین کار قضاوت نشود و پیرامون
افوق و عرضه های اسطوره یی و تجربه های که ازآن حاصل میشود و ا-

قهرمانانه ارزیابی نگردد بدون تردید آنچه بر «اسکار وایلد» نو-
یسنده ودراماتیست مشهور و «ایبسن» نویسنده ودرامه تانتیست و
همکاران شان نازل شد بر قالب گیرنده گان دیگر نازل خواهد شد .

و یکبار دیگر گفته های «اسکر وایلد» را قالب گیرنده گان در
محکمه تکرار خواهند کرد .

یعنی اگر خراش کرده ام اعدام کنید و اگر زیبا تر و مقبول تر
ساخته شده مستحق مکافات وامتیازات میباشم که در هردوصورت ،
هردو را نسبت به من مضایقه نکنید .

«مواخذ»

۱- تحلیل اسطوره ترجمه محمدتقی فرامرزی کیهان شماره ۱۰۱۷۳

۲- نظری به «اسطوره» مردی از گالیله ترجمه ایرج زهری مجله
تماشا سال ۲۵۳۶

۳- انتیگون اغاز کار بهجت امید کیهان شماره ۱۰۵۲۲

۴- « « « « « ۱۰۵۲۳

۵- کتاب بازیگر ترجمه بهدخت دولت‌آبادی چاپ تهران

۶- کوشش برای شناخت هنر ترجمه محمد تقی فرامرزی کیهان
۱۰۷۲۱

۷- نگاهی به اسطوره نوشته هوشنگ اسدی مجله تماشا سال ۲۵۳۶

۸- دیالوگ های منظوم چاپ المان دموکراتیک

د ملي فرهنګ او ادب د تاریخ له شیبو څخه

(سرمحقق عبدالله بختاني)

په ۱۳۲۴ هـ ش کې مې د لومړي ځل لپاره د ماد شعر په لیکلو پیل وکړ. هغه به مې «انیس» ته واستاوه او د «بېچاره» په تخلص به زما شعرونه هلته خپرېدل.

په ۱۳۲۵ هـ ش کال کې د ننګرهار د پوهنې په مدیریت کې مامور شوم. دا زما لومړنی رسمي وظیفه وه. د «اصلاح» ورځپا به نوږ ولوړ رنځه ماموریت نوته راتلل او زه د «اتحاد مشرقي» په اشتراک مکلف وم. اوس نو زه پوهېږم چې ګړه تېره او هغې په ننګرهار کې د نوي حالات هم نو را و پیدا وو.

د همدې کال په منځ کې په خپل دفتر کې ناست وم چې «اتحاد مشرقي» دا وه نوې جریدې نوې ګڼه راورسېدله. هغه مې په ښه ډول ولوستله. هم د صحافت او طباعت او هم د مضامینو او هم شعرونو له مخې یې نوی وه او پیدا لون پکښې را غلی و. داسې ښکارېده چې تر هغه وخته پورې سوی نه وی لوستلی. په داسې انتقادي آزاده لهجه مطالب طرح شوي وو چې هغسې خبرې چا نه شوای کولای او لیکلای. زه ورته حیران هم شوم او خوندیې هم را کاوه.

د دې ګڼې په تندي لیکل شوي و: مدیر: ګل پاچا الفت. د جریدې مدیر په سر مقاله کې لیکلي وو چې مطلب یې داسې و:

«. . . تر وخت شمس الدین خان قلمتکي د دې جریدې مدیر شو هغه پخپله لومړنی سرمقاله ولیکله او وې ویل زه به هڅه وکړم چې د دې جریدې په قلمي همکارانو کې داسې کسان را ټول کړم چې هغوی

بیا سبا ناسته چه زه له دې مدیریت نه ایسته کېږم د دې جریدې
مدیریت مسؤلیت به غاړه واخستلای شي. ما په هغه وخت کښې
لوی قلم په لاس اخستی و او دې مدیریت ته وهوسېدم. اوس دغه
دې د ارمان سره پوره شو او زه د جریدې مدیر شوم. زه هم عیناً دغسې
ارزو لرم او هغه به هم ډېر ژر په دې جریدې د قلمي همکارانو کښې داسې
زلمیان وروزم چه په راتلونکي کښې د دې جریدې د مدیریت د ه غاړه
واخلي.».

دلته زما د پلار هغه ارزو زما د زړه کښې غزوني وکړي چه ناشکې د
«لشکي» او «قلمکي» په شان یو وخت د (مدیر عبدالله بختاني)
عبارت هم د اخبار په تندي کښې چاپ شي.

داسې هم شوه. پلار مې لا ژوندۍ او زه دری نیم کاله د
(زیری) مدیر وم. د هغوی د وفات نه وروسته د ننګرهار د مجلې د
ننګرهار (پښتوني اتحاد مشرقي) د ورځپاڼې او نزدې پنځه کاله
د «هیواد» د ورځپاڼې د مسؤل مدیریت د مقام افتخار هم را په برخه
شو.

د اتحاد مشرقي په ذکر شوي ګڼه کښې د ګل پاچا الفت پوخوندور
انتقادي شعر اولسي چهار بیتي په فورم هم خپور شوی وه د هغه
یو بند مې تراوسه په یاد دی او داسې و:

د ډاکټرانو په داروی که د طب په اکسیر
د ملایانو په دعاوی که په دم د فقیر
نه په توتکو ما تعویذ ووی که په بل کوم تدبیر
له لوی په خدای په خپل مریض لره شفا غواړو مونږ

د شعر په لوستلو هرڅوك پوهیده چه د شاعر «مریض» دغه بیوزلی
نادره، ناچاره، اوو روسته پاته اولس دی. دغه شعر مې څو څو
ځله ولوست. بیا به مې په هر محفل کښې لوسته او پخپله مې هم
د هغه اقتضا هو ډېره او هغه خپل شعر مې جریدې ته واستاوه.

دجریدې د راوتو په ورو ځ په منتظر ناست وم چه اوس به د «اتحاد مشرقي» را ورسېږي.

یوه ګته به یې ترېلي او یو مضمون او شعر به یې ترېلی ښا یسته خوږ او خوند ورو ما به هم خپل ابتدایي شعر و نه او مضمو نو نه لیکل او هغه به چاپېدل زما عادت داو چه خپلې لیکنې به مې د جریدې موزع په لاس استولې یوه ورځ چه هغه ماته جریده را نړه وي ويل:

مدیر صاحب در پاندې سلام ویلی دی . هغه وایي چه زه غواړم چه تا وو ویېم. نو ته ووایه چه زه د معارف مدیریت ته در شم او که ته د مطبو عاتو مدیریت ته راځې؟ ما په زړه کې ووې چه ګوره تواضع ته یو لوی مدیر او عالم او لیکوال او شاعر د یو بېچاره عادي مامور او مستېدي شاعرد ملاقات غوښتنه کوي او وایي چه زه به د ر شم ما هغه سړي ته ووې چه زما له خوا هم سلام ورو رسوه او زه به ډېر ژر د مطبو عاتو مدیریت کښې د هغوی خدمت ته ور سېږم.

زه ولاړم . یو نرم طبیعته متواضع انسان په ډېر وقار او متانت د مدیریت په چوکۍ ناست و. سره لمبېدلي ستر ګې، سپین پوړی، ښکلی لمبېدلی خبرې سوکولي له هرې جملې هرې کلمې او ان تردې چه له هرې مو سکا او اشارې نه یې د الفت خوا خوږي، صمیمیت او مهر باني معنا څرګندېدله. زماد کار لورني، تحصیل او ژوند په باره کې یې پوښتنې وکړې. زما به یاد دي چه یې راته وویل: ستا تحصیل له مانه زیات دی کم هم نه دی . د هغه کتابونه چه ما لوستي دي تا هم لوستي دي. ریاضي او طب مانه دي لوستي او تا لوستي دي نور دېره مطالعه او دېره خبرې ونې ولوله . شعرونه او مقالي و لیکه . قانع لوی سړی جوړېږي. ته وپوهېږه چه زماد لوسې نیو شعرونو نه ستاد ولو سړني شعرونه ډېر ښه او قوي دي... او زما د تشویق لپاره د اسې نورې خبرې یې هم وویل
ته خو اوس په اداري کار مقرر یې. له دې لمبې هر څو مره

مخکښې لاړ شې تا نه به ډېر اداري سړي یا محاسب میرزا جوړ شي. ته
خو لوی ملایې، د شاعرۍ او لیکوالۍ استعداد لرې. ته باید لیکنې و
کړې او د ژوند دریابه پورې د تالیفاتو خاوند شې. موږ ډېر میرز-
ایان لرو مګر عالمان او لیکوال ډېر کم دي. خصوصاً په پښتو
ژبې خو د ګوتو په شمېر دي.

داوی: د مرحوم قاضي صاحب غوښتل چه زه قاضي یا مفتي شم
مګر ما ونه منل. معارف ته لاړم چه معلم شم. کوم دنده ؤا ونه وا وور ته منتظر یم

هغه ووی په علته هم منتظر اوسه او زه د لته په مطبوعاتو
کې هم ګورم چه د ر په نوم مطبوعاتي کارپوه شي.

نږدې وروسته ما خپل شعرونه او منظومونه په خپله د مطبوعاتو مد
یرېت ته وړل او الفت صاحب به د اصلاح نه وروسته خپرول
کله نا کله د هغوی ورته هم قلم او د هغوی د صحبت له فیض له
مې استفاده کوله.

* * *

په هغه وخت کښې د حق الزحمو رواج نه وو د کال په پای کښې
یو ورځ الفت صاحب ته ولاړم نو د مطبوعاتو اداري مامور نه یې وویل
چه هغه د پښتانۍ صاحب جایزه راوړه چه یې ورته وسپارو. دا د مطبو-
عاتو د مستقل ریاست یوه رسمي تشکر نامه او دوه کتابونه وو چه
په اتحاد مشرقي کښې زما د خپرو شوو آثارو په جایزه د مطبوعاتو
مدیریت په ادرس استول شوي وو. کتابونه یو د صدیق الله رښتین
تالیف (د پښتو ادب تاریخ) او بل د صلاح الدین سلجوقي تالیف
(افکار شاعر) و. الفت صاحب زما د آثارو د ارزښت په باره کښې
هم ډېر څه وویل او زما د مطالعې په لړ کې د داسې کتابونو د لوستو
اهمیت یې هم راته ذکر کړ. رښتیا هم د دې جایزې په اخیستو او
د الفت صاحب په خبرو زه بې اندازې خوشحاله هم شوم او لیکوالۍ
او شاعرۍ ته هم ډېرو هڅولم.

د ۱۳۲۶ د حمل د میاشتې وروستۍ لسېزه ده . زه دالفت صاحب
کورته ورغلم . په حجره کښې یې یو بل لوړ د نګه موټر سړی
هم ناست وه سلام علیک او د روغبړ نه وروسته الفت صاحب ماته مخ واړاوه او یې
ویل پښتانی صاحب لکه چه مولانا صاحب نه پېژنې ؟ ما وې : نه
هغه وویل : دا خو مولانا قیام الدین خادم صاحب دی . ما وې :
ما خو د دوی ډېر شعرونه او مقالې لوستې دي خو ندا و پندمې سهي قري
اهستي دي . ښه شو چه په خدمت یې هم مشرف شوم .

خادم صاحب ما ته د مهربانۍ ډېرې خبرې وکړې الفت صاحب ته
یې مخ واړاوه او وې ویل : هلک ځوان دی خو یو ښکار ی
« خوند او پند » ته دې یې پام دی . الفت صاحب وویل : هو !
ځوان دی خو سو لوی هم دی ددې وخت کتابونه یې هم لوستي دي
ښه استعداد لري . سونږ اونامې باید خوشحاله و او سو چه شعر سود
« خوند او پند » په لار روان کړی دی ...

خادم صاحب باورته مخ واړاوه او وې ویل :
پاچا ! دې دې په خبره پوه کړی دی که نه ؟

الفت صاحب معناداري موسکا سره ځواب ورکړ : دې خدای
پوه کړی دی . هغه یې اکثر لوی چه سونږ او تاسې یې لیکو او هغه یې
لیکي چه باید ولې لیکي .

خادم صاحب پخپلې جدي لهجه وویل : او کوری ورته څله ؟
کتاب راواخله چه امضا یې کړي او پښتو روي یې هم ترې واخله ....

الفت صاحب د ویښ زلمیانو د نوي جوړ شوي پښ حزب کتاب را
واخیست . د مشرسری امولوست او لاسلیک یې ترې کړ . بیا شوم چه
د (ویښ زلمیانو) تر عنوان لاندې د محمد طاهر صافي د چاپ شوی
شعر څه معناده ؟ او دا چه د الفت صاحب ، خادم صاحب او نورو په
آثارو کښې د ویښ زلمیان یا د ډېری داسې ... ده ؟ اسوی را

وتلې شين پانګه ګڼل کېږي . هم د حق الشمول په نامه ور کړېدي وخت کښې زما مياشتنۍ تنخوا (۱۶۶) افغانۍ وې .

هو ! تر دې پښې دوه مياشتې د مخه د دې حزب په غونډو کښې اوسېدل شوي وه ددغه ليکوالو شاعرانو څېړو په نظم او نثر کښې ، هنرونو ، خبرو او وينا وو کښې د خلکو په معنا دوينې زلميانو هوښيارتيا راوړل او داجتماعي او ملي ضرورتونو او په منطق يې د مخه د مرام څرګندونه کوله . يوازې د حزب او ملي دجوړېدو خبره يې نه ده ، مانا داوددغه مرام يې د اجتماعي مطلب او د ليکوال او شاعر د نظر په توګه پانګه وه دې کښې شك نشته چه د روښانفکرانو ترمنځ مفاهمې ، تبادل افكار او مشورې له ډېر پخوانه موجودې وې .

ددې موېځلي ارمان او مقدس تعهد په رڼا کې زه الفت صاحب خادم صاحب ، طاهر صافي او اور وويښ زلميانو ته او رهم نژدې شوم محمدطاهر صافي د ننګرهار د تعاوني ديپوډ موسسې رئيس او خادم صاحب يې د تفتيش مدير و . د دوی سره مې ناسته ولاړه نوره هم زياته شوه . د الفت صاحب او خادم د افکر له رڼا او ادبي پانګو نه مې ډېره استفاده کوله . ځينې هرا ثرونه مې د دوی له نظره تېره کړه د دوی تر اصلاحاتو او مشورې وروسته به مې چاپ ته ور کړ . د دوی هرچاپ شوی آثر به مې هوهو ځله په غور ولوست . د مطالعې دروازه راته نوره هم پېرته شوه . د ليکلو لار راته ډېره شو . د مطبوعاتو اداره راته هغه اداره او د خادم صاحب او الفت صاحب کورونه زما ځېل کورونه شوو.

څومره چه ويښ زلميانو انګشاف کاوه هومره زما ادبي اړيکې هم نورهم پراخېدلې . په کال د وو کښې د ی د رجې له ورسېدم چه زما د نظم او نثر هره پارچه به چې به ځای کښې خبره شوه پيا به نوره مرکز او ولايا تو نورو مطبوعاتو هم اقتباس کړه .   «د پاته لرې»

فرهنگ سکوت

هنوز ما را اهلیت «گفت» نیست، کاشکی اهلیت «شنودن» بودی، تمام گفتن می باید و تمام شنودن، بر دلها مهر است، بر زبانها مهر است و بر گوشها مهر.

(شمس تبریزی)

نه در هر سخن بحث کردن رواست
خطا بر بزرگان گرفتن خطاست

فرهنگ سکوت از مصطلحات پائولو فریره، کارشناس بزرگ آموزش و پرورش برازیلی است. پائولو فریره یکی از چهره‌های درخشان و شناسای عصر ماست که متاسفانه مملکت خودش تحمل فرهنگ مردمی او را نداشت و مدتهاست که اورا بسایر مردم جهان هدیه کرده است و اکنون در ژنو با شهرتی بین المللی زیست میکند. او یک کارشناس آموزش و پرورش و در عین حال فیلسوف ومتفکری گرانقدر است. کشف فرهنگ سکوت در دنیای مستبدان و استعمار زده‌گان وانتخاب چنین اصطلاحی نشانه دید انسانی و تراوش ذوق سلیم اوست و نگرش باختصار گویای این مطلب است که در نظامات خود کامه و یا ممالکی که در تارهای مخفی وآشکار استعمار محصورند آموزش و پرورش رسالتش منحصراً «رام‌سازی» واسکات مردم است- سکوت و مهر نقش اساسی در برنامه های آموزشی این ممالک دارد وگفت وشنود (دیالوگ) و بحث وانتقاد نوعی بی ادبی ووقاحت است وحتی به دریده‌گی تعبیر میشود ولی احترام به استاد واطاعت ازاو

بر هر دانش پژوهی فرض است. این اطاعت و احترام در محیط کارگاه ها وادارات هم میباید میان کارگر و کارفرما و رئوس و مرئوس رعایت گردد و طبیعتاً سلسله مراتبی بوجود می آید که در تمام شئون زندگی ارمانها عمودی از مافوق به مادون در وضعی آمیخته با احترام و اطاعت میباید اجرا گردد وانتقاد گاهی در عداد جرائم محسوب می شود ، سیستم اقتصادی و اجتماعی این ممالك برقدرت سرمایه استوار است ودر نتیجه طبقات ممتاز متوسط و فقیر نمایشگر در آمد و حیثیت افراد است و همانطور که طبقهٔ ممتاز برطبقهٔ متوسط ارجحیت دارد و طبقه متوسط خود را از طبقهٔ فقیر برتر میداند و مجاهده می کند تا خود را به طبقه ممتاز رسانند تحصیل کردگانی هم که درجهٔ دکترا دارند بردانش آموختگانی که لیسانسیه هستند ولیسانسیه ها برمتوسطه ها نوعی مزیت و برتری احساس مینمایند و در نتیجه کوشش میکنند بهر زحمتی که شده خود را به مدارج لیسانس ودکترا برسانند تا درآمد و حیثیت بیشتری کسب کنند خلاصه علم مثل پول در این جوامع اسلحه دفاع ونوعی وسیله درآمد است و بهمان نسبت که فقیر از غنی حساب میبرد ، دارندهٔ دیپلم هم ازدارندهٔ لیسانس میباید حساب ببرد ونسبت باو احترام آمیخته به ترسی داشته باشد ، بدیهی است علمی که این چنین در بازار سود و سرمایه بکار گرفته شود جز ترمالدن کم سوادان از با سوادان و سواد آفرینی کار دیگری ازآن نمیتواند برخاسته باشد، واگر روزی دیدید ثروتمندان ثروت خود را خالصاً مخلصاً دراختیار مستمندان گذاشتند،دانشمندان این جوامع راهم خواهید دید که دانش خود را بدون چشم داشت منفعت ودور از ادعا وارعاب دراختیارمردم کوچه وبازار گذاشته اند ودر پیشبرد جامعه گام برمیدارند !

پس تا سیستم اقتصادی و اجتماعی جوامعی که درآن پول مقدم

بر علم است تغییر نکند، امکان ندارد دانشمندان دانش خود را بخرید و فروش نگذارند و در پی سود جویی نباشند. اگر بنا به مصلحت زمان نظام آموزش چنین جامعه‌ای تجارت را نفی کرد و دانش پژوهانی تربیت نمود که چون از سطح تجارت را کار غیر تولیدی و مضر دانستند، این دانش پژوهان در عمل قادر به اجرای نظرات خود نیستند. چنانچه اعتراض کنند اعتراضشان در همان اتاقهای در بسته گم خواهد شد و اگر این اعتراض تکرار شود از محیط کار عذرشان خواسته میشود. بالاخره این پایان غم انگیز پائولو فریره اصل دیگری اشاره میکند و آن «آزادسازی» است که اگر آموزش و پرورش رهائی‌بخش نباشد و انسانها را از قید مشکلاتی که دارند آزاد نسازد امر بیهوده یی خواهد بود.

مفهوم آزاد و آزاد سازی کمی خیال انگیز و دور از دسترس بنظر می‌آید و حال اینکه اینطور نیست در زندگی روزمره هرلحظه بود و نبود آنرا احساس می کنیم و وقتی به تعریف فریره از کلمه آزادی دقت کنیم مساله خیلی ساده میشود، او میگوید: آزادی تلاش خردمندانه آدمی در جستجوی علت حادثه هاست. یعنی مثلاً اگر مردی روستائی محصولش را سیل برد و کسی برایش گفت که تقدیر این بوده و باید بافقر بسازد و شاکر باشد که خودش را سیل نبرده است، وظیفه سواد آموزان روستائی اینست که مرد روستائی را آگاه سازند که اگر سیل بند وجود داشت محصولش را سیل نه برد و این ارتباطی به تقدیر وسرنوشت ندارد باید کوشش کرد تا سیل بند احداث شود و راه اقدام چنین و چنان است، اما اگر سواد آموزان با این اکتفا کردند که مرد روستائی فقط خواندن و نوشتن یاد بگیرد و نفهمد که میشود سیل بند احداث نمود و راه اقدام را با و نیاموختند رسالت واقعی خود را انجام نداده اند و این سواد آموزی نتیجه وحاصلی نخواهد داشت - درتائید این نظر ژان

ـ گالتونگ کار هداس بر جسته آموزش و پرورش سوئدی تئور پائولو فرره را تائید ودرحقیقت تفسیر میکنند ، اگر روزی همه مردم جهان باسواد شوند چه روی خواهد داد ؟ و خودش نی الفور در جواب میگوید هیچ اتفاقی رخ نخواهد داد،چون ساخت اجتماعی واقتصادی جهان بگونه ایست که چنین اتفاقی را خنثی می کند، یعنی باسواد فقیری که بهعلت سیستم غلط اجتماعی اقتصادی نمیتواند باعوامل وافرادی که موجب فقر اوشده اند مبارزه کند باشخصی که چون اوفقیر ولی بی سواد است هیچ فرقی ندارد چون هیچکدام نمیتوانند خود را ازبند مشکلاتی که دارند نجات دهند وازفقررهائی یابند فقط آنکه سواد دارد میتواند فلان سند را امضاء کند یا خرج روزانه اش راجمع بزندوالا گرهیازدیگر مشکلاتش نخواهد گشود واین بدیهی است که کافی نیست .

فرهنگ سکوت پائولو فرره یادآورفرهنگ دیگری است که مایکل هرلینگتن نویسنده کتاب«فقر را یالات متحده»در کتاب خود عنوان کرده است وآن فرهنگی است که در مقابل هرپیشرفت وتوسعه ورشدی «مصونیت» پیدا کرده وسحکوم است که همچنان باقی بماند درست مانند فرهنگ سکوت که درمقابل بحث وانتقاد و اعتراض مصونیت دارد، افرادی که این فرهنگ را پذیرفته اند در یا تی ماشینها و اختراعاتی هستند که سطح زندگی مردم مرفه را بالاتر برده ومال اینها را روز بروز پائین تر آورده است ، اینها در واقع حالتی بازگونه دارند، زیرا هر اندر قدرت تولیدی درقشرفوقانیجامعه افزایش یابد، فقر و گرسنگی در بین قشر سهمگین تر می گردد و طبیعی است که روز بروزاز حجم قشر فوقانی کاسته میشود وبر حجم قشر زیر ین افزوده میگردد ولا جرم فرهنگ فقر روز بروز در گسترش است ـ این حالت گفتهٔ حکیمانه فرزونهدوکاسترو ، اولین کاشف پدیده سیاه گرسنگی را بیادمیآورد که : «عقب افتاده گی

خود بخود امری نیست بلکه ناشی از توسعه یا تنگی دیگر است»

آزاد سازی وخود یاری که محور مواد آموزی جدید است و به مثل عالم بخصوص ممالك درحال رشد توصیه شده است تا زمینه رشد وتوسعه حقیقی خود را بر پایه آن قرار دهند واز رشد وتوسعه کاذب که نوعی بازی اعداد وارقام است پرهیز نمایند ، توصیه تازه نیست ، بلکه همه وقت در اعصار وارون بصورتی دیگر راه گشای خرد مندی وتوسعه فکری بوده است ـ اگر تاریخ فرهنگ مرور کنیم پدیده «عرفان» ونظام آموزشی آن برجسته ترین پدیده فرهنگی ونظام آزاد سازی وخود یاریست که متاسفانه مثل سایر خصیصه ها وفضیلتهای عالی خود نه فقط در تعالی آن نکوشیده ایم ، بلکه بر اثر بخدمت گیری آنرا در حد ما دهای مخدر تنزل داده ایم و خانقاه وخرابات را بسا ان های مجلل نو دولتان اشنا نده ایم و آنچه روزی عامل تحرك وخلاقیت بود امروز بصورت مسکنی خواب آور بمصرف گرفته ایم ـ اگر به علل پیدایش این پدیده متعالی که در درجه اول تعصبهای قشری متشرعان وسپس ظلم وجود حاکمان متجاوز وبالاخره تمایل ذاتی انسان به کمال ورهائی از بندهای پیدا وناپیدای جسم واندیشه بود وتدریج انگیزه جهان وطنی و فضائی که جان انسانها در آن متحد باشند بر آن افزوده شد ، بدقت وخالی از غرض بنگریم می بینیم که امروز در جهان چنین قدرت معنوی را در خود ندارند، پس اگر روزی ماآن به کمك متفکران صاحب نظر دستکاری نمائیم ودر قالبهای متدا اول زمان بر یزیم و بایك زیر بنای اقتصادی که خوشبختانه سیستم تعاونی جهانی کار آنرا تسهیل خواهد کرد به عنوان یك سیستم آزاد سازی جهان بدنیای سر خورده از تکنولوژی و تشنه معنویت عرضه کنیم، با رفع چنین سوء تفاهی بد نیست تشابه اندیشه هاراد ر امروز ودیروز با دقت بسنجیم ودر این زمینه نمونه ای از اندیشه

شمس تبریزی را نقل کنم، شاید یا لااقل بسه اندیشه های نو ما را برای رهنمون شود :

خیال نمی‌کنم معرفی شمس تبریزی لازم باشد کافی است که بدانیم در او شاهکار فکری و جوهر اندیشه‌های مولانای بزرگ است و مولوی خلاصه عرفان شرق. او در عصر تاریك و پر آشوب مغول و ایام پرهراس و مختنق از تفتیش عقاید خلفای عباسی همان احساس را داشته که امروز پائولو فریره با طرح فرهنگ سکوت از دنیای استعمار و استبداد دارد :

هنوز ما را عادت «گفتن» نیست، و شاید عادت «شنودن». بودی تمام گفتن می‌باید و تمام شنودن. بر دلها مهر است، بر زبانها مهر است و بر گوشها مهر.

آنچه جان کلام شمس است تمام گفتن است یعنی چیزی که مردم را بیاگاهاند و بیدار کند و به احقاق حق برانگیزد و تمام شنودن یعنی آنچه انسان از دل و جان گوش کند و از آن لذت برد و سوهان روحش نباشد، و این دو برای شمس فراهم نبوده. همچنانکه برای پائولو فریره هم در برزیل میسر نبوده است.

ـ پائولو وقتی به تك روندگان در علم و دانش سرزنش خطاب می کند که:

ـ اگر در این راه شبه مسروری و مجاهده میکنی و شب و روز میکوشی صادقی، چرا دیگری را راه نمی نمائی و او را برخوابه هرگوشی در می‌اندازی؟

فوری گفته گالتونك بخاطر می آید که میگوید: آنها که در نظام آموزش و پرورش آزادی بخش شکوفا میشوند خواهان آنند که دیگران را هم بی منت در دانش خود سهیم گردانند چون دانش ملك خصوصی کسی نیست بلکه چیزی است که باید بدیگران انتقال داده شود.

همچنین وقتی از تحصیل علم بخاطر امرار معاش بیزاری میکند و میگوید :

تحصیل علم جهت لقمهٔ دنوی چه میکنی ؟ این رسن از بهر آنست که ازین چه برآیند نه بهر آنکه ازین چه به چاههای دیگر فرو روند رسید آن باش که ندانی من کیم وچه جوهرم وبه چه آمده ام وبکجا میروم و اصل من از کجاست واین ساعت در چه حالم وروی به چه دارم .

آنا گفته ژان گالتونك بخاطر می‌آید که میگوید: دانش نباید برای کسب منفعت یا فردگرا باشد ، یعنی شخص بدانش خود بنازد ولفاظی کند ودیگران را بحسرت اندازد وازعلم خود بترساند، بعکس باید گفت وشنود با تواضع صورت گیرد و اصولاً آموزش و پرورش میباید به روی ارزشها متمرکز شود .

- خوانندگان عزیز ملاحظه میفرمایند که در عرفان راستین انزوا وتك روی مذموم است و عارف روشن ضمیر ملزم است که دیگران راچون خود آگاه سازد و در آزادسازی دیگران مجاهده نماید ، همچنین خود یاری وبه اراده خود متکی بودن و احساس مسئولیت کردن ازاصول است، چنانکه شمس بالصراحه میگوید: هر مشکلی که شود از خود گله کن که این مشکل از من است و کسی که این طریقه راسی بپذیرد در اظهار عقیده و انتخاب مسلك و مذهب آزادی کامل دارد ، همچنانکه شمس میگوید :

هر اعتقاد که ترا گرم کرد نگهدار و هر اعتقاد که ترا سرد کرد ازآن دورباش .

ملاحظه میفرمائید که چقدر روح دموکراسی وآزاد سازی و خودیاری درین گفته ها موج میزند وجا دارد که آنها را سرسری نگیریم وبه اندیشه های نوتطبیق دهیم وازآن راه تازه یی بازنمائیم برای اینکه باین بحث پایان دهیم و ضمناً خوانندگان عزیز را

هم در اشتباه نگذاریم بگوییم سعدی علیه الرحمه فرهنگ سکوت را تائید مینماید چنانچه در شعر آغاز این بحث ملاحظه مینمائید حکایتی از بوستان باختصار نقل می کنیم تا رفع شبهه گردد و بدانند که خطا بر بزرگان گرفتن خطا نیست ـ سعدی نقل می کند که شخصی برای پرسیدن مشکلی نزد امیر مومنان علی ابن ابیطالب (ع) خلیفه وقت میرود و علی جوابی که بنظر میرسد باو میگوید، در این میان یکی از حاضران مجلس باعتراض میگوید یا امیرالمومنین اشتباه میکنی و علی بدون اینکه بر آنجا آشفته گردد با متانت خاص خود میفرماید اگر تو بهتر میدانی بگو و آنمرد بقول سعدی چنین می گوید؛

بگفت آنچه دانست و بایسته گفت
به گل چشمه خور نشاید نهفت
پسندید از او شاه مردان جواب
که من بر خطا بودم او بر صواب
به چشم کسان در نباید کسی
که از خود بزرگی نماید بسی

آنچه سعدی در تک بیت آغاز مقال گفته بنا بمصلحتی بود نه همیشه در تمام ادوار زیرا که هر صاحب نظر مصلحت اندیشی پیش می آید ولی نظر اصلی بالاخره بنحوی گفته میشود. اگر سعدی در آن زمان بر خطای بزرگان چشم می بسته، بسا امکان داشته که موجودیت خود چشم نیز در خطر افتد و چه بهتر که چنین خطری نکرده تا از آنچه پدید آورده از آنها چشم دلها روشن بماند. «نگین»

امام محمد غزالی در آیینه های سه گانه
مکالمه، معامله، مکاشفه

حیدری وجودی

امام محمد غزالی از آن کمال یافتگان نورانیست که حقیقت وجودی اش جواب هر سوال باطل پیمایان و منکران حقیقت محمدیست:

۱- امام غزالی را در این سه آیینه که حضرتش از آنها به مکالمه معامله و مکاشفه عبارت کرده است میتوان دید، یافت و شناخت. و همین سه مرحله را حضرت شمس حکمت گفتار، حکمت کردار و حکمت دیدار خوانده و حضرت مولانا دوره های خامی، پخته گی و سوخته گی یافته است و مولانا جامی دید، یافت و شناخت تعبیر کرده است و بزبان قرآن علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین عبارت شده اند.

۲- مکالمه عبارت از فراگیری دانشهای نظری و سپردن آنهاست با برخورد انتقادی در راه رسیدن بحق و حقیقت، و معامله عبارت از عبادت، فکر و ذکر و ریاضت است درجهت رسیدن به ایمان الهی مکاشفه شناخت حقیقت اشیاست فراسوی علوم حسی و عقلی.

۳- با این رابطه پژوهشگران بزرگ در شرق و غرب با دید صائب و ناقد، در یافت و شناخت این سه دورهٔ کلی زنده گی پربار امام پژوهش های شامل و کامل نموده اند. و ما میتوانیم با مطالعات آثار آن استادان درجه دید و یافت پژوهش ابو حامد غزالی را بشناسیم در پرتو شناخت از نظر و عمل آن امام دولت پیروی نماییم

۴- امام محمد غزالی با همه قوت استعداد و عشقی که در فراگیری دانشهای روزگار خویش داشت همه دانشهای متداول و غیر متداول آن

دو را نیز آموخت، نه تنها آموخت بلکه در هستی اصلی اش هضم و حل نمود که به وسیلهٔ آن همه قوت در حوزهٔ نظامیهٔ بغداد به اعتبارات بلندی نایل شد اما هیچ یک از آن دانش‌ها و اعتبارات آن قوت و مایه را نداشت که مرغ دل نارام غزالی را آرامش تمکین و یا تسکین اصلی بدهد. زیرا امام با همه قوتهای وجودی و تمایل اصلی از دوران کودکی در جستجوی «گمشده» خویش برآمد و باید بدرسها از نظامیهٔ نیشابور تا نظامیهٔ بغداد در آئینه های مکالمه، معامله و مکاشفه سیر کرد اما کمال وجودی خود را چنانکه میخواست نیافت، کمال وجودی «گمشدن» دانش‌ها در عمل و ظاهر شدن حقیقت در زندگی عمل انسان میباشد.

۵- به این علت بود که غزالی با جهشی از دام و دانه‌های قیل و قال و جاه و جلال فرعی و رسیدن به جاه و جلال اصلی با قوت پر و بال حال که آنرا «ذوق» میخوانند فراسوی معلومات و محدودات سیر کرد

۶- در تصوف سواد و حرف نیست

جز دل اسپید همچون برف نیست

زاد دانشمند آثار قلم   زاد صوفی چیست؟ انوار قدم

۷- حجت الاسلام باور خود را در بیتی چنین اظهار کرده است:

مرا تو راحت جانی معاینه نه خبر   کرا معاینه باشد خبر چه سود کند

همچنان واقعهٔ معروفیست که در راه جرجان دزدان اموال امام را بغارت بردند، در میان اموال یادداشت‌هایی از دوره‌های تحصیل امام وجود داشته و غزالی از دزدان با گرمی و نرمی زبان در خواست که همان یادداشت‌ها که حاصل بیست سال سعی و تلاشش بود پس بدهند، یادداشتها را برایش داد اما رئیس دزدان خطاب به غزالی گفت: اینگونه علم به چی کار خواهد آمد که در برابر بیست سال کوشش و رنج بدست آید و آنرا دزدان بغارت برند!

این نکتهٔ پر معنی نیز بر روح بزرگ غزالی تاثیر گذاشت و در پی آن شد که از خبر به معاینه برسد.

بدینگونه گمشدهٔ خود را که عبارت از یقین قلبی است در روشنی نور مکاشفه یافت و با شناخت حضوری آرمود که: تا مکاشفه و معاینه به مکاشفه منتهی نشود یقین واقعی حاصل نمی‌شود و با این یقین رو بجهان تصوف و عرفان آورد. این جوش و پرش امام ناگهانی و اتفاقی نبود بلکه با تأثیر پذیری از سطح لمات در آثار صوفیه و عرفا و صحبت های حضوری با بزرگان این طایفه، غزالی بزرگ آگاهانه اول و تال مدرسه را ترک کرد و باروی آوردن او بجهان عرفان پشت و بازوی عرفا و صوفیه چنان قوی شد که پشت و بازوی مسلمانان با اسلام آوردن حضرت فاروق اعظم.

۸- اظهار باید کرد که امام از دانش های حسی و عقلی عام و تام انکار نمی ورزد بلکه آنها را در رسیدن به شناخت های اصلی کم مایه و محدود میداند و این دانش های ظری ر غرور سا پدیدار کامل و علت و پندار کمال شناخته است»

عقلی به تر ز پندار کمال نیست اندر جان توای ذوالدلال

غزالی معامله را و مسئله تصفیهٔ قلب و سر بوط به سعی انسان و فضل الهی میداند اما مکاشفه را مربوط به فضل الهی میداند که جهد انسانی در ان تأثیری ندارد.

۹- و این مقوله در اینجا صدق پیدا میکند «نه بها نمید هند به بهانه میدیدند» بهر حال غزالی بزرگ در هفده سال اخیر عمرش در اثر ریاضت و تصفیه قلب دریافت که نزد یکتر و مستقیم تر در کشف حقیقت از هر ره دیگر راه دل است. غزالی بدین باور است که اگر جهان ناسوت را بوسیله حواس جسمانی میتوان درک کرد، عالم ملکوت را باید بوسیله قوای دیگری درک نمود ورای جسمانی بر اساس قوای دیگری که بدانوسیله میتوان عالم ملکوت را درک کرد الهام و کشف است که محل آن دل میباشد. یعنی: جام جهان نما دل انسان کامل است.

۱۰- امام غزالی دل را لطیفهٔ ربانی وروحانی میخواند وآنرا به آیینه تشبیه مینماید وهما نگونه که صورت اشیا در آیینهٔ انعکاس مییابد حقیقت اشیا در دل به صفا رسیده منعکس میشود. با این دید غزالی نخستین مرتبه مثالی را بدین گونه طرح نمود که: نقاشان چینی وروسی باهم مقابله کردند که رومی ها در صفای دیوار کار خویش پرداختند وچینی ها در تناسب ووزن رنگها که در نتیجه کار نقاشان چینی در دیوار صیقلی یافته رومی‌ها انعکاس یافت چنانکه بیننده در کارشان تفاوتی را مشاهده نکرد. که این مثال را مولانا در مثنوی شریف به تفصیل بیان کرده است.

۱۱- پژوهندهٔ بزرگی که حق امام را بخوبی ادا کرده است میگوید: اگرچه کارهای غزالی وعطار در عمق وسطح تفاوتهای فراوان دارند ولی تعلیم شان فرا بت بسیار دارد، همچنان وجود تفاوت وناهمگونی زندگی غزالی ومولانا تعلیمات این دو بزرگ راهمسان می‌پندارد وعلاوه میکند که هر کس بخواهد به عرفان تصوف خراسانی همه جانبه آشنایی حاصل کند بدون آگاهی از آثار واحوال این سه مرد بزرگ خاور ممکن نیست.

۱۲- با این اساس دلی را که غزالی لطیفهٔ ربانی وروحانی میداند وآنرا محل کشف والهام میخواند در آیینهٔ ابیات مولانا مطالعه ومشاهده مینمائیم ونور کشفی را که دردلهای پاک غزالی ومولانا تابید می‌بینیم ودر روشنی وگرمی آن نور چشم داریم که دیده‌ها ودلهای ما نیز گرم وروشن گردند:

آینهٔ دل صاف باید تا در او

وا شناسی صورت زشت ونکو

آینهٔ دل چون شود صافی وپاک

نقشها بینی برون از آب وخاک

صورت بی صورتی بیحد و عیب
ز آیینه بیتافت موسی را زجیب
آن دلی آور که قطب عالم است
جان جان جان جان آدم است
دل اگر هفته چو این هفت آسمان
اندرآ و آید خود آنجا نهان
آن دلی کز آسمانها برتر است
آن دل ابدال یا پیغمبر است
گر نشاید دل مرا نهان راز
جان بسوی عرش آرد تر کتاز
در فسرخی عرصه آن پاك جان
تنگ آید عرصه هفت آسمان
آسمان را این بزرگی از کجاست
که دل پاك ولی الله راست
گفت پیغمبر که حق فرموده است
من نگنجم هیچ در بالا و پست
در دل مومن بگنجم ای عجب
گر مرا خواهی در آن دلها طلب
گام در صحرای دل باید نهاد
زانکه درصحرای گل نبود گشاد
این آباد است دل ای دوستان
چشمه ها و گلستان در گلستان

ماخذ :
۱- فرار از مدرسه ، حسین زرین کوب ، ص ۱۱ ، ص ۷۸ ، ص ۱۷۹
۲ - لب لباب مثنوی ، حسین واعظ

۳ ـ فرار از مدرسه ، حسین زرین کوب ، ص ۱۸۲ ص ۱۸۳
۴ـ همان کتاب - - ص ۱۷۹
۵ـ حدیقه سنائی چاپ هند
۶ـ مثنوی مولانا جلال بلخی
۷ـ برخی بررسیها درباره جهان بینی‌ها .... احسان طبری ص ۲۰۸
۸ـ غزالنامه ، جلال الدین ص ۳۹۹
۹ـ فرار از مدرسه ، حسین زرین کوب، ص ۲۸۶
۱۰ جامی و ابن عربی، مبلغ ص ۳۰
۱۱ـ مثنوی مولوی
۱۲ـ فرار از مدرسه، زرین کوب ، ص ۱۱
۱۳ ـ تئوریها و انکشافات در اشعار مولا، محمد عبادزاده کرمانی ص ۲۰ ـ ص ۲۱

فرهنگ

مجلهٔ دوماهه علمی، ادبی، فرهنگی

سال تأسیس ۱۳٦۸

آدرس : سرک چهارم ... [illegible]

تیلفون : ۲۰۸۵۳

بهای هر شماره

FARHANG